

# صفای زندگی



### بخش اوّل:

- گفتار اوّل: امید و عمل
- گفتار دوّم: استغفار و توبه
- گفتار سوّم: وجوب توبه
- گفتار چهارم: کسب یقین



## گفتار اول: امید و عمل

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موعظه‌ی امیر مؤمنان علی علیه السلامامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب مردی که تقاضای موعظه کرد، فرمود:(لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ)؛<sup>۱</sup>

مراقب باش از آن کسانی نباشی که به زعم خودشان امید رسیدن به سعادت

ابدی آخرت را دارند بدون اینکه عمل سعادت آفرین از خود نشان بدهند.

به این نوع نگرش و به این راه و روش، امید و رجاء گفته نمی‌شود بلکه آرزویی سفیهانه است. درست همانند آن کشاورزی که نه زمین را شخم زده و نه بذری افشاند، ولی به قول خودش می‌گوید امیدوارم خدا از این زمین، گندم فراوانی به من بدهد؛ البته درست است که خدا می‌تواند تمام ریگ‌های بیابان را دفعتاً به دانه‌های گندم تبدیل کند ولی سنت الهی بر این نیست؛ این عالم به تقدیر خداوند متعال دارای نظم و نظامی است و اسباب و وسایل باید در کار باشند تا هر کسی به نتیجه‌ی مطلوب خود نائل شود.

(أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالسَّبَابِ)؛<sup>۲</sup>

خداوند ایاد دارد از اینکه کارها را جز به وسیله‌ی اسباب به جریان بیندازد.

سنت خدا بر این است که تمام کارها باید از مسیر اسباب و وسایل خاص به خودشان در جریان باشند. سعادت ابدی آخرت نیز باید از طریق اعمال دنیوی به دست آید و راهی جز این ندارد. توجه به این حقیقت هیچگاه از مقابل چشم فکر ما نباید دور گردد که ما را

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۹۰.

برای آخرت آفریده‌اند؛ دنیا گذرگاه است و ما رهگذریم. مقصد اصلی از خلقت ما، عالم آخرت است و نیل به شرف لقای حق تعالی. که با کمال صراحت فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۱</sup>

ای انسان! این را بدان که تو بار سفر بسته‌ای و رو به سوی پروردگارت می‌روی و سرانجام به لقاء و دیدار او خواهی رسید.

### چگونگی کسب آمادگی برای ورود به دنیا

دنیا گذرگاه انسان است نه اقامتگاه، او اینجا باید به جهازات زندگی در آن سرا مجهز گردد؛ درست مانند بیچه‌ای که در رحم مادر قرار دارد و رحم مادر برای بیچه، اقامتگاه نیست، گذرگاه است. ما گذرگاه‌ها فراوان داشته‌ایم منتها نزدیک‌ترین گذرگاه به زندگی فعلی ما، رحم مادر است. ما از عالم جماد و نبات و حیوان عبور کرده‌ایم تا به اینجا رسیده‌ایم. چنانکه شاعر عارف هم گفته است:

از جمادی مُردم و نامی شدم      وز نما مُردم ز حیوان سر زدم  
مُردم از حیوانی و آدم شدم      پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم

در رحم مادر ما را به جهازاتی که آنجا مورد نیاز ما نبود مجهز کردند؛ آنجا به ما چشم و گوش دادند، دست و پا دادند، ریه و کلیه و کبد و... دادند؛ در صورتی که هیچ کدام از اینها آنجا به درد ما نمی‌خورد. آن بیچه‌ی در رحم، اگر درک و شعوری داشت می‌توانست اعتراض کند و بگوید این چیزهایی که به من می‌دهید اینجا هیچ کدام مورد احتیاج من نیست؛ اینجا من یک وجب جا می‌خواهم و چند قطره خون، آن هم موجود است و دیگر نه نیازی به دست و پا و چشم و گوش دارم و نه حاجتی به ریه و کلیه و کبد، ولی او خبر ندارد که او را برای این دنیا ساخته‌اند و تمام آن جهازات بیرونی و درونیش در این دنیا مورد نیاز است و نبود یکی از آنها در اینجا چه مشکلاتی را برای او به وجود خواهد آورد.

### چگونگی کسب آمادگی برای ورود به آخرت

حالا ما را هم به همین کیفیت در این دنیا که گذرگاه ما به سوی آخرت است طبق دستورات آسمانی قرآن مجهز می‌کنند به جهازاتی که در این دنیا مورد نیاز ما نیست بلکه

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

جملگی مربوط به عالم آخرت است و آنجا به طور حتم مورد نیاز ما خواهد بود آنگونه که نبود یکی از آنها بدبختی‌ها به بار می‌آورد مثلاً به ما دستور داده‌اند نماز بخوانیم آن هم با کیفیت خاصی از قیام و رکوع و سجود. همین طور دستور داده‌اند روزه بگیریم آن هم با شرایط مخصوص به خود و نیز دستور داده‌اند حجّ به جا آوریم با انجام اعمال ویژه‌ای از احرام و طواف و سعی و رمی جمرات و همین طور سایر اعمال عبادی که هیچ‌یک از اینها نقشی در تأمین زندگی دنیایی ما ندارند و لذا کفّار در این دنیا زندگی می‌کنند در حالی که نه نماز می‌خوانند و نه روزه می‌گیرند، نه حجّ به جا می‌آورند و نه خمس و زکاتی می‌دهند و احیاناً زندگی مرفّه‌تری هم دارند.

پس معلوم می‌شود دنیا اقامتگاه انسان نیست و گرنه تمام این دستورات (العیاذ بالله) لغو و بی‌ثمر به حساب می‌آمد ولی چون دنیا گذرگاه است و مقصد ورود به عالم آخرت و مقدمه‌ی تشرّف به لقای خدا و نیل به حیات ابدی است و جهازات زندگی در آن عالم منحصرأ همان ملکات روحی و معنوی است که بر اثر عمل به دستورات آسمانی قرآن در گذرگاه دنیا باید تحصیل شود از این رو کسانی که دنیا را اقامتگاه خود می‌دانند و ایمان و اعتقادی به عالم آخرت و حیات ابدی پس از مرگ ندارند این اعتراض را می‌توانند داشته باشند که دستور اقامه‌ی اعمال عبادی مانند نماز و روزه و حجّ چه نفعی به حال ما و چه نقشی در تأمین زندگی ما دارند ولی ما که فهمیده‌ایم و باورمان شده است که دنیا اقامتگاه ما نیست و گذرگاه است و ما در گذرگاه دنیا مجهّز می‌شویم به جهازات زندگی در عالم آخرت که اقامتگاه ماست همان گونه که بیچه در رحم مادر، مجهّز شده است به جهازاتی که آنجا نافع به حالش نبوده و اینجا از لوازم ضروری زندگی‌اش می‌باشد، ما هم فعلاً مجهّز می‌شویم به جهاز نماز و روزه و حجّ و مانند آن در حالی که نمی‌دانیم اینها چه ضرورتی در عالم پس از مرگ خواهند داشت. همانگونه که بیچه در رحم مادر اعضا و جوارح بیرونی و درونی را از فرشته‌ی صورتگر می‌گرفت در حالی که هیچ نمی‌دانست اینها چه ضرورتی در عالم دنیا و بیرون از رحم مادر خواهند داشت.

کودک اینجا که آمد تازه می‌فهمد اگر غیر مجهّز به این جهازات از مادر متولّد شده بود در دنیا چه بدبختی‌ها و نابسامانی‌ها در زندگی‌اش داشت ما هم که فعلاً در رحم مادر دنیا هستیم فرشته‌ی صورت‌بخش الهی حضرت رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله از طریق وحی خدا به

روح ما صورت قیامتی می دهد و با دستورات آسمانی اش ما را مجهز به جهازات زندگی در آن عالم می سازد ولی ما تا در رحم مادر دنیا هستیم نمی توانیم از کاربرد این جهازات در عالم آخرت آگاه گردیم.

### ناتوانی ما از درک حقایق قیامت

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

﴿فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعَيَانِ السَّمْعُ﴾<sup>۱</sup>

فعلاً که توانایی دیدن آن حقایق را ندارید به همین شنیدن از ما اکتفا بنمایید. قرآن هم می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾<sup>۲</sup>؛ وقتی رؤیت قیامتی پیدا کردی آنگاه می بینی که چه زندگی خوش و چه سلطنت بزرگی است. تا چشم قیامتی پیدا نکرده‌اید از درک حقایق قیامتی ناتوان خواهید بود. **رو قیامت شو قیامت را ببین.**

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۳</sup>

ای انسان تو فعلاً در حال سفر به سوی خدایت هستی به پایان سفر که رسیدی او را بیدار خواهی کرد.

باز هم مولای ما فرمود:

﴿أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ﴾<sup>۳</sup>

ای مردم! به حقیقت دنیا، گذرگاه است و آخرت اقامتگاه، از گذرگاهتان برای اقامتگاهتان توشه بردارید.

گوینده‌ی این سخن، گفتارش با کردارش کاملاً مطابق بود. زندگی شخصی اش تکان دهنده تر از سخنش بود.

**سوید ابن غفله** که از اصحاب آن حضرت است روزی خدمتش شرفیاب شد در شرایطی که حضرتش بر یک مملکت پهناور اسلامی - آن روز - حکومت داشت، دید زندگی اش آن قدر فقیرانه است که افاق محقرش از لوازم ضروری زندگی یک فرد فقیر هم

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۳.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۰.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۴.



خالی است با تعجب و حیرت گفت:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! بِيَدِكَ بَيْتُ الْمَالِ وَ لَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئاً  
مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ؛

ای آفا! بیت‌المال در دست شماست دیگران از دست شما می‌گیرند و به نوا  
می‌رسند و عجیب اینکه من در خانه‌ات از لوازم زندگی چیزی نمی‌بینم.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> این جمله‌ی تکان دهنده را فرمود:

يَا بَنَ غَفْلَةً إِنَّ اللَّيْبَ لَا يَتَأْتُ فِي دَارِ النَّقْلَةِ؛

ای پسر غفله! انسان عاقل در خانه‌ی موقت اثاث و تجمل تشکیل نمی‌دهد.

آیا ممکن است شما اگر بخواهید در مشهد ده روز اقامت کنید خانه‌ای وسیع و پر  
تجمل بسازید یا بخرید؟ بدیهی است که نمی‌کنید. آری انسان عاقل خانه‌ی موقت را پر  
تجمل نمی‌سازد. بعد فرمود:

وَ لَنَا دَارٌ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرٌ مَتَاعِنَا وَ نَحْنُ عَنْ قَرِيبٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَيْهَا  
صَائِرُونَ؛<sup>۱</sup>

ما خانه‌ای داریم که بهترین متاع خود را به آنجا منتقل کرده‌ایم و خودمان هم  
إن شاء الله به همین زودی به آنجا منتقل خواهیم شد.

آری انسان عاقل است که این حقیقت را درک می‌کند و آن را می‌پذیرد و گرنه انسان  
مقهور شهوات و مجذوب دنیا از درک آن ناتوان است.

### حقیقت دنیا؟

فرموده‌اند: (الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ)؛ دنیا کشتزار آخرت است و آخرت دروگاه است. آیا  
اصلاً دنیا یعنی چه؟ حقیقت دنیا چیست؟ آیا این زمین و آسمان، این خانه و این در و دیوار و  
آهن و سیمان، دنیا است؟ خیر، اینها که مخلوقی از مخلوقات خدا هستند و هیچ‌یک نه  
شایسته‌ی مدح و ستایش می‌باشند و نه سزاوار ذم و نکوهش.

دنیا آن حالت روحی انسان در شرایط قبل از مرگ است و حالت بعد از مرگ آخرت  
است. تعلقات و دلبستگی‌هایی که انسان نسبت به اشیاء و اشخاص دارد دنیای اوست. حال

۱- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۲۱ و ارشادالقلوب دیلمی، صفحه ۲۸ با اندکی تفاوت.

اگر آنچه را که او به آن تعلق و دل بستگی دارد و تمام همش در مدت عمرش رسیدن به آن بوده است خدا و اولیای خدا و احکام الهی باشد. دنیایش دنیای ممدوح و پسندیده است و اگر دل بستگی و تعلق خاطرش در مدت عمرش به غیر خدا باشد از مشتبهات نفسانی و امتعه‌ی مادی از قبیل مسکن و مرکب و کسب و کار و جاه و جلال و مقام، دنیایش دنیایی مذموم و ناپسند است. هنگام احتضار و دم مرگ تمام آن متعلقات و دل بستگی‌های رنگارنگ را که عمری به آنها عشق ورزیده است از او می‌گیرند و طبیعی است که جدا کردن معشوق از عاشق با سوز و گداز بسیار شدید توأم خواهد بود پس وای اگر این سوز و گداز جاودانه و همیشگی باشد. اما آن کس که معشوقش خدا بوده دم مردن و لحظه‌ی پرواز روح به عالم ملکوت او را یک جا به دامن معشوقش می‌افکنند و سرپای وجودش را غرق در نور و سُورور و بهجتی ماندگار می‌سازند.

آری هر چه رنگ غیر خدایی دارد فناپذیر است و از انسان جدا خواهد شد. اما خدا ذات اقدسی است که هرگز فنا به ساحت قدسش راه ندارد و لذا آن کس که خدا را دارد همه چیز دارد. چون که صد آمد نود هم پیش ماست. اما آن کس که خدا را ندارد دم مردن هیچ چیز ندارد و لذا جامع‌ترین بیانی که قرآن درباره‌ی جهنمیان دارد این است که:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ...﴾<sup>۱</sup>

میان آنها و تمام خواسته‌هایشان حائل ایجاد می‌شود...

و آنها از خواسته‌هایشان جدا می‌شوند و جامع‌ترین بیانی که درباره‌ی بهشتیان دارد این است که: ﴿...وَهُمْ فِيهَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ آنها برای همیشه در میان خواسته‌هایشان متنعمند. چون خدا را دارند همه چیز دارند. امام سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه دارند:

(الهی ماذا فقد من وجدك و ما الذی وجد من فقدك)؛

خدا یا آن کس که تو را یافته چه گم کرده و آن کس که تو را گم کرده چه

یافته است؟

۱-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵۴.

۲-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۲.

## ضعف باور، کمبود اساسی ما

پس معلوم شد دنیا عبارت از تعلقات و دلبستگی‌های روحی انسان قبل از مرگ است. اگر آن تعلق و دلبستگی به خدا باشد خوشا به حالش که پس از مرگ برای همیشه غرق در رحمت و بهجت است و اگر به غیر خدا باشد بدا به حالش که برای همیشه در سوز و گداز است و لذا ما به این حقیقت باید توجه داشته باشیم که آنچه ما نسبت به این حقایق کمبود داریم مسئله‌ی باور است و گرنه از حیث علم و اعتقاد به این معارف نقصی نداریم. ما می‌دانیم مرگ هست، برزخ و محشر و بهشت و جهنم حق است و شکی در آن نیست اما اندکی در حالات و اعمال خود تأمل کنیم می‌بینیم متأسفانه آنگونه که باید و شاید این حقایق باورمان نشده است.

مسئله‌ی باور، غیر مسئله‌ی علم و اعتقاد است که ما بحمدالله هر دو (علم و اعتقاد) را داریم. یعنی هم می‌دانیم و هم به آنچه که از معارف می‌دانیم معتقدیم. ولی اکثراً آنچه را که اعتقاد داریم باور نداریم؛ یعنی ایمان در مرتبه‌ی کاملش را نداریم.

برخی از آقایان علمای اخلاق این مثال را آورده‌اند و می‌گویند ما هیچ ممکن نیست شبی تنها در یک خانه یا اتاقی که می‌تبی در آن هست بخوابیم با اینکه می‌دانیم میت جسدی بی‌روح و بی‌حس و حرکت است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید؛ در عین حال می‌ترسیم نصف شب برخیزد و ما را خفه کند. اگر چند دقیقه‌ای هم خواب بر ما غلبه کند در خواب می‌بینیم او برخاسته و ما را زیر مشت و لگد خود گرفته است؛ در حالی که هم علم داریم که او مرده است و هم اعتقاد داریم که مرده فاقد هرگونه حس و حرکت است و قادر بر هیچ کاری نیست. در عین حال از او می‌ترسیم؛ چرا؟ چون این حقیقت باورمان نشده است. اما شخصی که حرفه‌اش مرده‌شویی است و روزی ده‌ها مرده را می‌شوید و دفن می‌کند او در شب تاریک داخل قبرستان میان صدها مرده‌ی دفن شده یا دفن نشده می‌خوابد و هیچ بیم و باکی هم ندارد و خواب خوش هم می‌بیند.

حالاً ما با او چه فرق و تفاوتی داریم؟ چرا او میان صدها مرده می‌خوابد و ما کنار یک مرده جرأت نمی‌کنیم بخوابیم با اینکه هم ما و هم او علم و اعتقاد داریم که مرده قادر بر هیچ حس و حرکتی نیست. آری آنچه او (مرده شور) دارد و ما نداریم همان حالت باور است که بر اثر تکرار عمل، قوت نفسی در او به وجود آمده و علم و اعتقادش به حد باور

رسیده است. ولی ما بر اثر عدم تکرار عمل و قوتِ وهم و خیال، توأم با ضعف نفس، علم و اعتقاد ما به حدّ باور نرسیده است.

بنابراین ای آقایان جوان‌های عزیز و محترم، ما هم اگر بخواهیم در مسائل اعتقادی به حدّ باور برسیم باید تکرار عمل به دستورات آسمانی قرآن داشته باشیم و بدانیم آن علم و اعتقادی ما را به ایمان می‌رساند که با باور همراه باشد و اگر باور نبود ایمانی هم در کار نیست. ما اکثراً علم و اعتقاد به معارف دینی داریم اما ایمان نداریم. برای جبران این نقص تکرار عمل به همان چه که علم و اعتقاد به آن داریم ما را به مراتب اعلاّی از ایمان می‌رساند.

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾<sup>۱</sup>

...روح انسان عالم معتقد، به سوی خدا بالا می‌رود و آنچه که او را بالا می‌برد

عمل صالح است...

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگار خود را عبادت و بندگی بنمایید و کارهای خیر انجام بدهید تا به مرتبه‌ی فلاح و رستگاری کامل نائل گردید.

### انگیزه‌ی قلبی، منشأ قبولی اعمال

از این رو مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آن مردی که تقاضای موعظه کرده بود فرمود: (لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ)؛ مباش از آن مردمی که آرزوی سعادت در عالم آخرت دارند ولی در دنیا عمل سعادت آفرین از خود نشان نمی‌دهند و قبلاً عرض شد که این عمل، تنها عمل بدنی نیست؛ آن عملی از بدن مقبول است که نشأت گرفته از انگیزه‌ی قلبی باشد، زیرا حقیقت انسان، قلب انسان است بدن، ابزار کار قلب است و لذا قرآن کریم معیار مقربیت در نزد خدا را قلب سلیم معرفی کرده فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۷.

۳- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

روز قیامت روزی است که دارایی و فرزندان، سودمند به حال انسان نخواهد بود مگر کسی که با قلب سلیم بر خدا وارد گردد.

آنچه که روز قیامت نافع به حال انسان خواهد بود قلب سلیم است که انسان با قلبی سالم از بیماری‌ها و رذائل اخلاقی وارد بر خدا گردد ولی با کمال تأسّف، ما توجّهی به پاکسازی از آلودگی‌های اخلاقی نداریم.

اغلب مردم متدین، عمده‌ی همّت و تلاششان راجع به اعمال بدنی از قبیل نماز و روزه و حج و... است، بسیار کمند افرادی که عمده‌ی نظرشان روی اصلاح حالات قلبی باشد و با جدّ تمام بکوشند قلب و جان و روح و روان خود را از بیماری‌های مهلک شرک و نفاق، بخل و حسد، کبر و حرص، سوءظن و سوء خلق و... سالم سازند تا سنخیت لازم را با دارالسلام بهشت در خود به وجود آورند.

### تأکید قرآن به تزکیه و تهذیب نفس

قرآن کریم تنها راه فلاح و رستگاری را کسب قلب سلیم و برخوردارگی از نفس مزکّی در این دنیا می‌داند و می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۱۰﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۱۱﴾؛ و همچنین بعد از قَسَم‌های متعدّد می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿۱﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿۲﴾﴾

به یقین آن کس مُفْلِح و رستگار خواهد شد که نفس خود را تزکیه کرده باشد و خائب و محروم از سعادت خواهد شد، آن کس که نفس خود را آلوده ساخته باشد.

و عجیب اینکه اهل تحقیق فرموده‌اند: مادر قرآن کریم مطلبی نداریم که برای اثبات آن این قدر قَسَم‌های متعدّد یاد شده باشد مگر همین مسئله‌ی تزکیه‌ی نفس که خداوند حکیم در سوره‌ی شمس برای اثبات حتمیت و قطعیت آن یازده قسم به دنبال هم آورده است:

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿۱﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا ﴿۲﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ﴿۳﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿۴﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿۵﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَّحَاهَا ﴿۶﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿۷﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾﴾

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۹ و ۱۰.

۲- همان، آیات ۱ تا ۸.

قسم به خورشید و قسم به شعاع نور آن، قسم به ماه هنگامی که نور می افشاند؛  
 قسم به روز هنگامی که زمین را روشن می سازد؛ قسم به شب هنگامی که  
 ظلمت آن زمین را بپوشاند؛ قسم به آسمان و قسم به سازنده اش، قسم به زمین و  
 قسم به گستراننده ی آن، قسم به جان انسان و قسم به آفریننده ی آن.

قسم به تمام اینها، این مطلب، حتمیت و قطعیت دارد و هرگز تخلف پذیر نخواهد بود که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۖ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛

به یقین آن کس رستگار و سربلند است که جان خود را از آلودگی های رذائل  
 اخلاقی پاک و مُزکّی ساخته است و به یقین آن کس محروم از سعادت ابدی  
 است که جان خود را به رذائل خُلُقِیّه آلوده کرده است.

پس معلوم می شود از نظر قرآن کریم آوردن قلب سلیم و نفس مزکّی به صحنه ی  
 محشر اساسی ترین شرط فلاح و رستگاری انسان است و متأسفانه ما نسبت به آن، بسیار  
 سهل انگار و مسامحه کار هستیم و شاید اصلاً آن را به حساب نمی آوریم. منتهای سعی و  
 کوشش ما در دینداری پرداختن به صورت ظاهر اعمال بدنی است.

### سبب تقدّم تزکیه بر تعلیم

برنامه ی پیامبر اکرم ﷺ بر اساس آیه ی کریمه ی قرآن دارای سه محور است:

۱- تلاوت آیات خدا.

۲- تعلیم کتاب و حکمت.

۳- تزکیه و پاکسازی قلب ها از آلودگی های اخلاقی. چنانکه می فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...﴾؛<sup>۱</sup>

خدا بر اهل ایمان ممت گذاشت که از میان خودشان رسولی برانگیخت تا آیات  
 خدا را بر آنها تلاوت کند و آنان را از آلودگی ها مُزکّی سازد و به ایشان کتاب  
 و حکمت را تعلیم دهد...

چنانکه ملاحظه می فرمایید در آیه ی شریفه ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ جلوتر از ﴿يُعَلِّمُهُمْ﴾ آمده است؛

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۴.

در صورتی که بر حسب جریان طبیعی، تعلیم عقاید و احکام، مقدم بر تزکیه و تطهیر نفوس از رذائل است ولی از آن نظر که رکن اصلی و اساسی در سعادت انسان تزکیه است برای نشان دادن اصالت آن در اهمّیت، مقدم بر تعلیم ذکر شده است.

حال ما را بنگرید که از میان برنامه‌ی سه گانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محور اول را که تلاوت آیات است محکم چسبیده‌ایم اما محور سوم را که رکن اساسی است و از اصالت برخوردار است چنان سست و سبک گرفته‌ایم و آنچنان رهاش کرده‌ایم که گویی اصلاً در زندگی دینی ما نقش و اثری ندارد. البته موضوع تلاوت آیات قرآن و حفظ آیات و سوره‌های قرآن که اکنون به برکت انقلاب مقدّس اسلامی در کشور ما رواج پیدا کرده و در میان اصناف و طبقات مختلف مخصوصاً دانشگاهیان و جوانان راه یافته است بسیار مایه‌ی خوشحالی و افتخار است، ولی این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که این قدم اولی است که در مسیر ارتقای به درجات عالی‌ی ارتباط با قرآن برداشته شده و بدیهی است که تا رسیدن به مرحله‌ی تزکیه که هدف اصلی قرآن و فرستنده و آورنده‌ی قرآن است فاصله‌ی بسیاری وجود دارد و طبیعی است که توقف در نخستین قدم و درجا زدن در پله‌ی اول، سبب محرومیت از هدف اصلی قرآن خواهد بود.

مبادا جوان‌ها و نوجوان‌های عزیز ما خیال کنند همین که قاری قرآن یا حافظ کل قرآن شدند دیگر به کمال اعلا رسیده‌اند و کمبودی از لحاظ ارتباط با قرآن ندارند.

### بدخلقی، نابودکننده‌ی ایمان و عمل

خوشبختانه ما قاریان قرآن و حافظان قرآن فراوانی در میان مردان و زنان و جوانان و نوجوانان داریم برنامه‌ی تعلیم کتاب و حکمت هم بحمدالله در حوزه‌های علمیه با رونق تمام برقرار است اما آنچه که در میان تمام اصناف حتی در میان آقایان علما کم داریم مسئله‌ی تزکیه است که آدمی خودش را از رذیله‌ی حبّ ذات و حبّ جاه و مقام و ریاست و شهرت و خود برتری‌ی پاک گرداند و همی جز اخلاص در عمل برای خدا نداشته باشد.

بسیار مایه‌ی تأسّف است که خانواده‌های مسلمان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام در اولین قدم از زندگی دینی خود که حُسن خلق و خوش‌برخوردی افراد خانواده با یکدیگر است کمبود دارند تا برسد به سایر احکام دین از معاملات و معاشرات و دیگر روابط

اجتماعی که در صحنه‌های گوناگون بیرون از خانواده مطرح است و ما در همه‌ی این امور نیاز به ترمیم جدی داریم.

با اینکه در دین مقدّس اسلام روی حُسن خلق مخصوصاً میان افراد خانواده تأکید بسیاری شده است و لذا باید توجّه داد به آن دسته از مردان و زنانی که خود را متدین می‌دانند و اهل نماز و روزه‌ی مستحبّی و ختم انعام و زیارت عاشورا هستند و در عین حال در زندگی خانوادگی احکام دین را رعایت نمی‌کنند و با بدرفتاری و بدگفتاری و نیش زبان و طعن و کنایه مایه‌ی اذیت روانی و آزار روحی یکدیگر می‌شوند.

آری باید به اینان توجّه داد که فرموده‌اند: عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام:

(إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ)؛<sup>۱</sup>

بدخلقی ایمان را فاسد می‌کند همانگونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند.

و در حدیث دیگری آن حضرت فرمود: بدخلقی، عمل را فاسد می‌کند همچنانکه سرکه عسل را فاسد می‌گرداند.

افراد مسلمان از مردان و زنان باایمان اعمال مستحبّی فراوانی را انجام می‌دهند اما به این نکته توجّه نمی‌کنند که یک نیش زبان از زن به شوهر و یا به عکس، آن اعمال را طبق دو حدیثی که خوانده شد، هیچ و پوچ و بی‌اثر می‌سازد. در حقیقت ما دیندار واقعی بسیار کم داریم از آن جهت که دین‌شناس واقعی بسیار کم داریم.

در حضور پیامبر اکرم ﷺ سخن از زنی متدین به میان آمد و حضّار او را مورد مدح و ثنا قرار داده گفتند او زنی بسیار نیک و اهل عبادت است. روزها روزه‌دار است و شب‌ها شب‌زنده‌دار است تنها عیبی که دارد اندکی زبانش تند و نیشدار است و همسایگان را با زبان و کلمات نیش‌دارش می‌آزارد. رسول اکرم ﷺ فرمود: (لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ)؛<sup>۲</sup> این زن خیری در او نیست و او از اهل آتش است و جهنمی است. یعنی آن زبان مردم آزارش تمام اعمال نیکش را بی‌اثر ساخته است.

۱- اصول کافی (شش جلدی)، جلد پنجم، باب سوء الخلق، حدیث ۱ و ۳.

۲- جامع الاحادیث، جلد ۱۶، صفحه ۹۱ و جامع التعدادات، جلد ۱، صفحه ۳۰۸.



## گفتار دوم: استغفار و توبه

### امید واقعی و ثمربخش

اشاره کردیم حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب مردی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمودند: (لا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بغيرِ عَمَلٍ)؛ از آن گروهی مباش که به زعم خودشان طالب سعادت آخرتند و خود را امیدوار می‌دانند؛ در حالی که هیچ عمل سعادت آفرینی از خود نشان نمی‌دهند و عمل به وظایف و تکالیف الهی خود نمی‌نمایند و تنها تکیه به رحمت خدا دارند درست مانند کشاورزی که زمین را شخم نزده و بذرافشانی نکرده و می‌گوید امیدوارم به رحمت خدا، امیدوارم که محصول فراوان از این زمین به من بدهد! طبیعی است که این امید و رجاء نیست؛ بلکه آرزویی سفیهانه است!!

آری! وقتی کشاورز زمین را شخم زد و بذرافشانی کرد و آبیاری نمود، آنگاه گفت: امیدوارم خدا زحما تم را به نتیجه برساند و محصول فراوان بدهد؛ این امید درست و رجاء عاقلانه است که می‌گوید، آنچه از دستم بر می‌آمد به حول و قوه‌ی خدا انجام دادم، مرحله‌ی بعدش که رویانیدن بذر در دل خاک است، از عهده‌ی من بیرون است و جز توکل بر خدا، چاره‌ای ندارم. پس توکل بدون بذرافشانی، آرزوی بی‌ثمر است. بذرافشانی بدون توکل هم غرور است و ممکن است بذر در دل خاک بیوسد و محصولی ندهد. تنها بذرافشانی با توکل «رجاء» به معنای واقعی است و ثمربخش است. خدا هم می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۶۳﴾ أَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿۶۴﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿۶۵﴾ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ ﴿۶۶﴾ بَلْ نَحْنُ مُحْرِمُونَ ﴿۶۷﴾﴾<sup>۲</sup>

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۲.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۶۳ تا ۶۷.

آیا هیچ اندیشیده‌اید درباره‌ی آنچه کشت می‌کنید؟ آیا شما آن را می‌رویاندید یا ما می‌رویانیم؟ هرگاه بخواهیم آن را تبدیل به خوشک ریزریز می‌کنیم آنگونه که تعجب کنید [و بگویید] به راستی ما زیان کرده‌ایم بلکه به کلی ما محروم مانده‌ایم.

کار کشاورزی دارای دو قسمت است؛ یک قسمت کار کشاورز است و آن شخم زدن زمین و بذرافشانی و آبیاری است که به حول و قوه‌ی خدا انجام می‌دهد و قسمت دوم منحصراً کار خداست که رویانیدن بذر و به ثمر رساندن آن است. حال، نظیر همین برنامه در مورد کار آخرت است و بدیهی است که خدای دنیا و آخرت، یکی است. آن خدا که برنامه‌ی کشاورزی را این گونه تنظیم کرده است؛ همان خدا برنامه‌ی محصول برداری از بهشت و رسیدن به سعادت ابدی را نیز همین گونه تنظیم کرده که در دنیا با عمل به وظایف و تکالیف دینی باید در زمین جان خود بذرافشانی کنید، تا در عالم آخرت، به محصول کاشته‌های دنیایی خود نائل شوید.

### تأمین سعادت اخروی در گرو عمل به تکلیف دینی

همان گونه که در دنیا انسان باید از طریق وسایل و اسباب، به بهره‌های زندگی نائل شود، در عالم آخرت نیز باید از طریق وسایل و اسباب به بهره‌های حیات ابدی نائل گردد. ما موظفیم بر اساس دستوراتی که در دین مقدّس رسیده از حلال و حرام، مستحبّ و واجب، در عباداتمان، در معاملات و معاشراتمان، در محیط خانواده و در صحنه‌های گوناگون اجتماعی، طبق دستور عمل کنیم. حال، آن اعمال ما مقبول درگاه خدا واقع شده یا نشده، آن دیگر مربوط به ما نیست و صرفاً مربوط به خداست. همان گونه که شیار کردن زمین و بذرافشانی و آبیاری، کار کشاورز است؛ اما رویانیدن و به ثمر رساندن، کار او نیست و صرفاً کار خداست. اگر بخواهد روی حکمت و مصلحتی که دارد، آن را می‌پوساند و اگر بخواهد، آن را می‌رویاند و به ثمر می‌رساند.

### وظیفه‌ی ما علم به احکام و عمل به آن است نه بیشتر

گاهی می‌پرسند ما از کجا می‌توانیم بفهمیم که اعمال ما مقبول درگاه خدا واقع شده یا نشده است؟ در جواب عرض می‌کنیم: ما چنین وظیفه و حقّی را نداریم که جستجوگر

کار خدا باشیم. ما تنها وظیفه و تکلیفی که داریم، همین است که علم به احکام خدا را به دست آوریم و طبق آن عمل کنیم و کار خدا را به خدا واگذاریم. او با قاطعیت تمام فرموده است:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴿۳﴾﴾<sup>۱</sup>

قسم به عصر [با معانی مختلف که دارد] تمام افراد انسان در زیان و خسرانند جز یک گروه که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

هر که [از مرد و زن] مؤمن باشد و عمل صالح انجام دهد، ما به یقین او را به زندگی خوش و پاکیزه‌ای می‌رسانیم و پاداش کارش را به نیکوترین وجه می‌دهیم.

انسان مؤمن صالح‌العمل نه فقط در آخرت بلکه در دنیا هم حیات طیبه و زندگی خوش دارد، آن هم با تمام بلیاتی که به اقتضای ماهیت دنیا برای او پیش می‌آید از فقر و بیماری و مرگ عزیزان و همه را از آن نظر که مقدر به تقدیر حکیمانه‌ی خداست، با آغوش باز می‌پذیرد که فرموده است:

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۳</sup>

سنت ما این است که شما را به طور حتم از طرق گوناگون در صحنه‌ی امتحان و آزمایش قرار می‌دهیم؛ از ترس و گرسنگی و نقص در اموال و اولاد و آنگاه بشارت ده به آنان که صبر و تحمل در مشقات از خود نشان می‌دهند و از صمیم دل می‌گویند:

در بلا هم می‌چشم لذات او      مات اویم، مات اویم، مات او

۱-سوره‌ی عصر، آیات ۱ تا ۳.

۲-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

۳-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

## مختصات حیات طیبه

پس حیات طیبه و زندگی خوش آن نیست که تنها بدنش سالم باشد و سفره اش رنگین، بلکه حیات طیبه و زندگی خوش آن است که توأم با رضا به قضای خدا باشد و خدا را حکیم بداند و تمام مقدرات او را بر اساس حکمت و مصلحت بشناسد و شاکر باشد، اگرچه همراه با انواع بلیات و مصائب باشد. این معنای حیات طیبه‌ی زودگذر است که دنبالش «حیات طیبه‌ی» جاودانه خواهد داشت و لذا حضرت امیر علیه السلام فرمود: (لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بَغَيْرِ عَمَلٍ)؛ از آن گروهی مباش که به قول خود طالب سعادت آخرتند ولی هیچ گونه عمل مربوط به سعادت اخروی از خود نشان نمی دهند و در عین حال خود را دارای رجاء و امید به رحمت خدا می پندارند؛ در صورتی که این رجاء نیست.

## استغفار و توبه اولین قدم برای تقرب الی الله

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در جمله‌ی بعدی موعظه‌شان می فرمایند:

(و يُرَجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ)؛<sup>۱</sup>

از آن گروهی مباش که توبه را به خاطر آرزوهای طولانی‌ای که دارند، به تأخیر می افکنند.

چون می خواهند حالا حالاها در دنیا بمانند و از لذات آن برخوردار گردند؛ طبیعی است که با داشتن این آرزو، اقدام به توبه نمی کنند؛ از این رو اولین قدم برای عمل سعادت آفرین در آخرت توبه است. چون انسان بر اثر ارتکاب گناهان، آلودگی‌های روحی پیدا می کند و با آلودگی روح، اعمال خوب انسان نیز بالا نمی رود و مقرب او نمی شود که خدا فرموده است: تقوا شرط اساسی و زمینه ساز قبولی اعمال است.

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛<sup>۲</sup>

...منحصراً آن عملی مقبول در گاه خداست که از انسان متقی صادر شود.

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾؛<sup>۳</sup>

...آنچه به سوی خدا صعود می کند و بالا می رود، روح پاک شده‌ی از

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۲.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

آلودگی هاست که عمل صالح، آن را بالا می‌برد...

وگرنه روح آلوده و ناپاک، راهی برای صعود به عالم بالا ندارد. اعمال خوبش نیز توانایی رفعت دادن به او و بالا بردن او را ندارند؛ از این رو، واجب اول در مرحله‌ی عمل برای هر انسانی، توبه است و توبه یعنی حالت بازگشت انسان به سمت خدا و این مشروط به استغفار است.

**استغفار** یعنی پاک‌سازی روح از آلودگی‌ها؛ از این رو استغفار مقدم بر توبه و زمینه‌ساز توبه است. چنانکه می‌گوییم: (اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ)؛ یعنی، ابتدا از پروردگار خود می‌خواهیم ما را از آلودگی‌های گناهان پاک سازد و آنگاه به سوی او حرکت می‌کنیم و رو به سوی او می‌رویم. یعنی توبه بدون استغفار، تحقق‌پذیر نخواهد بود؛ آن هم استغفار به معنای واقعی که تقاضای قلب باشد، نه تنها تلفظ به الفاظ که - العیاذ بالله - به استهزا شبیه‌تر است تا استغفار.

#### سبب به تأخیر انداختن استغفار و توبه

آری! باید صفحه‌ی قلب از آلودگی‌ها پاک باشد و رو به خدا بایستد تا نور جمال حق در آن منعکس گردد. پس همانگونه که توبه بدون استغفار تحقق‌پذیر نمی‌باشد، استغفار بدون توبه نیز کافی در سعادت انسان نخواهد بود؛ چون استغفار، پاک‌سازی صفحه‌ی جان از آلودگی‌ها و آماده ساختن آن برای انعکاس نور جمال خداست و طبیعی است که تنها آمادگی، کافی نیست بلکه باید با اطاعت امر خدا در تمام شؤون زندگی اش حرکت کند و رو به سوی خدا برود و خود را در محاذات آن نور اطهر و اقدس قرار بدهد، تا صفحه‌ی آیینی‌ی جانش روشن گردد و مع‌الأسف ما در همان قدم اول که قدم استغفار است، لنگی داریم، تا به قدم دوم که قدم توبه است نائل گردیم.

ما گویی اصلاً خود را موظف به توبه نمی‌دانیم تا زمینه‌اش را - که استغفار است - فراهم سازیم. ما گرفتار طول امل و داشتن آرزوهای دراز می‌باشیم و از این رو به فکر توبه نمی‌افتیم که مولا علی علیه السلام فرمودند:

(لَا تَكُنْ مِمَّنْ.... وَ يُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ)؛

از کسانی مباش که.... توبه را به خاطر طول آرزو به تأخیر می‌افکنند.

در میان ما بسیار کمیابند افرادی که احتمال اینکه فردا، پس فردا، یک هفته بعد، یک ماه بعد و یک سال بعد بمیرم به فکرش راه یابد؛ اکثراً فکر ما روی اینکه هنوز هستم، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌ها هستم؛ کار می‌کند و اصلاً احتمال مرگ به فکر ما راه نمی‌یابد. از رسول خدا ﷺ سؤال کردند:

(مَنْ أَكْبَسَ النَّاسَ)؛

زرنگ‌ترین و باهوش‌ترین مردم چه کسانی هستند؟ [فرمودند]:

(أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ)؛<sup>۱</sup>

هر کس که زیادتر از دیگران به یاد مرگ باشد و بیش از دیگران خود را آماده‌ی آن سازد، از همه عاقل‌تر است!

به راستی آدم عاقل آن است که هیچ‌گاه حادثه‌ی مهمی را که حتماً پیش خواهد آمد، فراموش نکند و پیوسته به یاد آن باشد و خود را برای آن آماده سازد. آنها که چنین نیستند، انصافاً عاقل نیستند و غافلانه زندگی می‌کنند و روزی به خود می‌آیند که کار از کار گذشته و سرمایه ز کف رفته و به ربعی (سودی) نرسیده‌اند و جز ناله‌ی «واحسرتا» سردادن و سوختن و ساختن، کار دیگری نخواهند داشت.

### دلیل گستاخی و بی‌پروایی ما

آری! اگر احتمال مردن و جریانات بعد از آن در افکار ما زنده بود این چنین بی‌پروا و حریص در دنیا طلبی نبودیم. رسول خدا ﷺ می‌فرمودند:

(إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ)؛<sup>۲</sup>

حقیقت اینکه من ترسناک‌ترین چیزی که بر اتمم می‌ترسم [که پس از من مبتلا به آن بشوند] دو چیز است: یکی پیروی از هوای نفس و دیگری طول آرزو.

وقتی «دل بخواهی» بر وجود انسان حاکم می‌شود که «دل می‌خواهد» این چنین و آن چنان کنم؛ دیگر کاری به خواستن یا نخواستن خدا ندارد. به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾<sup>۳</sup> آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود و

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۳.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۲، با اندکی تفاوت.

۳- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

مطاع خود قرار داده... و در همه جا و در همه حال اطاعت از فرمان نفسش می کند؟!

فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْأَخِرَةَ؛<sup>۱</sup>

پیروی از هوای نفس انسان را از توجه به حق باز می دارد و اما آرزوی دراز یاد آخرت را از دل می برد.

پیروی از هوای نفس، آدمی را از توجه به حق و پیمودن صراط مستقیم، باز می دارد و آرزوی دراز هم که هنوز در دنیا هستم و سالیان متمادی باید در دنیا باشم و وسایل زندگی را فراهم کنم؛ بر این اساس تمام همش صرف تأمین زندگی دنیا می شود و یاد آخرت از دلش بیرون می رود.

### دو بلای خطرناک برای امت اسلام

حدیث دیگری هم قریب به این مضمون، با اندک تفاوتی در عبارت از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که **اتِّبَاعُ هَوَىٰ** و **طَوْلُ اَمَلٍ** را دو بلای خطرناک برای امت نشان داده اند و متأسفانه ما مردم، اکثراً به همین دو بلا، مبتلا هستیم. **اتِّبَاعُ هَوَىٰ**، ما را از **اتِّبَاعِ دینِ خدا** بازداشته و **طَوْلِ آرزو** که هنوز زنده هستیم و در آینده توبه می کنیم، از یاد آخرت غافلمان ساخته است.

افرادی هستند که تندرستی و نیروی جوانی، مغرورشان کرده و به امید آینده، اقدام به توبه نمی کنند و مرگ را از خود دور می بینند و می گویند، توبه مربوط به پیران لب گور است؛ ما که فعلاً جوانیم و نمی خواهیم (!) بمیریم. به سن پیری که رسیدیم، اقدام به توبه می کنیم؛ ولی غافل از این هستند که مرگ به سراغ جوان ها، بیشتر از پیرها می رود. صدها جوان زیر چهل سال می میرند تا یک پیر هشتاد و نود ساله بمیرد.

شاهدش اینکه شما در همین مجالس که میان ما تشکیل می شود، اگر بگردید به ندرت پیر هشتاد - نودساله می بینید. معلوم می شود که اکثراً در سنین جوانی می میرند. بنابراین، اقدام به توبه در هر سنی از سنین عمر انسان لازم است.

هین و هین ای راهرو بیگانه شد      آفتاب عمر سوی چاه شد  
این دو روزک را که زورت هست زود      پر افشان بکن از راه جود

۱- نهج البلاغه فیض خطبه ۴۲.

این قدر تخمی که ماندست بکار      تا در آخر بینی آن را برگ و بار  
 تا نمرده است این چراغ باگهر      هین فتیله اش ساز و روغن ای پسر!  
 هین مگو فردا که فرداها گذشت      تا به کلی نگذرد ایام کشت  
 (يَابْنَ آدَمَ إِنَّكَ لَمْ تَزَلْ فِي هَدْمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ فَخُذْ  
 مِمَّا فِي يَدِكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ)؛<sup>۱</sup>

ای پسر آدم! تو از همان لحظه که از مادرت متولد شدی، به ویران کردن  
 عمرت پرداختی. هر یک روز که می گذرد، گوشه ای از خانه ی عمرت و ویران  
 می شود. حال از آنچه که در دست داری [از اموال و انواع امکانات] برای آنچه  
 که در پیش رو داری [از مرگ و عوالم بعد از مرگ] توشه بردار.

لقمان حکیم رضی الله عنه به فرزندش می گفت:

(يَا بَنِيَّ إِحْذَرُ أَنْ يَكُونَ الدَّيْكَ أَكْيَسَ مِنْكَ وَ أَكْثَرَ مُحَافِظَةً لِأَوْقَاتِ  
 الصَّلَاةِ أَلَا تَرَاهُ أَنَّهُ يُؤَدِّنُ عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ وَ بِالْأَسْحَارِ يُعْلِنُ بِصَوْتِهِ  
 وَ أَنْتَ نَائِمٌ)؛<sup>۲</sup>

فرزندم! مراقب باش که خروس از تو باهوش تر و محافظتش برای اوقات  
 نمازها بیشتر نباشد. آیا نمی بینی او را که هنگام هر نمازی اذان می گوید و  
 سحرگهان بانگ بر می دارد و رسیدن وقت نماز را اعلام می کند؛ در حالی که  
 تو در خوابی؟!

خروس صبح زد سُبُوحٌ وَ قُدُّوسٌ      برآور دیده از این خواب منحوس

به غیر خوردن و خفتن ندانی      نصیب اینت شد از معقول و محسوس

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتِيهِ)؛<sup>۳</sup>

ای انسان! تو بار سفر بسته و رو به سوی خدایت در حال حرکت هستی و به  
 همین زودی به لقاء و دیدار او خواهی رسید.

ز بالا سوی پستی چون کنی روی      به مقصد کی رسی زین سیر معکوس

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۱۶.

۲- ارشاد القلوب دیلمی، صفحه ۱۱۱، با اندکی تفاوت.

۳- سوره ی انشعاق، آیه ۶.



## گفتار سوم: وجوب توبه

### وجوب قرآنی و عقلی توبه

از جمله واجباتی که ما داریم و توجه نمی‌کنیم خود توبه است. توبه علاوه بر اینکه وجوب قرآنی دارد، وجوب عقلی نیز دارد. یعنی عقل انسان حاکم بر وجوب توبه است؛ منتها با توجه به این دو مقدمه:

### الف: لقای خدا، هدف از آفرینش انسان

مقدمه‌ی اول: اینکه هدف از خلقت انسان، لقای خداست، نه خوردن و خوابیدن و پوشیدن و نوشیدن که اینها را حیوانات هم دارند و چه بسا بهتر از ما هم دارند؛ از این رو خداوند حکیم با کمال صراحت می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۱</sup>

ای انسان! تو با رنج مستمر رو به سوی خدایت می‌روی و به دیدارش می‌رسی.

ای انسان! آخر تو انسان هستی و دارای فکر و عقل، خوب بیندیش و بین من تو را برای چه خلق کرده‌ام؟ تو را حرکت داده‌ام و از مراحل پست هستی بالا آورده‌ام، تا به قرب و لقای من برسی.

آری! ما در حال حرکت هستیم؛ نطفه و علقه و مُضْغَه بودیم، جنین شدیم، کودک شدیم، جوان شدیم، پیر شدیم و بدیهی است که هر حرکتی، مقصدی دارد. مسیری خاص و برنامه‌ی مخصوص به خود دارد. مقصد این حرکت دیدار و لقای خداست. دیدار خدا هم که با چشم سر میسر نیست و همچنین خدا مکان خاصی ندارد که ما با حرکت جسمانی، رو به سوی آن مکان برویم و او را در آنجا ببینیم؛ بلکه مقصود، حرکت جوهری است که جوهر

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

جان انسان، در جوّ تربیتی قرآن مجید قرار گیرد و با اتّصاف به صفات فاضله، رو به رشد در کمالات معنوی برود و خود را به قرب خدا که کمال مطلق است برساند.

همان‌گونه که خدا رحیم و کریم است، عَفُوّ و غَفُور و ستّار العیوب است، این انسان نیز در حدّ امکان خودش، رحیم و کریم، امین و صادق و ستّار العیوب باشد و این در واقع همان لقا و دیدار خدا و قرب الی الله است.

ما که تمام عبادت‌های خود را به نیت قربۀ الی الله انجام می‌دهیم و می‌خواهیم به خدا نزدیک شویم، مقصود از این نزدیک شدن، همان نزدیک شدن جوهری است، نه نزدیک شدن مکانی؛ یعنی کاری کنیم که در پرتو نور این عبادت‌ها، جوهر قلبمان حرکت کند و از ظلمت حیوانیت خارج گردد و به خدا نزدیک شود.

آن انسانی که در حدّ خود کریم و رحیم است، و صادق و امین و عقیف است؛ به خدا و صفات خدا نزدیک‌تر است اما آن کسی که فاقد این کمالات است، طبیعی است که از خدا و صفات خدا دور است.

پس هدف اصلی از آوردن ما به این دنیا همین است که طیّ این چند سال عمر زودگذر، بکوشیم با برنامه‌های تربیتی قرآن، جوهر جان خود را به حرکت درآوریم و آن را متّصف به صفات کمال خدا و متخلّق به اخلاق الهی بنماییم که مقصود از لقاء و دیدار خدا و قرب و نزدیک شدن به خدا، همین است و روشن است که لقای خدا منحصر به روز قیامت نیست بلکه به حکم «الدّنيا مزرعة الآخرة» تا در دنیا لقاء حاصل نشود، در آخرت نیز نخواهد بود؛ منتها اینجا بذر است و آنجا میوه. در آیه‌ی شریفه هم به طور مطلق آمده و قید آخرت نشده فرموده است:

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ  
أَحَدًا﴾<sup>۱</sup>

... هر کس امید لقای ربّ خود را دارد، باید عمل صالح انجام بدهد و در عبادت  
خدایش، آخدی را شریک او قرار ندهد.

یعنی عمل صالح خالی از شرک، زمینه‌ی لقای خدا را آماده می‌سازد؛ هم در دنیا و

۱- سوره‌ی کُف، آیه‌ی ۱۱۰.

هم در آخرت. دنیا کشتگاه است و آخرت دروگاه.

اینجا در زمین جان خود داریم بذرافشانی می‌کنیم، تا آنجا میوه و محصول کشت خود را برداریم. در این دنیا یک هسته‌ی خرما تحت شرایط خاص خود باز می‌شود و درخت خرما با ساقه و شاخه و برگ و خوشه‌های خرما از آن بارز می‌گردد. در آخرت نیز، هسته‌ی جان ما تحت شرایط خاص خود باز می‌شود و از آن درخت طوبی با نعمت‌های بی‌پایان بهشتی و یا درخت زقوم با عذاب‌های دردناک جهنم بارز می‌گردد.

این مقدمه‌ی اول که هدف از خلقت انسان، لقای خدا و قرب به اوست. یعنی این استعداد را خدا به انسان داده که می‌تواند در مکتب تربیتی انبیاء علیهم‌السلام خودش را طوری بسازد که به شرف لقا و قرب خدا - به همان معنا که گفتیم - نایل شود.

### ب: محرومیت از لقای حق به سبب گناه

و اما مقدمه‌ی دوم: این مطلب باورمان بشود که ارتکاب گناه آدمی را از خدا دور می‌کند و از لقای خدا محروم می‌سازد. در صورتی که ما به این دنیا آمده‌ایم تا طی مدّت عمرمان، به خدا نزدیک شویم و با او دیدار کنیم. آدم گنهکار در دنیا، پشت به خدا حرکت می‌کند و حال آنکه ما را به این دنیا آورده‌اند که رو به خدا حرکت کنیم. اینجاست که آدمی خود را موظّف به توبه می‌یابد.

**توبه** یعنی از حالت پشت به خدا برگشتن و رو به خدا حرکت کردن. این وظیفه‌ی عقلی هر انسان عاقل است و این تنها با تلفّظ به الفاظ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» که لقلقه‌ی زبانی بیش نیست، حاصل نمی‌شود. توبه به معنای واقعی‌اش، انقلابی است که در روح آدم گنهکار آگاه شده‌ی از عواقب شوم گناه، علیه نفس اماره‌اش پیدا می‌شود، آنگونه که با صلابت و شهامت تمام، مقابل نفس اماره‌اش می‌ایستد و فرمان او را زیر پا می‌گذارد و با تنفّر شدید، از او رو بر می‌گرداند و پشت به او می‌کند و رو به خدا شتابان می‌رود. در این موقع اگر بگویید «استغفرالله ربّی و اتوب الیه»، این استغفار به معنای صحیح و توبه‌ی به معنای واقعی است که از حالت پشت به خدا برگشته و حالت رو به خدا را - که هدف اصلی از خلقتش بوده - به دست آورده و محبوب خدا شده است که فرموده است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

...به یقین خدا توبه کاران و پاک گشتگان از آلودگی به گناه را دوست می‌دارد. در روایت داریم آدم گنهکار در هنگامی که گناه می‌کند، ایمان به خدا ندارد. البته نه اینکه خدا و رسول خدا ﷺ را و قیامت را قبول ندارد؛ نه! اینها را قبول دارد اما این که گناه آدمی را از خدا دور می‌کند و او در حین ارتکاب گناه پشت به خدا کرده، این، باورش نشده است، وگر نه آن را مرتکب نمی‌شد.

حاصل اینکه وقتی انسان این دو حقیقت را باور کرد که **أولاً**: هدف از خلقتش، رو به خدا رفتن است و سرانجام به لقا و دیدار خدا رسیدن و **ثانیاً**: گناه و معصیت، او را از خدا دور می‌کند و حالت پشت به خدا در او به وجود می‌آورد و سرانجام جهنمی اش می‌سازد.

سبب تشدید نگرانی انسان از تأخیر در توبه

آری! وقتی این دو مطلب باورش شد و از طرفی هم فهمید که مرگ، بی‌خبر می‌رسد؛ در این موقع است که حالت ترس و وحشت شدید در او پیدا می‌شود و می‌گوید، وای بر بدبختی من اگر به همین حالت پشت به خدایی که دارم، بمیرم؛ پس تا دیر نشده است، توبه به درگاه خدا ببرم و از او بخواهم که آلودگی به گناهان را از صفحه‌ی جانم برطرف سازد و به نور ایمان و تقوا منورم گرداند.

این حکم عقل است که آدم گنهکار را موظف به توبه می‌کند و این هم فرمان آسمانی قرآن حکیم است:

﴿...تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

...ای باورداران خدا و روز جزا! همگی توبه به درگاه خدا ببرید، تا رستگار شوید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً...﴾<sup>۳</sup>؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! توبه کنید در پیشگاه خدا، اما توبه‌ی نصح... یعنی؛ توبه‌ای خالص که هیچ انگیزه‌ای جز جلب رضای خدا و نجات از عذاب او در

۱- سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۲- سوره نور، آیه ۳۱.

۳- سوره تحریم، آیه ۸.

کار نباشد. در این صورت است که:

﴿...يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ...﴾؛ '...تمام گناهان شما را می‌آمرزد...

### غفلت از آخرت به سبب آرزوی دراز

البته هر کسی در حدّ خود گناہانی دارد و باید مراقب باشد که تا نمرده است، از در توبه در آید.

برخی توبه را به امروز و فردا و پس فردا و برخی به سال دیگر و حتی به سنّ پیری وامی‌گذارند، تا با همان ظلمت قلب و آلودگی جان، بمیرند.

آری! همین طول اَمَل و آرزوهای دراز است که پای‌بند محکمی برای بسیاری از مردم شده و پرده، مقابل چشمشان افکنده که دیگر آخرت فراموششان شده و جز زندگی دنیا، چیزی نمی‌بینند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: (وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ)؛<sup>۲</sup> آرزوی دراز، آخرت را از یاد انسان می‌برد و تمام همّش صرف این می‌شود که لوازم زندگی سالیان دراز از مرکب و مسکن و متّجر را به دست آورد و طبعاً دوستدار اینها می‌شود و دل به اینها می‌بندد و دل بستن به دنیا، لازمه‌اش دل‌کندن از خداست. چون در یک دل، جز یک دلدار نمی‌گنجد.

### یک دل و یک محبوب

این گفتار خداست که می‌فرماید:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...﴾؛<sup>۳</sup>

خدا برای انسان، دو دل در باطنش قرار نداده است...

او یک دل بیشتر ندارد و آن یک دل هم جز یک محبوب اصلی و مستقلّ نمی‌تواند در خود جا بدهد و آن محبوب اصلی مستقلّ، خداست و بقیه از همسر و فرزند و خانه و مغازه و... در حدّی که آن محبوب اصلی اجازه داده است می‌توانند در پرتو نور محبّت خدا، وارد خانه‌ی دل گردند که معصومین علیهم السلام فرموده‌اند:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۷۱.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۲.

۳- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴.

﴿قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>؛

قلب انسان مؤمن، حرم خداست، در حرم خدا غیر خدا را نمی‌شود جا داد. خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید خدا در قرآن کریمش، قوم یهود را مورد توبیخ قرار داده و می‌فرماید، آنها از یک طرف می‌گویند: ﴿...نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ...﴾<sup>۲</sup>؛ «ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم» و از طرف دیگر، آنچنان دلبستگی به دنیا دارند که:

﴿...يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...﴾<sup>۳</sup>؛

...هر یک از آنها آرزو دارد ای کاش هزار سال عمر می‌کردم...

و حال آنکه دوستدار خدا، آرزوی زودتر از دنیا رفتن و به لقای کامل خدا رسیدن را دارد، نه آرزوی عمر هزار ساله و لذا خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۴</sup>؛

بگو ای قوم یهود! اگر می‌پندارید که تنها شما [و] نه سایر مردم، دوستان خدا هستید، پس از خدا تقاضای مرگ کنید؛ اگر در ادعای خود صادق هستید.

﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ...﴾<sup>۵</sup>؛

و حال آنکه آنها هرگز تقاضای مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند [و استحقاق عذاب پیدا کرده‌اند]...

بدیهی است، انسانی که خود را محب خدا و محبوب خدا می‌داند، دلش می‌خواهد زودتر بمیرد و مشمول نعمت‌های بی‌پایان خدا گردد.

امام امیرالمؤمنین عليه السلام محب حقیقی خدا

دوستدار خدا امام امیرالمؤمنین عليه السلام است که می‌گفت:

۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۵.

۲- سوره ی مائده، آیه ۱۸.

۳- سوره بقره، آیه ۹۶.

۴- سوره جمعه، آیه ۶.

۵- همان، آیه ۷.

﴿وَاللَّهُ لَا يَبْنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ﴾<sup>۱</sup>

به خدا قسم، پسر ابیطالب [علی] به مرگ مشتاق تر است از کودک شیرخوار به پستان مادرش.

از اینرو وقتی با شمشیر، فرق مبارکش را شکافتند، ندایش در مسجد کوفه پیچید که: (فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ)؛ به خدای کعبه قسم، رستگار شدم. این است معنای حبّ خدا و حبّ لقای خدا که در مقام موعظه هم فرموده است:

﴿لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بَعِيرِ عَمَلٍ وَ يُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ﴾؛

از آن گروه مباش که به خاطر زندگی طولانی در دنیا، توبه را به تأخیر می‌افکنند و امروز و فردا می‌کنند.

امروز و فردا کردن، بیشترین عامل تأسّف جهّتمیان

فرموده‌اند:

﴿أَكْثَرُ صِيَاحِ أَهْلِ النَّارِ مِنْ سَوْفَ﴾؛<sup>۲</sup> اکثر ناله‌های جهّتمیان، از سَوْفَ است.

سَوْفَ یعنی آینده. در دنیا، دائم می‌گفتند «سَوْفَ اسْتَغْفِرُ» («سَوْفَ أَتُوبُ») در آینده استغفار می‌کنم، در آینده توبه می‌کنم، در آینده حجّ می‌روم، در آینده نماز و روزه‌های فوت شده را قضا می‌کنم. طول آرزوی زنده ماندن در دنیا و کامروا گشتن از لذّات، آنچنان سرگرمشان کرده بود که اصلاً مجال تفکّر درباره‌ی حیات اخروی برایشان نمانده بود. آنها که اهل سوف‌اند و پیوسته کار امروز را به فردا می‌افکنند، دو خطر بزرگ، سر راهشان هست؛ یکی مرگ ناگهانی که در یک لحظه سکت می‌کنند و جسد بی‌روحشان به زمین می‌افتد و به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>۳</sup>

نه می‌توانند وصیتی کنند و نه می‌توانند به سوی اهل و عیالشان برگردند.

حال اگر این مرگ ناگهانی، وقتی به سراغشان بیاید که در مسیر گناه و پشت به خدا حرکت می‌کنند، در این صورت، وای بر بدبختی آنها! این یک خطر برای مُسَوِّفان و

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

۲- جامع الشعادات، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۶، بانندی تفاوت.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۰.

«سَوْفَ سَوْفَ گویان» است که توبه را به تأخیر می‌افکنند. اما خطر بزرگ‌تر و دوّم این است که: بر اثر تراکم گناهان و تأخیر توبه از آنها، صفحه‌ی قلب آدم گنهکار، آنچنان تاریک و سنگین و سیاه می‌شود که دیگر هیچ حقیقتی را نمی‌فهمد و هیچ حرف حقی را نمی‌پذیرد، تا آنجا که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...خَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾<sup>۱</sup>؛

...خدا بر گوش و قلب او مهر می‌زند و پرده بر چشمش می‌افکند...

دیگر هیچ جمالی از جمال‌های معنوی را نمی‌بیند و گوشش هیچ نغمه‌ای از نغمه‌های الهی را نمی‌شنود و قلبش هیچ حقیقتی از حقایق آسمانی را درک نمی‌کند. در زمره‌ی کسانی در می‌آید که:

﴿...صُمُّ بَكْمٌ عُمٰی فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

...کران و گنگان و کورانی هستند که از اندیشیدن و درک کردن، ناتوانند.

### عامل بسته شدن درهای نجات به روی انسان

این قانون و سنّت خداست که دل بر اثر تراکم گناهان، تیره و تاریک و ظلمانی می‌شود و از هر سو، درهای نجات به رویش بسته می‌گردد. این هم دوّمین خطر بزرگ تأخیر توبه است. اینک به تهدید قرآن کریم توجه کنیم که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاٰی اَنْ كَذَّبُوْا بِآٰیٰتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾<sup>۳</sup>؛

آنگاه انسان‌های بدعمل، به عاقبت و پایان کار بسیار شومی مبتلا می‌شوند و آن اینکه آیات خدا را تکذیب می‌کنند و آنها را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند.

یعنی؛ ای پیروان قرآن! به هوش باشید و مغرور به این نباشید که من مسلمانم، مؤمنم، اهل نماز و روزه و حجّ و انفاقاتم. اگر در کنار این اعمال خوبتان، اعمال بد از گناهان نیز دارید و به فکر توبه‌ی از آنها نمی‌باشید، از عاقبت کار بسیار شومتان بترسید که تکذیب آیات خدا و استهزاء به آنها خواهید داشت.

۱-سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۱.

۳-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۰.



چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در آیه، سخن از کفار و منافقان نیست، بلکه از انسان‌های گنهکار بدعمل است؛ حال از هر صنفی که باشند. اساساً انسان گنهکار بی‌توبه که موجب می‌شود «عاقبت سُوای» یعنی پایان بسیار بد داشته باشد و آن، تکذیب آیات خدا و استهزای آنهاست. فردای قیامت از میان آتش جهنم فریاد بکشند: ﴿...یا حَسْرَتَیْ عَلَیْ ما فَرَّطْتُ فِی جَنبِ اللَّهِ...﴾؛ ای حسرت و افسوس بر آن ایام فرصت و مهلت که از دست دادم و با سَوْفَ سَوْفَ گفتم، عمرم را تباه کردم و الآن به این بدبختی افتادم.

## گفتار چهارم: کسب یقین

### لزوم تلاش برای ورود به بهشت

گفتیم حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب مردی که از آن حضرت تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: از آن کسانی مباش که بدون عمل به وظایف دینی خود، توقع بهشتی شدن دارند. در حالی که در دنیا مالک صد متر خانه شدن، زحمات و خون دل خوردن‌های زیادی دارد؛ آیا به دست آوردن بهشتی که به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿...عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾<sup>۱</sup>

...وسعت آن، وسعت تمام آسمان و زمین است...

بدون رنج و تعب ممکن است تحقق پذیرد؟! خداوند بهشت آفرین برای راه‌یابی به بهشتش، برنامه‌ای تنظیم کرده و حدود و ثغور آن را مشخص نموده و فرموده است: ﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾<sup>۲</sup>؛ ...اینها حدود خداست و هر که از حدود خدا تعدی کند دربارهی خودش ستم روا داشته است و خود را محروم از سعادت جاودان نموده است. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمله‌ی بعدی فرموده‌اند:

(و يُرَجَّى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ)؛

و از آن کسانی مباش که توبه را به خاطر آرزوهای دور و درازی که دارند، تأخیر می‌اندازند.

علی‌الدوام امروز و فردا و پس فردا می‌کنند و به خود وعده می‌دهند که هنوز هستم. آن خانه و آن ماشین را بخرم؛ به کار و محل کارم وسعت بدهم؛ برای پسرم عروس و برای

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

دخترم داماد انتخاب کنم و... در خلال همین آرزوها، عمر به پایان می‌رسد و با جانی تاریک و آلوده به گناهان، وارد خانه‌ی قبر می‌شوند و فریاد «واحسرتا» از عمق جان سر می‌دهند؛ از اینرو بر هر انسان عاقلی لازم است تا مرگ نیامده اقدام به توبه کند و خود را از آلودگی به گناهان تطهیر نماید و آماده‌ی لقای خدا گردد.

**توبه** یعنی از بیراهه روی برگشتن و به راه مستقیم حق، افتادن و این لازمه‌اش توجّه داشتن به حرکت است. یعنی انسان پیش از همه چیز بداند که من از مبدائی حرکت کرده و رو به مقصدی می‌روم و اکنون در حال سیر و سلوکم و لذا باید مبدأ و منتهای سیر و سلوکم را بشناسم و خود را از موانع سیر، مصون نگه دارم.

### جفاکاری ما نسبت به نماز و قرآن

ولی متأسفانه ما در همان قدم اوّل لنگی داریم و اکثراً توجّه به حرکت و سیر و سلوک خود نداریم و از اینکه این سیر و سلوک، برنامه‌ی خاصی دارد و باید آن را بشناسیم و موانعی دارد و باید آنها را از سر راه برداریم، اصلاً در حال غفلتیم و مشغول کار خود هستیم! در هر صنفی که باشیم، از صنف نجاری و بنّایی، تجارت و زراعت، طبابت و سیاست، گویندگی و نویسندگی.

واقعیّت اینکه حقیقت «اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ راجعون» فراموشمان شده است که از «الله» آغاز حرکت کرده و در حال بازگشت به سوی او می‌باشیم و سرانجام به دیدار او نائل می‌شویم. نکند در بین راه، منحرف گشته، پشت به او حرکت کنیم و به حرمان دائم مبتلا گردیم. در نمازهای شبانه‌روزی مکرراً به ما دستور داده‌اند، بگوییم:

﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾؛

و با همین دستور به ما هشدار داده‌اند که: بدانید در زندگی شما راهی هست و شما رهرو آن راه هستید و آن «صراط مستقیم» به سوی «الله» است.

در کنار آن بیراهه‌هایی هم هست؛ یکی راه مغضوبان خدا و دیگری راه ضالّین، بنابراین مراقبت بسیار لازم است که آدمی از راه به بیراهه نیفتد و واقعاً در نمازها از خدا بخواهد که در صراط مستقیم حق ثابت نگهش دارد؛ ولی باز هم مایه‌ی تأسف است که ما

حتی در حال نماز هم متوجه این حقیقت نمی‌باشیم که در حال حرکت و سیر و سلوک هستیم و راهی و بیراهه‌ای هست و خوف افتادن در بیراهه‌ی مغضوبان خدا و ضالین در کار است؛ از این رو هشیاری بسیار لازم است.

در واقع اگر بگوییم ما نسبت به نماز و قرآن جفاکار هستیم، اغراق نکرده‌ایم. ما یک سلسله اعمال بی‌روح از قیام و قعود و رکوع و سجود انجام می‌دهیم و الفاظی از آیات قرآن به زبان جاری می‌کنیم و می‌پنداریم اهل نماز و قاری قرآنیم و حال آنکه از مقاصد عالی‌ی قرآن و نماز آگاهی نداریم.

### خاصیت نماز مقبول

لذا باید معترف باشیم که نماز ما، آن نمازی نیست که خدا خواسته و قرائت قرآن ما آن نیست که در دین مقدس تأکید بسیار روی آن شده است. این نمازی که ما می‌خوانیم خیلی هنر داشته باشد ما را از جهنم نجات می‌دهد چون جهنم، دارای درکات متعدّد است و از جمله‌ی آنها، جایگاه بی‌نمازها و تارک الصلوة هاست و در اینکه ما بی‌نماز و تارک الصلوة نیستیم شکی نیست و لذا ما را به جایگاه بی‌نمازها نمی‌برند ولی تنها به جهنم و جایگاه بی‌نمازها نرفتن، در سعادت ما کافی نیست. ما باید به بهشت و رضوان خدا راه یابیم و در غرفات اعلاّی بهشتی مسکن گزینیم و این نماز ما از عهده‌ی این کار بر نمی‌آید زیرا نمازی که خدا خواسته آن است که در وصف آن فرموده:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾<sup>۱</sup>

...نماز آن است که آدمی را از زشتکاری‌ها باز دارد...

بنابراین اگر دیدم من در عین اینکه اهل نماز و مسجد و جلسه‌ام، مرتکب گناه هم می‌شوم و از دروغ و غیبت، ربا و رشوه و آزار دیگران استنکافی ندارم، باید بدانم که نماز من، نماز نیست، زیرا خدا در بیان خاصیت نماز فرموده است: ﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾؛ درباره‌ی قرائت قرآن نیز فرموده‌اند:

﴿تَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَاِذَا نَهَاكَ فَأَنْتَ تَقْرَأُ وَاِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُ﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

۲- شرح نهج البلاغه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۲۳، با اندکی تفاوت.

قرآن که می‌خوانی، اگر از کار بد بازت داشت، قرآن می‌خوانی و اگر بازت نداشت، تو قرآن نمی‌خوانی.

### لزوم کسب آمادگی برای ملاقات با خدا

حاصل اینکه وظیفه‌ی یک انسان عاقل به حکم عقل واقع‌بین دور اندیش این است که توجه به این واقعیت داشته باشد که او مسافر در حال حرکت است و به همین زودی، به پایان سفر و لقای خدای تعالی خواهد رسید؛ از این رو باید خود را آماده برای ورود به آن عالم بنماید. در لسان اهل معرفت، از این حال توجه، تعبیر به **یقظه** می‌شود. می‌گویند، اولین مرحله برای توبه، حال **یقظه** است. **یقظه** یعنی بیدار شدن. انسان گنهکار، اول باید از خواب غفلت بیدار شود و بداند که گناه، سدّی عظیم بر سر راه سالک به سوی خداست. باید این سدّ شکسته شود تا راه به سوی خدا باز گردد. ما هم اکنون در خواب غفلت فرو رفته‌ایم؛ آن هم خواب هفتاد-هشتاد ساله. در لحظه‌ی مرگ از خواب می‌پریم و می‌بینیم عمر به پایان رسیده و چیزی دستگیرمان نشده است. **سرمایه ز کف رفت و به ربی نرسیدیم.**

آدم خواب رفته، در عالم خواب، صحنه‌هایی از تلخ و شیرین می‌بیند و خوشحال یا غمگین می‌شود؛ مثلاً می‌بیند پول فراوان و ثروت سرشار نصیبش شده و به مقام و منصب عالی رسیده است و... ناگهان از خواب می‌پرد و می‌بیند از آن همه صحنه‌ها هیچ کدام باقی نیست!

### تعبیر شدن نیمی از خواب ملا نصرالدین

می‌گویند ملا نصرالدین در خواب دید یک کیسه‌ی بزرگ پر از جواهرات روی دوشش گرفته و می‌برد و از سنگینی آن بار، شلوارش را آلوده کرده است. صبح که شد زنش آمد و گفت: آخر مرد حسابی! چرا مثل بچه‌ها خودت را کثیف کرده‌ای؟ گفت: ای زن! چه کنم که فقط نصف خوابم درست درآمد! اگر همه‌ی خوابم درست درآمد بود، الآن تو دست و پایم را هم می‌بوسیدی. نصف خوابم که کیسه‌ی پر از جواهرات بود، اثری از آن باقی نمانده، ولی نصف دیگر آن که کثافت است، باقی مانده است!!

حالا ما هم اکنون در خوابیم و خواب می‌بینیم. انواع و اقسام ثروت‌ها و مقام و منصب‌ها و مسکن و مرکب‌ها و تجارت‌ها و معاملات پرسود داریم و برای رسیدن به اینها دین و ایمان خود را لگه‌دار ساخته‌ایم و در واقع خدا را از دست داده‌ایم و در لحظه‌ی مرگ، از خواب

می پریم و می بینیم ای عجب! از آن همه صحنه‌های شیرین لذت‌بخش، هیچ چیز باقی نمانده جز کثافت روح و ظلمت جان و دوری از خدا، الآن نمی فهمیم که دوری از خدا چه عذاب دردناکی است. از مولای خود بشنویم که در دعای کمیل می گوید:

(فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ  
أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ)؛

ای معبود و ای آقا و مولا و پروردگارم! گیرم که من صبر کردم بر عذابت؛ اما چگونه صبر کنم بر فراق؟

این سخن، آنچنان بلند است که دست فکر و درک ما به دامن آن نمی‌رسد و از این رو فعلاً نمی‌فهمیم که عذاب فراق خدا، چه عذاب الیمی است تا از این دنیا بیرون برویم؛ آن روز می‌فهمیم ای عجب! تمام آنچه آنها را به جای خدا، معشوق و محبوب خود گرفته بودیم، محو و نابود گشته و هیچ و پوچ شده‌اند و جز جان کثیف و روح ظلمانی مستحق جهنم، چیزی با خود نیاورده‌ایم که خدا می‌فرماید:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ...)

بسیاری از جن و انس، شایستگی‌ای جز برای جهنم ندارند...

و آنها کسانی هستند که:

(...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ  
لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...)

...دلی دارند که با آن نمی‌فهمند و درک حقایق نمی‌کنند و چشمی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشی دارند که با آن نمی‌شنوند. آنان مانند چارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر از آنها هستند...

چون چارپایان از غریزه‌ی خداداد خود تخلف نمی‌کنند اما این حیوان‌های دوپا از فرمان عقل خداداد خود تخلف می‌کنند.

اهمیت و شرافت تأمین نیازهای روحی

در پایان آیه ریشه‌ی تمام این بدبختی‌ها را نشان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿...أُولَئِكَ هُمُ  
الْغَافِلُونَ﴾؛<sup>۱</sup> اینان همان گروه‌های غفلت زده‌اند که سراسر عمر خود را با غفلت سپری

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

کرده‌اند و اصلاً مجال تفکر درباره‌ی مبدأ و منتهای خلقت خود نداشته‌اند و همین غفلت، سبب کوری و کری چشم عقلشان گشته و از مرتبه‌ی چارپایان نیز پایینشان آورده و جهنمی‌شان کرده است و متأسفانه ما هم که به زعم خود مسلمان و پیرو قرآن هستیم، مبتلا به همین بیماری غفلت شده‌ایم و شدیداً نیازمند به کسانی هستیم که ما را تکان داده و از خواب غفلت بیدارمان سازند.

اگر بگوییم نیازمان به آن افراد بیش از نیاز ما به آب و نان است، اغراق نکرده‌ایم زیرا آب و نان، نیاز جسم ما را برطرف می‌کنند؛ اما آن افراد، نیاز روح ما را برطرف می‌سازند و زمینه‌ی حیات ابدی جان ما را به وجود می‌آورند.

آری! آنان، بیدار دلان بیدارگرند که هم خودشان بیدارند و هم توانایی بیدار کردن خفتگان را دارند و یاللاسف که آنها بسیار کمیابند و در دسترس همگان نیستند و ما هم دستانمان از دامانشان کوتاه است. بیایید همه این ندای خالق خود را بشنویم که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

ای کسانی که [به خدا و روز جزا] ایمان آورده‌اید! مراقب باشید اموال و اولادتان، شما را از یاد خدا غافل [و سرگرم به خودشان] نسازند که هر که چنین کند در زمره‌ی زیانکاران خواهد بود.

آن هم زیان و خسران غیر قابل جبران و ابدی، چون هیچ چیز، جای خالی خدا را در دل انسان پر نخواهد کرد.

(يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ)؛<sup>۲</sup>

ای خدایی که آدمی را از همه چیز بی‌نیاز می‌کند اما هیچ چیز، او را از تو بی‌نیاز نمی‌سازد.

در ندای دیگرش فرموده است: ﴿أَلْهَأُكُمْ التَّكَاثُرُ ۖ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾؛ روی هم انباشتن‌ها و افزون‌طلبی‌ها یا به دیگران فخر فروختن‌ها، شما را سرگرم و مشغول به خود ساخته است؛ تا آنجا که برای اثبات مایه‌ی افتخار خود، به گورستان‌ها رفتید و قبرهای آبا و

۱- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۵۶۰.

اجداد و مردگان خود را نشان هم دادید و به آنها مباحث نمودید!! این نشان بی خبری شما از عوالم بعد از مرگ است ولی بدانید که برای همیشه در عالم بی خبری نخواهید ماند.

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۱﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿۳﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿۴﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿۵﴾﴾<sup>۱</sup>

نه! به همین زودی آگاه خواهید شد. باز نه! به همین زودی آگاه خواهید شد. نه! بی خبر نمی مانید؛ بلکه اگر [از طریق استماع ندای قرآن] علم یقین پیدا کنید، [در همین دنیا از خلال آیات آسمانی قرآن] آتش های شعله ور [جهنم] را می بینید. سپس [به هنگام مردن و پس از آن] به طور حتم آتش های شعله ور را به گونه ای عین الیقین [چشم سر] مشاهده می نمایید.

### جوانی که چشم و گوش دلش باز بود

در میان ما افرادی هستند که بر اثر انس با آیات قرآن و دل دادن به نغمه های آسمانی آن، چشم و گوش دلشان باز شده و آنچه را که دیگران نمی بینند و نمی شنوند، آنها می بینند و می شنوند.

مولوی هم این داستان را به نظم آورده است که:

روزی رسول خدا ﷺ پس از نماز صبح در میان صفوف جماعت، جوانی را دیدند نشسته و خواب بر او غلبه کرده و سرش به سینه اش خم می شود. پیداست که شب بیداری داشته است. رسول اکرم ﷺ مقابل او ایستادند و حالتش را پرسیدند. آن جوان عرض کرد:

(أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا)؛

صبح کردم در حالی که در اعتقاداتم به حدّ یقین رسیده ام.

رسول خدا ﷺ فرمودند:

(إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ)؛

هر یقینی حقیقتی دارد؛ حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد: (إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَضْمَأَ هَوَاجِرِي)؛ یقین من است ای رسول خدا که پیوسته محزونم می دارد، شب ها به بیداری و روزهای گرم تابستان



به روزه‌داری ام‌وامی دارد. گویی صحنه‌ی قیامت را بالعیان می‌بینم که بهشتیان متنعم و جهنمیان در عذابند. هم اکنون گویی صدای شعله‌ور گشتن آتش جهنم در گوشم می‌پیچد.

یا رسول الله! بگویم سرّ حشر در جهان پیدا کنم امروز نشر؟  
 جمله را چون روز رستاخیز من فاش می‌بینم عیان از مرد و زن  
 هلّ مرا تا پرده‌ها را بر درم تا چو خورشیدی بتابد گوهرم  
 کر شد این گوشم ز بانگ آه آه وز حنین و نعره‌ی واحسرتاه  
 هین بگویم یا فرو بندم نفس؟ لب گزیدش مصطفی، یعنی که بس  
 هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند  
 رسول خدا ﷺ فرمود:

(هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ)؛<sup>۱</sup>

این بنده‌ای است که خدا قلبش را به نور ایمان روشن کرده است.

او در پرتو نور ایمان، حقایقی را می‌بیند و می‌شنود که دیگران آنها را نمی‌بینند و نمی‌شنوند.

﴿لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾؛

چشمی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشی دارند که با آن نمی‌شنوند.

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کاین سخن را در نیابد گوش خر  
 ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؛

خلاصه! قرآن کریم علّت این کور و کر گشتن دل را، خواب غفلت دل می‌داند.

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ یعنی ای مدعیان پیروی از قرآن! مراقب باشید خواب غفلت، شما

را نگیرد که عمر خود را با کوری و کری قلب به پایان برسانید و با تهی دستی از حبّ و

قرب خدا، به آن عالم منتقل شوید و به سوز و گداز دائم از فراق خدا مبتلا گردید.

این جمله‌ی نورانی تکان‌دهنده را هم از مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام بشنویم:

(إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا)؛<sup>۲</sup>

حقیقت اینکه جان و روح شما، بهایی جز بهشت ندارد؛ حال آن را جز به بهشت

نفروشید.

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳.

۲- نهج البلاغه، فیض، حکمت ۴۵۶.

یعنی؛ جان شما اجلّ و اشرف و اعلای از این است که با سنگ و آهن و سیمان مبادله گردد. قیمت جان و روح شما بهشت و رضوان خداست. به هوش باشید! آن را ارزان نفروشید که خدای متعال فرموده است:

(يَا بَنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِآجَلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِآجَلِي)؛<sup>۱</sup>

ای فرزند آدم! من همه چیز را برای تو آفریده‌ام و تو را برای خودم آفریده‌ام. می‌خواهم تو را بر سریر سلطنت قرب خودم بنشانم و خلافت سازم که هر چه را اراده کنی، بی‌درنگ ایجاد شود. آیا رواست که خودت را از اصحاب النار و ملازم جهنم بسازی.

۱- شرح فصوص الحکم، صفحه‌ی ۹۷۷.

## بخش دوم:

- گفتار پنجم: هواپرستی
- گفتار ششم: سهل انگاری
- گفتار هفتم: نور ایمان و حیات معنوی
- گفتار هشتم: خشم برای دین



## گفتار پنجم: هواپرستی

### دو عامل انحراف امت اسلامی

در واقع علت اصلی تأخیر در توبه، طول اَمَل و آرزوهای دراز است که افراد می‌خواهند در دنیا زیاد بمانند و از لذات آن برخوردار گردند. قبلاً این حدیث پرمحتوا از حضرت رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که هر دو بزرگوار فرموده‌اند:

(إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي اثْتِنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ)؛<sup>۱</sup>

ترسناک‌ترین چیزی که من بر ائمتم می‌ترسم که مبادا مبتلا به آن بشوند و در نتیجه از مسیر حق، منحرف شوند و آخرت را فراموش نمایند، دو چیز است؛ یکی پیروی از هوای نفس و دیگری آرزوی دراز.

مع الأسف ما امت اسلامی، امروز مبتلا به این هر دو بلا و عامل شقاء و بدبختی شده‌ایم. هوی در زندگی اکثر ما مقدم بر خداست. در هر کاری که قصد انجام آن را داریم آنچه که از ابتدا فکر ما را به خود مشغول می‌سازد، رعایت مصالح شخصی و خانوادگی و اجتماعی و خلاصه! منافع مادی زندگی خودمان است اما اینکه حکم خدا در این باب چیست، یا اصلاً به فکر ما راه نمی‌یابد و یا در حاشیه‌ی بسیار کم‌رنگ قرار می‌گیرد و حتی گاهی در عبادت‌مان نیز به این آفت مبتلا می‌شویم.

### اغوا و اضلال شیطان از راه‌های گوناگون

شیطان - آن دشمن قوی پنجه و قهرمان اضلال و اغوا - هر کسی را از راه مناسب با شغل و کارش گمراه می‌کند. از باب مثل به من نمی‌گوید، بیا شراب بخور، می‌داند که من اهل این کار نیستم؛ مناسب با شغل من هم نیست. از این راه وارد می‌شود و می‌گوید: تو

۱- نهج البلاغه فیض خطبه‌ی ۴۲، با اندکی تفاوت.

بحمدالله آدم مقدّسی هستی و مردم قبولت دارند و گوش به حرف هایت می دهند. در این شرایطی که شدیداً مردم نیاز به موعظه و ارشاد و هدایت دارند، وظیفه‌ی شرعی تو امروز این است که منبر بروی و آیات قرآن و احادیث امامان معصوم علیهم‌السلام را برای مردم بخوانی و آنها را با احکام خدا و تکالیف دینی‌شان آشنا گردانی و اگر نکنی، پیش خدا مسئول خواهی بود. بعد وقتی وارد کار شدم و روی منبر نشستم، می آید و می گوید، حال که گفتارت جاذبه دارد، سعی کن مطالب عالی از فلسفه و عرفان با فصاحت و بلاغت تمام بگویی. کلمات خوب انتخاب کن. زیر و بم بودن صدا را رعایت کن. در اثنای سخن نکته‌های خنده‌آور بگو. در ذکر مصیبت هم کاری کن، صدای ناله‌ی حضّار بلند شود و مجلس، حسابی بگیرد.

تمام اینها در جلب توجه مردم بسیار مؤثر است و صدای احسنت احسنت از همه جانب به گوش می رسد. مگر از سایر همکارانت که میان مردم گُل کرده‌اند، چه کم داری؟ از آنها هم موجه‌تر خواهی شد. اینجاست که عبادت تبدیل به معصیت می شود. انگیزه‌ی نفسانی بر انگیزه‌ی الهی رجحان پیدا می کند و وجهه‌ی خَلقی بر وجهه‌ی خالقی مقدّم می گردد و سر از شرک در می آورد که خدا فرموده است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛ اکثر آنان که به الله ایمان دارند، مشرکند و غیر خدا را هم در زندگی‌شان مؤثّر مستقل می دانند و آن را شریک خدا قرار می دهند و حال آنکه خدا فرموده است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ...﴾<sup>۱</sup>؛

آنها امر نشده‌اند مگر اینکه خدا را با اخلاص در دین عبادت کنند...

اعمال دینی خود را خالصاً لوجه الله انجام بدهند و انگیزه‌ای در تمام افعالشان جز جلب رضای خدا و اطاعت امر او نداشته باشند. در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>؛

...هر کس امید لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام بدهد و

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

۲- سوره‌ی بینه، آیه‌ی ۵.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

احدی را شریک در عبادت پروردگارش قرار ندهد.

### دو عامل تباه کننده‌ی عمر انسان

«اتباع الهوی» همان انگیزه‌ی نفسانی در اعمال و افکار خود داشتن است و «طول امل» علاقه‌مند به زنده ماندن در دنیا و دلبستگی به شؤون دنیوی داشتن؛ که هر دو، آدمی را از یاد خدا و آخرت غافل می‌سازد و سرمایه‌ی گرانبهای عمر را تباه و هیچ و پوچ می‌گرداند و اسفبار اینکه ما اکثراً؛ مرد و زن، پیر و جوان، عالم و عامی گرفتار این دو تباه کننده‌ی عمر عزیز شده‌ایم و اسفبارتر اینکه اصلاً به فکر اصلاح آن نمی‌باشیم و همه، باری به هر جهت زندگی می‌کنیم و سرانجام به عذاب‌های الیم برزخ و محشر مبتلا می‌شویم.

مسلم بدانیم که اگر با آب توبه‌ی واقعی، روح و جان خود را از آلودگی به گناهان شستشو ندهیم، ما را به بارگاه همان امام حسین عزیزی که تمام امیدمان به لطف و عنایت اوست، راهمان نمی‌دهند. در این عالم همه چیز حساب دارد و دین و دینداری هم حدود دارد.

### با گفتار خدا بازی نکنیم!

این گفتار خداست که می‌فرماید:

﴿... وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾<sup>۱</sup>

... این احکام حلال و حرام خدا حدودی است که خدا مقرر فرموده و هر که تعدی کند، به خود ستم کرده است...

آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا...﴾<sup>۲</sup>

و هر که خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود او تجاوز نماید، او را در آتش داخل می‌کند که برای همیشه در آن بماند...

بنابراین آیا این قابل باور است که کسی به نام شیعه و دوستدار امام حسین علیه السلام هر گناهی را مرتکب شود و بعد در ایام عاشورا، چند قطره اشکی در عزای امام حسین علیه السلام بریزد و بگوید، تمام گناهانم شسته شد و مجدداً آلودگی به گناهان را از سر بگیرد؟! آیا این

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴.

به بازی گرفتن عاشورا و بازی کردن با دین خدا نیست؟ آیا امام حسین علیه السلام برای همین، خود و عزیزان خود را به کشتن داده است؟ او همه چیز خود را فدای دین خدا کرد. شما می خواهید دین خدا را فدای چند قطره اشکتان نمایید و آن را هم به حساب امام حسین علیه السلام بگذارید؟! این همه آیات صریح قرآن را در عذاب گنهکاران کنار می گذارند و می روند سراغ امثال حدیث:

(مَنْ بَكَىٰ أَوْ أَبْكَىٰ أَوْ تَبَاكَىٰ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ)؛

هر کس در عزای حسین بن علی بگرید یا بگریاند و یا خود را به گریه وا دارد، بهشت بر او واجب می شود.

بدون اینکه معنای صحیح و مقصود اصلی این حدیث را بفهمند و اطلاعی از فنّ حدیث شناسی داشته باشند؛ در حالی که خود حضرات معصومین علیهم السلام فرموده اند، اگر سخنی از ما به عنوان حدیث به شما رسید آن را با قرآن بسنجید، اگر مخالف قرآن درآمد، آن را کنار بگذارید، ما به عکس، عمل می کنیم. قرآن را با حدیث «خودشناخته» و «خودفهمیده» می سنجم و اگر مخالف دیدیم قرآن را کنار می گذاریم.

### وجوب عقلی توبه از گناهان

حاصل اینکه توبه‌ی از گناهان پیش از اینکه واجب قرآنی باشد، واجب عقلی است. یعنی عقل، حاکم بر این است که هیچ گاه انسان عاقل، اقدام به زیان خود نمی کند و ضرر به جسم و جان خود نمی زند و سمّ مهلک را نمی خورد و اگر اشتبهاً خورده باشد، بی درنگ در علاج آن می کوشد و خود را از مرگ حتمی می رهااند.

حال ما وقتی از طریق وحی آسمانی قرآن، علم و اعتقاد به این پیدا کردیم که گناه و معصیت خدا، در عالم پس از مرگ، از هر سمّ مهلکی زیان بخش تر است - چون هلاک ابدی و عذاب الیم جهنّم به بار می آورد - بر این اساس عقل، حاکم بر این است که هیچ گاه انسان عاقل، اقدام به ارتکاب گناه نمی کند و این سمّ مهلک ابدی را به جان خود نمی ریزد. اگر هم از روی جهل و نادانی، مرتکب گناهی شده باشد، باز به حکم عقل سلیم واجب است بی درنگ اقدام به توبه کند و خود را از این سمّ مهلک و عذاب ابدی پس از مرگ برهاند.



این حکم عقل است و توبه‌ی از گناهان، یک واجب عقلی است و قرآن هم با صراحت و قاطعیت تمام، به همین حکم عقل، ارشاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...﴾<sup>۱</sup>

ای باورداران خدا و روز جزا! به سوی خدا توبه برید.

توبه‌ای که جز ترس از عذاب خدا و ترس از محرومیت از قرب و لقای خدا، انگیزه‌ای نداشته باشد.

﴿...تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

...همگی به سوی خدا توبه برید ای باورداران خدا و روز جزا تا راستگار شوید.

### عادت به اعمال بی‌روح و الفاظ بی‌محتوا!

آری! ما مسلمان و معتقد به وحی آسمانی قرآن هستیم و از طریق قرآن، پی برده‌ایم که گناه، سم مهلک است. آنگاه از طریق عقل پی برده‌ایم که پرهیز از گناه و توبه‌ی از گناه که سم مهلک است، وظیفه‌ی حتمی هر انسان عاقل است ولی مع‌الأسف ما زحمت تفکر و اندیشه‌ی در حقایق دینی و اعتقادی را به خود نمی‌دهیم و تنها به یک سلسله اعمال بی‌روح و الفاظ بی‌محتوا که به آنها عادت کرده‌ایم، اکتفا می‌کنیم و گویی اصلاً مسلمان بودن و قرآنی بودن خودمان را فراموش کرده‌ایم و در اینکه مرگی هست و به دنبال آن برزخ و محشر و بهشت و جهنم و حساب و کتابی در کار هست، شک و تردید پیدا کرده‌ایم که این چنین بی‌پروا زندگی می‌کنیم!!

### آثار ارزشمند تلقین در زمان حیات

بنابراین چه خوب است هر روز بعد از نماز صبح، تسبیح به دست گرفته و صد بار بگوییم من مسلمانم، من مسلمانم، من پیرو قرآنم، من پیرو قرآنم، من مرگ و برزخ و محشر را حق می‌دانم، من حساب و کتاب و بهشت و جهنم را حق می‌دانم.

ما عربی که می‌گوییم، نمی‌فهمیم؛ پس حداقل فارسی بگوییم و به خود تلقین کنیم، شاید در روح و جان ما بنشیند و ما را تکانی بدهد. آیا منتظریم وقتی جسد بی‌روح ما را داخل

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۸.

۲- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.

قبر گذاشتند آقای مُلَقِّنِ را بیاورند و کنار بدن مرده‌ی ما بنشیند و تلقین کند و بگوید:

(اسْمَعِ اِفْهَمْ يَا فُلَانُ بِنَ فُلَانِ)؛

ای فلان پسر فلان [نام او و پدرش را ببرد] بشنو بفهم.

(اِذَا اَتَاكَ الْمَلَكَانِ الْمُقَرَّبَانِ رَسُوْلَيْنِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى وَ سَلَّكَ عَنْ رَبِّكَ وَ عَنْ نَبِيِّكَ وَ عَنْ دِيْنِكَ وَ... فَلَا تَخَفْ وَ قُلْ فِيْ جَوَابِهِمَا: «اللّٰهُ» جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّيْ وَ مُحَمَّدٌ ﷺ نَبِيِّيْ وَ الْاِسْلَامُ دِيْنِيْ وَ الْقُرْآنُ كِتَابِيْ وَ الْكِعْبَةُ قِبْلَتِيْ...)

وقتی آن دو فرشته‌ی مقرب، فرستادگان خدا، نزد تو آمدند و از تو راجع به پروردگارت و پیامبرت و دین و کتاب و قبله و امامانت پرسیدند، نترس و در جوابشان بگو: الله جلّ جلاله پروردگار من و محمد ﷺ پیامبر من و اسلام دین من و قرآن کتاب من و کعبه قبله‌ی من است...

آیا منتظریم این عقاید را ملقّن به جسد مرده‌ی ما تلقین کند؟! چرا خودمان که زنده‌ایم به خود تلقین نکنیم و خودمان ملقّن خودمان نباشیم؟! آری! عاقل آن است که هر روز صبح پس از طلوع فجر، این جملات را طبق دستور بگوید و به معنای آن نیز متوجه باشد.

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ ذَهَبَ بِاللَّيْلِ بِقُدْرَتِهِ وَ جَاءَ بِالنَّهَارِ بِرَحْمَتِهِ خَلْقًا جَدِيدًا؛<sup>۱</sup>

حمد از آن خدایی است که با قدرت خود، شب را بُرد و با رحمت خود، روز را به عنوان خلق جدید آورد.

آنگاه خطاب به دو فرشته‌ای که برای ضبط اعمال آمده‌اند، بگوید:

(مَرْحَبًا بِالْحَافِظَيْنِ وَ حَيَّاهُمَا اللّٰهُ مِنْ كَاتِبَيْنِ)؛<sup>۲</sup>

خوش آمدید ای دو نگهدار و دو نویسنده‌ی اعمالم.

به چپ و راست خود نگاه کند و بگوید: «اُكْتُبَا» یعنی بنویسید آنچه می‌گویم:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ السَّاعَةَ اَتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا وَ اَنَّ اللّٰهَ

۱- بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه‌ی ۱۱۳.

۲- همان، جلد ۸۳، صفحه‌ی ۱۴۱.

يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛<sup>۱</sup>

من شهادت می دهم جز الله معبودی نیست. او یگانه است و شریکی ندارد و  
محمّد ﷺ بنده‌ی او و رسول اوست و شهادت می دهم قیامت آمدنی است و  
شک و ریبی در آن نیست و خدا، مردگان در قبرها را برمی انگیزد.  
(علی ذلک اَحْیَا وَ عَلَیْهِ اَمُوتُ وَ عَلَیْهِ اُبْعَثُ اِنْ شَاءَ اللهُ)؛<sup>۲</sup>

با همین عقیده زنده می مانم و با همین عقیده می میرم و با همین عقیده در  
قیامت از قبر برمی خیزم، اِنْ شَاءَ اللهُ.

(اللَّهُمَّ اَقْرَبْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ مِنِّي السَّلَام)؛<sup>۳</sup>

خدا یا! از من سلام به محمّد و آلش برسان.

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ)؛

این تلقین، تلقین زنده است که باید آدم خواب رفته را بیدار کند اما تلقین پس از  
مرگ که مرده را زنده نخواهد کرد. آری! ما در خواب عمیق غفلت فرو رفته ایم و شدیداً نیاز  
به موعظه برای زنده ساختن حال توبه در قلمبان داریم.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن وصیت به فرزند بزرگوارش حضرت امام مجتبی علیه السلام  
که هر دو امامند و برای تنبیه دیگران فرموده اند:

(اَحْيَ قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ)؛<sup>۴</sup>

فرزند عزیزم! با موعظه، قلبت را زنده کن.

معلوم می شود دل هم می میرد و راه زنده کردنش «موعظه» است. امام  
سیدالساجدین علیه السلام نیز در مناجات تائبین از مناجات خَمْسَ عَشْرَةَ، به خدا عرض می کند:

(إِلَهِي... وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي فَأَخِيهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ)؛<sup>۵</sup>

خدا یا! گناه و جنایت بزرگم، قلبم را میرانده است. حال تو با توبه‌ی از جانب  
خودت [که پذیرش توبه‌ی بنده است] آن را زنده فرما.

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۱۶.

۲- همان.

۳- بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۲۴۶ و عدة الدّاعی، صفحه ۲۱۰.

۴- نهج البلاغه فیض، خطبه ۳۱.

۵- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

از این بیان نیز استفاده می‌شود که یکی از عوامل احیای قلب مرده، توبه‌ی از گناهان است.

(إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَىٰ عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوْبُوا إِلَىٰ اللَّهِ تَوْبَةً نُّصُوحاً فَمَا عُدْرٌ مِّنْ أَعْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ)؛<sup>۱</sup>

خدایا! تو کسی هستی که برای بندگانت دری به سوی عفو ت گشوده و آن را توبه نامیده‌ای و فرموده‌ای: «توبه» به سوی خدا برید؛ آن هم توبه‌ی نصوح. بنابراین چه عذری دارد آن کسی که خود را در حال غفلت نگه داشته و از دری که به رویش باز شده است، داخل نمی‌شود.

گفته شد: توبه‌ی از گناه، یک واجب عقلی و قرآنی است که باید انسان عاقل، تا دیر نشده و ایام مهلت به پایان نرسیده است، اقدام به توبه کند و جان و روح خود را از زیان ستم مهلک گناه برهاند و همچنین گفته شد که ما برای پیدایش حال توبه و بیدار گشتن از خواب غفلت مرگبار، نیاز شدید به «موعظه» داریم؛ آن هم از زبان بیدار دلان بیدارگر که هم دیدارشان اثرگذار است و هم گفتار و نفسشان حیات بخش است.

#### چه کسانی شایسته‌ی همنشینی هستند

در روایت آمده که از امام معصوم علیه السلام سؤال شد ما با چه کسانی مجالست کنیم؟ فرمود:

(جَالِسُوا مَنْ يُدَكِّرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ)؛<sup>۲</sup>

با کسی همنشین باشید که دیدارش، شما را به یاد خدا بیفکند و گفتارش بر علم شما بیفزاید و رفتارش شما را ترغیب به آخرت نماید.

#### تأثیر نفس صلحا بر روح و روان انسان

تقریباً در ۴۰-۴۵ سال پیش در جلساتی که داشتم، با برخی از آقایان محترم بازاری، مأنوس بودم. می‌دیدم آنها با اینکه اهل علم و سواد اصطلاحی نبودند؛ ولی بسیار پاکدل و باصفا بودند و سخنان بسیار بلندی از آنها می‌شنیدم و این با شرایط محیط آن زمان برای من تعجب آور بود. پس از ریشه‌یابی، به این نتیجه رسیدم که آنها با مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد

۱- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۹، با اندکی تفاوت.

و مرحوم آقا شیخ محمدحسین زاهد (رحمة الله علیهما) که از اوتاد زمانشان به شمار می آمدند مأنوس بوده اند و نفَس آن بزرگواران به آنها خورده و آثاری در روحشان باقی گذاشته است. متأسفانه شرایط زمان ما طوری است که صلاحیت پرورش این سنخ از بیدارگران را ندارد. اگر هستند، بسیار کمیابند و از دسترس ما خارجند.

از خداوند متّان در مظانّ اجابت دعا باید بخواهیم؛ اولاً به فضل و کرم خودش این گونه افراد را در میان ما زیاد کند و ثانیاً توفیق دسترسی به آنها را به ما عنایت فرماید.  
آمین یا ربّ العالمین!

## گفتار ششم: سهل انگاری

### چرا انسان از مرگ کراهت دارد؟

(قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ)؛<sup>۱</sup>

به خاطر فراوانی گناهان از مرگ کراهت دارند.

حال باید دید این آدم مسلمان چرا از مرگ بدش می آید و دوست ندارد که بمیرد؟ البته انسان کافر که اعتقادی به عوالم پس از مرگ ندارد و مرگ را پایان بخش به زندگی می داند از او جز این توقعی نیست و باید هم مرگ، خوشایندش نباشد. چون او زندگی را منحصر به همین زندگی در دنیا می داند و طبیعی است که کسی دوست ندارد دست از زندگی بردارد و به آغوش مرگ بیفتد. آری این منطق کفار است که قرآن نقل می کند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾<sup>۲</sup>

می گویند زندگی و حیاتی جز همین حیات و زندگی دنیا وجود ندارد، ما گروهی می میریم و گروه دیگری زنده می شویم. آنچه که ما را می میراند دهر و طبیعت است...

دارنده‌ی این طرز تفکر باید هم از مرگ بدش بیاید؛ چون آن را پایان بخش به زندگی می داند. ولی این سؤال اینجا مطرح است که ما مسلمانان معتقد به حیات جاودانه‌ی پس از مرگ چرا باید از مرگ بدمان بیاید و دوست نداشته باشیم که بمیریم و حال آنکه ما مرگ را نه پایان بخش زندگی بلکه آن را آغاز زندگی به معنای واقعی می دانیم. معتقدیم مرگ پلی است که باید از آن عبور کنیم و به حیات همیشگی غرق در نعمت و بهجت برسیم. بنابراین ما نه تنها نباید از مرگ تنفر داشته باشیم بلکه از صمیم جان خواهان آن باشیم و به

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۲.

۲- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۴.

زبان حال اعتقادی خود بگوییم:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی      تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من از او عمری ستانم جاودان      او ز من دلّقی ستاند رنگ رنگ

چنانکه مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(وَ اللَّهُ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدِي أُمِّهِ)؛<sup>۱</sup>

به خدا قسم پسر ابیطالب علیه السلام اشتیاقش به مرگ بیشتر است از اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادرش.

همچنین مولا و آقای عزیز دیگرمان امام سیدالشهداء علیه السلام صبح روز عاشورا به

یارانش فرمود:

(صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ  
إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ)؛

تحمل کنید ای بزرگ زادگان شکیبا باشید؛ مرگ پلی است که شمارا از دشواری‌ها و گرفتاری‌ها عبور می‌دهد و به بهشت جاودان و نعمت بی پایان می‌رساند.

(فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ)؛<sup>۲</sup>

حال کدامتان دوست ندارد که از زندانی به قصری منتقل گردد.

یعنی مرگ برای یک انسان مسلمان پلی است که او را از زندان نجات داده به بهشت جاودان می‌رساند در حالی که همین مرگ برای کافران پلی است که آنها را از بهشتشان بیرون می‌برد و به زندان می‌افکند. دنیا برای کافران بهشت است و آخرت دوزخ پراز عذاب الیم است.

حاصل اینکه چرا ما مسلمانان معتقد به حیات جاودان پس از مرگ از مرگ گریزانیم و دوست نداریم که بمیریم؟ جواب این سؤال را خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام داده و فرموده است:

(يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ)؛

به لحاظ کثرت گناهان از مرگ کراهت دارد.

مرگ از آن جهت خوشایندش نیست که می‌بیند گناهانش زیاد است و با این

۱- نهج البلاغه، فیض، خطبه‌ی ۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۵۴.

کوله بار گناه اگر بمیرد در برزخ و محشر گرفتاری های فراوان و عذاب های دردناک خواهد داشت از این جهت دوست ندارد که بمیرد. پس این آدم اگر واقعاً معتقد و عاقل باشد باید هر چه زودتر دست به اصلاح خود زده از گنهکاری دست بردارد و نسبت به گناهان گذشته اش توبه کار واقعی گردد تا به هنگام فرارسیدن مرگ از آلودگی به گناهان پاک و مطهر شده باشد.

### سهل انگاری و بی تفاوتی نسبت به امور اخروی

ولی عجیب این است که چنین انسانی: (وَيَقِيمُ عَلَيَّ مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ)؛ به همان زندگی تبهکارانه که به خاطر آن از مرگ می هراسد ادامه می دهد و در همان راه گنهکاری خویش استوار و پابرجاست و این یا نشان بی ایمانی و یا نشان بی خردی است و گرنه انسان باایمان عاقل هرگز خود را طعمه ی جهنم نمی سازد. این چنین آدم است که:

(إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِمًا وَإِنْ صَحَّ آمِنَ لَاهِيًا)؛<sup>۲</sup>

وقتی مریض می شود [و خود را در آستانه ی مرگ می بیند] پشیمان می شود [و یاد گذشته ها می افتد و نالان می گردد] اما همین که بهبودی یافت باز به همان حال لهو و زندگی سرگرم کننده اش بر می گردد.

قرآن می فرماید:

(﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾؛<sup>۳</sup>

حساب مردم نزدیک شده، به همین زودی می میرند و در موقف حساب می ایستند و در عین حال آنها با حال غفلت، از وظایف دینی خود رو گردانند. (﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ﴾؛<sup>۴</sup>

تعجب اینکه دم به دم از جانب پروردگارشان موجبات یادآوری تازه و نو در اختیارشان قرار داده می شود، اما آنها بازی گوشی می کنند و مُدَّكِرَات خدا را به بازی می گیرند.

۱- نهج البلاغه ی فیض، حکمت ۱۴۲.

۲- همان.

۳- سوره ی انبیاء، آیه ی ۱.

۴- همان، آیه ی ۲.



ماه رجب می آید و می رود، ماه شعبان و نیمه‌ی شعبان، ماه رمضان و شب قدر و عید فطر و عید قربان، شب و روز عرفه، عاشورا و اربعین و شب و روز جمعه که همه مذکرات و موجبات یادآوری از جانب خدا هستند می آیند و می گذرند. اما آنها: ﴿لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾؛<sup>۱</sup> دل‌هایشان به امور دنیوی مشغول است و از عمر خود و فرصت‌هایی که در اختیار دارند بهره‌ای نمی‌گیرند. حال آنکه فرموده‌اند:

(اِعْتَمُوا الْفُرْصَ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ)؛<sup>۲</sup>

فرصت‌های زودگذر را مغتنم بشمارید [و بهره‌ی خود را از آنها بگیرید] که مانند ابرهای بهاری از بالای سر شما رد می‌شوند [و شما محروم می‌مانید].

از جمله اعمال جاهلان‌هی آدم غافل این است که:

(يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَىٰ وَ يُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَىٰ)؛<sup>۳</sup>

در کسب آنچه که فانی شدنی است می‌کوشد و درباره‌ی آنچه که باقی ماندنی است سهل‌انگاری می‌کند.

در به دست آوردن آنچه که فناپذیر است سعی و تلاش از خود نشان می‌دهد و با رغبت و اشتیاق تمام به دنبالش می‌رود؛ اما درباره‌ی آنچه باقی ماندنی است با تسامح و سهل‌انگاری و با بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی قدم بر می‌دارد.

در مورد انجام عبادات اعم از بدنی و مالی بسیار مسامحه‌کار و سهل‌انگار است. آنها را در حاشیه‌ی زندگی خود قرار داده است. انجام شد یا نشد خیلی برایش مهم نیست؛ اما آنچه را که مربوط به امور و شئون دنیوی است در متن زندگی خود قرار داده است و با جدّ تمام در به دست آوردن آنها ساعی و کوشاست. در جمع‌آوری رفتنی‌ها کوشا و در تحصیل ماندنی‌ها سهل‌انگار است.

### دلیل سستی و کسالت ما در امر دین

این برای آن است که ما اکثراً اهل تفکر و اندیشیدن درباره‌ی خودمان نیستیم. آنها که در مسیر عقل حرکت می‌کنند و اهل سیر و سلوک به سوی الله هستند یک قسمت از

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳.

۲- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۵۷.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۲.

ساعات شبانه روز خود را به تفکر و اندیشیدن اختصاص می دهند. درباره‌ی گذشته و آینده‌ی عمرشان می اندیشند و آن را با موازین دین و شریعت می سنجند و این را افضل عبادات می دانند که فرموده اند:

(لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)؛<sup>۱</sup>

عبادت آن نیست که انسان نماز و روزه‌ی زیاد انجام بدهد، بلکه عبادت تفکر زیاد در مورد خداوند بلندمرتبه است.

البته نه در پی بردن به کنه ذات اقدس او که ممکن نیست و منطقه‌ی ممنوعه است، بلکه در آثار صنع او و پی بردن به احکام و دستورات او به منظور عمل کردن بر طبق آنهاست. مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

(نَبَّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ)؛<sup>۲</sup>

این قلب خواب رفته‌ات را با تفکر بیدار کن.

آخر هر موجودی از موجودات عالم از جماد و نبات و حیوان خاصیتی دارد که ارزشش به همان خاصیت اوست. کلوخ خاصیتی دارد و طلا خاصیتی، گوسفند خاصیتی دارد و گرگ خاصیتی.

آیا انسان که سرآمد همه‌ی مخلوقات است خاصیتش چیست؟ او خاصیتش همان به کار انداختن نیروی شگرف عقل است و اندیشیدن در اینکه راستی، من که هستم و از کجا آمده‌ام؛ آورنده‌ی من که بوده و برای چه مرا آورده و کجا خواهد برد؟ در گذشته‌ی عمرم چه کرده‌ام و در آینده‌ی عمرم چه خواهم دید؟ ولی یالالاسف که ما عادت به تفکر نکرده‌ایم، اگر ساعتی هم فراغت فکری پیدا کنیم وحشت زده می شویم و می خواهیم خود را به کاری مشغول کنیم. مثلاً فیلمی ببینیم، قصه‌ای بخوانیم، با هم صحبت کنیم، بنشینیم و سخنانی بی فایده بگوییم و وقت خود را عاطل و باطل بگذرانیم.

برتری و فضیلت تفکر بر اعمال عبادی مستحبی

در صورتی که فرموده اند:

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۵.

۲- همان، صفحه ۵۴.

(تَفَكَّرُ سَاعَةً حَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)؛<sup>۱</sup>

ساعتی، یعنی برهه‌ی اندکی از زمان اندیشیدن برتر از عبادت یک سال است.

شاید در بعض روایات به جای (عبادة سنه) کلمه‌ی (عبادة سبعین سنه) آمده، یعنی

برتر از عبادت هفتاد سال است.

در زمان طلبگی که هجده، نوزده سال بیشتر نداشتیم، موفقیتی بود که هر شب قبل از اذان صبح به حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام مشرف می شدم. می دیدم مرحوم آیت الله نجفی مرعشی (رضوان الله علیه) که از علمای بزرگوار قم بودند و در مسجد بالای سر اقامه‌ی نماز صبح به جماعت می کردند می دیدم ایشان قبل از نماز صبح آنجا نشسته‌اند، مثل کسی که در حال مطالعه‌ی کتابی باشد، پیش خود فکر می کردم مشغول تلاوت قرآن یا دعایی هستند، بعد معلوم شد که آن ساعت، ساعت تفکر آن بزرگوار است، ساعات شبانه‌روز خود را تقسیم کرده که چه ساعتی غذا بخورد و چه ساعتی بخوابد، چه ساعتی مطالعه‌ی علمی داشته باشد و چه ساعتی نافله‌ی شب به جا آورد. آن ساعت آخر شب را هم مخصوص عبادت «تفکر» که افضل از عبادت یک سال یا هفتاد سال است قرار داده است.

هستند افرادی که نمازهای مستحبی با سجده‌های بسیار طولانی انجام می دهند و خود را در میان مردم از عابدان درجه‌ی اول می دانند و هیچگونه توجهی به عبادت تفکر نمی کنند و بر اثر همین است که در کنار همان عبادات مستحبی از ارتکاب گناه و معصیت نیز اجتنابی ندارند و لذا ندای مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام را بشنویم که می فرماید:

(تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ... وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ)؛<sup>۲</sup>

[ای بندگان خدا!] کتاب خدا را بیاموزید... و در آن بیندیشید.

تنها تلاوت و آموختن آن کافی در سعادت شما نیست؛ باید در آن بیندیشید و به

مقاصد آن پی ببرید و سپس به مرحله‌ی عمل بیاورید و دین شناس باشید.

**عمل به قرآن شفای جان ماست نه صرف تلاوت**

ما اکثراً دینداران دین شناس و قاریان قرآن شناس هستیم. در قرآن تفقه کنید و فقیه

۱- بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۳۲۷.

۲- تحف العقول، صفحه ۱۰۵.

قرآنی بشوید. (فَإِنَّهُ رَبِّيَغُ الْقُلُوبِ)؛<sup>۱</sup> قرآن بهار دل هاست. همانگونه که بهار زمین را زنده می کند و از آن گل و لاله و ریحان می رویاند؛ قرآن نیز اگر در دل ها بنشیند آنها را زنده می کند و گل های تقوا و فضیلت از آنها می رویاند. (وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ)؛<sup>۲</sup> و از نور قرآن، شفا بطلبید تا بیماری های روحی از کبر و بخل و حرص و حسد و... را از جانتان بزداید و صحت و سلامت انسانی به شما عنایت فرماید.

(وَ إِذَا هُدَيْتُمْ لِعِلْمِهِ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلَّمْتُمْ مِنْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)؛<sup>۳</sup>

و وقتی هم بر اثر علم قرآن هدایت شدید و راه را شناختید، به آنچه که دانسته اید عمل کنید تا رستگار گردید.

چون قرآن نسخه ی شفابخش آسمانی است که خداوند حکیم آن را برای بندگان فرستاده است تا با عمل به محتویات آن یعنی انجام واجبات و ترک محرمات از بیماری های روحی شفا یابند؛ نه اینکه تنها با قرائت آن به الحان گوناگون از حجازی و شامی و حفظ سوره های آن شفا یابند.

(فَاعْمَلُوا بِمَا عَلَّمْتُمْ مِنْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)؛

به آنچه که عالم شده اید عامل باشید تا رستگار شوید.

### چنین بیماری سزاوار نکوهش است!

آیا آدم بیمار با نسخه ای که از طبیب برای علاج بیماری اش می گیرد چگونه عمل می کند؟ جز این است که طبق آن نسخه داروهایی را می خورد و از غذاهایی پرهیز می کند. حال اگر بیمار آن نسخه را در قاب بسیار زیبایی قرار دهد و آن را به دیوار خانه اش بالای سر بسترش نصب کند و هر روز آن را به صدای بلند و لحنی خوش بخواند و همچنان در میان بستر بنالد آیا این بیمار از سوی عاقلان مورد ذم و نکوهش قرار نمی گیرد و نمی گویند آخر ای بیمار عزیز! نسخه ی طبیب برای عمل کردن است نه برای خواندن و در میان بستر نالیدن. از این رو است که آن امام العقلاء علی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ... وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ... وَ إِذَا هُدَيْتُمْ لِعِلْمِهِ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلَّمْتُمْ

۱- تحف العقول، صفحه ی ۱۰۵.

۲- همان.

۳- همان.

مِنْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)؛

اگر راستی شما خواهان فلاح و رستگاری هستید به آنچه که از قرآن فرا گرفته‌اید عمل کنید وگرنه قرآن را به اشکال و صور گوناگون چاپ کردن و به الحان گوناگون خواندن و در میان بیماری‌های روحی و اخلاقی و عملی دست و پا زدن نظیر همان بیماری خواهید بود که نسخه را از طیب گرفته و بالای سرش نصب کرده و هر روز آن را مکرراً می‌خواند و در میان بستر می‌نالد. آیا این کار از نظر عقلای عالم مورد ذم و نکوهش قرار نمی‌گیرد؟

عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَإِنَّ أَعْشَاهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ؛<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا! به یقین ناصح‌ترین و خیرخواه‌ترین مردم نسبت به خودش مطیع‌ترین آنها در مقابل پروردگارش می‌باشد و به یقین خائن‌ترین مردم نسبت به خودش نافرمان‌ترین آنها است در مقابل پروردگارش.

### چاره‌ی اصولی در مبارزه با بدحجابی

آنگاه آن امام دلسوز مهربان نسبت به بندگان خدا جملاتی در مقام ارشاد و هدایت آنها فرموده است از جمله اینکه:

(مُحَادَثَةُ النِّسَاءِ تَدْعُو إِلَى الْبَلَاءِ وَ يُزِيغُ الْقُلُوبَ)؛<sup>۲</sup>

به گفتگو نشستن با زنان، آدمی را به بلا و گرفتاری وامی‌دارد و دل‌ها را به گمراهی می‌کشاند.

(وَ الرَّمَقُ لَهِنَّ يَحْطِفُ نُورَ أَبْصَارِ الْقُلُوبِ وَ لَمَحُّ الْعُيُونِ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ)؛<sup>۳</sup>

خیره نگاه کردن به آنها نور دیده‌ی دل‌ها را می‌زباید و نگاه گذرا به آنها دام و کمند شیطان است [و آدمی را مبتلا می‌سازد].

حال، شما بنگرید که محیط زندگی ما اکنون به چه وضعی درآمده است؟ این آزادی زنان در بی‌پروایی و آزادی مردان در چشم‌چرانی چه انحرافی در دل‌ها و چه ظلمت‌هایی در جان‌ها پدید می‌آورد و چه دام و کمندهای شیطانی سر راه قشر جوان ما می‌افکند.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۸۵ و تحف العقول، صفحه‌ی ۱۰۵.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۱۰۶.

۳- همان.

امروز یکی از مشکلات بزرگ زندگی ما مشکل زن است که به صورت یک معضل غیر قابل حلّی درآمده است. از یک طرف متصدیان امور از طرق گوناگون از گفتار و کردارشان به زنان بیش از مقدار لازم در جامعه‌ی اسلامی بال و پر داده‌اند آنگونه که به هر جا نگاه کنید از سازمان‌ها و مؤسّسات اداری و غیر اداری، از آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها و گردشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و سازمان صدا و سیما و... در همه جا چهره‌ی زن بیش از چهره‌ی مرد به چشم می‌خورد و صدای زن بیش از صدای مرد به گوش می‌رسد.

ابتدا بیش از مقدار لازم به زنان میدان دادند و بعد دیدند فساد در جامعه روزافزون می‌شود به فکر جلوگیری از بدحجابی افتادند. آیا این عاقلانه است زنان و دختران را پررو و بی حیا کردن و آنگاه اعلان مبارزه‌ی با بدحجابی دادن؟!؟

خانه از پای بست ویران است      خواجه در بند نقش ایوان است

### دلیل از هم پاشیده شدن ارکان خانواده‌ها

به نظر می‌رسد یک قسمت عمده‌ی از اختلافات خانوادگی نشأت گرفته‌ی از همین بی‌پروایی زنان در امر پوشش و حجاب است. مردی که زنان و دختران جوان زیبا را با چهره‌ی باز و بعضاً آرایش کرده در گذرگاه‌ها و مراکز عمومی می‌بیند و آنگاه به خانه می‌آید و همسرش را اُمُّ الحُلَیسی<sup>۱</sup> غیر قابل اعتنا مشاهده می‌کند طبیعی است که نسبت به او دلسرد می‌شود و با او بنای ناسازگاری می‌گذارد. محبّت زن و شوهری که ستون اساسی خانواده است فرو می‌ریزد و احیاناً کار به طلاق و جدا گشتن زن و شوهر از یکدیگر و بی‌سروسامان گشتن فرزندان و متلاشی شدن خانواده منتهی می‌گردد و لذا این قرآن نسخه‌ی آسمانی است که برای سالم نگه داشتن بنیان خانواده‌ها و کلاً جامعه‌ی بشر می‌گوید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ  
أَبْصَارِهِنَّ...﴾<sup>۲</sup>

بگو به مردان با ایمان، چشمان خود را از نگاه به زنان فرواندازند... و بگو به زنان با ایمان دیدگان خود را از نگاه به مردان فروپوشند...

۱- اُمُّ الحُلَیسی: نام پیرزنی نازیبا.

۲- سوره‌ی نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

﴿...فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...﴾<sup>۱</sup>؛

...زنان نباید در حین سخن گفتن با مردان نرمش در گفتار خود به کار برند که بیمار دلان به طمع بیفتند...

﴿...وَلَا يَضُرُّنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...﴾<sup>۲</sup>؛

...پاهای خود را هنگام راه رفتن طوری به زمین نزنند که صدای خلخالی که به میج پا بسته‌اند به گوش مردان برسد...

این آیات قرآن است و این هم گفتار امام امیرالمؤمنین علیه السلام که:

(وَالرَّمَقُ لَهُنَّ يَخْطَفُ نُورَ أَبْصَارِ الْقُلُوبِ وَ لَمَحُّ الْعَيْونِ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ)؛

نگاه خیره به زنان نور چشم دل‌ها را می‌رباید و نگاه گذرا و اتفاقی هم دامی از دام‌های شیطان است و آدمی را به دام می‌افکند.

خود مولا علیه السلام با اینکه فرموده است:

(لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ)؛<sup>۳</sup>

این دنیای شما باهمه‌ی فریبندگی‌هایش در نظر من از آب بینی بز هم منفور تر است.

در عین حال برای هشدار دادن آدمیان فرموده است: من به زن‌های جوان سلام

نمی‌کنم که مبادا با جواب سلام من لطافت صدایش دگرگونی در دلم به وجود آورد.

حال انصاف بدهید آیا این زندگی به قول خود، اسلامی ما! با این آیات قرآن و گفتار

امامان علیهم السلام قابل تطبیق است؟ ما خود می‌دانیم که این حرف‌ها دیگر از مُد افتاده و سبزی

هم برای آن خرد نمی‌کنند. این سخنان ما در این شرایط مانند این است که سیل ویرانگر

آمده می‌زند و می‌کوبد و همه چیز را در هم می‌ریزد و با خود می‌برد، حالا کسی در میان

امواج سهمگین آن دست و پا می‌زند و فریاد می‌کشد، ای امان جلوی این سیل ویرانگر را

بگیرید! و راه را بر آن ببندید که بدیهی است آنچه البته به جایی نرسد فریاد است.

۱-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۲.

۲-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.

۳-نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

## گفتار هفتم: نور ایمان و حیات معنوی

### دل بیمار بدتر از بیماری تن و تنگدستی

برخی از آقایان علمای اخلاق این مطلب را دارند که: مردم اکثراً به طبّ بدن اهمّیت بسیار می دهند ولی به طبّ روح و قلب اعتنایی نمی کنند. در صورتی که ما تربیت یافتگان در مکتب قرآن می دانیم انسان دارای دو بعد است، بُعد جسمی و بعد روحی و در هر دو بعد امکان صحّت و بیماری هست. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ)؛<sup>۱</sup>

از جمله ی بلیات، فقر و تهی دستی است و سخت تر از فقر، بیماری تن است و سخت تر از بیماری تن، بیماری قلب است.

چون حقیقت انسان، روح انسان است و بدن، ابزار کار روح است و این از جهالت است که انسان به سلامت روحش که حقیقت اوست، وقعی نگذارد ولی در حفظ سلامت ابزارش، کوشا باشد و متأسفانه اکثر مردم چنینند؛ از بیماری تن، سخت وحشت دارند و وقتی خود را در آستانه ی مرگ می بینند شدیداً مضطرب و پریشان حال می گردند، در صورتی که مرگ، از لوازم زندگی در دنیا است. اصلاً ما به دنیا آمده ایم تا بمیریم. به فرموده ی مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام:

(فَإِذَا خُتِبْتُمْ وَ لَعِيْرَهَا خُلِقْتُمْ)؛<sup>۲</sup>

شما برای عالمی غیر این دنیا آفریده شده اید و اینجا مورد آزمایش قرار گرفته اید.

۱- نهج البلاغه ی فیض، حکمت ۳۸۸.

۲- همان، خطبه ی ۲۰۳.



### وحشت غیر مومنان از مرگ و بیماری تن

از این رو انسان‌های مؤمن به دلیل آنکه به وظایف خود در دنیا عمل کرده‌اند، نه تنها از مرگ گریزان نمی‌باشند بلکه در حدّ رضای پروردگارشان به استقبال آن نیز می‌روند. اما آنان که ایمان به این حقیقت ندارند و تمام همّشان، تأمین شوون زندگی در دنیا و حفظ سلامت تن برای بهره‌برداری از لذّات دنیاست، طبیعی است از مرگ و بیماری تن وحشت می‌کنند و با جدّ تمام به علاج بیماری تن می‌پردازند.

البته ما هم بر اساس دین مقدّسمان در حفظ سلامت تن و علاج بیماری‌های آن باید کوشا باشیم اما نه برای اشباع شهوات و ارضای تمایلات نفسانی؛ بلکه از آن نظر که بدن، ابزار کار ما در انجام وظایف بندگی و عبادت پروردگار و تحصیل زاد و توشه‌ی راه در مسیر آخرت است، در حفظ سلامت آن و علاج بیماری‌هایش باید کوشا باشیم.

ولی اکثر مردم می‌پندارند جز همین دنیا عالمی وجود ندارد و انسان نیز جز همین بدن حقیقتی ندارد؛ از این رو با تمام قوا می‌کوشند این بدن را سالم نگه دارند و بیماری‌هایش را برطرف سازند تا از لذّات دنیا، هر چه بیشتر کامروا گردند و لذا می‌بینیم در دنیا فنّ پزشکی خوب ترقّی کرده و درباره‌ی هر یک از اعضای بدن رشته‌های متعدّد با متخصص‌های فراوان به وجود آمده و در هر کوی و برزنی، تابلوها برای معرفی پزشکان دیده می‌شود.

این نشان اهمّیت فوق‌العاده‌ای است که برای بدن قائل شده‌اند؛ آن‌گونه که گویی جز بدن چیزی ندارند و هیچ وظیفه‌ای جز بهداشت بدن و درمان بیماری‌های آن برای خود نمی‌شناسند.

حالا از کفّار که جز این توقّعی نیست اما تعجّب و تأسّف اینجاست که ما مسلمان‌ها هم اکثراً چنینیم و برای روح و جان خود از لحاظ صحّت و بیماری‌اش اهمّیتی قائل نمی‌باشیم. اصلاً از سنخ بیماری‌های روح اطلاعی نداریم تا به فکر طیب و دارو و درمان آنها باشیم و اگر فرضاً پی به بیماری‌های روحی خود از کبر و حرص و بخل و حسد و عُجب و ریا و... ببریم، به دست آوردن اطباء معالج این بیماری‌ها بسیار دشوار است و چه بسا آنان که به عنوان اطباء بیماری‌های روحی در جامعه شناخته شده‌اند، همانند سایر بیمارانند و احیاناً از آنها نیز بیمارترند!

### عدم صلاحیت برخی از طبیبان روحی و اخلاقی

حالا پزشکان جسمانی معمولاً نسبت به انسان بیمار، از صحت و سلامت جسمی برخوردارند؛ خود، چشم و گوش سالم دارند که بیماران چشمی و گوش‌ی را معالجه می‌کنند، وگرنه کوری، عصاکش کور دیگر نمی‌شود.

اما اسفبار و غم‌انگیز، این است که کسی مانند بنده، خود را به عنوان طبیب روحی و علاج‌کننده‌ی بیماری‌های اخلاقی در میان مردم قلمداد کند و مردم هم به همین چشم به او نگاه کنند و خود را در اختیار گفتار و کردار او قرار دهند؛ آنگاه این آدم، به خود بیاید و افکار و اخلاق خود را مورد کنجکاوی قرار دهد و ببیند: ای عجب! خودش از همه‌ی مردم بیمارتر است! اینجاست که پیش وجدان خود و خداوند متعال شرمنده می‌شود که بیماری درمانگر بیماران دیگر بوده است.

وَ غَيْرُ تَقِيٍّ يَا مُرُّ النَّاسِ بِالتَّقِيِّ      طَبِيبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَ هُوَ عَلِيلٌ<sup>۱</sup>

آدم ناپرهیزکاری که درس پرهیزکاری به مردم می‌دهد، همانند بیماری است که به مداوای بیماران پرداخته است.

### بی تفاوتی مرده دلان در قبال مبدأ و منتهای عالم

بیماری غفلت‌زدگی و مرده‌دلی، یک بیماری عامّ و شاملی شده و اکثر مردم را از پا درآورده است. آدمی که مرده و جسد بی‌روحش اینجا افتاده است، هیچ احساسی ندارد و چیزی را درک نمی‌کند و از هیچ جریانی که در اطرافش می‌گذرد آگاه نمی‌گردد.

حال از نظر قرآن انسان‌های بی‌ایمان که روی زمین راه می‌روند و مانند حیوانات نفس می‌کشند و می‌خورند و می‌خوابند و با هم بر سر دنیا به جنگ و ستیز برمی‌خیزند، اینان مرده‌دلانی هستند که از حیث روح و جان انسانی، مرده‌اند و هیچ احساس معنوی ندارند و چیزی را از حقایق عالم درک نمی‌کنند و از هیچ جریانی که اکنون در اطراف روحشان می‌گذرد و پس از مرگشان، تلخی آنها را در ذائقه‌ی جانشان خواهند یافت، آگاهی ندارند.

اما انسان‌های باایمان، به حیات انسانی زنده هستند و نور ایمان فضای جانشان را روشن کرده و از همه چیز آگاهی دارند و مبدأ و منتهای زندگی‌شان را می‌شناسند و

۱- تفسیر القمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۶.

آگاهانه در مسیر آخرت قدم بر می دارند و با آرامش خاطر، آن را می پیمایند و لذا خداوند حکیم می فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...﴾<sup>۱</sup>

آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده [به حیات انسانی] کردیم و نوری برایش قرار دادیم که [در پرتو آن] میان مردم راه می رود مانند کسی است که در میان تاریکی ها قرار گرفته و راه بیرون رفتن از آنها را نمی داند...

آیا این دو نفر (زنده و مرده، قرار گرفته‌ی در نور و افتاده‌ی در تاریکی ها) با هم مساوی و یکسانند؟ بدیهی است که یکسان نیستند: ﴿...إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛<sup>۲</sup> این حقیقت را تنها خردمندان و مغزداران عالم می فهمند و می پذیرند و گرنه بی خردان بی مغز فرو رفته‌ی در گنداب شهوات حیوانی چه می فهمند که مبدأ کیست و منتها کجاست؟ مسیر کدام است و برنامه‌ی سیر چیست؟

### حاصل ایمان، نور و حیات

آیه‌ی شریفه با کمال صراحت از ایمان تعبیر به «حیات» و «نور» کرده است نه اینکه (به اصطلاح) مجاز و استعاره‌ای در کار باشد.

از نظر قرآن کریم، ایمان واقعاً حیات است؛ آدمی را زنده به حیات انسانی می کند. واقعاً نور است، راه زندگی را در دنیا و آخرت برای انسان روشن می کند و مبدأ و منتها و مسیر و برنامه‌ی سیر را به انسان نشان می دهد و به او می فهماند: ﴿مَنْ أَيْنَ وَفِي أَيْنَ وَالْأَيْنَ﴾؛<sup>۳</sup> از کجا آمده است و در کجا هست و به کجا می رود و از چه راهی باید برود و چگونه باید برود؟

در میان ما هستند افرادی که واقعاً زنده به «حیات ایمان» و روشن به «نور ایمانند»؛ در میان ما هستند اما با ما نیستند؛ بدنشان در میان ما و روحشان در افق اعلاست. ما هم مانند آنها چشم و گوش و دل داریم اما نه چشم ما می بیند آنچه را که آنها می بینند و نه گوش ما

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۹.

۳- الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة، صفحه‌ی ۲۱.

می شنود آنچه را که آنها می شنوند و نه قلب ما آنچه را که آنها درک می کنند درک می کند. این گفتار خداوند حکیم است که می فرماید:

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

آنها دل‌هایی دارند که با آن نمی فهمند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی شنوند؛ آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌تر از آنهایند. اینان همان غفلت‌زدگانند.

اینها همانند چهارپایان بلکه گمراه‌تر از آنهایند و راز مطلب این است که اینان سراسر عمرشان را در حال غفلت به سر برده‌اند و گوش به بانگ بیدارباش بیدار دلان و زنده دلان نداده‌اند و جز اسباب شهوات حیوانی به چیزی نیندیشیده‌اند و طبیعی است که چنین زندگی سراسر غفلتی، جز محرومیت از درک حقایق هستی در دنیا و مطرودیت از رحمت قرب و لقای خدا در آخرت، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

### فریاد بیدارگرانه‌ی اولیای حق

از این رو خداوند رحیم حکیم، پاک‌ترین بندگان خود را از انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام برانگیخته است تا نداد در داده و فرورفتگان در خواب مرگبار غفلت را بیدار سازند و خود ذات اقدسش نیز در کتاب آسمانی‌اش با کمال مهربانی ندا در گوش بندگان افکنده است و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای مردم! عبادت کنید پروردگارتان را؛ آن کسی که شما و گذشتگان پیش از شما را آفریده؛ به این منظور که تقوا پیشه کنید.

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup>

همان خدایی که زمین را فرش زیر پایتان و آسمان را سقف بالای سرتان قرار

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

۲-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱.

۳-همان، آیه‌ی ۲۲.

داده و از آسمان آبی نازل کرده و به سبب آن، میوه‌هایی از زمین بیرون آورده و رزق شما قرار داده است [در این نعمت‌های خدا بیندیشید] و چیزی را شریک خدا قرار ندهید؛ در حالی که می‌دانید.

### جفاکاری ما نسبت به خدا و قرآن کریم

به راستی چه می‌شد ما که قرآن می‌خوانیم می‌دانستیم خدا با ما صحبت می‌کند نه با دیوار؛ ولی ما طوری با قرآن عمل می‌کنیم که گویی ما طرف صحبت با خدا نیستیم بلکه تنهایییم و موظف به این هستیم که تند و تند آیات قرآن را بخوانیم و بگذریم؛ در حالی که فریاد قرآن بلند است که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ﴾؛ ای مردم! آخر شما خدا دارید، خدایی که شما را خلق کرده و این همه نعمت از زمین و آسمان در اختیار شما قرار داده است. اندکی چشم باز کنید و ارزش نعمت‌ها و رحمت منعم را بشناسید و سپاسگزار آستانش باشید.

به راستی اگر ما از روی انصاف به داوری بنشینیم، باید اعتراف کنیم ما نسبت به خدای خود جفاکاریم؛ ادب و احترام خطابات او را در قرآن کریم رعایت نمی‌کنیم و هیچ‌گونه اثرپذیری از آن خطابات در خود نمی‌بینیم، حال آنکه فرموده است:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾؛<sup>۱</sup>

اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، می‌دیدید کوه از ترس و خشیت خدا صلابت خود را از دست می‌داد و متلاشی می‌گشت...

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾؛<sup>۲</sup>

پس [معلوم می‌شود] دل‌های شما با عدم تأثر از قرآن، مبتلا به قساوت گشته و همچون تخته سنگ کوهستان و یا سخت‌تر از آن شده است...

### بی‌حالی معنوی به سبب آلودگی روحی و اخلاقی

لذا هر چه آیات تهدید کننده‌ی قرآن بر ما خوانده می‌شود، تکان در دل‌های ما پیدا نمی‌شود و خاشع و خاضع در پیشگاه خدا نمی‌گردیم. چه می‌شود کرد؟! این زندگی که ما

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

الآن داریم از این بهتر نمی تواند تحویل بدهد اما حدّ اقل متوجه باشیم که نقص روحی بسیار داریم و معترف باشیم که مبتلا به بیماری غفلت گشته و مرده دل شده ایم. مرده هم که نه تکان می خورد و نه درک حقیقت می کند.

ما یک سلسله اعمال خشک بی روح از نماز و روزه و حج و تلاوت قرآن و زیارت امامان علیهم السلام انجام می دهیم؛ بدون آنکه به مقاصد اصلی آن دستورات آسمانی پی برده باشیم. باید بگوییم، ما دین را به بازی گرفته ایم و در واقع اهواء نفسانی خود را در پوشش عناوین دینی، به خورد خود و دیگران می دهیم.

## گفتار هشتم: خشم برای دین

خشم امام محمد باقر علیه السلام از بی توجهی شیعیان

روزی جماعتی از شیعه، خدمت حضرت امام باقر علیه السلام مشرف شدند. امام علیه السلام آنها را موعظه کرد و از عواقب شوم گنهکاری، پرهیزشان داد. آنها در عین آنکه گوش به سخنان امام می دادند، فکرشان جای دیگری بود و توجهی به مواعظ امام نداشتند. در روایت آمده است: آن حالت بی توجهی آنان، امام را به خشم آورد و سکوت کرد و سر به پایین انداخت و مدتی گذشت و پس از مدتی سر بلند کرد و رو به آن جماعت کرد و فرمود:

(إِنَّ كَلَامِي لَوْ وَقَعَ طَرْفٌ مِنْهُ فِي قَلْبٍ أَحَدِكُمْ لَصَارَ مَيْتًا)؛<sup>۱</sup>

اگر گوشه‌ای از سخنان من در قلب یکی از شما می‌نشست، او از شدت غصه و غم می‌مرد.

آنگاه فرمود:

(أَلَا يَا أَشْبَاحًا بِلَا أَرْوَاحٍ وَ ذُبَابًا بِلَا مِصْبَاحٍ كَأَنَّكُمْ خُشْبٌ مُسْتَدَّةٌ)؛

به خود بیایید ای پیگرهای بی روح زنده‌نما و ای مگس‌های پراکنده بی محور؛ گویی شما چوب‌های خشک به دیوار تکیه داده شده‌ای هستید.

(أَلَا تَأْخُذُونَ الذَّهَبَ مِنَ الْحَجَرِ... أَلَا تَأْخُذُونَ اللَّؤْلُؤَ مِنَ الْبَحْرِ)؛

مگر نه این است که شما طلا را از سنگ بیرون می‌کشید؟ مگر نه این است که شما لؤلؤ و مروارید را از اعماق دریا بیرون می‌آورید [چرا سخنان نیک را از زبان گویندگان نمی‌گیرید]؟

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۷۵ و تحف العقول، صفحه ۲۱۱.

﴿خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ﴾ (الَّذِينَ  
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ...)<sup>۱</sup>؛

سخن پاک را از زبان گوینده‌اش بگیرد [و طبق آن عمل کنید] هر چند خود  
آن گوینده، عامل به گفتار خودش نباشد، زیرا خدا فرموده است [آن دسته از  
بندگان من اهل بشارتند که] سخنان را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی  
می‌نمایند آنها هستند که خدا هدایتشان کرده است...

این بیان امام علیه السلام دنباله دارد تا آنجا که در جمله‌ی آخر فرمود:

(مَا لِي أَرَى أَجْسَامَكُمْ عَامِرَةً وَ قُلُوبَكُمْ دَامِرَةً)؛

چگونه است که می‌بینم بدن‌ها یتان آباد و قلب‌ها یتان ویران است.

(أَوْ مَا وَاللَّهِ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا أَنْتُمْ مُلَاقُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ لَقُلْتُمْ... ﴿يَا  
لَيْسَنَا نَرُدُّ وَ لَا نُكْذِبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾)<sup>۲</sup>؛

هان به خدا سوگند، اگر می‌دیدید آنچه را که خواهید دید و به سوی او باز  
خواهید گشت، می‌گفتید، ای کاش به دنیا بازمی‌گشتیم و دیگر تکذیب آیات  
پروردگاران نمی‌نمودیم و از مؤمنان می‌شدیم.

### سبب خشم امام باقر علیه السلام

و اما در اینجا نکته‌ای قابل ذکر است و آن اینکه اگر امام باقر علیه السلام از بی‌توجهی شیعیان  
خشمگین شد و به آنها تندی کرد سبب آن، تعدی به حق شخصی آن حضرت نبود، بلکه  
همانطور که می‌دانیم ائمه‌ی اطهار علیهم السلام معدن حسن خلق هستند. اگر به حق شخصی‌شان  
تعدی شده باشد می‌بخشند و عفو می‌کنند اما اگر راجع به حکم خدا اهانتی بشود، آن را  
نمی‌بخشند و عفو نمی‌کنند.

حتی به خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنکه خداوند متعال درباره‌اش فرموده است: ﴿...إِنَّكَ  
لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾؛ دستور داده که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲۷.

۳- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۱۷۵ و تحف العقول، صفحه‌ی ۲۱۱.

۴- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴.



عَلَيْهِمْ...»<sup>۱</sup> ای پیامبر! با کفار و منافقان جهاد کن و از خود نسبت به آنها غلظت نشان بده... که از تو شدت و حدت ببینند و نه نرمش و لینت. البته به هنگام مواجهه‌ی با مؤمنان و خوش‌طینتان، نرمش و لینت دارد که خدای تعالی فرموده است:

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾<sup>۲</sup>

بر اساس رحمتی که از خدا شامل حالت گشته، با آنها نرمی و لینت داری و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند...

در شرایطی باید دارای نرمش و لینت باشد و در شرایط خاص دیگری باید دارای غلظت و شدت. به امت هم دستور داده شده است: ﴿...وَلْيُجَادُوا فِيكُمْ غَلْظَةً...﴾<sup>۳</sup>؛ کافران باید از شما امت اسلامی - هنگام مواجهه‌ی با آنها - غلظت و شدت ببینند. البته در مورد تعدی به حقوق شخصی خودشان کمال عفو و گذشت را دارند.

### خویش‌انداری شگفت‌آور امام سجاد علیه السلام

داستان امام سیدالسادین علیه السلام را شنیده‌ایم که با جمعی از اصحابشان نشسته بودند، یکی از پسرعموها که آدمی جسور و گستاخ بود وارد شد و مقابل امام ایستاد و آنچه می‌توانست بد و بیراه گفت و دشنام داد. اصحاب از این گستاخی شدیداً ناراحت شدند و خواستند تنبیهش کنند.

امام علیه السلام فرمودند: او با من طرف صحبت است؛ شما کارتان نباشد. او هر چه می‌خواست گفت و خسته شد و رفت. امام علیه السلام پس از رفتن او، به اصحاب فرمودند: حالا دوست دارید برویم جوابش را بدهیم. آنها با خوشحالی تمام گفتند: بله آقا! خدمت شما هستیم! بین راه، یکی از همراهان دید امام زیر لب چیزی می‌گویند. نزدیک رفت و دید امام این آیه از قرآن را می‌خواند:

﴿...وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۳.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۳.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۴.

... خداوند می ستاید آنان را که خشم خود را فرو می نشانند و از مردم عفو

می کنند و نیکوکاران محبوب خدا هستند.

او برگشت به همراهان گفت: آقا اهل انتقام نیست، او آیهی کظم غیظ و عفو از مردم را می خواند. تا رسیدند به منزل آن پسر عمو. امام علیه السلام ایستادند و در زدند. از درون گفتند: کیست؟ فرمود: علی بن الحسینم. مرد خیال کرد امام برای انتقام آمده، با خشم تمام در را باز کرد و مقابل امام علیه السلام ایستاد. امام با روی گشاده و لب خندان فرمود: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ. همین سلام، آتش خشم او را خاموش کرد و فهمید آقا برای انتقام نیامده.

آنگاه امام علیه السلام فرمود: پسر عموی عزیز! آمدی به منزل من و به من دشنام دادی، حال آمده ام اینجا یک دعا کنم و برگردم. بعد دست به آسمان برداشت و گفت: خدایا! این نسبت ها که پسر عمویم به من داد، اگر در من هست، تو خودت اصلاح کن و اگر نیست، این پسر عمویم را بیمارز و از او راضی باش. من از او راضی هستم. مرد تا این سخنان را شنید سخت دگرگون شد و با شرم و خجالت تمام خم شد دست امام علیه السلام را بوسید و عذرخواهی کرد و گفت: من خطا کردم و جاهلانه عمل کردم، مرا ببخشید. این یک نمونه از عفو و گذشتی که نسبت به حقوق شخصی خودشان دارند.

### خشم حضرت زهرا علیها السلام از تعدی به دین خدا

اگر شنیده ایم که حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام راجع به غصب فدک در مسجد مدینه در مجمع مهاجرین و انصار، آن خطابه ی پرشور را ایراد فرموده اند، کسی خیال نکند که جنبه ی مالی فدک منظورشان بوده و می خواستند اموال و منافع مادی از دست رفته را برگردانند.

آنها که زندگی شخصی شان، با بود و نبود فدک فرقی نمی کرد؛ طعامشان همان نان جویین بود و فرش خانه شان یک گلیم یا یک پوست گوسفند و لباسشان همان چادر وصله دار. آنچه از فدک عائدشان می شد، آن را به دیگران از فقرا و مستمندان می دادند. منظورشان اثبات موضوع غصب مقام خلافت از ناحیه ی دستگاه حاکم بود.

آن کسی را که خدا به خلافت و جانشینی رسول گرامی اش نصب کرده بود، کنار زدند؛ دری را که خدا برای تأمین سعادت هر دو جهانی بشر گشوده بود، بستند و امت اسلامی را به خاک سیاه نشانند.

آری! اثبات این حقیقت جز حضرت صدیقه علیها السلام از عهده‌ی کسی بر نمی‌آید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام را چنان به انزوا کشیده بودند که اگر کوچک‌ترین کلمه‌ای در این باب می‌گفت، متهم به ریاست طلبی‌اش می‌کردند؛ چنانکه خود آن حضرت علیه السلام فرموده‌اند: (فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ)؛<sup>۱</sup>

اگر حرفی بزنم می‌گویند، حریص بر ریاست است و اگر خاموش بنشینم، می‌گویند، از مرگ و کشته شدن می‌ترسد.

اما حضرت صدیقه علیها السلام که مکرراً پدر درباره‌اش فرموده بود و امت شنیده بودند که:

(إِنَّ اللَّهَ يَعْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا)؛<sup>۲</sup>

خشم خدا در خشم فاطمه و رضای خدا در رضای فاطمه است.

دید اکنون موقعی است که باید به تکلیف الهی خویش عمل کند و خشم خود را نسبت به دستگاه حاکم، میان عموم مردم اظهار نماید و لذا با جلال و وقار خاص خودش به مسجد آمد و در مجمع عمومی مهاجرین و انصار، از پشت پرده به سخن پرداخت و پس از بیان حقایق و معارف پر محتوای دینی، سخن از ارث خود از پدر و تعدی ظالمانه‌ی دستگاه حاکم به میان آورد (از اوّل خطبه تا آخر خطبه، یک بار هم، سخن از فدک به میان نیاورده است و تنها از ارث که یک قانون مسلم شرعی و عرفی است سخن گفته) و حاکم وقت را به پای محاکمه کشید و فرمود:

(يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ أَيْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا ارِثَ أَبِي)؛<sup>۳</sup>

ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟

می‌خواست به مردم بفهماند ای امت مسلمان ببینید در روز روشن و مقابل چشم شما مرا از ارثی که از پدرم برده‌ام، محروم کرده‌اند و ماترک پدرم را از دستم گرفته‌اند. آیا چنین دستگاهی، حق حکومت بر امت اسلامی را دارد؟!

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۵.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۲۷۹.

۳- همان، جلد ۲۹، صفحه‌ی ۲۲۶.

آری! همین دستگاہ است که غضب مقام خلافت کرده و خود را به جای خلیفه‌ی منصوب از جانب خدا جا زده است؛ اینک آگاه باشید که من نسبت به این دستگاہ حاکم خشمگینم و از آنها ناراضی‌ام و پدرم رسول خدا ﷺ درباره‌ی من فرموده است خشم خدا در خشم فاطمه و رضای خدا در رضای فاطمه است. بنابراین دستگاہی که مورد خشم و غضب خداست، نمی‌تواند حاکم بر امت اسلام باشد و دین و دنیای مردم را به تباهی بکشد.

### خشم امام باقر علیه السلام از بی‌اعتنایی به احکام خدا

حالا منظور بنده این بود که خاندان رسالت علیهم السلام نسبت به حقوق شخصی خودشان که مورد تعدی قرار بگیرد، عفو می‌کنند؛ اما نسبت به حق خدا و حکم خدا، هرگز عفو و گذشتی ندارند و تا حد انفاق جانشان می‌ایستند.

فراموشمان نشود که سخن در مورد خشم امام باقر علیه السلام بود نسبت به جماعتی که امام، آنها را موعظه می‌کرد و آنها وقعی به کلام امام علیه السلام نمی‌گذاشتند و با بی‌اعتنایی گوش می‌دادند و این در واقع اهانت به کلام خدا و بی‌اعتنایی به احکام خدا بود که امام علیه السلام را به خشم آورد و خطاب تنیدی به آنها کرد و فرمود: اگر گوشه‌ای از سخنان من به گوش زنده‌دلی می‌نشست، از غضب می‌مرد. شما مگر تخته چوب‌های تکیه بر دیوار داده شده هستید که از شنیدن سخنان من تکان نمی‌خورید؟ آنگاه امام علیه السلام در ادامه‌ی سخن فرمود:

(وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنْتَ لَصٌّ مِنْ لُصُوصِ الدُّنُوبِ)؛<sup>۱</sup>

وای بر تو ای آدمیزاد! تو دزدی از دزدان گناه هستی.

همانگونه که دزد در کمین نشسته تا دستبردی به متاع گرانبهایی از طلا و جواهرات بزند، تو هم در کمین نشسته‌ای که صحنه‌ی گناه و معصیتی از طریقی پیش آید و تو بی‌درنگ، دست به ارتکاب آن بزنی.

(كُلَّمَا عَرَضَتْ لَكَ شَهْوَةٌ أَوْ ارْتِكَابُ ذَنْبٍ سَارَعَتْ إِلَيْهِ وَ أَقْدَمْتَ بِجَهْلِكَ عَلَيْهِ فَارْتَكَبْتَهُ كَأَنَّكَ لَسْتَ بِعَيْنِ اللَّهِ)؛

همین که در وجودت شهوتی پیدا شد و فرصت گناهی پیش آمد، شتابان سوی آن می‌روی و آنچنان بی‌پروا دست به ارتکاب آن می‌زنی که گویی تو در

مرئی و منظر خدا نیستی و خدا ترا نمی بیند.  
(أَوْ كَانَ اللَّهُ لَيَسَّ لَكَ بِالْمِرْصَادِ)؛<sup>۱</sup> و گویی که خدا در کمین تو نمی باشد.

### خدا در کمین انسان گناهکار

و حال آنکه خودش فرموده است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾؛<sup>۲</sup> به یقین، خدای تو در کمین است.

هم ناظر اعمال تو می باشد و هم روزی به حساب اعمالت می رسد. ما در مقام عمل، آنچنان بی پروا هستیم که گویی حرکاتی از مصادرات شده و از بین رفته و چیزی از آنها باقی نمانده است. مردمک چشم حرکتی کرده و نگاهی به جایی کرده ام؛ زبان در دهانم چرخیده و جمله ای گفته ام و موجی در هوا پیدا شده و ناپدید گشته است؛ در صورتی که چنین نیست، در این دستگاه حکیمانه ی خدا، هیچ چیز از بین نمی رود و همه چیز از ریز و درشت و آشکار و نهان، در آن مضبوط است. این بشر توانسته است دستگاه ضبطی بسازد و گفتار و صدای هر کسی را در خود ضبط کند؛ آنگونه که صاحب آن گفتار و صدا مرده و در دل خاک پوسیده است، ولی گفتارش و حتی نفسی که کشیده است، در آن باقی مانده است. آری! خدا هم این چنین دستگاهی؛ به مراتب قوی تر و حساس تر دارد که فرموده است:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾؛<sup>۳</sup>

یک کلمه از زبان کسی صادر نمی شود مگر اینکه نگهبان آماده ای در کنارش هست و آن را می گیرد و ضبط می کند [و روزی آن را به خود آدم بر می گرداند].

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾؛<sup>۴</sup>

از کمترین حرکت خائنانه ی مردمک چشم ها و باریک ترین جنبش مغزها، آگاه است [و آنها را در روز جزا به حساب می گذارد].

### کدام خدا مورد قبول شماست؟

آری! ما را به این دنیا آورده اند تا این حقایق را بفهمیم و خود را برای روز حساب و

۱- تحف العقول، صفحه ی ۲۹۱.

۲- سوره ی فجر، آیه ی ۱۴.

۳- سوره ی ق، آیه ی ۱۸.

۴- سوره ی غافر، آیه ی ۱۹.

جزا آماده سازیم، ولی متأسفانه ما در همان اولین قدم لنگی داریم و به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام گویی خدا را حاضر در کنار خود و ناظر اعمال خود نمی‌دانیم و سرچشمه‌ی همه‌ی بی‌پروایی‌ها در امر گناه، همین است که خدا را به حساب نمی‌آوریم و او را حاضر و ناظر بر اعمال خود نمی‌دانیم. آن وقت مردمی بی‌پروای در معاصی و گناهان ادّعا می‌کنند، ما خدا را قبول داریم و فلان چیز و فلان چیز را قبول نداریم! ما می‌پرسیم آخر شما کدام خدا را قبول دارید؟ آنچه که شما خدایش می‌نامید، امری موهوم ساخته‌ی ذهن خودتان است که نه علیم است و نه قدیر است و نه حکیم.

آنگاه برای اینکه وجدان خودتان را راضی نگه دارید و در وادی گناه آزادانه بتازید، می‌گویید آن خدای ما رحیم است و کریم است و ما را به گناهان نمی‌گیرد. این همان جهل و ضلالت در امر خداشناسی است که منشأ هرگونه تبهکاری است.

### توجه ویژه‌ی استاد به شاگرد هوشمند

نقل شده از یکی از بزرگان که مجلس درسی داشت و شاگردان متعدّد در مَدْرَس او حاضر می‌شدند. در میان آنها، یکی که از همه جوان‌تر و کم سنّ و سال‌تر بود استاد، برای او بیش از دیگران احترام قائل می‌شد؛ آن‌گونه که برای دیگران که از او مسن‌تر و سابقه‌دارتر بودند سبب تعجّب شده بود؛ تا روزی در خلوت، زبان به اعتراض گشوده و از استاد عِلّت این تبعیض در احترام را پرسیدند.

استاد تأملی کرد و جواب نداد و خواست عملاً به آنها جواب بدهد. چند روز گذشت و روزی به تعداد شاگردانش چند مرغ خرید آورد و به هر یک از شاگردان مرغی داد و گفت: اینها را در جای خلوتی که کسی نبیند، ذبح کنید و فردا بیاورید. فردا همه با مرغ سربریده آمدند و تنها شاگرد جوان، با مرغ زنده آمد. استاد گفت: چرا زنده آورده‌ای؟ گفت: شما فرمودید آن را در جایی ذبح کنم که خلوت باشد و کسی نبیند؛ من هر جا رفتم، دیدم خدای ابصر الناظرین می‌بیند. جای خلوتی که کسی نباشد نیافتم و لذا دیدم شرط شما برای من عملی نخواهد شد؛ ناچار آن را زنده آورده‌ام.

استاد رو به شاگردانش کرد و گفت: من به جهت همین ایمان و خداباوری که این جوان دارد، احترام بیشتری برایش قائلم. او چنان مجذوب حضور خداست که اصلاً بود و

نبود دیگران را به حساب نمی آورد و همه جای عالم را محضر خدا می داند و قهراً چنین آدمی، هیچ گاه خود را آلوده به گناه نمی سازد.

### فاصله‌ی طولانی بین باور تا دانایی

آری! این مقام «خداباوری» است که تنها با علم و سواد و فلسفه و عرفان حاصل نمی شود. در واقع ایمان و خداباوری، غیر «خدادانایی» است. من با اقامه‌ی براهین فلسفی و کشف و شهود عرفانی می دانم و اثبات می کنم که خدا هست؛ اما این به تنهایی کافی در تحقق ایمان و تأمین سعادت جاودانه‌ی انسان نمی باشد.

باری! حضرت امام باقر علیه السلام در ادامه‌ی مواعظشان فرمودند:

(یا طَالِبِ الْجَنَّةِ مَا أَطْوَلَ نَوْمَكَ وَ أَكَلَّ مَطِيَّتَكَ وَ أَوْهَى هِمَّتَكَ)؛

ای بهشت طلب! چه به خواب طولانی رفته‌ای و چه مرکب کندرویی سوار شده‌ای و چه ضعف همتی از خود نشان می دهی.

و حال آنکه اگر به تو بگویند، فردا یک باغ وسیع و ساختمان مجلل به تو خواهند داد، امشب از شدت خوشحالی، خوابت نمی برد و فوراً سوار بر مرکب تندرو می شوی و با هم تمام به سمت آن می شتابی.

آیا آن بهشت موعود خدا در نظر تو به قدر آن باغ و ساختمان احتمالی ارزش ندارد اگر اعلام کنند که اول سپیده‌ی صبح هر کس به فلان بانک مراجعه کند، یک سکه‌ی بهار آزادی به او می دهند، از اول شب صف‌های طولانی کشیده می شود! خدا درباره‌ی شب‌خیزان برای تهجد فرموده است:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا... فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُوَّةٍ أَعْيَنَ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

آنان که شب از بستر خواب برمی خیزند و خدای خود را از ترس عقاب و امید به ثوابش می خوانند... احدی نمی داند که چه موجبات روشنی چشم برای آنها ذخیره شده است؛ به پاداش آنچه در دنیا عمل می کرده‌اند.

ولی این بندگان به قول خود مؤمن به بهشت و وعده‌های خدا، کمترین تکانی

نمی‌خورند و چشم از خواب ساعت آخر شب بر نمی‌دارند:

و یا هَارِباً مِنَ النَّارِ مَا أَحْتَّ مَطِيتَكَ إِلَيْهَا وَ مَا أَكْسَبَكَ لِمَا يُوقِعُكَ فِيهَا؛<sup>۱</sup>

و ای کسی که ادعای ترس از جهنم و آتش سوزان آن داری! چه مرکب رهواری در راه جهنم سوار شده‌ای و چه کارهای آتش‌افروز و جهنم‌سازی را با شور و شوق تمام انجام می‌دهی.

توجه به غذای شکم بی توجه به غذای روح!

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است:

مَا لِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قُرِبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامُ لِينَالاً تَكَلَّفُوا إِنَارَةَ الْمَصَابِيحِ لِيُبْصِرُوا مَا يُدْخِلُونَ بُطُونَهُمْ وَلَا يَهْتَمُّونَ بِغَدَاءِ النَّفْسِ بَأَنْ يُنِيرُوا مَصَابِيحَ أَلْبَابِهِمْ بِالْعِلْمِ لِيَسْلَمُوا مِنْ لَوَاحِقِ الْجَهَالَةِ وَالذُّنُوبِ فِي عَقْتَادَاتِهِمْ وَ أَعْمَالِهِمْ؛<sup>۲</sup>

چگونه است که می‌بینم مردم وقتی در تاریکی شب غذا مقابلشان می‌گذارند، ابتدا به فکر روشن کردن چراغ می‌افتند تا ببینند آنچه که در شکمشان می‌ریزند، چیست ولی اهمیتی به غذای جان خود نمی‌دهند که در مقام روشن کردن چراغ قلبشان به نورالعلم برآیند تا در پرتو نور علم، از پیامدهای جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمالشان، سالم بمانند.

و این به‌راستی موجب تأسف است که مردمی به غذای شکمشان اهمیتی بسیار می‌دهند ولی به غذای روح و قلبشان اعتنایی ندارند و در مسائل مربوط به دینشان، هر کتابی را می‌خوانند و پای هر صحبتی می‌نشینند. سراغ عالمان دینی نمی‌روند تا در پرتو نور علم آنها آگاه شوند که فلان کتاب چگونه است و نویسنده‌اش کیست و عقایدش چیست و یا فلان آقا یا خانمی که جلسات دینی تشکیل داده و سخنانی می‌گوید، آیا در چه حدی از علم و ایمان هست و ترویج چه مذهبی می‌کند؛ تا برسد به فیلم‌های بدآموزی که در

۱- تحف العقول، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.

۲- شرح نهج البلاغه، جلد ۲۰، صفحه ۲۶۱.



صفحه‌ی تلویزیون میان خانواده‌ها ارائه می‌نمایند و ترویج فساد می‌کنند و اعتقادات و اعمال مردم را به تباهی می‌کشانند.

### اجرای واقعی احکام شرعی نه میدان دادن به هواهای نفسانی

از باب مثال، این مسأله‌ی عقد ازدواج موقت که چند سال پیش زمزمه‌ی آن از ناحیه‌ی کسانی که توقع نمی‌رفت در میان مردم به گوش رسید و بعد خاموش شد. اینک باز چند هفته‌ای است در برخی روزنامه‌ها به چشم می‌خورد؛ آن هم باز از ناحیه‌ی کسانی که انتظار از آنها نمی‌رود که می‌گویند باید ازدواج موقت را در میان دختران و پسران جوان ترویج کنیم تا از مقدار مفاسد کاسته شود.

باید خدمت این آقایان محترم عرض شود که احکام شرعی باید در میان جامعه‌ی اسلامی به معنای واقعی طرح شود، نه در میان مردمی که بر حسب مقتضای زمان، اسمی از اسلام و قرآن می‌برند؛ در حالی که در واقع، اعتنایی به احکام اسلام و قرآن ندارند. آنچه که بر افکار و اعمالشان حاکم است، هوی و هوس است و اشباع تمایلات و ارضای غرایز!

دختر و پسر جوانی که به بهانه‌ی عقد ازدواج موقت با هم مرتبط می‌شوند و پسر بعد از اشباع هوس، دختر را رها می‌کند و بدون اینکه انقضای مدّت یا بذل مدّت عقد رعایت شود دنبال دختر دیگری، باز به بهانه‌ی ازدواج موقت می‌رود؛ آن دختر هم بدون اینکه مسأله‌ی عدّه را رعایت کند، دنبال پسر دیگری؛ باز به بهانه‌ی عقد موقت، می‌رود و هكذا سوّمی و چهارمی و پنجمی...

پس در نتیجه، این عنوان شرعی عقد ازدواج موقت وسیله‌ای برای ترویج فحشا می‌شود. حجاب اسلامی که داشتیم، زنای اسلامی هم رسمیت پیدا می‌کند؛ در صورتی که دین مقدّس، دارای حدود است و باید رعایت شود. تا مدّت عقد موقت منقضی نشده و یا بذل مدّت از ناحیه‌ی زوج نشده، این دختر در قید زوجیت آن پسر باقی است و حقّ ازدواج با مرد دیگری ندارد و پس از انقضای مدّت و یا بذل مدّت نیز، آن دختر باید مدّت معینی عدّه نگه دارد و پس از انقضای آن مدّت، می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند.

ابتدا باید شما جامعه‌ی اسلامی به معنای واقعی به وجود بیاورید؛ آنگاه احکام و قوانین شرع مقدّس را در میان آنان ترویج نمایید، وگرنه جز افزودن بر میزان فحشا، کاری

انجام نداده‌اید.

### دشواری دینداری در حال حاضر

به هر حال دینداری در محیط کنونی بسیار دشوار شده است؛ مخصوصاً برای قشر جوان که در میانشان افراد واقعاً پاکدل و باصفا دیده می‌شوند که می‌خواهند دیندار بمانند اما به قول شاعر:

در میان هفت دریا تخته بندم کرده‌اید باز می‌گویید چابک باش و دامن تر مکن



نگه دارم به چندین اوستادی چراغی را در این توفان بادی

آنچه که بسیار مایه‌ی تأسف است و منشأ دیگر مفاسد است، این است که خدا و دین خدا از متن زندگی ما کنار رفته و در حاشیه‌ی زندگی قرار گرفته است، گاهی مسجد و جلسه‌ای می‌رویم و بعد دنبال زندگی خود رفته، به دلبخواه و اهواء نفسانی خود کار می‌کنیم و احیاناً برای به دست آوردن زندگی مرفه و درآمد افزون، احکام خدا را زیر پا می‌گذاریم. در زمان جاهلیت قبل از اسلام، مردم نادان، از ترس کمبود معاش و احتمال تنگدستی در آینده، فرزندان خود را می‌کشتند که خدا می‌فرماید:

﴿... وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ...﴾<sup>۱</sup>

...فرزندان خود را از ترس فقر و کمبود روزی نکشید؛ روزی رسان شما و

آنها، ما هستیم...

آیا مگر در دنیای علم و تمدن امروز و حتی در میان مسلمانان، این سنت جاهلی فرزندکشی جریان ندارد؟ مگر سقط جنین، فرزندکشی نیست؟ ترس از فقر آینده و اقدام به سقط جنین، منافات با ایمان به رزاقیت خالق علیم حکیم دارد که فرموده است:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...﴾<sup>۲</sup>

شیطان است که شما را از فقر می‌ترساند و به ارتکاب کار زشت و امی دارد...

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۱.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

کلام آرامش بخش امام صادق علیه السلام

سکونی گفت: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، در حالی که افسرده و غصه دار بودم. فرمود: چه شده که غمگینی؟ گفتم: زخم دختر آورده. فرمود: سکونی! عجیب است: (عَلَى الْأَرْضِ تَقْلُهَا وَعَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا)؛

[این دختر] سنگینی اش روی زمین است و رزقش هم به دست خداست.

سکونی گفته است: این گفتار امام، بار غصه از دلم برداشت و آرامم کرد. امام صادق علیه السلام آنگاه فرمود: اسمش را چه گذاشته‌ای؟ گفتم: فاطمه. امام علیه السلام تا اسم فاطمه را شنید، سخت متأثر شد و سه بار فرمود: آه، آه، آه. در حالی که دستش را بر پیشانی خود نهاده بود فرمود: حال که اسمش را فاطمه گذاشته‌ای مبادا به او رو ترش کنی یا با زبان آزارش دهی و یا کتکش بزنی؛ فاطمه در خاندان رسالت، خیلی عزیز است.<sup>۱</sup>



### بخش سوم:

- گفتار نهم: برنامه‌ی زندگی
- گفتار دهم: رزق و روزی
- گفتار یازدهم: حفظ ایمان
- گفتار دوازدهم: بیماری‌های قلب
- گفتار سیزدهم: بهداشت معنوی



## گفتار نهم: برنامه‌ی زندگی

### لزوم برنامه داشتن برای زندگی

(قِيلَ لِلصَّادِقِ عليه السلام: عَلَيَّ مَاذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ)؛<sup>۱</sup>

از امام صادق عليه السلام سؤال کردند: کار خود را روی چه پایه‌ای استوار ساخته‌ای؟

[مبنا و اساس زندگی‌ات چیست]؟

معلوم می‌شود این سؤال کننده آدم عاقلی بوده که چنین سؤالی از امام عليه السلام کرده است، یعنی فهمیده که آمدنش به این دنیا لغو و عبث نبوده که چند سالی بخورد و بخوابد و اعمال شهوات حیوانی بنماید و بعد بمیرد و بپوسد. او فهمیده که اینجا مدرسه و دانشگاه است. آمده‌ایم اینجا تحصیل معارف کنیم و خود را برای حیات ابدی و زندگی جاودانه‌ی پس از مرگ آماده سازیم. بنابراین نیاز به برنامه‌ی خاصی داریم که زندگی خود را با آن تنظیم نماییم و آن برنامه را هم باید از کسانی بگیریم که هم عالم به آن برنامه هستند و هم عامل به آن یعنی آنها علماً و عملاً الگو و سرمشق ما هستند.

خدا درباره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛ رسول خدا اسوه و الگو برای شماست که باید در تمام اعمال از عبادات و معاملات و معاشرت در زندگی خانوادگی و روابط اجتماعی، از او سرمشق بگیرید. آنگاه فرموده است: ﴿...لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ...﴾.<sup>۲</sup>

البته این تأسی از رسول خدا را کسانی وظیفه‌ی خود می‌دانند که امید رحمت و مغفرت از خدا و ایمان به حساب و کتاب روز جزا دارند و اعتقاد به این پیدا کرده‌اند که این عالم، خدا دارد و آن خدا برنامه‌ای برای تنظیم زندگی عالم انسان مقرر فرموده است و

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۲۲۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱.

انسان پس از مرگ هم در عالم دیگری زنده است و سعادت آن جهانی اش در گرو اعمال و اخلاقی است که با اتباع از رسول خدا ﷺ در همین دنیا به دست آورده است؛ از این رو خدا فرموده است:

﴿...مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾<sup>۱</sup>

... آنچه را که رسول از جانب خدا آورده است بگیرید و بر طبق آن عمل کنید و از آنچه که نهی فرموده است، از ارتکاب آن خودداری نمایید...

### حسرت بی پایان در روز قیامت

و این اسوه‌ها یعنی رسول خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام و بعد از آنها، علما و بزرگان دین چقدر ارزنده‌اند و سعادت بخش به زندگی ما در دنیا و آخرتند ولی ما الآن پی به ارزش آنها نمی‌بریم، تا وقتی که بمیریم؛ روز قیامت که برپا شد، آن روز می‌فهمیم، عجب! چه الگوها و سرمشق‌هایی داشته‌ایم و دنبالشان نرفته‌ایم و اکنون به این بلا و عذاب دائم مبتلا شده‌ایم که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>

روزی پیش می‌آید که انسان ظالم [پشت پازده به دین خدا از شدت حسرت و افسوس] دست خود را به دندان می‌گزد و می‌گوید، ای کاش با رسول اتخاذ راه کرده و دنبال او رفته بودم.

آدم گاهی کار بدی می‌کند و بعد پشیمان می‌شود و توی سر خودش می‌زند، دست خودش را گاز می‌گیرد یعنی می‌خواهد از خودش انتقام بگیرد که چرا این کار را کرده است. در فارسی می‌گویند، انگشت حسرت به دندان می‌گزد ولی قرآن می‌فرماید، دستش را بلکه «یدیه» هر دو دستش را به دندان می‌گزد که کنایه از شدت ندامت و حسرت است که: مگر من احمق و دیوانه بوده‌ام که چنین کاری کرده‌ام.

﴿...يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۷.



...می گوید: ای کاش می فهمیدم و راه پیغمبر را پیش می گرفتم.

او سرمشق برای من بود و من اصلاً نفهمیدم او چه می کند و چه می گوید.

﴿يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>

ای وای بر من! ای کاش فلانی را دوست و رفیق خود نمی گرفتم.

ای وای بر من که گوش به حرف پیغمبر ﷺ ندادم. دوست و رفیق و فامیل، دوره‌ام کردند و به بیراهه‌ام کشیدند. ای وای بر من که چه کار احمقانه‌ای کردم، از پیغمبر بریده، به آن رفیق شیطان صفت پیوستم. ای کاش او را به خود راه نمی دادم و دوستش نمی داشتم.

﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي...﴾<sup>۲</sup>

بعد از اینکه ذکر به سراغ من آمده بود، او مرا از ذکر جدا کرد و به

گمراهی‌ام کشانید.

مراد از ذکر اینجا ممکن است رسول خدا باشد و ممکن است قرآن باشد.

آری! سعادت تا در خانه‌ام آمد و در را کوبید؛ اما من در به روی او باز نکردم و به خانه راهش ندادم. چه گفته‌ها و نوشته‌های حیات بخش که همه سخن از ذکر می گفتند و می خواستند مرا با ذکر آشنا کنند و سعادت‌مند نمایند اما من با غرور احمقانه‌ای، آنها را نپذیرفتم و اعتنایی به آنها نکردم و اکنون دچار این بدبختی بی پایان شده‌ام. آری:

﴿...وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا﴾<sup>۳</sup>

همواره چنین بوده که شیطان بی‌بار و یاور گذارنده‌ی انسان است.

شیطان کارش همیشه همین است و می خواهد انسان را از ذکر جدا کرده، بی‌یار و یاورش بگذارد و در میان انواع و اقسام بلاها ره‌ایش کند. این خود انسان است که باید همیشه هشیار باشد و گوش به حرف شیطان ندهد و دست از دامن هادیان به راه حق، بر ندارد.

### چهار پایه‌ی اساسی برای زندگی

باری! برگردیم به توضیح حدیثی که از امام جعفر صادق عليه السلام نقل شده است که از آن

حضرت سؤال کردند: (علی ماذا بنیت أمرک؟) پایه‌ی کارت را چه چیز قرار داده‌ای؟

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۸.

۲- همان، آیه‌ی ۲۹.

۳- همان.

زندگی‌ات را بر چه مبنایی نهاده‌ای و خلاصه! برنامه‌ات چیست؟ فرمود: (عَلَىٰ أَرْبَعَةٍ أَشْيَاءَ)؛ من بنا و ساختمان زندگی‌ام را روی چهار پایه نهاده‌ام.

### پایه‌ی اوّل: عامل بودن به وظایف

(عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَأَجْتَهَدْتُ)؛<sup>۱</sup>

این را فهمیدم که آن کاری که مربوط به من است و انجامش را از من خواسته‌اند،

دیگری آن را انجام نخواهد داد، پس کوشیدم خودم آن را انجام دهم.

یکی از اشتباهات بزرگ مردم همین است که کار مربوط به خودشان را انجام نمی‌دهند و حواله به غیر می‌کنند. مرد به قول خود مسلمان است و اعتقاد به خدا و پیامبر و امام و معاد دارد و در عین حال، عمل به وظایف دینی خود نمی‌کند، نه در عبادات بدنی و نه در انفاقات مالی. تنها دلش خوش است به اینکه وصیّت کرده پس از من نمازهای نخوانده‌ام را بخوانید، روزه‌های نگرفته‌ام را بگیرید، حجّ نرفته‌ام را بروید و خمس و زکات نداده‌ام را بدهید. آفرین بر این زرنگی و کلاه‌برداری!! اما از شما چه پنهان که فرموده‌اند:

(هَيْهَاتَ لَا يُخَدِّعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ)؛<sup>۲</sup>

خدا هیچ‌گاه راجع به بهشتش فریب نمی‌خورد [و کلاه سرش نمی‌رود] و

رضایتش جز از طریق طاعتش حاصل نمی‌شود.

تو داری از مال دیگران استفاده می‌کنی، نه از مال خودت، زیرا پس از مرگ انسان، تمام دارائیش منتقل به وارث می‌شود؛ حتی آن پیراهن تنش که موقع جان دادن به تنش بوده، مال وارث می‌شود. اگر بخواهند برای غسل دادن، آن پیراهن را پاره کنند، باید با اذن وارث باشد. حالا خداوند متّان از باب ارفاق و لطف خاصّ خود اجازه داده که انسان تا یک سوّم مالش، سفارش‌هایی راجع به پس از مرگش داشته باشد. حالا اگر آن وارث، آدم صالحی باشد و به وصیّت مورث عمل کند تازه او به وظیفه‌ی شرعی خودش عمل می‌کند و بهره و ثوابش را هم خودش می‌برد. فرضاً اگر وارث، نمازهای نخوانده‌ی میّت را بخواند آن نماز وارث خیلی اثر کند، آن میّت را به گودال‌های جهنّم که مال تارک‌الصّلوة‌ها است

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۲۲۸.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۲۹.

نمی‌برند اما آن نماز وارث هرگز نمی‌تواند آن میّت را به غرفه‌ای از غرفه‌های بهشتی که مال نمازخوان‌هاست، برساند؛ زیرا بهشت رفتن، نیاز به تقوا و ترس از خدا دارد و آن در دنیا با عمل خود انسان به وظایف و تکالیف الهی، به دست می‌آید، نه با عمل وارث که به وظیفه‌ی خودش عمل می‌کند و ثوابش را هم خودش می‌برد.

### اثر انفاق در زمان حیات

مردی که اموال فراوان داشت، مزرعه و نخلستان و باغ و... آدم صالحی هم بود و تمام حقوق خدا و بندگان خدا را ادا کرده بود و ذمه‌اش مشغول به حق کسی نبود، بیمار شد و رسول اکرم ﷺ به عیادتش تشریف فرما شدند و کنار بسترش نشستند. او گفت: یا رسول‌الله! من تمام حقوقی را که از خدا و بندگان خدا در ذمه‌ام بود، ادا کرده‌ام و بدهکاری ندارم. تنها انبار خرمایی دارم که از من باقی می‌ماند.

حال از حضرت تعالی تقاضا می‌کنم پس از مرگ من در آن انبار را باز کنید و آنچه خرما هست در میان مستمندان تقسیم کنید. رسول خدا هم قبول وصیت کرد و پس از مرگ او، در انبار را باز کرد و آنچه خرما بود، در میان مستمندان تقسیم کرد و پس از خالی شدن انبار، خم شد و از میان خاک‌ها یک دانه‌ی خرما برداشت و دست خودش را بلند کرد که همه ببینند. بعد فرمود: ای مردم! اینکه در دست من است، چیست؟ گفتند: یک دانه‌ی خرماست. فرمود: بدانید! اگر این مرد در زمان حیات خودش این دانه‌ی خرما را انفاق کرده بود ثوابش بیشتر بود از انفاق این انبار خرما که من به وصایت از او انجام دادم.

### به امید دیگران نباشید

یعنی؛ بیدار باشید ای مردم! تا خودتان زنده‌اید، کارتان را انجام دهید. دلگرم به وصیت و عمل وارث نباشید. زیرا اولاً وراثت امروز اکثراً اهل عمل به وصیت نمی‌باشند و ثانیاً فرضاً هم که باشند، کار آنها ایجاد ملکه‌ی تقوا که تنها وسیله‌ی راهیابی به بهشت خداست در جان شما نمی‌کند که خدا فرموده است:

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

...ملاک کرامت در نزد خدا تقوای شماست...

هر که متقی تر است، در نزد خدا گرامی تر است و واقعیت تقوا هم تحوّل است که در جوهر روح انسان پدید می آید و این کلوخ بی ارزش، تبدیل به طلای پرارزش می گردد که ما را برای همین تحوّل روحی به این دنیا آورده و در مسیر تقرب به خدا قرار داده اند که از این مرحله کلوخی حرکت کنیم و به مرحله طلایی برسیم و از این دنیا برویم و این تنها راهش، عمل به وظایف و تکالیف الهی است، نه وصیت به عمل کردن وارث پس از مرگ که هیچ اثری در تحوّل روحی و پیدایش ملکه‌ی تقوا در روح میت نخواهد داشت. حالا حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

(عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي فَاجْتَهَدْتُ)؛

دانستم که کار مرا کسی غیر من انجام نخواهد داد و لذا کوشیدم که خودم، کار خودم را انجام بدهم [و واگذار به دیگری نکنم].

### روشنگر راه خود باشیم

نقل کرده اند: پدر و پسر با هم شبی در یکی از کوچه‌های تاریک زمان سابق راه می رفتند. آن زمان چراغ برق نبود و با فانوس دستی راه را روشن می کردند. اعیان و اشراف مخصوصاً فانوس کش داشتند که جلو می افتاد و راه را برای آنها روشن می کرد. آن پسر هم فانوس به دست گرفته بود و پشت سر پدر راه می رفت. در اثنای راه پدر برآشفته و گفت: آخر ای آدم نادان! فانوس را از جلو می برند نه از پشت سر. پسر که آدم عاقلی بود و دنبال فرصت مناسبی می گشت که پدر را موعظه کند؛ گفت: ای پدر بزرگوار! اگر مطلب چنین است پس چرا شما خودتان در مسیر آخرت فانوس را جلوتر از خود نمی فرستید تا راه را برای شما روشن کند؟ درباره‌ی اموالی که دارید به من وصیت می کنید که پس از شما چنین و چنان کنم و فانوس را از پشت سرتان بیاورم و راه‌های برزخ و محشر را برای شما روشن کنم و حال آنکه فانوس را از جلو می برند نه از پشت سر! پدر که این حرف بلند بیدارکن را از پسر شنید گفت: احسنت ای پسر! چه زیبا سخن گفتی و از خواب بیدارم کردی و حقاً که فانوس کش من شدی.

### پایه‌ی دوّم: ادراک محضر حق

جمله‌ی دوّمی که امام صادق علیه السلام فرمود:

(وَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ)؛<sup>۱</sup>

دانستم که هر جا باشم، خدا آگاه از کار من است، از او حیا کردم.

از خدا حیا کردم و هرگز کاری که ناپسند اوست، انجام نمی‌دهم. میان مردم که از مردم حیا می‌کنم و کار بد نمی‌کنم. در خلوت از مردم، هم از خدا حیا می‌کنم و کار ناپسند انجام نمی‌دهم. این گناه بزرگی است که انسان از مردم حیا کند و از خدا حیا نکند و خدا را - اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ - اَهُوْنُ النَّاطِرِينَ (پست‌ترین نگاه‌کنندگان) و اَخْفُ الْمُطَّلَعِينَ (سبک‌ترین آگاهان) به حساب بیاورد و این نهایت درجه‌ی بی‌حیایی است. امام علیه السلام فرمود:

(عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ)؛

دانستم که خدا در همه جا آگاه از کار من است؛ از او حیا کردم.

### نشانه‌ی رضا به قضای الهی

جمعی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و گفتند: ما اهل ایمانیم. فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: به هنگام نعمت شاکر و به هنگام بلا صابر هستیم. رضا به قضای خدا می‌دهیم و تسلیم امر خدا می‌باشیم. فرمود:

(إِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَ لَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَ لَا تَنَافَسُوا فِيْمَا عَنْهُ تَزْحَلُونَ)؛<sup>۲</sup>

اگر شما این چنین هستید، پس آنچه را که نخواهید خورد، انباشته نکنید و آنچه را که در آن سکونت نخواهید کرد، بنا نکنید و به آنچه که از او جدا خواهید شد، شوق و رغبت زیاد از خود نشان ندهید و برای به دست آوردن آن با هم به رقابت برنخیزید.

در واقع شما انباردار دیگران هستید، جمع می‌کنید که دیگران بخورند، وگرنه خودتان نه جمع کرده‌ها را خواهید خورد و نه در آنچه که ساخته‌اید خواهید نشست. این دیگرانند که انباشته‌های شما را می‌خورند و در برج و باروهای شما می‌نشینند و شما در عالم پس از مرگ، به حساب و عقاب خدا مبتلا می‌شوید و فریاد «يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۲۲۸.

۲- المعجزة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۳۵۲.

سر می دهید. حال آیا هیچ انسان عاقل باایمانی که ایمان به روز حساب و عقاب خدا دارد، این چنین کاری از او صادر می شود؟!

**پایه ی سوّم: مطمئن بودن از روزی خود**

جمله ی سوّمی که امام صادق علیه السلام فرمود:

(وَعَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأَنَنْتُ)؛<sup>۱</sup>

دانستم که رزق مرا کسی غیر من نخواهد خورد آسوده خاطر گشتم.

آن کسی که به من شکم داده، شکم پُرکن هم داده است. هر آن کس که دندان دهد نان دهد. نه من می توانم رزق مقدر دیگران را بخورم و نه دیگران می توانند رزق مقدر مرا بخورند.

از این رو آسوده خاطر گشتم و هرگز دغدغه و اضطراب از حیث روزی به دلم راه نمی یابد. اطمینان دارم آن خالق حکیم، همان گونه که دقایق و لحظات عمرم را معین کرده که چند نفس باید بکشم، همو سهمیه ام از آب و نان عالم را نیز مشخص کرده که چند حبه ی گندم و چند قطره ی آب باید بخورم و بنوشم. او که زمام خلق از دستش نرفته است.

(... لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...)<sup>۲</sup>... نه خوابش می برد و نه چرت می زند...

همیشه زنده و همیشه بیدار و هوشیار است و می داند چه خلق کرده و هر مخلوقی چقدر باید عمر کند و چقدر از آب و نان عالم باید بهره گیرد. مخلوق، نه می تواند عمر مخلوق دیگر را کوتاه کند و نه می تواند از رزق مقدر او کم کند. حال اگر دیدید عائله ی شما سنگین شده و افراد متعددی سر سفره ی شما نشسته اند از ارحام و غیر ارحام، خیال نکنید که شما روزی رسان آنها هستید.

روزی رسان شما و آنها حضرت **الله** - عزّ و علا - است. شما باید خیلی خوشحال باشید و خدا را شاکر که روزی آنها را سر سفره ی شما مقدر فرموده و شما را مجرای فیض خودش نسبت به آنها قرار داده است آسوده خاطر باشید و مطمئن باشید که او به طور مسلّم گونی های برنج و دبه های روغن خالی شده را آنگونه که خودتان هم نفهمید، پر می کند تا

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ی ۲۲۸.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

آنها رزق خودشان را کنار سفره‌ی شما بخورند.

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۱</sup>

... آگاه باشید که دل‌ها با یاد او اطمینان می‌یابد.

**دل قوی دار که بنیاد جهان، محکم از اوست.**

و لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي فَاطْمَأْنَنْتُ﴾؛

دانستم که رزق مرا کسی غیر من نخواهد خورد، از این رو مطمئن شدم و آرامش خاطر یافتم.

**پایه‌ی چهارم: آماده بودن برای مرگ**

جمله‌ی چهارم:

﴿وَعَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ فَاسْتَعَدَدْتُ﴾<sup>۲</sup>

دانستم که پایان کار من مرگ است، از این رو آماده برای فرارسیدن آن گشتم.

البته منظور این نیست که آدمی گوشه‌ای بنشیند و منتظر آمدن حضرت عزرائیل علیه السلام باشد. خیر! هر انسان مسلمانی باید دنبال کار مشروع خود با جدّ تمام برود و بداند در دین مقدّس ما، آدم بیکار، ملعون و محروم از رحمت خداست.

**کار را شریک خدا ندانیم**

آری! انسان مسلمان باید کار کند ولی کار را روزی‌رسان خود نداند و خیال نکند که روزی او بسته به شاخ کار است که اگر کار پردرآمدی داشت، دارای رزق و روزی وسیعی خواهد گشت و اگر کم‌درآمد شد، در رزقش کم و کاستی به‌وجود خواهد آمد. اینکه شرک است و کار را شریک خدا در رزاقیت دانستن است (وَنَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ الشِّرْكِ). کار را یک مسلمان تربیت یافته‌ی در دامن قرآن برای پر کردن شکمش دنبال نمی‌کند بلکه از آن جهت کار می‌کند که فرمان خدا بر کار کردن است و او برای اینکه اطاعت فرمان خدا کرده باشد دنبال کار می‌رود و معتقد است که خالق من رزق مرا از هر جا و به هرگونه که

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۸، صفحه‌ی ۲۲۸.

خودش خواسته است می‌رساند.

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾<sup>۱</sup>

به حقیقت خداوند، روزی دهنده‌ی بسیار قدرتمند است.

مرگ را هم سر راه خودم می‌دانم و هرگز کاری که ناپسند خدا باشد، انجام نمی‌دهم تا موقع فرارسیدن مرگ آماده باشم و به دیدار خدا نائل گردم. حاصل اینکه امامان معصوم علیهم‌السلام پیوسته می‌کوشیدند با گفتار و کردارشان در ما تنبّه ایجاد کنند و زندگی ما را از آلودگی به گناهان پاک سازند.

نگرانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از اختلاط زنان با مردان

امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در زمان حکومتشان، وقتی از مدینه به کوفه آمدند و آنجا امرکز قرار دادند، وضع جامعه را مناسب با اسلام ندیدند. روزی ضمن یکی از خطاباتشان فرمودند:

يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ إِنِّي نُبِّأْتُ أَنَّ نِسَاءَكُمْ يُدَافِعْنَ الرِّجَالَ فِي الطَّرِيقِ أَمَا تَسْتَحْيُونَ؟<sup>۲</sup>

ای اهل عراق! به من خبر رسیده که زنانان در گذرگاه‌ها با مردان برخورد می‌کنند آیا حیا نمی‌کنید؟

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمودند:

(أَمَا تَسْتَحْيُونَ وَ لَا تَغَارُونَ نِسَاءَكُمْ يَخْرُجْنَ إِلَى الْأَسْوَاقِ وَ يُزَاحِمْنَ الْعُلُوجَ)؛<sup>۳</sup>

آیا شرم نمی‌کنید و غیرت نمی‌ورزید که زنانان به بازارها می‌روند و با مردان برخورد می‌کنند.

البته می‌دانیم امروز این حرف‌ها دیگر از مُد افتاده و ارتجاعی به حساب می‌آید. ولی

ما به تناسب کاری که داریم باید بگوییم، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقول است:

(مَنْ فَاكَهَ امْرَأَةً لَا يَمْلِكُهَا حَبَسَهُ اللَّهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ كَلَّمَهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَ عَامٍ)؛<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

۲- کافی، جلد ۵، صفحه‌ی ۵۳۶، با اندکی تفاوت.

۳- همان، صفحه‌ی ۵۳۷.

۴- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه‌ی ۱۴۳ و بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه‌ی ۳۶۳.



هر مردی که با زنی نامحرم مزاح و شوخی لفظی کند، به کیفر هر کلمه‌ای که در دنیا با او سخن گفته است، خداوند، او را هزار سال در محشر حبس می‌کند. ابوبصیر از اصحاب امام باقر علیه السلام می‌گوید: من به زنی تعلیم قرآن می‌کردم، روزی اندکی با او شوخی زبانی کرده و جمله‌ای مزاح آمیز گفتم. پس از مدتی حضور امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم. به محض اینکه مرا دید فرمود:

(أَيَّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْثَةِ)؛ 'ابوبصیر! به آن زن چه گفتی؟'

من از شدت شرم و حیا صورتم را پوشاندم. فرمود: دیگر این کار را تکرار نکن. آیا ما در زندگی خانوادگی مان نمونه‌ای از خاندان رسالت می‌بینیم که بتوانیم بگوییم آنها اسوه و الگوی ما هستند و ما هم پیرو و نمادی از آن مقربان درگاه خدا؟!'

### سفارش به کمک‌کاری مردان در داخل منزل

حال، این داستان را از مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم که فرموده‌اند: ما با فاطمه علیها السلام در منزل بودیم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و دید فاطمه علیها السلام کنار دیگ آش نشسته است و غذا می‌پزد. من هم عدس پاک می‌کنم. پیامبر خدا از دیدن این صحنه خوشحال شد و خطاب به من فرمود:

(يَا أَبَا الْحَسَنِ، اِسْمِعْ مَا أَقُولُ لَكَ وَ لَا أَقُولُ إِلَّا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى)؛<sup>۲</sup>

بشنو که چه می‌گویم و چیزی جز آنچه که خدا گفته است، نمی‌گویم.

مردی که در کار خانه، کمک کار زنش باشد به تعداد هر مویی که در بدنش هست، عبادت یک سال که شب‌هایش بیدار و روزهایش روزه‌دار باشد، در نامه‌ی عملش نوشته می‌شود و برای هر قدمی که برمی‌دارد، ثواب حج و عمره برایش نوشته می‌شود. حال ما دنبال چه می‌گردیم و ثواب از چه کاری می‌طلبیم و حال آنکه ثواب عمره و حج در داخل خانه‌هایمان آماده است؛ البته با این شرط که تعامل و همکاری و ادب و احترام متقابل رعایت شود و لذا فرموده‌اند:

(مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَسْقِي زَوْجَهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهَا عِبَادَةَ سَنَةِ صِيَامٍ

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴.

۲- مستدرک وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۴۸.

### نَهَاؤَهَا وَ قِيَامٌ لَّيْلَهَا؛<sup>۱</sup>

هر زنی که یک لیوان آب به دست شوهرش بدهد، ثواب عبادت یک سال برایش نوشته می شود که روزهایش روزه دار و شب هایش شب زنده دار باشد. جالب اینکه راجع به کمک کاری مردان در داخل خانه به زنانشان دستور مؤکد رسیده است اما راجع به کمک کاری زنان در بیرون خانه به شوهرانشان دستوری نرسیده است. شبی که حضرت صدیقہ کبری علیها السلام به خانہی همسرش امیرالمؤمنین علیه السلام برده شد، فردای آن روز پدر بزرگوارش رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به دیدار دخترش تشریف فرما شد. صدیقہ علیها السلام عرض کرد: پدر! دستوری بدهید که کارهایمان را چگونه تقسیم کنیم؟ پدر فرمود: دخترم! کارهای داخل خانه از آن تو و کارهای بیرون خانه از آن علی باشد. بعد حضرت صدیقہ علیها السلام فرموده است: من از این تقسیم کاری که پدرم فرمود، آن قدر خوشحال شدم که جز خدا کسی نمی داند. پدرم کاری کرد که من با مردها تماسی نداشته باشم.

### میزان شباهت ما به ائمه‌ی معصومین علیهم السلام

حاصل اینکه این بزرگواران در تمام شؤون زندگی، الگو و اسوه‌ی ما بوده‌اند ولی باید دید آیا شؤون زندگی ما در کجا و در چه حدی شباهت به زندگی آن اسوه‌ها دارد. اینجاست که باید احساس خجالت و شرمندگی نماییم از اینکه ما با چه جرأتی می توانیم ادّعی پیروی از آن مقرّبان درگاه خدا داشته باشیم؟

مگر اینکه با جدّ تمام دست استغاثه به آستان اقدس حضرت بقیة الله امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دراز کرده و از آن واسطه‌ی فیض الهی بخواهیم که با توجّه و عنایت حیات بخش خود، دل‌های ما را منور به نور ایمان و یقین بگرداند تا ما واقعاً اهل بیت رسالت علیهم السلام را اسوه‌ی منصوب از جانب خدا بدانیم و به دستورات آنها در تمام شؤون زندگی خود تحقّق بخشیم، نه اینکه به زبان، ادّعی پیروی از آنها را داشته باشیم و عملاً دنبال خواسته‌های نفس خود برویم و گاهی هم اگر وقت و فرصتی داشتیم به مسجد و جلسه‌ای برویم و حالی از خدا و اولیای خدا بپرسیم و بسیار روشن است که این کار به استهزاء و بازی شبیه‌تر است تا به تأسّی و پیروی!!

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۲۳، با اندکی تفاوت.

## گفتار دهم: رزق و روزی

برای کسب روزی چرا این همه نگرانی؟!

اینک موعظی از حضرت امام صادق علیه السلام بشنویم که می‌فرمایند:

(إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا)؛<sup>۱</sup>

اگر این باورت شده که خدا رزق و روزی روزی خواران را به عهده گرفته

است، پس تلاش بیش از حد توأم با نگرانی‌ات برای چیست؟

این قدر در راه به دست آوردن روزی دست و پا زدن و حلال و حرام را به هم

مخلوط کردن و خود را به آب و آتش زدن چه معنا دارد و چگونه با اعتقاد به روزی رسانی

خدا سازگار است؟ در صورتی که خودش فرمود:

(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...)<sup>۲</sup>

هیچ جنبنده‌ای در زمین [اعم از داخل و خارج آن] نیست مگر اینکه رزق و

روزی او بر عهده‌ی خداست...

آری او می‌داند که چه آفریده و آفریده‌اش چقدر باید در دنیا زنده بماند و چقدر از

آب و هوا و نان و گوشت و برنج این عالم باید بخورد و چند نفس باید بکشد. تمام اینها روی

نظم و حساب دقیقی تقدیر شده و تخلف ناپذیر خواهد بود. بنابراین این همه تقلاً و تلاش

خارج از حد لازم، توأم با غصه و اندوه و نگرانی از آینده چرا؟ (إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِالرِّزْقِ

فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا).

قبلاً عرض شد که تنبلی و بیکاری و بی‌عاری در دین مقدّس ما شدیداً مورد ذمّ و

نکوهش قرار گرفته و مشمول لعنت و نفرین پروردگار است که فرموده‌اند:

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

۲- سوره‌ی هود، آیه ۶.

(مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلِمَةً عَلَى النَّاسِ)؛<sup>۱</sup>

محروم و مردود از رحمت خداست آن کسی که [بیکار بماند] و بار زندگی اش را بر دوش مردم بیفکند.

آری یک مسلمان باید کار کند و بیکار نماند؛ ولی هرگز کار را روزی رسان خود نداند که به خاطر آن خود را به حرام کاری و حرام خواری مبتلا سازد. بلکه او خدا را روزی رسان خود می‌داند و کار را هم برای اطاعت امر خدا که دستور کار کردن داده است انجام می‌دهد و می‌گوید من به عنوان یک مسلمان تربیت یافته‌ی در مکتب قرآن، خودم را موظف می‌دانم کاری را که مقتضای طبیعتم و مجاز در شریعتم می‌باشد انجام بدهم و بدیهی است که چنین آدمی پیوسته مراقب است که آلوده به حرام و گناه نگردد و از حدّ و مرز شریعت تجاوز نکند.

او هرگز بر درآمد و یا کم درآمد بودن کار را مؤثر در زندگی اش نمی‌داند! بلکه تمام همّش این است که کارش در محدوده‌ی شرع مقدّس انجام پذیرد، چون او روزی را مقدرّ به تقدیر خدا می‌داند و خدا را هم عهده‌دار رساندن آن به بندگانش می‌شناسد.

(إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَأَهْتِمَامُكَ لِمَاذَا)؛

تقدیر ارزاق بنا بر مصلحت خداوند حکیم

**جمله‌ی دوم:** (إِنْ كَانَ الرَّزْقُ مَقْشُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا)؛ اگر خدا رزق مقدرّ بندگانش را روی حکم و مصالحی که خود می‌داند در میانشان تقسیم کرده و به هر فردی جز سهم معین او نخواهد داد و کم کاری یا پرکاری هیچ تأثیری در زیاد و کم کردن آن نخواهد داشت، پس حرص زدن و جمع کردن و روی هم انباشتن برای چه؟ و حال آنکه نه تو می‌توانی سهم معین از رزق دیگری را بخوری و نه دیگری می‌تواند سهم معین از رزق تو را بخورد.

دیده می‌شود افرادی که مبتلا به بیماری مهلک حرص شده‌اند، در عین اینکه به قدر کافی از موجبات رفاه در زندگی برخوردارند ولی باز در زندگی خویش احساس کمبود می‌کنند و علی‌الدوام برای افزودن بر انباشته‌های خود تفرّلاً و تلاش می‌کنند و احياناً زیر بار قرض‌های سنگین و کمرشکن می‌روند و بیخود و بی‌جهت لطمه به حیثیت و آبروی

اجتماعی خود می‌زنند و رسوایی دنیا و عذاب الیم آخرت را به جان خود می‌خرند. آیا این کار سفیهانه و احمقانه نیست؟! (إِنْ كَانَ الرَّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا).

### انباشتن ثروت و حبس حقوق خدا و خلق خدا!

**جمله‌ی سوّم:** (إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا)؛ اگر این باورتان شده است که حساب روز قیامت حق است و ریز و درشت اموال و اعمالتان مورد سؤال و پرسش قرار خواهد گرفت که فلان مال را از چه راهی و چگونه به دست آورده و در چه راهی به مصرف رسانده‌ای؟ حقوق خدا و خلق خدا را چگونه ادا کرده و یا چرا حبس حقوق نموده‌ای، حال اگر اعتقاد به حقیقت این چنین دقت در حساب دارید، پس چرا چنین بی‌پروا و بی‌حساب در جمع‌آوری اموال می‌کوشید؟ در یکی از دعاها آمده است:

(إِذَا قِيلَ لِلْمُخَفِّينَ جُوزُوا وَ لِلْمُثْقَلِينَ حُطُّوا أَمَعَ الْمُخَفِّينَ أَجُوزُ أَمْ مَعَ الْمُثْقَلِينَ أَحَطُّ)؛<sup>۱</sup>

روزی که به سبک‌باران بر سر صراط بگویند بگذرید و به سنگین‌باران بگویند در جهنم فرود آید، آیا آن روز با سبک‌باران عبور خواهیم کرد یا با سنگین‌باران در میان جهنم فرود خواهیم آمد؟

کسی که مثلاً از سفر بازگشته و یک ساک کوچک بیشتر همراه ندارد، به محض فرود آمدن از هواپیما ساک خود را برداشته به آسانی از فرودگاه بیرون می‌رود اما آن کس که چندین ساک و چمدان دارد، آنجا نگهش می‌دارند و یک به یک ساک‌ها و چمدان‌هایش را باز کرده؛ بررسی می‌نمایند! آیا اشیاء قاچاق و ممنوع‌الورود دارد یا خیر؟ اینگونه معطلی‌ها را در روز قیامت جمع‌کنندگان اموال فراوان خواهند داشت.

(إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَاذَا)؛

### چرا تنبلی؟ چرا بخل؟

#### جمله‌ی چهارم:

(وَ إِنْ كَانَ الثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ حَقًّا فَالْكَسَلُ لِمَاذَا)؛

اگر باورتان شده که ثواب و پاداش از جانب خدا در مقابل اعمال نیک، حق

است و مسلم، پس کسالت و بی حالی و تنبلی در انجام عمل برای چه؟

جمله‌ی پنجم:

(وَ إِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَاذَا)؛<sup>۱</sup>

اگر اعتقاد به این دارید که هر چه از اموال خود در راه خدا انفاق کنید خدا جای آن را بر می کند چنانکه خودش فرموده است:

﴿...وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ...﴾؛<sup>۲</sup>

...هر چه که انفاق کنید، او جای آن را بر می کند...

پس بخل ورزیدن و امساک از انفاق نمودن برای چه؟

(وَ إِنْ كَانَ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ النَّارَ فَالْمَعْصِيَةُ لِمَاذَا)؛<sup>۳</sup>

اگر راستی اعتقاد به این دارید که خدا مجرمان و تبهکاران را با آتش سوزان

عقاب و عذاب خواهد کرد پس این بی پروایی در گناه و معصیت چرا؟!؛

اگر ایمان و اعتقاد به این حقیقت ندارید- العیاذ بالله - پس از جرگه‌ی مؤمنان بیرون و در زمره‌ی کافران محسوب می شوید و گرنه ایمان به حقیقت جهنم با این بی پروایی در گناه و عصیان سازگار نمی باشد.

ای بندگان خدا، حذر از ابتلا به کبر و استعلا

اینک به این ندای تکان دهنده‌ی مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز گوش فرا

دهیم که می فرمایند:

(فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّكُمْ بِدَائِهِ)؛

حال ای بندگان خدا! بترسید از دشمن خدا [شیطان] که شما را به درد خود [کبر

و گردنکشی] مبتلا نسازد!

(فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ

الْجَهْدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ... عَنْ كَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ)؛<sup>۴</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۳۹.

۳- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

۴- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۲.

پس عبرت بگیرید از کار خدا درباره‌ی ابلیس که بعد از آن همه عبادت و سعی و تلاش در بندگی [بر اثر یک لحظه تکبر و نافرمانی] تمام اعمالش را باطل و تباه گردانید، در حالی که شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود. به جهت اینکه خود را برتر از آدم دانست و در برابر او با اینکه خدا امر کرده بود سجده نکرد و گفت: من برای تو هر چه می‌خواهی سجده می‌کنم ولی برای آدم سجده نمی‌کنم!! فرمودند:

(عِبَادَتِي مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ)؛<sup>۱</sup>

عبادت من از راهی [باید انجام شود] که خودم خواسته‌ام، نه از راهی که تو خودت خواسته‌ای.

(فَاخْرُجْ فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ)؛<sup>۲</sup>

برو که از در رحمت من رانده شدی و تا روز قیامت مشمول لعنت من گشتی. حال امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید: اینک بر حذر باشید که شیطان دشمن خدا شما را به دردی درمان خود مبتلا نسازد و به گردنکشی و نافرمانی خدا و ندارد. او به خاطر ارتکاب یک گناه از رحمت حق مردود گشت و عبادات شش هزار ساله‌اش را به تباهی کشانید!!

(فَمَنْ ذَا بَعْدِ إِبْلِيسَ يَسْأَلُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ)؛

پس چه کسی بعد از شیطان با ارتکاب مانند معصیت او [کبر و گردنکشی] از عذاب خدا سالم می‌ماند.

(إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ

مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ)؛<sup>۳</sup>

حکم و فرمان خدا در اهل آسمان (فرشتگان) و اهل زمین (آدمیان) یکسان است. بین او و هیچ‌یک از آفریدگانش ارتباط خاصی نیست که به بعضی رخصت در نافرمانی بدهد و به بعضی ندهد. احکام او نسبت به همه یکسان است؛ هر که و در هر جا باشد همین که گردن از زیر بار تکلیف الهی بیرون کشید از رحمت دور گشته و مبتلا به عذاب می‌شود.

۱- بحار الانوار، جلد ۱۱، صفحه ۱۴۱، با اندکی تفاوت.

۲- همان، جلد ۶۰، صفحه ۲۷۳.

۳- نهج البلاغه، فیض، خطبه ۱۹۲.

## بیگانگی با قرآن کریم

نقص بزرگی که ما در زندگی دینی خودمان داریم این است که با قرآن، کتاب هدایت‌مان مأنوس نیستیم. البته ما قرآن زیاد می‌خوانیم و زیاد می‌شنویم، محافل تعلیم و انس با قرآن برای مردان و زنان بسیار داریم.

مسابقات حفظ آیات و سُور و کُلّ قرآن حتّی با کشورهای خارج هم داریم و همه‌ی این کارها در حدّ خود بسیار خوب و شایسته‌ی تقدیر و تحسین است، ولی مع الوصف ما با قرآن مأنوس نیستیم! یعنی با مقاصد عالیّه و محتویات آسمانی این کتاب هدایت خودمان آشنایی لازم را نداریم و اصلاً گویی تدبّر در آن را برای به دست آوردن احکام خدا وظیفه‌ی الهی خود نمی‌دانیم و جز تلاوت با صوت حَسَن و نهایتاً حفظ سوره‌های آن، وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسیم و لذا خداوند حکیم با لحنی توبیخ آمیز می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟﴾<sup>۱</sup>

آیا آنها [منافقان سابق الذّکر در آیات گذشته] در آیات قرآن تدبّر نمی‌کنند [تا پی به مقاصد عالیّه‌ی قرآن ببرند و راه حق را بیابند] یا بر دل‌های آنها قفل نهاده شده است [و حقیقت در دل‌هاشان نفوذ نمی‌کند].

در این آیه، دو چیز سبب محرومیت از هدایت قرآن نشان داده شده است: **اولاً:** تدبّر در محتویات این نسخه‌ی شفابخش آسمانی نمی‌کنند و تنها اکتفا به تلاوت آن به الحان و اصوات گوناگون از مصری و شامی و حجازی می‌نمایند و نهایتاً می‌خواهند به ثواب برسند. **ثانیاً:** گروهی هم که اهل تدبّرند، درس خوانده و حوزه و دانشگاه دیده و جدّاً دانشمندند و بعضاً در زمره‌ی ارباب تفسیر و تألیف مسائل قرآنی به شمارند ولی بر اثر آلودگی به رذائل خَلْقِیّه و ارتکاب گناهان و اعمال ناپسند در نزد خدا حالتی به تعبیر قرآن «رَیْن»<sup>۲</sup> و «طَبْع» در دل‌هاشان پیدا شده که:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۳</sup>

چنین نیست که می‌پندارند بلکه به سبب کارهای زشتی که انجام داده‌اند بر

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۲- رین: چرک و زنگار.

۳- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.



دل‌های آنها زنگار و تیرگی نشسته است.

﴿...وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۱</sup>

... بر دل‌هایشان مهر نهاده شده، پس [آنچه را که می‌خوانند و می‌شنوند] نمی‌فهمند.

و سرانجام: ﴿أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا﴾؛ قفل‌ها بر دل‌هاشان نهاده شده و آنچنان صلابت و قساوت و سنگدلی در آنها پدید آمده که به کلی حالت نفوذپذیری را از دست داده‌اند و هیچ حقیقتی در آنها نفوذ نمی‌کند مانند خانه‌ی در بسته‌ی قفل زده شده‌ای که هر کس به سمت آن بیاید و آن را مقفل ببیند، طبیعی است که بر می‌گردد.

دل‌های قفل زده شده‌ی بر اثر اخلاق رذیله و اعمال قبیحه نیز وقتی حقیقتی از حقایق قرآنی به سمت آنها بیاید و آنها را مقفل ببیند طبیعی است که راه نفوذ در آنها نمی‌یابد و بر می‌گردد و آنها را در ظلمت محرومیت از هدایت و سعادت ابدی رها می‌کند.

### قرآن، دوای دردهای بی‌درمان

آخر ای مسلمانان با انصاف این قرآن نسخه‌ی شفابخش آسمانی، برای مداوای بیماری‌های روحی ما آمده است نه برای اینکه تنها الفاظش در زبان‌های ما بچرخد و مفاهیمش در ذهن‌های ما انباشته گردد. اما روح و جان ما همچنان در لابه‌لای بیماری‌ها بغلطلد و بنالد! آیا معنای ایمان به قرآن و ایمان به فرستنده و آورنده‌ی آن همین است؟! ﴿...تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾؛ و لذا قرآن گاهی از آن حالت سنگدلی تعبیر به «رَين» می‌کند و می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ اعمال بدشان چرک بر دل‌هایشان نهاده است و از تابش نور حق محروم شده‌اند و گاه تعبیر به «طَبَعَ» کرده می‌گوید: ﴿...وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ خدا مهر بر دل‌هایشان نهاده و درک حقیقت نمی‌کنند و در این آیه هم سخن از «قفل» به میان آورده است و می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا﴾؛ قفل بر دل‌هایشان زده شده است و نوری به آن، راه نمی‌یابد! بر ما بسیار لازم است در این تعبیرات قرآن دقت بیشتری بنماییم و به گوشه‌ای از بیماری‌های روحی خود پی ببریم و به فکر علاج و اصلاح آن بیفتیم.

۱- سوره‌ی برات، آیه‌ی ۸۷.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۳.

### افسوس که از قلب خود غافلیم

این قلبی که به ما داده‌اند، در اصل خود صاف و لطیف است. آمده‌ایم به این دنیا که لطیف‌تر و صاف‌ترش کنیم ولی ما آن را کثیف و آلوده و تیره و تار ساخته‌ایم. آنگونه که هیچ نوری از انوار جمال حق در آن منعکس نمی‌گردد و هیچ نرمش و لینتی از تذکرات و تهدیدات حضرت حق در آن پیدا نمی‌شود و حالت «رین» و «طبع» که قرآن نشان داده در دل‌های ما به وجود آمده و قفل‌های محکم بر درِ خانه‌ی دل زده شده و هیچ راه نفوذی برای آیات تکان دهنده‌ی قرآن در آن باقی نمانده است!

و لذا واقعاً ترس این داریم که پس از یک عمر سر و کار داشتن با قرآن و تلاوت آیات و حفظ سُور و تفسیر و تدریس آن بمیریم با قلبی مقفل و رین و طبع گرفته‌ی از اهواء نفسانی و محروم از انوار سعادت آفرین این خورشید فروزان الهی و یاللاسف که ما اصلاً قلب را در زندگی به حساب نمی‌آوریم و راجع به سلامت و بیماری آن نمی‌اندیشیم. اگر اطباء هم سخن از قلب به میان آورده و راجع به سلامت و بیماری آن نظر می‌دهند منظورشان این قلب گوشتی است که در ردیف سایر اعضای بدن از ریه و کلیه و کبد قرار گرفته و کارش پخش خون در بدن است نه آن قلبی که حقیقت روح و جان انسان است و کارش شناخت و معرفت خدا و حبّ او را در خود جای دادن و سپس برای تحصیل سعادت و حیات ابدی در عالم پس از مرگ به او تقرب جستن و «قلب» به این معناست که مورد توجه قرآن است و سنخ بیماری‌های آن و راه‌های علاج آنها را ارائه می‌فرماید.

### «رین» از جمله بیماری‌های قلب

حال از جمله بیماری‌های قلب از نظر قرآن، بیماری «رین» است و «رین» به گفته‌ی اهل لغت، زنگ و زنگاری است که بر اثر رطوبت هوا روی فلزات و اشیای قیمتی می‌نشیند و علامت پوسیدن و ضایع شدن آن فلز و از بین رفتن شفافیت آن می‌باشد و «رین» قلب از دیدگاه قرآن، معلول زشت کاری‌ها و بد عملی‌های انسان است که می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ نه چنان نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمال زشت آنها که در دنیا مرتکب می‌شده‌اند همچون زنگاری بر دلشان نشسته و از تابش نور خورشید حق بر صفحه‌ی آینه‌ی قلب، محرومشان ساخته است و در آیات دیگر از آن بیماری تعبیر به

«طبع» فرموده است:

﴿...كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾<sup>۱</sup>

...خدا این چنین بر قلب هر متکبر طغیان گری مُهر می نهد!

در نتیجه آدمی که قلبش مُهر خورده، توانایی تشخیص حق از باطل را از دست می دهد و این نیز معلول کفر و لجاج و عناد وی با حق است.

﴿...أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾<sup>۲</sup>

...ما اگر بخواهیم می توانیم آنها را به سبب گناهانشان مبتلا سازیم و مُهر بر دل هایشان بنهیم تا صدای حق را نشنوند.

### محرومیت ما از جمال قرآن

حضرت امام صادق علیه السلام به هنگام تلاوت قرآن اینگونه دعا می کرد: (اللَّهُمَّ لَا تَطْبَعْ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى سَمْعِي وَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ بَصْرِي غِشَاوَةً)؛<sup>۳</sup> خدایا! وقت قرائت من، مُهر بر گوشم مزن و پرده بر چشمم میفکن تا هم صدای قرآن را بشنوم و همه جمال قرآن را بینم.

معلوم می شود قرآن صدای مخصوص و جمال مخصوص آسمانی دارد و ما گوش قلبمان کر شده و نغمه ی آسمانی قرآن را نمی شنویم و چشم قلبمان کور شده و جمال آسمانی قرآن را نمی بینیم! از قرآن جز خطوط نقش بسته ی بر صفحات کاغذ جمالی نمی بینیم و جز صداهای قاریان مصری و شامی از قرآن صدایی نمی شنویم!! خدا هم فرموده است:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۴</sup>

...حقیقت اینکه چشم ها کور نمی شود ولی دل ها که در سینه هاست کور می شود.

باز هم فرموده است: ﴿أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ بلکه قفل ها بر دل ها زده شده است و قرآن از این سو پشت در بسته قرار گرفته و راه نفوذ به خانه ی دل نمی یابد. از آن سو نیز دل احساس نیاز به طعام آسمانی قرآن کرده فریاد می کشد ولی یالأسف که ما با اعمال زشت خود، قفل ها بر خانه ی دل زده ایم! نه فریاد قرآن را از بیرون می شنویم و نه فریاد دل را از

۱-سوره ی غافر، آیه ی ۳۵.

۲-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۰۰.

۳-مستدرک الوسائل، جلد ۴، صفحه ی ۳۷۲، با اندکی تفاوت.

۴-سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

درون! ما نه تنها زبان قرآن را نمی فهمیم بلکه زبان دل را هم نمی فهمیم. ما یک عمر است با این دل زندگی می کنیم ولی نه خود دل را شناخته ایم و نه با زبانش آشنا شده ایم که بفهمیم چه می گوید و چه می خواهد. دل بر حسب فطرت توحیدی اش خدا را می خواهد و خدا را می جوید و می گوید:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup>

...ما از خدا نشأت گرفته و از آن خدا هستیم و رو به خدا می رویم.

خدا هم فرموده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...﴾<sup>۲</sup>

چهره [ی قلبت] را به سمت دین [که دلبستگی به خداست] استوار بدار [این] فطرت الهی است که مردم را بر همین سرشته است و آفرینش خدا تبدیل پذیر نمی باشد، این است دین ثابت پابرجا...

### آرامش دل فقط با رسیدن به خداست

آری، دل بر حسب توحید فطری اش خدا را می طلبد و تا به او نرسد آرام نمی گیرد! ولی ما که زبانش را نمی فهمیم مرتب غیر خدا را از پول و زن و فرزند و مسکن و مرکب و جاه و مقام و ریاست تحویلش می دهیم که آرامش کنیم ولی او آرام نمی گیرد و علی الدوام اضطراب و نا آرامی از خود نشان می دهد و می گوید: ﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۳</sup> من خدا را می خواهم! شما چه تحویل من می دهید؟ درست مثل بچه ای که در میان ازدحام جمعیت گم شده و از مادر جدا شده است علی الدوام می گرید و می نالد و دنبال مادر می گردد؛ دیگران برای اینکه آرامش کنند، اقسام خوراکی های ترش و شیرین و اسباب بازی برایش می آورند.

او به اقتضای بچگی اش چند لحظه ای با آنها سرگرم می شود ولی باز به یاد مادر می افتد و آنها را دور می افکند و به شدت ناله و افغان سر می دهد و اشک می ریزد و تا خود

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲- سوره روم، آیه ۳۰.

۳- سوره رعد، آیه ۲۸.

را به آغوش مادر نیفکند، آرام نمی‌شود.

اینک دل هم در میان ازدحام انحاء اهواء نفسانی و مظاهر زندگی مادی گم شده و خدا را از دست داده است ولی آتش خداطلبی از درون فطرتش شعله می‌کشد و ناآرامش می‌سازد. ما هم که آشنا با زبانش نیستیم، به خیال اینکه می‌توانیم او را با پول فراوان و سفره‌های رنگین و مسکن و مرکب عالی و جاه و مقام و ریاست و منصب آرامش کنیم، اینها را برایش فراهم می‌کنیم می‌بینیم باز آرام نمی‌شود و چیز دیگری می‌طلبد، درست مثل همان بچه‌ی گم گشته از فراق مادر می‌گرید و می‌نالد و او را می‌طلبد و شما به او شکلات و اسباب بازی می‌دهید تا آرامش کنید و او آرام نمی‌شود.

آری این دل گم گشته‌ی جدا مانده‌ی از ربِّ کریم رحیمش بر حسب فطرت توحیدی‌اش داد می‌زند: ﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ آنگاه من آرام می‌شوم که به دامن خدایم بیفتم. من به دنبال خدایم می‌گردم شما به من اسباب بازی می‌دهید؟!

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ...﴾!

این زندگی دنیا، جز سرگرمی و بازی چیز دیگری نیست...!

### نال‌های پایان‌ناپذیر ما از فراق محبوب

ما یک عمر است خود را با همین اسباب بازی‌ها سرگرم کرده‌ایم، عاقبت می‌میریم با حال جدا مانده‌ی از محبوب فطری‌مان «خدا» و آنگاه می‌بینیم آنچه که در دنیا مایه‌ی سرگرمی‌مان از زن و فرزند و ثروت و قدرت و مسکن و مرکب و... بود همه هیچ و پوچ شده و از دستمان رفته است و خدا را هم که مطلوب و محبوب حقیقی بود از خود راضی نکرده و لطف و عنایتش را به دست نیاورده‌ایم ما مانده‌ایم و آتش فراقِ محبوب که سوزنده‌ترین آتش‌هاست. خدا می‌داند که ما با این دل‌بستگی‌ها که به غیر خدا داریم وقتی بمیریم چه ناله‌ها و چه سوز و گدازها خواهیم داشت! ناله‌ی فراق و هجران و سوز و گداز جدایی از معشوق و محبوب، آن هم برای همیشه که پایان‌ناپذیر خواهد بود.

وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

کز نیستان تا مرا بسبریده‌اند

ده بود آن نه دل که اندروی گاو و خر باشد و ضیاع<sup>۱</sup> و عقار<sup>۲</sup> دلی که در آن جز خدا همه چیز از محبت زن و فرزند و پول و جاه و مقام و ریاست هست در واقع آن دل نیست که فرموده اند:

(الْقَلْبُ حَرَمٌ اللَّهُ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)؛<sup>۳</sup>

دل حرم و خانه‌ی مخصوص خداست در خانه‌ی خاص خدا غیر خدا را جای مده!!

به که نه مشغول به این دل شوی کِش بِبَرْدِ گَرَبِه، چو غافل شوی این دل که ما داریم، مانند قطعه‌ی گوشتی است که خوراک گربه است و گربه‌ها در کمین آن نشسته‌اند! گربه‌ی پول، گربه‌ی مقام و منصب، گربه‌ی زن و فرزند و محل کسب و کار ... غفلت کنیم این گربه‌ها آن را می‌برند.

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل پژمرده غیر از آب و گل نیست حال این فریاد قرآن است که برای طراوت بخشیدن به این دل‌های پژمرده‌ی پیروانش بلند است که:

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)؛

چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنید آیا بر در دلتان قفل زده شده است؟

چرا در محتویات من تدبیر نمی‌کنید؟ چرا نمی‌خواهید با زبان من آشنا شوید، چرا قفل بر در خانه‌ی قلبتان زده‌اید و من را به خانه‌ی قلبتان راه نمی‌دهید؟! آخر من برای آباد ساختن دل‌های شما آمده‌ام. مسکن و مأوای من آنجاست!

شما در به روی من بسته و پشت در نگهم داشته‌اید و به فریادم اعتنایی نمی‌کنید و علی‌الدوام الفاظ و کلمات من را تکرار می‌کنید و مرتب ختم قرآن دنبال ختم قرآن! با اصوات گوناگون و الحان زیر و بم و... پیش خود خیال می‌کنید احترامم را رعایت کرده و حقم را ادا نموده‌اید. در صورتی که با این روش که پیش گرفته‌اید در واقع حقم را ضایع کرده و حرمتم را زیر پا نهاده‌اید. آری:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

۱- ضیاع: زمین و آب و درخت.

۲- عقار: مطاع و اثاث خانه.

۳- بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۵.

## گفتار یازدهم: حفظ ایمان

نادانی ما از دردی که به آن مبتلاییم!

مشکل بزرگ ما این است که ما نمی‌دانیم اصلاً درد ما چیست تا دنبال درمانش بگردیم! ما فکر می‌کنیم درد ما مربوط به زندگی مادی است. چون پول ندارم درد دارم. چون خانه ندارم درد دارم. چون ماشین ندارم درد دارم. چون زن و فرزند ندارم، درد دارم و لذا پیوسته با جدّ تمام برای به دست آوردن همین‌ها در تعلقاً و تلاش می‌باشیم و هیچگاه هم از درد نداشتن نجات نمی‌یابیم. این برای این است که ندانسته‌ایم، چون خدا نداریم درد داریم، درد هجران، درد فراق، درد جدا ماندن از محبوب اصلی و حقیقی‌مان.

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛

...ما از آن خدا ییم، از خدا نشأت گرفته‌ایم و به سوی او نیز باز می‌گردیم.

این چیزها از زن و فرزند و مسکن و مرکب که دور خود جمع کرده‌ایم به خیال اینکه اینها درمان درد ما هستند ولی نه تنها درمان نیستند، بلکه بر درد ما که فاصله گرفتن از محبوب اصلی است می‌افزایند. از اینرو است که قرآن کریم این نسخه‌ی شفابخش آسمانی دادش بلند است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! ای باورداران خدا! سخت مراقب باشید که اموال و اولادتان شما را

از خدا جدا نکنند...

آنچنان شما را به خود مشغول نسازند که به کل از خدا و یاد خدا غافل گردید و وقتی به هوش آیید که هم دنیا را از دست داده‌اید و هم خدا را. ﴿...خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ

۱- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

الْحُسْرَانُ الْمُمِينُ ﴿۱﴾<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! ایمان بیاورید

و هم اکنون مردم دنیا به چنین درد بی درمانی مبتلا شده‌اند و خود نمی‌فهمند که خدای باقی را از دست داده و دنیای فانی را محکم چسبیده‌اند و به همین زودی آن را هم از دست می‌دهند و برای همیشه در میان آتش فراق به سوز و گداز و جدا ماندن از محبوب مبتلا می‌گردند. به این آیه‌ی تکان دهنده هم توجه فرمایید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رِسُولِهِ...﴾<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ایمان بیاورید به خدا و پیامبرش و به کتابی که بر رسولش نازل کرده است...

این جمله عجیب است که می‌فرماید: ای مؤمنان ایمان بیاورید، به قول آقایان طلاب این تحصیل حاصل است و خلاف بلاغت! زیرا با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نشان می‌دهد که مخاطبان دارای ایمانند. آنگاه ﴿آمِنُوا﴾ چنین می‌فهماند که آنها ایمان ندارند و باید تحصیل ایمان بنمایند!! پس معلوم می‌شود آن مخاطبان، ایمان واقعی ندارند و فقط مدعی ایمان می‌باشند و برای حفظ منافع مادی‌شان اظهار ایمان می‌کنند و به زبان، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول ﷺ می‌دهند و لذا به آنها خطاب شده که ای مدعیان ایمان، ایمان واقعی به خدا و رسولش و قرآنی که به او نازل کرده بیاورید تا سعادت ابدی نصیبتان گردد.

برکات ایمان قلبی همراه با تقوای عملی

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ...﴾<sup>۳</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و ایمان به رسولش

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۶.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۸.



بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد...

این آیه هم نشان می‌دهد که مخاطبانش مدعیان ایمان، دور از واقعیت هستند و از آنها می‌خواهد ایمان واقعی به رسول خدا بیاورید و ایمان قلبی خود را با تقوای عملی توأم سازید تا خداوند دو نصیب از رحمتش به شما ببخشد (در دنیا نصیبی و در آخرت نصیبی دیگر) و علاوه بر آن:

﴿...وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...﴾<sup>۱</sup>

... نور و روشنایی خاصی به شما عطا می‌کند که در پرتو آن، راه زندگی را بیابید...

آری، یادمان نرود که ما به این دنیا آمده‌ایم برای اینکه تحصیل نور برای زندگی در عالم پس از مرگمان بنماییم.

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ...﴾<sup>۲</sup>

روزی که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش‌رو و در سمت راستشان به سرعت در حرکت است [و ملائکه به آنها می‌گویند] بشارت باد بر شما امروز [که زندگی غرق در نور و سرور و بهجت بی پایان خواهید داشت]...  
﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...﴾<sup>۳</sup>

روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند نگاهی به ما بکنید تا از نور [صورت] شما بهره‌ای گیریم و راه خود را پیدا کنیم [یا اندکی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نور شما راه بیابیم] به آنها گفته می‌شود به پشت سر خود [دنیا] برگردید و آنجا کسب نور کنید...

اینجا جای تحصیل نور نیست! لازم بود در دنیا از طریق ایمان و عمل صالح و تقوا «نور» به دست آورید که دیگر گذشته و فرصت را از دست داده‌اید و اکنون کاری

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۸.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲.

۳- همان، آیه‌ی ۱۳.

نمی‌توان کرد. یک عمر دنیای خود را با بطالت و غفلت گذرانید و همه‌اش دلخوش شدید به اینکه ما قرآنی هستیم و تلاوت قرآن و حفظ آیات و سوره‌های قرآن می‌نماییم و قرآن هم زیر گوش شما فریاد می‌کشد: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ وای بر قرآن خوان‌ها! چرا تدبّر در محتویات قرآن نمی‌کنید؟! چرا درهای بسته‌ی قلبتان را به روی قرآن نمی‌گشایید و آن میهمان عالیقدر آسمانی را به خانه‌ی قلبتان راه نمی‌دهید و از او پذیرایی نمی‌نمایید؟ گاهی نیز با لحنی گله‌آمیز می‌فرمود:

﴿وَكَأَيُّنَّ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ...﴾<sup>۱</sup>؛

و چه بسیار آیات و نشانه‌های الهی در آسمان‌ها و زمین در مرئی و منظر اینان قرار گرفته و آنها [شب و روز] از کنار آنها با بی‌اعتنایی می‌گذرند و وقعی به آن نمی‌نهند.

**مبادا مؤمن مشرک باشیم!**

جمله‌ی آخر همین آیه سخت تکان دهنده است که می‌فرماید:

﴿...وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛

...اکثر مردمی که ایمان به الله دارند، ایمانشان توأم با شرک است و غیر خدا را شریک خدا می‌دانند!

از این جمله باید به خدا پناه ببریم و در اصلاح ایمان و اعتقاد خود بیندیشیم که نکند غیر خدا را در زندگی خود مؤثر مستقل دانسته و در اکثر شئون زندگی خود بر محور غیر خدا بچرخیم و خود نفهمیم و در عین مشرک بودن، خود را موحد کامل بینداریم، این سخن، سخن خداست و از کنار آن نمی‌شود به سهل‌انگاری گذشت و تنها راه تطهیر قلب از رذیله‌ی شرک و دیگر رذائل، عمل به دستورات دین از انجام واجبات و ترک محرّمات است که قرآن فرموده است:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾<sup>۲</sup>؛

۱-سوردهی یوسف، آیه‌ی ۱۰۵.

۲-سوردهی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

[...قلب انسان مؤمن] رو به خدا بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد...

تقوا و حالت پرهیز از گناه، بهترین وسیله‌ی ارتقاء به سوی عالم بالاست و تحصیل تقوا و حالت پرهیز از گناه اگرچه در محیط کنونی ما بسی دشوار هست اما نشدنی نیست! این همه صالحان و پاکان از بندگان خدا در عالم بوده‌اند و هستند که آنها هم مانند ما در محیط‌های فاسد زندگی کرده‌اند و می‌کنند و در عین حال توانسته‌اند پا روی اهواء نفسانی خود بگذارند و خدا را بندگی کنند.

### می‌توان ایمان خود را حفظ کرد

آسیه همسر فرعون در یک محیط سراسر کفر و شرک و الحاد و فساد، آنچنان ایمان خود را سالم نگه داشته که خداوند او را به عنوان یک زن نمونه و ضرب‌المثل برای اهل ایمان نشان داده که: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عُنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ...﴾؛ ا خدا، زن فرعون را مثل زده برای مؤمنان که همه گونه وسایل رفاه و عیش و عشرت در دستگاه فرعون برایش فراهم بود و وقتی ایمان به نبوت حضرت موسی علیه السلام آورد، از طرف فرعون ظلام جبار شدیداً مورد خشم و غضب قرار گرفت تا آنجا که بنا بر نقل، دستور داد دست‌ها و پاهای آن زن با ایمان را بر زمین میخکوب کردند و زیر آفتاب سوزان تخته سنگی هم روی سینه‌اش نهادند که از موسی علیه السلام اظهار تبری بنماید اما او همچنان زیر شکنجه‌های طاقت فرسا با خدایش به راز و نیاز پرداخته بود و می‌گفت: ﴿...رَبِّ ابْنِ لِي عُنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ...﴾؛ ای خدای من! نزد خودت برای من خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات بده.

حال، ما همه‌اش بهانه‌گیری می‌کنیم که خیر، محیط، فاسد است و زنان و دختران چنینند و کسب و کار حلال دشوار است و نمی‌شود در چنین محیطی تحصیلی تقوا کرد و نمی‌شود بدون ارتکاب گناه زندگی کرد و... در صورتی که خوب هم می‌توان تحصیل تقوا کرد. منتها پا روی هوای نفس نهادن و مبارزه‌ی با تمایلات نفسانی می‌خواهد و اساساً کمال و فضیلت انسان در همین است که با اهواء نفسانی و دلبخواه‌های خود به مبارزه برخیزد و در میان محیط فاسد، خود را صالح و سالم نگه دارد و بداند که به دست آوردن بهشت و

رضوان خدا با سستی و بی حالی و احیاناً با بی پروایی و بی بندوباری در مقام عمل امکان پذیر نخواهد بود.

گنج بی رنج میسر نمی شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

**در مرحله ی اول**، ترک گناه و خودداری از ارتکاب محرمات، شرط اساسی برای تحصیل ملکه ی تقواست که بدون آن هیچ مقامی از مقامات قرب خدا برای انسان حاصل نخواهد شد. این گفتار خداست:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

...خدا [اعمال را] تنها از دارندگان تقوا می پذیرد.

برخی از جوانان بسیار پاکدل می پرسند چه کار بکنیم که بنده ی خوب خدا باشیم؟ عرض می کنیم همه ی بزرگانی که به مقامات عالیه از معنویت و قرب خدا رسیده اند از مسیر تقوا رسیده اند و اگر راهی غیر از این بود، خدا نمی فرمود:

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾<sup>۲</sup>؛

...حقیقت اینکه گرامی ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست...

﴿...اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...﴾<sup>۳</sup>؛

شما تقوای خدا را رعایت کنید، خدا عالمتان می کند و از آنچه نمی دانید از معارف آگاهتان می سازد.

﴿...إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾<sup>۴</sup>؛

...اگر تقوای خدا را پیشه کنید، خدا حالت فرقان و قدرت تشخیص حق از باطل را به شما عنایت می کند...

### مفهوم جامع و گسترده ی تقوا

تقوا هم فرموده اند انجام واجبات و ترک محرمات است. البته می دانیم واجبات هم منحصر در نماز و روزه و حج و این سنخ از اعمال عبادی نیست! بلکه هر کس در هر شأنی

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۲۷.

۲- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۲۸۲.

۴- سوره ی انفال، آیه ی ۲۹.

از شئون زندگی و در هر شغلی از مشاغل که هست، یک سلسله وظایف واجب از فردی و خانوادگی و اجتماعی دارد و باید همه را برای اطاعت امر خدا انجام دهد؛ در محیط خانه، زنان و شوهران، والدین و فرزندان نسبت به یکدیگر حقوق متقابل دارند و تضييع هر يك از آن حقوق خلاف تقوا و نامرضی خداست. در بیرون خانه، همسایگان نسبت به هم، فروشنده و خریدار، کارگر و کارفرما، طیب و بیمار، استاد و دانشجو و... همه نسبت به هم دارای حقوق متقابل می‌باشند و ادای آن واجب است و ترک آن خلاف تقوا است.

### اشتیاق مردم به مستحبات بیش از واجبات!

در روایات آمده در آخر الزمان اشتیاق مردم به مستحبات بیشتر می‌شود تا انجام واجبات!! اموال فراوان برای ساختن حسینیه‌ها و زیارتگاه‌ها با میل و رغبت تمام انفاق می‌کنند اما از ادای خمس واجب که از ضروریات مذهب است استنکاف می‌ورزند!! انجام عبادت اعتکاف که از مستحبات است چنانکه می‌بینیم در این چند سال اخیر به طور چشمگیری مورد اقبال مردم مخصوصاً قشر جوان از مردان و زنان قرار گرفته است. البته کاری خوب و شایسته‌ی تقدیر است ولی اعتکافی که کنارش بی‌اعتنایی به حقوق والدین و احياناً آزدن آنها باشد در نظر دین چه ارزشی دارد و همچنین نافرمانی زن نسبت به شوهر و تضييع حقوق زن از ناحیه‌ی شوهر و آنگاه انجام عبادت اعتکاف و شب‌های چهارشنبه مسجد جمکران و... چه فایده‌ی الهی خواهد داشت؟!

### انجام واجبات برترین عبادت

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(لَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ)؛<sup>۱</sup>

هیچ عبادتی [از نظر ارزش در پیشگاه خدا] مانند ادای فرایض و انجام واجبات نیست.

«عبادت واجب»، هم از جهت فضیلت و تقرّب به خدا برتر از «عبادت مستحبی» است و هم ترکش مستوجب عقاب و عذاب است. ولی عبادت مستحبی، هم از نظر فضیلت در مرتبه‌ی پایین‌تر از عبادت واجب است و هم ترکش مستوجب عقاب و عذاب نمی‌باشد!

۱- نهج البلاغه‌ی فیض خطبه‌ی ۱۱۳.

وظایف واجب هم گفتیم منحصر به نماز و روزه و حج و امثال اینها نیست، بلکه هر کسی در هر شغل و کاری که هست از زندگی خانوادگی مرد و زن و مشاغل اجتماعی از کسب و کار و تجارت و طبابت و سیاست و... وظایف خاصی دارد که انجام آن به نحو احسن، وجوب الهی دارد و تخلف از آن ترک واجب به حساب می آید و مستوجب عقاب است.

### رعایت تقوا اولین پله برای ورود به رضوان خدا

آری، این حقیقت باید باورمان بشود که اولین پله برای ارتقاء به درجات بلند معرفه الله و آمادگی برای ورود به رضوان خدا، تقواست یعنی انجام واجبات و ترک گناهان از هر قبیل که باشد و گرنه فرموده اند:

(الْعَمَلُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كِنَاقِلِ الْمَاءِ فِي الْمُنْحَلِ)؛<sup>۱</sup>

اعمال خوب انجام دادن و حرام خواری کردن، مانند کسی است که آب با غربال حمل کند.

طبیعی است که در میان غربال از آب قطره ای نمی ماند. انجام اعمال مستحب توأم با حرام کاری و حرام خواری، در پیش خدا ارزشی نخواهد داشت و نفعی به انسان نخواهد بخشید. این گفتار خداست:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛<sup>۲</sup>

...خدا، جز از انسان های با تقوا عملی را نمی پذیرد!

۱- بحار الانوار، جلد ۷۰، باب الطاعة و التقوى و الورع و عدة الداعي، صفحه ۳۰۳.

۲- سوره ی مائده، آیه ۲۷.

## گفتار دوازدهم: بیماری‌های قلب

### اصلی‌ترین وظیفه‌ی ما

در گذشته راجع به مسأله‌ی «اصلاح قلب» که قرآن روی آن تأکید زیاد دارد صحبت شد و عرض کردیم: اصلی‌ترین وظیفه‌ی ما در دنیا، شناختن قلب و پی بردن به موازین صحّت و بیماری آن و آگاه شدن از انحاء بیماری‌های قلب و یافتن راه‌های معالجه‌ی آن بیماری‌ها است. آخر ما این مقدار باید توجه داشته باشیم که تمام حقیقت ما جسم و تن ما نیست، آنگونه که کافران و منکران مبدأ و معاد عالم می‌پندارند و به نقل قرآن کریم می‌گویند:

﴿... مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾؛<sup>۱</sup>

... جز این زندگی دنیا چیزی نیست، گروهی می‌میریم و گروه دیگری زنده می‌شویم، آنچه که ما را می‌میراند، دهر است و طبیعت...

پس از مرگ تن، خبری نیست و متأسفانه جمع کثیری از مسلمانان نیز عملاً نشان می‌دهند که طرز تفکرشان همان طرز تفکر کفار است و جز این بدن، حقیقتی برای انسان قائل نیستند و تمام سعی و تلاششان در راه تأمین سلامت بدن و تحصیل لوازم زندگی مادی از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب می‌باشد و بس! هیچ بیماری ترس‌آوری جز بیماری تن از زخم معده و زخم روده و سرطان نمی‌شناسند تا به فکر علاج آن بیفتند! وقتی هم سخن از حفظ الصّحّة به میان می‌آید، فوراً ذهن‌ها به سمت بهداشت بدن می‌رود که باید تن، سالم و چاق و فربه شود.

حتّی مقصود از قلب نیز از دیدگاه آنها همان قلب گوشتی واقع در سمت چپ سینه است که خون را در بدن به گردش در می‌آورد، آن باید سالم بماند و بیمار نشود، در

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۴.

صورتی که اصلاً حقیقت انسان، غیر این بدن است و آن حقیقتی است به نام روح و قلب و جان که صحت و بیماری آن نیز غیر صحت و بیماری این بدن است و در واقع این بدن ابزار کار روح و به منزله‌ی مرکب انسان است.

### مقصود قرآن از قلب

البته انسان، مانند مسافری است که در بیابان رو به مقصدی می‌رود، باید مرکبش هم سالم بماند تا به مقصد برسد اما در حد همان مرکب بودنش خواب و خوراکش تأمین شود نه اینکه خود راکب به کلی فراموش گردد و تمام همش تیمار کردن مرکب باشد. اینکه خلاف عقل است و مع الاسف دنیای امروز به یک چنین بی‌خردی مبتلا گشته و راکب را که حقیقت روح جان انسان است در طاق نسیان نهاده و با شدت اهتمام، به تیمار کردن مرکب که تن و بدن اوست پرداخته و روز و شب برای چاق و چله نگه داشتن آن و رفع و علاج بیماری‌هایش در سعی و تلاش است! خانه‌ی خود را ویران نگه داشته و به آباد کردن خانه‌ی دیگران پرداخته است و چه زیبا و به جا گفته است صاحب مثنوی:

در زمین مردمان خانه مکن	کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه، تن خاکی تو	کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی	جوهر جان را نینیی فربهی
گر میان مشک تن را جا شود	روز مُردن گند او پیدا شود
مشک را بر تن مزین بر دل بمال	مشک چپود نام پاک ذوالجلال
ای برادر تو همان اندیشه‌ای	مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

حقیقت تو همان روح و جان تو است که مرکز افکار و اندیشه‌های تو است، بقیه هر چه داری پوست است و گوشت و رگ و ریشه است و استخوان.

گر بُود اندیشه‌ات گل، گلشنی      و ربود خاری تو هیمنه‌ی گلخنی<sup>۱</sup>

بنابراین، قلب و جان و روح را که حقیقت آدمی و برای همیشه ماندنی است رها کردن و تن را که مرکب موقت او و سرانجام پوسیدنی است چسبیدن و آن را تیمار کردن، امری نابخردانه و جدّاً سفیهانه است.

۱- گلخن: آتسخانه حمام.



حال بنگریم که قرآن روی قلب چقدر تکیه کرده و تأکید مکرر دارد و مع الاسف ما که به قول خودمان اهل ارتباط با قرآن هستیم و یک عمر است قرآن می‌خوانیم و قرآن حفظ می‌کنیم و قرآن تفسیر می‌کنیم ولی هنوز آنچنانکه باید نیندیشیده‌ایم که مقصود قرآن از قلب با این همه تأکید مکرر روی آن چیست و آن چگونه باید باشد؟

آنها که اهل تتبع و تحقیقند گفته‌اند بیش از یکصدوسی بار در قرآن از قلب سخن به میان آمده است و بسیار روشن است که مقصود قرآن از قلب، آن قلب گوشتی واقع در سمت چپ سینه که پخش خون در بدن می‌کند نیست! اینکه عضوی از اعضای بدن است و صحت و بیماری آن مورد توجه پزشکان و اطباء جسمانی است آن قلبی که مورد توجه قرآن است و مرگ و حیات ابدی انسان را در گرو صحت و بیماری آن می‌داند، آن حقیقت روح و جان آدمی است که صحت و بیماری آن، نشأت گرفته‌ی از افکار و عقاید و اخلاق و اعمال نیک و بد انسان است.

### بیماری‌های قلب از نگاه قرآن

در قرآن از بیماری قلب به سه عبارت تعبیر شده که شایان تأمل و تدبّر است. آن سه عبارت: «رَئین» و «طَبْع» است و «فقل». یک جا می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ نه، چنان نیست که آنان پیش خود می‌پندارند بلکه اعمال زشتشان سبب شده که حالت «رَئین» بر صفحه‌ی قلبشان نشسته و آینه‌ی قلب را از صلاحیت انعکاس نور حق انداخته است! در نتیجه روز قیامت که روز تجلی نور جمال خداست.

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾<sup>۲</sup>

نه، آنها از مشاهده‌ی نور جمال پروردگارشان در حجاب می‌باشند.

ملاحظه می‌فرمایید در آیه‌ی شریفه، اعمال بد آدمیان را سبب پیدایش «رَئین» قلب در دنیا و حجاب از خدا در آخرت ارائه فرموده است ولی تأسف بار اینکه ما، نه معنای «رین» قلب در دنیا را درک می‌کنیم و نه عذاب دردناک محجوبیت از خدا و محرومیت از مشاهده‌ی جمال خدا در آخرت را که فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ

۱- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۵.

كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ؛<sup>۱</sup> ای انسان! تو برای دیدار خدایت به راه افتاده‌ای و بین راه خود را با جماد و نبت و حیوان سرگرم ساخته‌ای و اصلاً مقصد اصلی را فراموش کرده‌ای!

آن روز که سفر به پایان رسید و هنگام دیدار محبوب مقصود فرا رسید، تو را به خود راه نمی‌دهند و می‌گویند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾؛ دور کنید این نالایقان را که در دنیا به غیر من عشق می‌ورزیدند! امروز نیز از من در حجاب و از دیدار من محرومند. آنجاست که آتش دوری از محبوب از عمق جان‌شان شعله می‌کشد که:

﴿... يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّٰخِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

... ای افسوس که عمری در کنار خدا بودم و در حال غفلت از خدا و بی‌اعتنایی نسبت به ساحت اقدسش عمرم را سپری کردم و همانا که من از مسخره‌کنندگان بودم.

اینک که مهلتی باقی است این ندا را که از حلقوم منادیان راه حق بلند است بشنویم که: ای مدعیان پیروی از قرآن! اندکی به هوش بیاید و خود را به مهلکه‌ی محجوبیت از خدا نیفکنید.

**ای خانم مسلمان** اگر امروز، خودت را از مرد نامحرم در حجاب نگیری، فردا از خدا در حجاب خواهی بود! ای مرد مسلمان! اگر امروز بین خود و زن نامحرم حجاب قرار ندهی، فردا از خدا در حجاب خواهی بود. چه می‌شد ای خدا که ما این سخنان تکان دهنده‌ی تو را به گوش دل می‌شنیدیم؟ اولاً مقاصد آنها را می‌فهمیدیم و سپس با زندگی خود تطبیق می‌کردیم و پی به کم و کاستی‌های خود می‌بردیم و تا در تنگنای مرگ و لحد قرار نگرفته‌ایم، به اصلاح خود می‌پرداختیم. آخر این ندای خدا حق است که می‌گوید:

﴿... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ...﴾<sup>۳</sup>

... این را بدانید و باور تان بشود که شما یک روز، ملاقاتی با من خواهید داشت...

آن روز اگر پرده میان خود و شما انداختم و شما را به خودم راه ندادم، نگویید ای عجب! چرا چنین شد و چرا ما را از دیدار خود محروم کردند، آخر من قانون دارم و شما را

۱- سوره‌ی انشراق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۳.

از قانون خودم باخبر ساخته بودم و گفته بودم اعمال بد شما، سبب پیدایش «رین» و چرک در صفحه‌ی قلب شما می‌گردد.

﴿...كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾<sup>۱</sup>

این چنین مهر بر دل‌های مستکبران جبار نهاده می‌شود.

﴿...أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾<sup>۲</sup>

قفل بر دل‌هایی زده می‌شود که در دنیا از درک حقایق و معارف محروم و در آخرت هم از لقاء و دیدار خدا محجوب می‌گردند! اعلام کرده بود که:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۖ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۳</sup>

روزی [در پیش دارید] که آن روز نه مالی نافع به حال کسی خواهد بود و نه فرزندان! تنها کسی می‌تواند آن روز به حضور من راه یابد که با قلبی سلیم آمده باشد.

قلبی سالم از هرگونه «رین» و «طبع» از رذایل خُلُقِیَّه و عملیَّه، قلبی که پیوسته به روی قرآن من گشوده بود و هیچ‌گاه از پذیرفتن احکام و معارف آسمانی آن دریغ نمی‌ورزیده است. ولی یاللاسف که ما نه معنای «رین» و «طبع قلبی» را خوب می‌فهمیم و نه درباره‌ی «قفل شدن» قلب به روی قرآن، خوب می‌اندیشیم.

**مبادا مؤمن بی‌ایمان باشیم!**

می‌ترسیم از کسانی باشیم که خدا درباره‌ی آنها فرموده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۴</sup>

از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ایمان به خدا و روز قیامت داریم و حال آنکه در واقع ایمان ندارند!

﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>۵</sup>

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۳۵.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸.

۵- همان، آیه‌ی ۹.

آنها با خدا و مؤمنان خدعه می‌کنند] و می‌خواهند با تظاهرشان به ایمان، خدا و مؤمنان را فریب بدهند] و حال آنکه در واقع با خودشان خدعه می‌کنند و خود نمی‌فهمند!

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...﴾؛

قلبشان بیمار است و خدا هم بر بیماری‌شان افزوده است...

﴿...وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...به خاطر دروغی که می‌گفتند عذابی دردناک خواهند داشت.

ملاحظه می‌فرمایید در این آیات هم سخن از قلب و بیماری قلب به میان آمده است تا اصالت مسأله‌ی قلب را برای پیروان قرآن اثبات کنند و آنها را به اصلاح آن وادارند و گفتیم مقصود قرآن از «قلب» این قلب گوشتی واقع در سمت چپ سینه نیست که کارش گردش دادن خون در بدن است. اینکه مربوط به اطباء جسمانی است. آنها می‌دانند بیماری این قلب از چه قبیل و علاج آن چگونه است.

قلبی که قرآن روی آن تکیه دارد، مربوط به انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام است. آنها می‌دانند این قلب دارای چه حقیقتی و بیماری‌های آن از چه قبیل و راه علاجشان چگونه است. آنها می‌گویند:

ما طیبینیم شاگردان حق	بحر قُلُومٍ <sup>۲</sup> دید ما را فائِلق
آن طیبیان طبیعت دیگرند	که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم	کز فراست ما به عالی منظریم
آن طیبیان غذایند و ثمار <sup>۳</sup>	جان حیوانی بدیشان استوار

آنها فقط می‌توانند راجع به نفع و زیان غذاها و میوه‌ها نظر بدهند و از این راه به حیات حیوانی انسان نیرو ببخشند ولی:

ما طیبینیم شاگردان حق	بحر قُلُومٍ دید ما را فائِلق
-----------------------	------------------------------

ما اعمال انسان را از گفتارها و کردارها مورد توجه قرار می‌دهیم و سود و زیان آنها را

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰.

۲-قلزم: دریای وسیع و عمیق.

۳- ثمار: میوه‌ها.

نشان می دهیم.

کین چنین فعلی تو را نافع بود      وین چنین قولی تو را قاطع بود

### غفلت عموم ما از بیماری های روحی

ما خدمت آقایان پزشکان و اطباء جسمی فراوان می رویم و بیماری های خود را اظهار می کنیم و از آن دانایان دارو و درمان می طلبیم اما آن آقایان اکثراً خود را نیازمند به امثال ما که راجع به بیماری های روحی سخن می گوئیم نمی دانند و گویی که اصلاً در عالم، طبی غیر از طب بدن و حقیقتی برای انسان غیر همین بدن نمی شناسند در صورتی که از دیدگاه انبیاء و پیامبران الهی علیهم السلام حقیقت انسان، بُعد روحی انسان است و بیماری های مهلک او نیز بیماری های روحی او است و طبای معالج آن بیماری ها، پیامبران خدا علیهم السلام هستند که با نسخه های شفابخش آسمانی به نام ادیان الهی به معالجه ی بیماران می پردازند.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا از خودش تعبیر به طیب فرموده است:

(طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمَى وَ آذَانٍ صُمِّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ)؛<sup>۱</sup>

او طیبی است که با ابزار طبی اش برای معالجه [ی بیماری های مهلک] در میان مردم گردش می کند، مرهم هایش را آماده کرده و ابزارهایش را تافته است [برخی از بیماری ها مرهم می خواهد و برخی آهن تافته برای داغ نهادن] هر جا که لازم باشد از دل های کور و گوش های کر و زبان های لال با مرهم ها و یا ابزارهای تافته به معالجه می پردازد.

البته به شرط پذیرش دستور و نداشتن لجاج و عناد در مقابل دستورات آن طیب معالج.

### شفابخشی آیات قرآن برای اهل ایمان

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛<sup>۲</sup>

قرآن برای اهل ایمان شفابخش و رحمت و برای کافران و ظالمان زیان بخش است.

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۰۸.

۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

وقتی آیات قرآن نازل می‌شد، گروه منافق از روی تمسخر و استهزاء به هم نگاه می‌کردند و می‌گفتند: چه طرفی از این جملات بستید و چه بهره‌ای بردید؟ ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا...﴾؛ این سوره بر ایمان کدامتان افزود؟ ﴿...فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...آری این سوره برای آنان که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده است و آنها روحاً شاد و مسرورند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَا تَوَّأَوْا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

اما آنان که قلبشان بیمار است [به بیماری کفر و شرک و نفاق] این سوره بر پلیدی‌شان افزوده است و سرانجام با حال کفر می‌میرند.

از این آیات استفاده می‌شود که انسان‌های باایمان، از شنیدن آیات قرآن، هم بر نورانیت قلبشان افزوده می‌شود و هم چهره و صورتشان شاداب‌تر می‌گردد. درست نقطه‌ی مقابل کافران که پلیدی بر پلیدی جانشان می‌افزاید.

اینک هر یک از ما مدعیان اسلام و پیروی از قرآن باید خود را با این محک آسمانی یعنی قرآن بیازماییم و ببینیم آیا از جرگه‌ی کسانی هستیم که از شنیدن آیات قرآن که وظایف و تکالیف سنگینی را بر دوششان می‌نهد، هم بر ایمانشان افزوده می‌شود و هم بشاشت و رضایت در چهره‌ی زندگی‌شان بارز می‌گردد؟ و یا (پناه بر خدا) از کسانی هستیم که قلبشان مبتلا به بیماری نفاق است و از شنیدن آیات مربوط به وظایف و تکالیف عملی و مالی، انقباض در چهره‌شان بارز گشته و پلیدی روی پلیدی در قلبشان پیدا می‌شود و احساس تنفر از قرآن در جان خود می‌نمایند و عاقبت با حال کفر و پشت به خدا کرده از دنیا می‌روند! «اعاذنا الله من شرور انفسنا».

حاصل اینکه آیات قرآن به دل‌های آلوده و ناپاک که برسند، آنها را آلوده‌تر و ناپاک‌تر می‌سازد:

﴿...وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲۵.

... و نسبت به تجاوزگران [از مرز بندگی] جز تباهی و خسران نمی افزاید.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ...﴾؛

و اما آنان که بیماری در قلبشان هست، پلیدی بر پلیدی شان می افزاید...

آری، آنچنان را آنچنان تر می کند. خورشید اگر بر مزبله بتابد، بوی گند و عفونت آن را بیشتر و فراگیرتر می سازد، بر گلستان که بتابد، بوی دلاویز گل را در فضا منتشر می کند و شامه ها را می نوازد. آیات قرآن نیز وقتی به دل های پاک باایمان برسد:

﴿...فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛

... بر ایمانشان می افزاید و آنها [روحاً] شاد و مسرور می گردند.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف صاحبان آن دل ها می فرماید:

(عَظْمُ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ)؛

خدا در قلبشان بزرگ آمده و غیر او در چشمشان کوچک شده است.

در راه جلب رضای خدا از هر چه که هست می گذرند و پا روی تمام اهواء و

تمایلات نفسانی خود می گذارند.

(فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا

فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ)؛

آنچنان بهشت آخرت باورشان شده است که گویی مدّت ها از نعمت های آن برخوردار بوده اند و جهنّم آخرت نیز آنچنان باورشان شده است که گویی مدّت ها در میان آتش آن معذب بوده اند.

(وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ

طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛<sup>۱</sup>

و اگر این نبود که خدا اجل و مدّت معینی برای آنها مقدر کرده که باید در دنیا بمانند، به قدر یک چشم بر هم زدن ارواحشان در اجسادشان آرام نمی گرفت و همچون مرغ در میان قفس، از شدت اشتیاق به ثواب و خوف عقاب بال و پرزان آماده ی پرواز به عالم ملکوت اعلا می شدند.

به خدا پناه می‌بریم از بیماری قساوت قلب خود

این بیانات از اولیای خدا علیهم‌السلام ذیل آیات قرآن کریم، همه برای این است که تکانی در دل‌های ما ایجاد کنند و ما را از خواب سنگین غفلت بیدار سازند ولی یاللاسف که دل‌های ما مبتلا به بیماری قساوت شده و همچون تخته سنگ‌های کوهستان نرمش و لینتی در آنها پیدا نمی‌شود؛ چنانکه خالق ما فرموده است:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾؛

دل‌های شما بعد از این همه [ارتکاب گناهان] قساوت گرفته مانند سنگ و بلکه سخت‌تر از آن شده است...

﴿...وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ...﴾؛<sup>۱</sup>

... و چه بسا از سنگ‌های سخت کوهستان نهرها می‌جوشد و برخی از آنها شکاف بر می‌دارد و از درون آن آب می‌جوشد...

دیده شده است که در پایین کوه، سنگی قرار گرفته و از بالای کوه قطره‌قطره آب روی آن ریخته و در مدت طولانی گودی در آن سنگ پیدا شده و به صورت حوضچه‌ی کوچکی درآمده و آب در آن جمع شده است. آیا چه می‌شود که دلی سخت‌تر از سنگ می‌گردد و طی پنجاه و شصت و هفتاد سال که در دامنه‌ی کوه قرآن قرار گرفته و قطرات آسمانی احکام و مواعظ در آن ریخته ولی کوچک‌ترین گودی در آن پیدا نشده که از آب آسمانی قرآن در خود گرفته باشد و سراپای وجودش سیراب از آب آسمانی قرآن شده باشد. این گفتار خداوند حکیم است:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ...﴾؛<sup>۲</sup>

این سخنان من، کسی را بیدار می‌کند و اندرزش می‌دهد که دارای دل باشد... پس معلوم می‌شود اینکه ما از قرآن اثری نمی‌گیریم، برای این است که «دل» نداریم! آنچه که ما داریم، «دل» نیست بلکه کاروانسرای بی‌استی که در آن راه به روی خدا و قرآن بسته‌ایم و آن را یکجا تحویل غیر خدا از پول و مغازه و کارگاه و مقام و ریاست و فرزند و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۲- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.



زن داده‌ایم که خدا خود فرموده است: ﴿...أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ قفل‌ها بر دل‌ها زده شده است و من راهی برای ورود به آن دل‌ها ندارم!

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید



ده بود آن نه دل که اندروی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

### عقوبت ترجیح دادن هوا بر خدا

در حدیث آمده که خدا فرموده است:

(إِنَّ أَدْنَىٰ مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعُ خَلَاوَةَ مَنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ)؛<sup>۱</sup>

بنده‌ای که دلخواه خود را بر خواسته‌ی من ترجیح دهد، کمترین عقوبتی که

به او می‌دهم این است که او را از لذت مناجات با خودم محروم می‌گردانم!!

و در این صورت است که نه از دعا و نماز و مناجات با خدا لذتی می‌برد و نه از ختم

پی‌درپی قرآن اثری می‌گیرد، چون دل به غیر خدا داده و از خدا بیگانه گشته است.

ما در حالی که رو به قبله ایستاده‌ایم و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ می‌گوییم،

دل‌مان پشت به قبله است، زیرا در حال حضور نیستیم و علی‌الدوام از این سو به آن سو

کشیده می‌شویم و هر چه به خود فشار می‌آوریم که حدِّ اقلِّ ده دقیقه با خدا باشیم،

نمی‌توانیم و همین بهترین شاهد است بر اینکه دل به غیر خدا بستگی دارد و محبوب و

معشوقش غیر خداست.

و افساه که عمری با همین چیزهای فناپذیر از پول و خانه و فرش و... عشق می‌ورزیم

و سرانجام با دست خالی از همه چیز و جان بریده از خدا می‌میریم، آنجاست که آتش

حسرت و افسوس از عمق جانمان شعله می‌کشد و فریاد:

﴿...يَا حَسْرَتِي أَعْلَىٰ مَا فَرَغْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ...﴾؛<sup>۲</sup>

...ای حسرت و افسوس بر اینکه عمری در کنار خدا بودم و نسبت به معرفت و

محبت او کوتاهی کردم...

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۰۷، حدیث ۸.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

از سراپای وجودمان برمی خیزد. هر چه به اطراف خود می نگریم، می بینیم نه زنی هست و نه فرزندی! نه خانه ای هست و نه مغازه ای و نه دوست و رفیق معاشری! من هستم و اعمالم آن هم با قیافه های هول انگیز و حشتبار که برای همیشه در کنار من خواهند بود تا قیامت برپا شود و به حسابم رسیدگی گردد.

## گفتار سیزدهم: بهداشت معنوی

ثمربخشی ولایت اهل بیت علیهم السلام در سایه‌ی عمل

این جمله را به عنوان موعظه از امام بزرگوارمان حضرت امام صادق علیه السلام بشنویم. راوی به نام خیمه گفته است خدمت امام علیه السلام رسیدم که با آن حضرت وداع کنم و به کوفه بروم. امام فرمود:

(یا خَیْمَه اَبْلَغُ مَوَالِینَا عَنَّا السَّلَام)؛<sup>۱</sup>

ای خیمه سلام ما را به دوستانمان برسان.

(وَ اَعْلَمُهُمْ یا خَیْمَه اَنَا لَا تُعْنِی عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِلَّا بِالْعَمَلِ)؛<sup>۲</sup>

ای خیمه! به دوستانمان اعلام کن که ما نمی‌توانیم از شما در پیشگاه خدا دفع بلایی کنیم مگر از طریق عمل به دستورات خدا.

تنها راه نجات شما، عمل به دین خدا در سایه‌ی «ولایت» ماست؛ همانگونه که عمل به احکام دین عاری از «ولایت» ما نجات‌بخش شما نیست! تنها اظهار محبت و ولایت ما هم عاری از عمل به دین خدا نجات‌بخش شما نخواهد بود! فرق ما با مخالفان در مذهب این است که آنها اعمالشان عاری از «ولایت» است و لذا هزار سال هم دور کعبه بچرخند و ساجد و راکع باشند، طرُفی نخواهند بست و از سعادت اخروی نصیبی نخواهند داشت.

اما ما هم که تن به «ولایت» داده‌ایم، باید دین خدا را سبک نشماریم، واجبات را انجام دهیم و محرّمات را ترک کنیم تا نائل به سعادت ابدی گردیم. از پیش خود دین نسازیم و هی‌نگوییم ما علی داریم و حسین داریم... اگر غرق در گناه هم باشیم چه غم

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۱۲۵.

۲- همان، جلد ۱۲، صفحه ۷.

داریم؟! این سخنان بی اساس را نگویند. خودشان فرموده اند: (لَنْ يَنَالُوا وِلَايَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ)؛ هرگز این مدعیان «ولایت» به ولایت ما نائل نخواهند شد، مگر از طریق ورع و پرهیز از محرمات در دین خدا.

### قابل توجه مداحان محترم

این بسیار تأسف بار است که برخی از آقایان مداحان و آقایان گویندگان مذهبی که به زعم خود می خواهند عظمت مقام اهل بیت رسول ﷺ را اثبات کنند می گویند شما همین قدر که یک قطره اشک در مجلس عزای امام حسین ﷺ از چشم خود ریختید، تمام آلودگی های گناهان از جان شما شسته می شود و همچون روز تولد از مادر، زندگی را از سر می گیرید و همچنین اگر یک بار به زیارت و آستان بوسی سلطان علی بن موسی الرضا ﷺ بروید، از تمام گناهان یک عمر هر چند به قدر تمام ریگ های بیابان باشد پاک می شوید و بر می گردید!!

ما عرض می کنیم آخر آقایان سروران محترم! این حرف ها را شما روی چه میزان و معیاری می زنید و این چنین دست و دل باز و بی حساب و کتاب، بندگان خدا را در وادی هلاکت بار گناه و عصیان خدا به حرکت در می آورید؟! آیا شما امان نامه ی مخصوصی از جانب خدا به دست آورده اید که مردم را در ارتکاب محرمات دین بی پروا می سازید؟ اگر فرضاً صورت حدیثی هم در کتابی آمده باشد، دلیل بر سبک شماری دین خدا نمی شود. تازه حدیث شناسی کار هر کسی نیست، آن کار فتنی است و هر فتنی در حد خود اهلی دارد، امامان ﷺ فرموده اند اگر سخنی از ما به صورت حدیثی نقل شد، آن را با قرآن بسنجید اگر مخالف قرآن بود، آن را به سینه ی دیوار بزنید و آن سخن از ما نیست! ما هرگز سخنی خلاف قرآن نمی گوئیم! به صرف اینکه فلان حدیث را در اصول کافی یا بحار الانوار مجلسی دیده ام، نمی شود آن را پایه و اساس دین خود قرار بدهم!

هر حدیث باید ابتدا اعتبار سندش احراز شود و آنگاه دلالت متنش روی موازین خاص به خود تصحیح گردد و سپس در صورت داشتن معارض به علاج تعارض آن پرداخته شود. این کار بزرگان از علما است و هر کسی را نرسد که ادعای تفسیر آیات قرآن

و بیان احادیث امامان علیهم‌السلام داشته باشد.

حاصل اینکه اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خودشان را فدای دین خدا کرده‌اند ما می‌خواهیم دین خدا را فدای فهمیده‌های خود بنماییم!!

### قلب سلیم تنها سرمایه‌ی ما در روز قیامت

در گذشته زمینه‌ی بحث، بیماری‌های روحی و قلبی بود و عرض شد: قرآن کریم، روی مسأله‌ی قلب و سلامت و بیماری آن تکیه‌ی زیادی دارد در حالی که ما بر خلاف روش قرآن، روی قلب و مسائل مربوط به آن تکیه‌ی چندانی نداریم و احياناً با کم‌اهمیتی از کنار آن می‌گذریم!

در دنیا معیار و ملاک خوشبختی و عزّ و شرف در میان مردم، داشتن اموال فراوان و فرزندان سالم‌المزاج، کاردان و خوش اندام است، ولی در عالم آخرت، در پیشگاه حضرت خالق مَنان، تنها معیار و ملاک عزّ و شرف و سعادت، داشتن جانی سالم و مبرّی از آفات روحی و دارنده‌ی اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه است.

### میزان توجّه ما به بهداشت معنوی؟

ولی یاللاسف که ما مدّعیان ایمان به خدا و روز جزا، عملاً اصالت در زندگی را به این بدن خاکی اختصاص داده‌ایم که چندی پیش خاک بوده و چندی بعد نیز خاک خواهد شد و اصلاً قلب را که حقیقت روح و جان ماست و برای تحصیل سرمایه‌ی حیات ابدی به این دنیا آمده است از قلم انداخته‌ایم و در زندگی به حسابش نمی‌آوریم، نه سخن از بیماری‌های آن به میان می‌آوریم و نه به فکر علاج آنها می‌افتیم و این جهل است و جهل رسوا و فضیحت‌باری هم هست که آدمی یک عمر زندگی کند و پی به اصالت شخصیت واقعی خود که روح و جان است، نبرد و این تن خاکی را که ابزار کار و مرکب سواری جان است رکن اصلی و شخصیت واقعی خود بشناسد!! و اسفبار اینکه دنیای کنونی بشر به یک چنین جهل سنگینی مبتلا می‌باشد که تمام حقیقت انسان را منحصر در همین بدن می‌داند و تمام سازمان‌ها و مؤسّساتش را اعمّ از بهداری و صنعتی و فرهنگی و اقتصادی بر محور بدن و تأمین موجبات رفاه و سلامت آن می‌چرخاند. تا گفته می‌شود «حفظ الصّحّه» فوراً به ذهن می‌آید یعنی بهداشت بدن! اصلاً به ذهن کسی خطور نمی‌کند

که قلب هم صحت و بیماری دارد و بهداشت آن نیز اصلی ترین وظیفه‌ی انسان است. تازه قلب هم وقتی گفته می‌شود، در ذهن‌ها آنچه‌ی خطور می‌کند همین عضو گوشتی واقع در سمت چپ سینه‌ی بدن است که برای بهداشت آن تحقیقات وسیع و عمیق با سازمان‌های عریض و طویل به‌وجود آمده است.

البته همه‌ی اینها خوب و شایسته‌ی تقدیر و تحسین و در حد خود خدمت به بشر است ولی نه آنگونه که قلبی که حقیقت انسانی انسان است و مسائل مربوط به آن تحت الشعاع مسائل مربوط به قلب بدن قرار گیرد و احیاناً متروک و مهجور گردد. آری، به فرموده‌ی قرآن: ﴿...نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسُهُمْ...﴾؛<sup>۱</sup> چون خدا را فراموش کرده‌اند، کیفی این خدا فراموشی از جانب خدا این شده که خود را فراموش کرده‌اند و پس از یک عمر اصلاً نفهمیده‌اند خودشان چیستند و کیستند، از کجا پیدا شده‌اند و به کجا می‌روند و از چه راهی باید بروند.

تنها چیزی که از عالم فهمیده‌اند همین است که خوش بخورند و خوش بخوابند و این بدن را که مرکب سواریشان است تیمار کنند. لاغر که شد، چاقش کنند و خیلی که چاق شد، لاغرش بنمایند. بعد بمیرند و بگندند و لاشه‌ی مردارشان طعمه‌ی مار و مور گردد و همین.

### زیانکاران واقعی چه کسانی‌اند؟

﴿...قُلْ إِنَّ الْيَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾؛<sup>۲</sup>

بگو به طور مسلم، زیانکاران واقعی آنانند که روز قیامت، خود و اهل و عیال خود را به زیان داده‌اند.

از دیدگاه قرآن، انسان‌های زیانکار همینانند که خود را به زیان داده‌اند و روز قیامت خواهند دید که خود را باخته‌اند و گوهر جان خود را مفت و رایگان از دست داده و جز عذاب محرومیت از لقاء و رضوان خدا، چیزی برایشان باقی نمانده است. آری: ﴿...أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛<sup>۳</sup> این به‌راستی زیان بسیار روشن غیر قابل جبرانی است که هم دامن خودشان و هم دامن اهل و عیالشان را گرفته است. آن بینویان را هم به آتش جهل و

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

سفاهت خودشان سوزانده‌اند. در قرآن آمده که:

﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْضَلُ بَيْنَكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

روز قیامت، هیچ‌یک از ارحام و اولادتان نفعی به حالتان نخواهند داشت. از یکدیگر جدایتان می‌کنند و رابطه‌ها را از بین می‌برند. حاصل اینکه انسان عاقل باشید، بیش از آن مقداری که صحت و بیماری بدن را مورد توجه قرار می‌دهید، درباره‌ی صحت و بیماری قلب (به همان معنا که گفتیم) بیندیشید و انواع بیماری آن را بشناسید و تا نمرده است، به فکر علاج آن بیفتید و با سهل‌انگاری از کنار آن نگذرید.

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(أَلَا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدُّ مِنْ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ)؛<sup>۲</sup>

به هوش و بیدار باشید! از جمله‌ی بلاها، فقر و تهی‌دستی از مال دنیاست و سخت‌تر از فقر، بیماری بدن و سخت‌تر از بیماری بدن، بیماری قلب است.

حال ما با اینکه می‌بینیم هم قرآن روی مسأله‌ی قلب و حالات آن تکیه‌ی بسیار دارد و هم روایات رسیده از معصومین علیهم السلام احوال گوناگون قلب را مورد عنایات فراوان قرار داده‌اند، در عین حال ما آنچنان که باید آن را مورد اعتنا و اهمیّت قرار نمی‌دهیم، بلکه آنچه که با جدّ تمام صرف انرژی در حفظ سلامت آن می‌نماییم، همین بدن است. در واقع آنچه را که اصالت در هستی ما دارد؛ رها کرده‌ایم و آنچه را که فرع در وجود و هستی ماست، محکم چسبیده‌ایم!

### جان انسان میدانی برای ابراز وجود چهار قوه

اینجا مخصوصاً خدمت آقایان جوانان محترم و برادران عزیز عرض می‌شود: علمای بزرگوار ما در علم اخلاق و تهذیب نفس، کتاب‌های بسیار خوب و آموزنده نوشته‌اند و راجع به شناسایی قلب و حالات زشت و زیبای آن، تحقیقات عمیق و وسیع آورده‌اند از قبیل «جامع السعادات» مرحوم نراقی و «المحجّة البیضاء» مرحوم فیض کاشانی که برخی از

۱- سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۳.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۳۸۸.

آنها ترجمه به فارسی هم شده‌اند و سزاوار است که آقایان جوان‌ها و درس خوانده‌ها برای مطالعه‌ی آنها صرف وقت کرده و از عمر گرانقدر خود مایه بگذارند و بدانند که سعادت ابدی آنها در گرو مطالعات است. آن بزرگان ضمن تحقیقاتشان آورده‌اند: اجمالاً محیط جان آدم، میدان تاخت و تاز چهار قوه است:

۱- قوه‌ی غضب. ۲- قوه‌ی شهوت. ۳- قوه‌ی شیطنت. ۴- قوه‌ی حکمت.

به بیان دیگر در باطن وجود ما چهار موجود در کمین نشسته‌اند و هر کدام از آنها مترصد است که بر دیگران غالب شود و مملکت وجود ما را تحت تسخیر خود درآورده و حاکم علی الاطلاق در آن مملکت گردد و آن چهار موجود عبارتند از: «سگ»، «خوک»، «شیطان» و «حکیم».

و می‌دانیم که خاصیت سگ، درنده‌خویی و پاچه‌گیری است و لذا وقتی غضب حاکم بر وجود انسان گردد، آدم به صورت یک سگ در می‌آید که علی‌الدوام به این و آن می‌پرد، دشنام می‌دهد و آبرو می‌ریزد منتهی بعضی یک ساعت سگ می‌شوند و بعضی یک سال و ده سال و... کسانی هم هستند که تمام عمرشان به صورت سگ زندگی می‌کنند! اینان در ظاهر، صورت انسانی دارند، اما باطنشان سگ است و مردم از سر دست و زبانشان در امان نیستند.

اگر شهوت در وجود انسان غالب شد، آدم یک خوک می‌شود که خاصیتش بی‌غیرتی و بی‌عفتی است، آدم شهوت پرست که همی جز خوردن و خوابیدن و ارضای شهوات حیوانی ندارد، در واقع یک خوک درست و حسابی است که نه غیرت سرش می‌شود و نه عفت، نه معنای شرف می‌فهمد و نه حمیت! زن و دختر خودش با زن و دختر دیگران برایش فرق نمی‌کند.

اگر شیطان در وجود انسان حاکم شد او می‌شود یک موجود مکار مزور حیل‌گر که علی‌الدوام نقشه‌ها طرح می‌کند و سگ و خوک را به جان هم می‌اندازد و خود می‌شود بازیچه و ملعبه‌ی دست شیطان و هر لحظه به شکلی بت عیار در آید.

ولی اگر زمام حکومت در مملکت وجود انسان به دست «عقل حکیم» بیفتد و او تمام قوا را تحت تسخیر خود درآورده و تعدیلشان نماید، در آن صورت است که انسان می‌شود یک موجود فرشته‌خو که جز عدالت و صداقت و امانت و اطاعت فرمان خدا و آمادگی



برای حساب روز جزا، از وی صادر نمی شود.

فرموده‌اند: تفاوت و امتیاز انسان با حیوان و ملک در این است که حیوان شهوت دارد و عقل ندارد، ملک دارای عقل است و عقلش گرفتار شهوت نیست.

### دامنه‌ی نوسان انسان بین عقل و شهوت

اما انسان، معجون مرکبی است از عقل و شهوت که خالقش فرموده است:

﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ۖ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ۗ﴾<sup>۱</sup>

قسم به جان انسان و کسی که او را معتدل ساخته است، هم میل به فجور در طبیعتش نهاده و هم گرایش به تقوا.

هم دانه‌ی حکمت در زمین جانش کاشته و هم بذر شهوت در آن نشانده است و این نشان از عظمت خلقت انسان می دهد که به تقدیر خدایش می تواند گوهر گرانبهای عقل، این امانت بزرگ الهی را در کنار دزد یغماگر شهوت سالم نگه دارد و آن را از این دزدگاه دنیا به سلامت عبور داده به مقصد که عالم قرب و لقای خداست برساند و لذا خدا فرموده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...﴾<sup>۲</sup>

ما امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، آنها تن زیر بار حمل آن ندادند اما انسان تن زیر بار حمل آن داد و آن را پذیرفت...

به قول حافظ:

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

و راستی اگر انسان حدود و حقوق امانتداری را آنچنانکه لازم است رعایت نکند و گوهر عقل را از دستبرد شهوت نتواند در امان نگه دارد و خود را جهنمی سازد، به حق که دیوانگی کرده و این بار سنگین را بدون داشتن شایستگی به دوش کشیده است.

### عقل بهشت آفرین یا نفس جهنم ساز؟

احتمالاً در جمله‌ی پایانی آیه‌ی شریفه نیز اشاره‌ای به این نکته باشد:

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۷ و ۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

﴿...إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾؛<sup>۱</sup>

...حقیقت اینکه او موجودی متجاوز از حد و ناآگاه از عظمت منزلت خویش است. به هر حال این مسلم است که بهشت و جهنم آخرت، مولود عقل و شهوت انسان در دنیاست! اگر انسان در زندگی دنیایی اش عقل را حاکم بر شهوت قرار دهد و شهوت را به استخدام عقل درآورد، تولید بهشت اخروی کرده و اگر شهوت را حاکم بر عقل قرار دهد و عقل را به استخدام شهوت درآورد، تولید جهنم اخروی کرده است. این گفتار خداوند حکیم است:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ﴿۱﴾ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۲﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۳﴾ وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۵﴾﴾؛<sup>۲</sup>

پس کسی که طغیان کند و زندگی دنیا [و پیروی از هوای نفس] را ترجیح دهد، به یقین آتش شعله‌ور [جهنم] جایگاهش می‌باشد و اما کسی که از مقام [عدل و حساب] پروردگارش بترسد و نفس را از [پیروی] هوی باز دارد، به یقین بهشت جایگاهش می‌باشد.

پس این وظیفه‌ی انسان است که در زندگی دنیوی اش بهشت و جهنم اخروی اش را با دست خودش بسازد و بداند که پیروی از عقل، «بهشت آفرین» و پیروی از هوای نفس، «جهنم‌ساز» است!

نشانه‌ی دینداری واقعی: راستگویی، امانتداری

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرموده است: در آخر الزمان، مردمی می‌آیند که برادران منند! احتمالاً از آن جهت باشد که محیط زندگی مردم در آن زمان، محیط طغیان شهوت می‌شود و موجبات تحریک شهوت از کوچه و بازار و خیابان و سینما به داخل خانه‌ها کشیده می‌شود.

فیلم‌های محرک هوس از طریق تلویزیون و ماهواره طوفان در مغزهای مرد و زن و پیر

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۲- سوره‌ی نازعات، آیات ۳۷ تا ۴۱.

و جوان برمی‌انگیزد و قهراً جنگ میان عقل و شهوت در میدان وجود انسان‌ها به شدت در می‌گیرد و طبیعی است که در چنین محیطی اگر کسی بتواند عقل را از میدان جنگ سالم بیرون برد و محکم در مقابل هجمه‌ی طوفان شهوت بایستد و رضوان خدا و سعادت اخروی‌اش را تأمین نماید، واقعاً قهرمان است و پا به پای عصمت رفته و مقام برادری پیامبر ﷺ را به دست آورده است. از امام صادق علیه السلام منقول است:

(لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ)؛<sup>۱</sup>  
 شما به رکوع و سجود طولانی فرد ننگرید و او را از این جهت به تدتین نستانید!  
 زیرا این کاری است که به آن عادت کرده و از ترک آن به خاطر ترک عادت  
 نگران می‌گردد لیکن به راستگویی و امانتداری‌اش بنگرید و از این نظر او را  
 به دینداری بشناسید.

### دل سیاه را سفید کنیم!

این جملات تکان دهنده را هم از مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بشنویم:

(وَ اَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ اَنَّكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَ اللِّسَانُ  
 عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَ الْاَلَازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ اَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلٰى الْعَصِيَانِ  
 مُصْطَلِحُونَ عَلٰى الْاِذْهَانِ فَتَاهُمْ عَارِمٌ وَ شَائِبُهُمْ اَتَمٌ وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ وَ  
 قَارِنُهُمْ مُمَازِقٌ لَا يُعْظَمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرُهُمْ وَ لَا يَعُولُ غَنِيُّهُمْ فَقِيرُهُمْ)؛<sup>۲</sup>

بدانید خدا شما را بیمارزد! شما در زمانی زندگی می‌کنید که گوینده‌ی به حق در آن، اندک و زبان از راستگویی، کند و آدم حق جو، خوار است و مردم آن بر نافرمانی [خدا و رسول] آماده شده‌اند و بر مماشات و سازگاری با هم [برای پیروی از اهواء نفسانی] بار و همراه گشته‌اند، جوانشان سرکش و پیرشان گنهکار، داناشان، دورو و سخنورشان، چاپلوس است، کوچکشان به بزرگشان احترام نمی‌گذارد و توانگرشان از نیازمندشان دستگیری نمی‌نماید.

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۵.

۲- نهج البلاغه، فیض، خطبه ۲۳۳.

در حالات مرحوم شیخ جعفر شوشتری (رض) که از اوتاد زمان خود بوده است نوشته‌اند: در شوشتر رسم این بوده ایام عید که می‌شد مسگرها در کوچه‌ها می‌گشتند و صدا می‌زدند «قَدْرًا نُبِيِّضُ» دیگ سفید می‌کنیم. مرحوم جناب شیخ در یکی از آن روزها همین که روی منبر وعظ نشست گفت «اَيُّهَا النَّاسُ! قَدْرًا نُبِيِّضُ» ای مردم! ما هم دیگ سفید می‌کنیم. مردم! دل‌ها سیاه شده، آیا وقت آن نرسیده که این دل‌های سیاه شده را سفید کنید. آورده‌اند این جمله چنان دل‌ها را تکان داد که صدای ضججه و ناله از مجلسیان برخاست و مانند مادران بچه مرده می‌گریستند. آیا این جمله مگر چه داشت که مجلس را دگرگون ساخت و دل‌ها را سوزانید؟

آری، این جمله از حلقوم یک مرد پاک نفس زنده‌دل بیرون آمد و خفتگان را بیدار کرد و به مرده‌دلان حیات مجدد بخشید.

آنگاه گفت: من بین راه که مسجد می‌آمدم، چارپای بارکشی را دیدم که بار سنگینی بر دوشش بود و نفس زنان می‌رفت، من دلم به حال آن حیوان سوخت و همچنان به او نگاه می‌کردم تا به در خانه‌ای رسید و بار از دوشش برداشتند. آن حیوان نگاهی به من کرد و دید دلسوزانه به او نگاه می‌کنم به من گفت: ای شیخ! برو به بیچارگی خودت گریه کن! من که بارم را به منزل رساندم و راحت شدم، تو با این بار سنگین گناهان که بر دوش داری چه خاکی بر سر خواهی کرد؟!

ای مردم! این الاغ وقتی به نهر آب می‌رسد و می‌بیند نمی‌تواند از آن عبور کند، می‌ایستد و قدم از قدم بر نمی‌دارد. اما تو ای انسان! خود را بی‌پروا به آتش جهنم می‌افکنی! آن چارپا خودش را به آب نمی‌زند، آیا تو خود را به آتش می‌زنی؟ این جملات بسیار ساده را گوینده از دل پردرد می‌گفت و شنونده هم آن را با قلبی صاف می‌گرفت. آن دو سیم متناسب به هم می‌رسیدند و این دل‌های بی‌غرض بی‌مرض جرقه می‌زد و روشنایی در فضای دل‌ها پیدا می‌شد و حال توبه و بازگشت به سوی خدا در جان‌ها به وجود می‌آمد، اما امروز با این شرایطی که در زندگی کنونی ما به وجود آورده‌اند و آورده‌ایم چه عرض کنم که ناگفتم بهتر است! به قول شاعر:

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

### اعمال عبادی بی اثر!!

قرآن فریادش بلند است: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾؛ ای انسان! آخر تو انسانی! اندکی در مبدأ و منتهای خود بیندیش و ببین ابتدا چه بوده‌ای و اکنون چه شده‌ای و بعد چه خواهی شد و اینک با چه اطمینان این چنین نافرمانی و عصیان نسبت به خدایت پیش گرفته‌ای!

حال آیا ما این شایستگی را در خود می‌بینیم که در جواب این سؤال خدا بگوییم ای خدا! ما را کرم‌ت مغرور کرده و دلگرم به کرم‌ت گشته‌ایم و این چنین بی‌پروا در امر معصیت شده‌ایم. ولی خودش فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ تُكذِّبُونَ بِالذِّينِ﴾<sup>۲</sup>

نه چنین نیست [که شما می‌پندارید] بلکه [واقع این است که] شما دین [یعنی

حساب و جزاء اعمال و کیفر و پاداش روز قیامت] را تکذیب می‌کنید!

بهشت و جهنم باورتان نشده است، ایمان به خدا و روز جزا در جانتان ننشسته است، این عبادات و نماز و روزه و حج شما و این انفاقات مالی شما ریشه از دل نمی‌گیرد! از این جهت است که شصت و هفتاد سال است عاشورا و اربعین دارید، ماه رمضان و شب‌های قدر و... دارید اما از این همه اعمال، اثری از معنویت و تقرب به خدا در خود نمی‌بینید!! مولای عزیزمان حسین علیه السلام روز عاشورا که تنها مانده بود، یاران و عزیزانش به شهادت رسیده بودند و دشمن سیاه‌دل را موعظه می‌کرد. ابن سعد دستور داد لشگر هیاهو کنند که صدای امام علیه السلام به گوششان نرسد! عاقبت فرمود: علت اینکه سخنان من در شما اثر نمی‌کند، این است که: (مُلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ)؛ شکم‌هایتان از حرام پر شده است! یعنی آگاه باشید! حرامخواران از اعمال عبادی و از مواظب خدا و اولیای خدا بهره‌ای نمی‌برند.

۱- سوره انفطار، آیه ۶.

۲- همان، آیه ۹.



### بخش چهارم:

- گفتار چهاردهم: درخت دین
- گفتار پانزدهم: قلب غافل
- گفتار شانزدهم: امتحانات الهی
- گفتار هفدهم: صراط مستقیم
- گفتار هجدهم: تلازم دنیا و آخرت





## گفتار چهاردهم: درخت دین

### نمونه‌هایی از امثال قرآنی

این حدیث از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمودند:

﴿إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ ثَابِتَةٍ﴾؛<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه مثل این دین، مثل درختی استوار است.

در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام در مقام تبیین و توضیح مطالب، تمثیل و تشبیه بسیار

داریم. در سوره‌ی بقره می‌خوانیم:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا...﴾؛<sup>۲</sup>

خدا، ابا ندارد از اینکه مثل بزند، حتی به پشه و بالاتر از پشه...

و در سوره‌ی حج آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ...﴾؛

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش دهید؛ آنان که شما آنها را به جای

خدا می‌خوانید و می‌پرستید، توانایی آفریدن یک مگس را ندارند اگرچه با

هم برای این کار اجتماع کنند...

﴿...وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ﴾؛<sup>۳</sup>

...و اگر مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را از او پس بگیرند! طالب

۱- علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۲۴۹.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۳.

و مطلوب ناتوانند.

در آیه‌ی دیگر مثل به عنکبوت می‌زند و می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

کسانی که غیر خدا را برای خویش اتخاذولی کرده‌اند [بدون اینکه دستوری از جانب خدا رسیده باشد] اینان مثلشان، مثل عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش اتخاذ کرده است و سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است اگر آنها می‌دانستند!

### لزوم تحقیق درباره‌ی دین

حال در روایتی که از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم، دین تشبیه و تمثیل به درختی ثابت و استوار شده است: (إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ ثَابِتَةٍ)؛ «دین» سرمایه‌ی حیات ابدی انسان است.

هر انسان عاقلی اگرچه کافر هم باشد، وقتی این حرف به گوشش خورد که در دنیا گروه‌ها و ملت‌هایی هستند که سخن از دین به میان می‌آورند و عقاید خاصی راجع به مبدأ و معاد عالم دارند، خود را - به حکم عقل خودش - موظف می‌داند که درباره‌ی صحت و سقم آن عقاید و درستی یا نادرستی آنها به تفحص و تحقیق بپردازد، زیرا اگر آن عقاید در واقع درست باشد، او بر اثر عدم تحقیق و تفحص گرفتار عذاب الیم ابدی پس از مرگ خواهد شد و دفع ضرر محتمل، واجب عقلی است و اکنون با به‌وجود آمدن انواع و اقسام وسایل ارتباط جمعی و آگاهی عمومی، کسی نمی‌تواند بگوید که من اصلاً نشنیدم در دنیا دینی وجود دارد و ملت‌های عظیمی متدین به ادیان آسمانی زندگی می‌کنند و لذا آدم کافر پس از مرگ به جرم تقصیر در تحقیق درباره‌ی دین، محکوم به عذاب ابدی خواهد بود و انسان مسلمان نیز به جرم تقصیر در تحصیل دین صحیح عاری از اوهام و خرافات، محکوم به عذاب خواهد شد.

حضرت عبدالعظیم رضی الله عنه با آن عظمتی که دارد خدمت امام دهم، حضرت امام هادی رضی الله عنه رسید گفت یابن رسول الله! من می‌خواهم عقاید دینی‌ام را در محضر شما اظهار

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۱.

کنم، ببینید درست است یا نه؟ اعتقاداتم راجع به توحید و نبوت و امامت و معاد این است و برنامه‌های اخلاقی و عملی‌ام چنین.

آری، آن شخصیت عظیم دینی و علمی برای دینش اهمیت قائل است و از امام زمانش برای صحت آن تأیید می‌طلبد و امام علیه السلام هم تأیید می‌کند.

### ایمان، ریشه‌ی دین

باری رسول اکرم صلی الله علیه و آله دین را تشبیه به درختی ریشه‌دار کرده و فرموده است: (انَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ ثَابِتَةٍ؛ البته هر درختی ریشه‌ای دارد و ساقه‌ای و شاخه‌ای و برگ‌هایی دارد و میوه‌ای. آنگاه فرمود: (أَصْلُهَا اِيْمَانٌ)؛ ریشه‌ی این درخت ایمان است.

ایمان همان اعتقاد و باور و یقین است که یک مسلمان باید نسبت به عقایدش داشته باشد. یعنی با فکر و تعقل در حد توانایی‌اش از هر طریق ممکن این حال یقین و باور راجع به توحید و نبوت و امامت و معاد در قلبش پیدا شود که تقلید در اصول عقاید کافی نیست. مثلاً والدینم گفته‌اند: خدا هست، من هم می‌گویم خدا هست، استاد و معلم می‌گویند نبوت و امامت و معاد در کار است، من هم می‌گویم هست.

این ایمان و یقین از روی تعقل نیست و طوطی‌وار است و کافی در نجات انسان نمی‌باشد! البته تقلید در فروع دین لازم است و راهی برای افراد عادی غیر فنی جز تقلید وجود ندارد؛ مثلاً در احکام نماز، قرائت نماز ظهر و عصر باید آهسته خوانده شود و در نماز مغرب و عشاء و صبح باید مردها جهر<sup>۱</sup> به قرائت داشته باشند و وضو و غسل و تیمم باید چنین و چنان باشد. تنها راهش اخذ فتوا از آقایان فقها و مجتهدین است که اهل استنباط احکام از کتاب و سنت می‌باشند.

**تقلید** در فروع دین از قبیل رجوع بیمار به طبیب است. ابتدا باید آدم بیمار طبیب را به تخصص در فن پزشکی بشناسد و سپس به او رجوع کرده از او نسخه بگیرد و طبق آن نسخه عمل کند و دیگر حق او نیست که از طبیب بپرسد این دارو چرا مؤثر در علاج بیماری من است و آن غذا چرا مضر به حال من است و... چه اینکه فهمیدن این امور، احتیاج به تخصص در فن پزشکی دارد و بیمار اهل فن نیست.

۱- جهر: بلند خواندن.

تقلید در مسائل مربوط به فروع دین نیز از این قبیل است! افراد عادی از مسلمانان که اطلاع از موازین فنی فقهی ندارند، موظفند برای به دست آوردن احکام دینی خود به فقیه مجتهد جامع الشرایط که با در دست داشتن موازین و مبانی فقه از قرآن و روایات معصومین علیهم السلام استنباط احکام خدا می نماید؛ رجوع کنند و از او در شئون مختلف زندگی خود فتوا بگیرند و طبق آن عمل کنند.

### منع تقلید در اصول دین

در اصول دین هم گفتیم تقلید درست نیست و احتیاج به تفکر و تعقل هست. البته این را هم می دانیم که همه ی افراد بشر در یک درجه و در یک حدّ از تعقل نمی باشند. درک ها گوناگون است! آن فرد عادی که در یک روستای دور از مراکز علمی زندگی می کند، بدیهی است که در تفکر و تعقل همسان با شیخ الرئیس بوعلی سینا نخواهد بود؛ ولی او نیز در حدّ خود دارای فکر و اندیشه است و این مقدار می فهمد که من قبلاً نبوده ام و الآن هستم و دارای چشم و گوش و فهم و شعورم، پس کسی هست که به من وجود داده و حیات و چشم و گوش و درک و شعور داده است و همو خدای من است.

سپس به حکم عقل خودش در پی شناسایی بیشتر او بر می آید و برنامه ای را که او برای زندگی اش تنظیم کرده به نام «دین» می شناسد و طبق آن عمل می کند. این همان توحید عقلی و خداشناسی از روی تفکر از ناحیه ی یک فرد عادی عامی است و از او بیش از این توقّعی نیست.

قضیه ی آن پیرزن پشم ریس معروف است که:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحابش در گذرگاهی به او رسیدند که نشسته و یک چرخ پشم ریزی مقابل خود گذاشته بود و با دستش آن را می چرخاند و پشم می ریس.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای آموزش اصحابش ایستاد و فرمود: مادر تو از کجا یقین داری که خدا هست؟ او فوراً دست از روی چرخ برداشت و چرخ از حرکت ایستاد. او با همین عمل نشان داد که این چرخ کوچک با حرکت دست من می چرخد. دستم را که از روی آن بردارم، از حرکت می ایستد، آیا این چرخ بزرگ عالم که با این نظم و حساب عجیب می چرخد، شب و روز و فصل بهار و تابستان و پاییز و زمستان به دنبال هم می آیند و

می‌روند آیا بی چرخاننده است؟

**آری؛ آن چرخاننده همان خداست که گر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها.**

اگر او دست از روی چرخ عالم بردارد، همه چیز ساکن می‌گردد و از هم می‌پاشد! اینجا بود که رسول اکرم ﷺ رو به اصحابش فرمود: (عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ)؛ بر شما باد دانستن دین پیرزنان که بدون هرگونه تکلفات و اصطلاحات علمی و فقهی با همان درک بسیط خود، ایمان و یقین به آفریدگار خود دارد و این ایمان تقلیدی هم نیست، بلکه در حدّ خود فکری و عقلانی است.

**منطق توحیدی مرد باغبان**

همچنین از یکی از فلاسفه‌ی بزرگ شاید مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نقل شده که با همراهانشان در میان بیابان رسیدند به پیرمرد باغبانی که بیلی بر دوش داشت و درخت‌ها و بوته‌های انگور را آبیاری می‌کرد. خواستند حالت یقین و ایمان او را نسبت به خدا و اصول دین که باید هر مسلمانی داشته باشد؛ بیازمایند. آن عالم بزرگ ایستاد مقابل آن مرد باغبان و سلام کرد و جواب شنید. آنگاه گفت: پدر! تو از چه راهی به وجود خدا یقین پیدا کرده‌ای؟ گفت: از همین کار خودم پی به وجود خدا برده‌ام؛ می‌بینم اگر من نباشم و با این بیل آب را میان این مرزها راهنمایی نکنم و نچرخانم، آب از این مرزها عبور نمی‌کند و به طور منظم به پای درخت‌ها و بوته‌ها نمی‌رسد. از همین جا فهمیدم که خدایی دانا و حسابگر این عالم را می‌چرخاند و به هر مخلوقی سهم لازم آن را می‌رساند.

مرد عالم گفت: حالا اگر کسی گفت: این عالم خودش می‌چرخد و چرخاننده ندارد، در جواب او چه می‌گویی؟ پیرمرد باغبان بیل از دوش خود برداشت و بلند کرد و گفت: با این بیل محکم بر کله‌اش می‌کوبم و مغزش را متلاشی می‌کنم!!

یعنی او نسبت به وجود خدا در حدّ یقین و ایمان بود، منتها توانایی اقامه‌ی برهان از طریق فلسفه و عرفان نداشت و اصطلاحات فنی و فلسفی را که ارتباط چندانی با یقین و ایمان قلبی ندارد نمی‌دانست؛ اما ایمان و یقین قلبی را که مایه‌ی نجات آدمی است در حدّ لازم واجد بود.

## نماز، رگ‌های درخت دین

رسول خدا ﷺ بعد از «ایمان» که اصل درخت «دین» است فرمود:

(وَالصَّلَاةُ عُرْوَةُهَا)؛ و نماز، رگ‌های آن درخت است.

همانگونه که یک درخت رگ‌ها و ریشه‌هایی دارد که در زیرزمین به اطراف کشیده شده و مواد غذایی لازم را از زمین جذب می‌کند و به درخت می‌رساند و درخت از آن مواد تغذیه می‌شود که اگر آن مواد غذایی لازم از طریق آن ریشه‌ها به درخت نرسد درخت می‌خشکد و می‌میرد، نماز هم موقعیتش برای درخت دین و ایمان نظیر موقعیت ریشه‌های تغذیه کننده‌ی درخت است که اگر نباشد، درخت دین و ایمان نیز می‌خشکد و آدمی با حال کفر از دنیا می‌رود.

اما انسان اهل نماز در شبانه‌روز چند بار با خدای حیات بخش عالم مرتبط می‌شود و با گفتن «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین، اهدنا الصّراط المستقیم» از او نیرو گرفته، حیات مجدد می‌یابد. درخت ایمانش شاداب‌تر و باطراوت‌تر می‌گردد.

## سرّ کافر قلمداد شدن بی نماز

آدم بی‌نماز، در واقع کافر است و خیال می‌کند مسلمان و دارای ایمان است و تنها نماز نمی‌خواند و حال آنکه فرموده‌اند: (مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ)؛ کسی که عمداً نماز را ترک کند، کافر است! و شاید سرّش این باشد که انسان در هر گناهی که از او صادر می‌شود، اعم از ترک واجبی از واجبات یا ارتکاب محرّمی از محرّمات، انگیزه‌ی نفسانی برای لذّت بردن از مشتهیات حیوانی در وی به وجود می‌آید و سبب ارتکاب آن گناه می‌گردد.

در روز ماه رمضان، اشتها به خوردن و آشامیدن بر او غالب می‌شود و روزه‌اش را می‌شکند. حبّ مال باعث می‌شود از دادن خمس و زکات و رفتن به حجّ، استنکاف می‌ورزد و هکذا در ارتکاب هر گناه و معصیتی، شهوتی بر انسان مستولی می‌گردد و آن گناه را مرتکب می‌شود. حال آیا چه شهوتی و چه انگیزه‌ی نفسانی در آدم بی‌نماز پیدا می‌شود که نماز نمی‌خواند جز بی‌اعتنایی به خدا و سبک شمردن فرمان خدا و معتقد نبودن به حساب و ثواب و عقاب روز جزا و این همان کفر است و گرنه چند رکعت نماز خواندن،

نه رنج و مشقت فوق العاده‌ای دارد که تحمل آن دشوار باشد و نه ترک آن برای انسان لذتی دارد که پاروی آن نهادن، نیاز به ریاضت داشته باشد و لذا صحیح فرموده‌اند: (مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ)؛ آدم تارک الصلوة جز خدا ناباوری و زیر پا نهادن فرمان خدا انگیزه‌ای ندارد.

### زکات، آب درخت دین

(و الزَّكَاةُ مَائِهَا)؛

زکات آبی است که به درخت دین می‌رسد و آن رازنده نگه می‌دارد و به آن طراوت می‌بخشد. در واقع، «زکات» -از نظر حیات بخشی به درخت دین- همان اثر را دارد که نماز دارد و از این رو است که در اکثر آیات قرآن که راجع به نماز سخن به میان آمده، زکات نیز همدوش با نماز آمده است: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾؛<sup>۱</sup> زکات به معنای مطلق انفاق مال، دارای مفهوم عامی است که هم شامل زکات به معنای خاص می‌شود و هم شامل خمس و کفارات و مظالم و دیگر عناوین انفاق مال که در دین مقدس، اعم از واجب و مستحب، تشریح شده است و زکات به معنای خاص عبارت از انفاق واجب مالی است که به اجناس نه گانه‌ی معینی تعلق می‌گیرد از انعام ثلاثه: شتر و گاو و گوسفند و غلات اربعه: گندم و جو و کشمش و خرما و نقدین: طلا و نقره که هر کدام از این اجناس نه گانه، نصاب خاص و شرایط مخصوصی دارند و در رساله‌های عملیه‌ی آقایان فقها تفصیلاً بیان شده است.

### خمس، از مصادیق خاص زکات به معنای عام

اما خمس که واجب دیگری از واجبات مالی است، دارای مفهوم گسترده‌تری است که مختص به جنس معینی از اموال نمی‌باشد، بلکه مطلق درآمدی که از هرگونه کسب و کاری عاید انسان بشود و از هزینه‌ی سال اضافه بیاید، متعلق خمس قرار می‌گیرد و یک پنجم آن باید به عنوان ادای خمس -از آن مال اضافه آمده‌ی از هزینه‌ی سال- اخراج شود و به مصرف معین برسد. چنانکه در قرآن کریم به صراحت آمده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...﴾؛<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۱.

بدانید هر چیزی که به عنوان غنیمت و فایده عایدتان شد، یک پنجم آن از آن خداست [و طبق دستور از مالتان باید جدا شود]...

البته در فقه اهل تسنن، خمس واجب، اختصاص به غنایم جنگی داده شده است ولی در فقه شیعه چنانکه گفته شد اختصاص به اموال معینی ندارد، بلکه هرگونه درآمدی از هرگونه کسب و کاری که عاید انسان بشود، مورد تعلق خمس قرار می گیرد. از این رو شاید بتوان گفت کمتر کسی ممکن است پیدا شود که بیکار محض باشد و یا درآمدی زاید بر هزینه‌ی سال خود و عائله‌اش حتی به قدر ده ریال نداشته باشد که دو ریال آن خمس واجب الاخراج باشد و از آن طرف نیز شاید بتوان گفت اکثریت مردم ممکن است مالک هیچ یک از اجناس نه گانه‌ای که متعلق زکات قرار می گیرند نباشند تا مشمول قانون زکات گردند.

ولی اکثریت مردم چنانکه گفته شد مشمول **قانون خمس** می باشند و جالب اینکه در قرآن کریم، آیه‌ای صریحاً راجع به مسأله‌ی زکات به معنای خاص با بیان اجناس نه گانه و میزان نصاب و شرایط خاص آنها نداریم! بلکه آنچه هست، زکات به معنای مطلق انفاق مالی است که شامل زکات به معنای خاص و خمس و سایر انفاقات می شود و شرح و تفصیل خصوصیاتشان را آقایان فقها از سنت یعنی بیان رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم السلام استنباط می کنند و در اختیار امت مسلمان می گذارند و همین است جواب کسانی که گاهی می پرسند چرا راجع به مسأله‌ی خمس یک آیه بیشتر در قرآن نیامده اما راجع به مسأله‌ی زکات آیات عدیده مکرراً و مؤکداً آمده است؟! می گوئیم آیات زکات، اختصاص به زکات به معنای خاص ندارد! بلکه مقصود، مطلق انفاق مال است که خمس و زکات به معنای خاص از مصادیق آن است و لذا در سوره‌های مکیه نیز سخن از زکات به میان آمده و حال اینکه زکات به معنای خاص در مدینه تشریح شده است.

### انفاق مال، مایه‌ی قرب الی الله

آری، آنچه که از لوازم ایمان صادق است اصل انفاق مال است و تحت هر عنوانی که انجام شود، نشانه‌ی صدق در اسلام و ایمان است! چون آنچه که ظلمت و قذارت در روح و قلب انسان ایجاد می کند، حب مال است و تنها وسیله‌ی تطهیر و تنویر قلب از آن



قذارت و ظلمت، انفاق و جدا کردن مال از خود می‌باشد و لذا خداوند حکیم خطاب به رسول مکرّمش ﷺ فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾<sup>۱</sup>

از اموالشان صدقه را بگیر که بدین وسیله از قذارت حبّ مال، تطهیرشان نمایی و در مسیر تقرب به خدا رشدشان بدهی...

در آیه‌ی دیگر هم فرموده:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾<sup>۲</sup>

هرگز به خیر و نیکی نخواهید رسید تا از آنچه که دوست دارید انفاق کنید...

رسول خدا ﷺ فرموده است:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)<sup>۳</sup>

دنیادوستی سر دسته‌ی همه‌ی گناهان است!

مال دوستی نیز که یکی از شعب دنیادوستی است؛ آدمی را مانع از ادای حقّ خدا و بندگان خدا می‌گرداند و او را از ساحت قرب خدا دور می‌سازد و تنها وسیله‌ی برداشتن این مانع از سر راه، انفاق است!

بنابراین بهره و سودی که انفاق کننده از انفاق مال خود می‌برد و آن طهارت و پاک گشتن قلب از آلودگی حبّ مال و تنویر جان به نور تقرب به حضرت معبود سبحان است، اصلاً قابل مقایسه و سنجش نمی‌باشد با بهره و سودی که انفاق شونده می‌برد و آن تأمین گوشه‌ای از زندگی مادی‌اش از خوراک و پوشاک و مسکن و... می‌باشد. بدیهی است که این کجا و آن کجا؟

حاصل اینکه به بیان رسول خدا ﷺ «زکات» به معنای انفاق مال، آبی است که به درخت دین و ایمان می‌رسد و آن را زنده و شاداب نگه می‌دارد و لذا توفیق انفاق مال در راه خدا، یکی از نعمت‌های بسیار بزرگ الهی است که به بندگان صالح خویش ارزانی داشته است و از این طریق آنها را به مقامات عالیه از قرب خودش نائل می‌گرداند و با قلبی

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۰.

سلیم از بیماری مهلك بخل، به محضر ارفع و اعلايش می پذیرد که فرموده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۖ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

### لزوم هوشمندی صاحبان دارایی

بنابراین، چه بجا است که بندگان متمکن و دارندگان مال، از طریق انفاق دنیای خود بهره‌های وافر بگیرند و مقامات بلند معنوی در حیات اخرویشان به دست آورند و مخصوصاً بکشند که از مال خودشان انفاق کنند و اکتفا به دادن خمس و زکات و کفارات و مظالم ننمایند، چه آنکه خمس و زکات و... مال خودشان نیست، مال دیگران است که در میان مال آنهاست و طبق دستور واجب دینی‌شان، موظف به اخراج آن می‌باشند تا جهنمی نشوند! مال دیگران را به صاحبانش دادن که کار مهمی نیست و استحقاق اجر و مزدی را سبب نمی‌شود.

حال خداوند کریم ذوالفضل و الاحسان؛ اگر به اداکنندگان خمس و زکات و سایر انفاقات واجب ثواب‌های عظیم از درجات بهشت و رضوان خویش عنایت می‌فرماید، بر اساس حساب فضل است و ارتباط به استحقاق آنان ندارد. در روایت می‌خوانیم که فرموده‌اند:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَعْنِيَاءِ فَرِيضَةً لَا يُحْمَدُونَ إِلَّا بِأَدَائِهَا وَ هِيَ الزَّكَاةُ بِهَا حَقُّوا دِمَائَهُمْ وَ بِهَا سُمُّوا مُسْلِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

خداوند در اموال توانگران حقی برای تنگدستان واجب کرده که به سبب ادای آن، ستایش نمی‌شوند [زیرا حقّ دیگران را به صاحبانش ادا می‌کنند و این ستایش ندارد] و آن حقّ واجب، همان زکات است که با ادای آن خون خودشان را مصون نگه داشته‌اند و مسلمان نامیده شده‌اند.

### روزه، پوست تنه‌ی درخت دین

در ادامه‌ی حدیثی که راجع به لوازم درخت دین می‌خوانیم، رسول خدا ﷺ فرموده است: (الْصُّومُ سَعْفُهَا)؛ روزه پوست تنه‌ی آن درخت است. پوست، ساقه و تنه‌ی درخت را از آسیب‌ها مصون نگه می‌دارد. روزه با امساک از مُفطرات و پرهیز دادن اعضاء و جوارح از

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲- کافی، جلد ۳، صفحه ۴۹۸.

آلودگی به گناهان و نهایتاً بیرون کردن هر چه که غیر خداست از حومه‌ی جان که «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» درخت دین و شجره‌ی طیبه‌ی ایمان را از مطلق ظلمت‌ها خارج کرده و به مراتب عالی‌تری از نور ایمان منور می‌گرداند که فرموده‌اند: (الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ)؛ روزه، سپری از آتش است که به روی قلب انسان با ایمان کشیده می‌شود و قلب را از آسیب‌پذیری باز می‌دارد.

### خوش خلقی، برگ درخت دین

(وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَرَفْهًا)؛ خوشخویی برگ درخت دین است!

برگ‌های هر درختی زینت‌بخش آن درخت است؛ درخت بی‌برگ، نه منظری زیبا و جالب دارد و نه سایه‌ای برای استراحت و آسایش! برگ زینت‌بخش درخت دین هم خوش خلقی و خوش‌برخوردی با اشخاص است؛ مخصوصاً در زندگی خانوادگی یکی از عوامل از هم پاشیدن خانواده و یا بسیار تلخ و جهنمی شدن زندگی در آن خانه، سوء خلق و بد رفتاری و بدزبانی و تند‌های نابجای زن و شوهر یا پدر و مادر خانواده است. فرموده‌اند:

(الْحِدَّةُ مِنَ الْجُنُونِ)؛

تندخویی [و زود از جا در رفتن و خشم بی‌مورد نمودن شعبه‌ای] از جنون و دیوانگی است!

شاهدش اینکه آدم تندخو، بعد پشیمان می‌شود و رفتار خود را خلاف روش عقلا می‌داند!

(وَ إِنْ لَمْ يَنْدَمْ فِجْئُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ)؛<sup>۱</sup>

و اگر پشیمان نشد [معلوم می‌شود] دیوانگی‌اش پایدار است و استوار!

حاصل اینکه خوشخویی، برگ درخت ایمان و زینت‌بخش به انسان با ایمان است. انسان با ایمان به معنای واقعی، پیوسته چهره‌ای گشاده و بشاش دارد. لبی متبسم و خندان، زبانی مؤدب و مهربان، رفتاری متواضعانه و خاکسار.

از این جهت در میان مردم محبوبیتی خاص دارد و جاذبه‌ای ممتاز که همه به سوی او کشیده می‌شوند و دوست دارند با او هم صحبت و هم مجلس باشند.

اما آن یکی دیده می‌شود در عین حال که به قول خود مؤمن و مقدس و اهل نماز و

ذکر و دعا است، ولی پیوسته با قیافه‌ای عبوس و اخم کرده با مردم برخورد می‌کند و با رفتار و گفتار زنده‌اش، نزدیکترین کسانش را هم از خود طرد می‌کند!

درست همانند یک درخت بی برگ خشک است که نه منظری جالب دارد و نه سایه‌ای آرام بخش.

### خودداری از گناهان، میوه‌ی درخت دین

و اما ششمین لازم از لوازم درخت دین آنکه: (وَ الْكُفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ ثَمَرُهَا)؛ خودداری از گناهان، میوه‌ی آن درخت است. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود:

(فَلَا تَكْمُلُ شَجَرَةٌ إِلَّا بِالثَّمَرِ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ)؛

پس همانگونه که درختی به کمال خود نمی‌رسد مگر با میوه، ایمان نیز به کمال خود نمی‌رسد مگر با خودداری از گناهان!

بنابراین بی‌پروایی در ارتکاب گناه که متأسفانه ما در زندگی خود بالعیان شاهد آن می‌باشیم، کاشف از این است که درخت ایمان در سرزمین وجود ما به حد کمال خود نرسیده و میوه و محصول خود را نداده است!!

از این رو ترس این داریم که عمر ما با همین ایمان ناقص بی‌ثمر به پایان برسد و با دست خالی از میوه و محصول درخت ایمان، وارد عالم برزخ و محشر بشویم و محروم از میوه‌ی سعادت بخش شجره‌ی طوبای بهشتی و مبتلا به میوه‌ی تلخ عذاب‌انگیز شجره‌ی زقوم جهنم گردیم.

پناه بر خدا می‌بریم از آثار شوم بی‌پروایی در گناه و عصیان، نکند مغرور به ظواهر زندگی دینی خود باشیم و مخصوصاً با دلگرمی به ادعای محبت‌خاندان عصمت علیهم‌السلام ارتکاب گناه را در وجود خود بی‌اثر دانسته و اطمینان به بهشتی شدن خود داشته باشیم.

### تذکری به خطبای محترم

متأسفانه بعضی از گویندگان بزرگوار و محترم، وقتی می‌خواهند عظمت اهل بیت اطهار علیهم‌السلام را نشان دهند! طوری بیان می‌کنند که مردم را با اتکاء به محبت آن بزرگواران، بی‌پروای در گناه و معصیت می‌سازند و حال آنکه این گفتار صریح از حضرت امام

باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است:

(فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلَّهِ تَنْفَعَهُ وَلَا يَتَنَا وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِيًا لِلَّهِ لَمْ تَنْفَعَهُ وَلَا يَتَنَا وَيُحَكِّمْ لَا تَغْتَرُّوا وَيُحَكِّمْ لَا تَغْتَرُّوا)؛<sup>۱</sup>

هر کس از شما [دوستانداران ما] مطیع فرمان خدا باشد، ولایت ما نفع به حال وی خواهد داشت و هر کس از شما متخلف از فرمان خدا گردد، ولایت ما نافع به حالش نخواهد بود. وای بر شما فریب مخورید، وای بر شما فریب مخورید و به خیال کفایت اظهار ولایت ما نمودن، خود را آلوده به گناهان نکنید که سرانجام به آتش قهر خدا بسوزید.

در روایت دیگری از همان حضرت رسیده است:

(يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسِبَ الرَّجُلُ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَ أَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا)؛

ای جابر! مراقب باش! این مسالک و مذاهب گوناگون تو را از راه بیرون نبرند و به بیراهه ات نکشند! مرد چنین پندارد که [ملاک نجات و سعادتش همین است که] بگوید علی را دوست می دارم و او را به ولایت می پذیرم و با این وصف، اهل عمل و فعال [در انجام وظایف دینی اش] نباشد!

(فَلَوْ قَالَ إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ﷺ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سَبِيلَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِلَّا هُ شَيْئًا)؛<sup>۲</sup>

حال اگر او بگوید من رسول خدا ﷺ را دوست می دارم با اینکه رسول خدا ﷺ بهتر از علی علیه السلام است، ولی پیروی از سیره و رفتار او نماید و سنت و احکام شریعت او را به کار نبندد، تنها محبت او نافع به حال وی نخواهد بود [و به او مصونیت از عذاب خدا نخواهد داد].

(مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَ مَا تُنَالُ وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ)؛<sup>۳</sup>

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۷۶.

۲- همان، صفحه ۲۷۴.

۳- همان، صفحه ۷۵.

هر کس مطیع فرمان خدا باشد، او ولیّ و دوستدار ماست [و از آتش قهر خدا در امان است] و هر کس متخلّف از فرمان خدا باشد، او دشمن ما [و محکوم به عذاب خدا] است و هیچ راهی برای رسیدن به ولایت و محبّت ما نیست، جز راه عمل [یعنی به کار بستن امر و نهی خدا] و ورع [یعنی پرهیز از گناه و دوری جستن از محرّمات خدا].

و خلاصه تنها ادّعی محبّت و ولایت اهل بیت عصمت علیهم السلام بدون عمل به احکام شریعت، نجات بخش انسان در عالم آخرت نخواهد بود و تنها عمل به احکام شریعت عاری از محبّت و ولایت اهل بیت عصمت علیهم السلام نیز هیچگونه ارزش الهی نخواهد داشت و کمترین اثری به حال انسان در آن جهان نخواهد بخشید.

## گفتار پانزدهم: قلب غافل

### قلب سلیم سرمایه‌ی جاودانی

گفتیم: در قرآن کریم، آنچه روی آن خیلی تکیه شده و ما هم به تبعیت از قرآن باید آن را مورد توجه بسیار قرار دهیم مسأله‌ی قلب است.

مقصود از «قلب» در لسان قرآن کریم و علمای اخلاق، آن جان و روح انسان است که حقیقت انسانی انسان همان است و این بدن با تمام اعضا و جوارحش از داخل و خارج ابزار کار او می‌باشد و ما از او تعبیر به «من» می‌کنیم و می‌گوییم بدن من، چشم و گوش من، دست و پا و زبان من، قلب و ریه و کلیه و کبد من و... مقصود از «من» همان روح و جان است و قرآن کریم از او تعبیر به «قلب» می‌کند و گاهی سالم و گاهی بیمارش نشان می‌دهد. یک جا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْتَفِعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۖ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

روزی [در پیش است] که آن روز، نه مالی نافع به حال انسان خواهد بود و نه فرزندان، [آن روز] تنها کسی [رستگار است] که با قلبی سالم [از هرگونه بیماری اعتقادی و اخلاقی و عملی] بر خدا وارد گردد.

در جایی هم می‌فرماید:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۲</sup>

...حقیقت اینکه چشم‌ها نابینا نمی‌شود! بلکه قلب‌هایی که در درون و باطن وجود انسان‌هاست نابینا می‌گردد.

در میان آدمیان، بسیاریند افرادی که چشم و گوش سرشان سالم است، تیزبین و

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

تیزشنو هستند و همه گونه اشکال و الوان اجسام را می بینند و همه گونه صداها را می شنوند؛ اما چشم و گوش قلبشان کور و کر است! نه جمالی از خالق و آفریدگارشان می بینند و نه صدا و ندایی از او می شنوند و حال آنکه مقصود اصلی از آمدنشان به این دنیا، آشنا گشتن با آن جمال و آن نداست! تا پس از انقضای مدّت توقّفشان در دنیا، با قلبی سالم و منور به نور دیدار خدا و استماع ندای او قدم به عالم برزخ و محشر بگذارند و به سعادت ابدی نائل گردند؛ نه اینکه با قلبی کور و کر وارد آن عالم گشته و جز شعله های آتش سوزان چیزی نبینند و جز آه و ناله و افغان جهنّیان چیزی نشنوند. این ندا به گوششان برسد:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾<sup>۱</sup>

نه، هرگز [اینان روز خوش نخواهند دید] امروز اینان از پروردگارشان در حجابند [آنگونه که در دنیا قلبشان از خدایشان در حجاب بود].

﴿...قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾<sup>۲</sup>

...بگو زیانکاران حقیقی آنهایی هستند که روز قیامت [بر اثر بی اعتنائی نسبت به خدا و دین خدا در دنیا] خود و خانواده ی خود را باخته اند [پا روی سعادت جاودانه ی خود و خانواده شان نهاده و خدا را از دست داده اند]...

﴿...نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾<sup>۳</sup>

... آنها خدا را فراموش کردند [احکام دین و شریعتش را پشت گوش انداختند] خدا هم [به کیفر این گناه بزرگ] آنان را چنان کرد که خود را فراموش کردند [و در تمام مدّت عمر اصلاً به فکر تأمین سعادت جاودانه ی خود نیفتادند]...

### غفلت و نسیان، بیماری قلب انسان

آری، بیماری نسیان و غفلت از خدا، یک بیماری مهلک قلبی است که ما اکثراً به آن مبتلا هستیم و خود نمی دانیم. اگر اندکی به خود بیاییم و آینه ی گرد و غبار گرفته ی قلب خود را از لابه لای پلیدی های دلبستگی ها و تعلّقات نکبت بار عمر تباہ کن دنیا بیرون

۱- سوره ی مطفّین، آیه ی ۱۵.

۲- سوره ی زمر، آیه ی ۱۵.

۳- سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.



بکشیم و روبه‌روی خود بگذاریم، خواهیم دید آنچه که در آن مشاهده می‌شود، چهره‌ی پول است و خانه است و ماشین و مغازه و اهل و عیال و مقام و منصب و... و آنچه که اصلاً در آن دیده نمی‌شود و یا اگر هم دیده می‌شود به گونه‌ی شَبَحی تیره و تار است و غیر مشخص، «وجه الله» است و چهره‌ی هستی‌آفرین حیات‌بخشِ روزی‌ده، خداوند سریع‌الحساب و شدیدالعقاب.

در آن موقع است که باید دو دستی بر سر خود بکوییم که وای بر من! آنچه که باید دل به آن بدهم و آن را در صفحه‌ی آینه‌ی قلب بنشانم و همیشه با او باشم فراموشش کرده و از دست داده‌ام و آنچه که دل به آن داده و خود را به آن چسبانده‌ام، مشتی جمادات و اشیای مرده و بیجان است که به همین زودی از من جدا می‌شوند و من با قلبی بیمار بی‌خبر از خدا وارد بر خدا می‌گردم. آنجاست که از عمق جان فریاد بر می‌آورم:

﴿... يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

ای حسرت و افسوس بر آن عمر گرانبه که در کنار خدا به بطالت و غفلت گذراندم و همه چیز را به مسخره گرفتم.

افسوس بر این عمر گرانبه که بگذشت ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم به راستی ما نسبت به سرمایه‌ی فوق‌العاده گرانبهای عمر خود چقدر دست و دل بازمی و آن را به رایگان از دست می‌دهیم! عمری که با هر لحظه و ثانیه‌اش می‌توانیم درجاتی از بهشت جاودان به دست آوریم، ماه‌ها و سال‌ها از آن را به لجن می‌کشیم بلکه با آن جهنم می‌افروزیم. این جمله‌ی بسیار پرمحتوا را از بزرگ‌مردی به نام شهید اول از اعظم علمای مذهب بشنویم که می‌گوید:

﴿وَمِنَ الْخُسْرَانِ صَرَفُ الزَّمَانِ فِي الْمُبَاحِ وَإِنْ قَلَّ﴾

این زیان و خسران است که انسان قسمتی از زمان و عمر خود را صرف انجام کار مباحی کند اگرچه آن، زمانی اندک و مدتی کوتاه باشد!

### آثار زیانبار غفلت از یاد خدا

البته می‌دانیم کار مباح آن کاری است که از نظر دین مقدس، فعل و ترکش - یعنی

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

انجام دادن و ندادنش - یکسان است نه فعلش ثواب و عقاب دارد و نه ترکش، نه واجب است و نه حرام، نه مستحب است و نه مکروه، بلکه مباح است. مثل اینکه انسان به عنوان تفریح سالم میان باغی قدم می‌زند این کار مباح است.

حال این مرد بزرگ می‌گوید: من نه تنها مرتکب کار حرام و کار مکروه نمی‌شوم، بلکه حاضر نیستم لحظه‌ای از عمرم را صرف انجام کار مباح کنم؛ بلکه می‌کوشم تمام کارهایم از نظر شرع مقدّس، واجب و یا مستحب باشد تا تمام لحظات عمرم صرف تحصیل رضای خدا و تأمین سعادت عُقبی گردد.

این طرز تفکر البتّه بدیهی است که از نظر اکثر مردم ما - که ارزشی برای عمر خود نمی‌شناسند - افسانه است و غیر قابل اعتنا. آنها می‌گویند: در دنیا عمر باید بگذرد، حال در مسجد و کنار کعبه و در حال سجده بگذرد یا در میخانه و فضای شهوت آلود سینما و در حال رقص و طرب بگذرد، فرق نمی‌کند.

آری، آنها هم وقت را طلا می‌دانند؛ اما برای رسیدن به منافع مادی و اشباع تمایلات نفسانی که در غیر این صورت آن را تلف شده و از دست رفته می‌شمارند. طبیعی است که از نظر این دسته از مردم مسأله‌ی غفلت از خدا که از نظر اهل ایمان و معرفت خطرناک‌ترین بیماری مهلک قلبی است اصلاً معنا و مفهوم درستی ندارد؛ در حالی که از دیدگاه قرآن کریم، اهل جهنّم همان مبتلایان به بیماری غفلت از خدا می‌باشند که:

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...اینان، همان غفلت‌زدگانند [که بر اثر بی‌خبر افتادن از خدا] نه قلبی فهمنده و درآک دارند و نه چشمی بینا و نه گوشی شنوا، همانند چهارپایان و بلکه از آنها نیز گمراه‌ترند!

آری، ادامه‌ی راه بی‌اعتنایی به فرمان خدا و تسلیم گشتن در مقابل اهواء نفسانی، سبب می‌شود که قلب آدمی، قلبی نافهم و نابینا و ناشنوا گردد، نه از حقایق عالم بالا چیزی بفهمد و نه جمال‌هایی از آن عالم مشاهده نماید و نه نغمه‌هایی از آن عالم به گوشش

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

برسد. ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛<sup>۱</sup> به یقین، بدترین جنبنندگان در نزد خدا، کران و گنگانی هستند که عقل خود را به کار نمی گیرند تا آنچه را که برای به دست آوردن آن به این دنیا آمده‌اند به دست آورند و با قلبی فهمنده و بینا و شنوا از دنیا بروند و به سعادت جاودانه‌ی اخروی نائل گردند. درست همانند چهارپایان:

﴿...يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾<sup>۲</sup>؛

...بهره از لذات حیوانی می برند و می خورند، آنگونه که چهارپایان می خورند...

آیا می شد این تهدید و توبیخ‌های قرآن حکیم تکانی به ما می داد و ما را از خواب غفلت بیدار می کرد تا اندکی به فکر خود بیفتیم و باقی مانده‌ی این عمر زودگذر را به بطالت نگذرانیم و با جدّ تمام به تحصیل سرمایه‌ی حیات ابدی خود که معرفت و محبت خدا و اولیای خداست پردازیم و در پیمودن این راه از خدا و اولیایش مدد بگیریم؟!

### ورود بر خداوند متعال با چه قلبی؟

این جمله را در دعای کامل که گنجینه‌ای از معارف الهی است می خوانیم:

(يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ  
أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ  
بِخِدْمَتِكَ مُوَصَّوْلَةً وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ  
أُورَادِي كُلُّهَا وَرِدّاً وَاحِداً وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمِداً)؛

ای خدا، ای خدا، ای خدا، ای خدا، من، از تو به حق و قدس خودت و به بزرگ ترین صفات و اسمائت می خواهم که اوقات شبانه روزم را به ذکر و یاد خودت آباد گردانی؛ آنگونه که تمام اعمال و اورادم، وردی واحد و برنامه‌ای ثابت و مستقر گردد که عبارت از اخلاص در عبودیت و بندگی است.

خدا را بر تمام شئون زندگی خویش از افکار و اخلاق و اعمال حاکم قرار دادن، این نیاز به رشد عقلی به معنای واقعی دارد که غیر خدا را هر چه که هست غیر قابل دل بستن بداند و یک جا همه را از خانه‌ی دل بیرون براند و از صمیم جان بگوید: «لا اله الا الله» و احدی را جز

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۲.

الله معبود و محبوب و مطاع خود نمی دانم. البته به این حدّ از معرفت رسیدن، نیاز به جهاد و پا روی اهواء و امیال نفسانی نهادن می خواهد که بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی.

خواندن دعای کمیل در شب های جمعه، با شور و غوغا و احياناً با حال گریه و گفتن جملاتی که خوانده شد به طور دسته جمعی آن هم با لحن و آهنگی خوش:

(یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ اَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ وَ قُدْسِکَ...)

آری، گفتن و خواندن این جملات بسیار آسان است و دلنشین، اما متحقّق شدن قلب به این حقایق به این سادگی میسر نمی باشد! دل کندن از «ماسبوی الله» و دل بستن به «الله» می خواهد تا با قلبی سلیم و جانی پاک و مطهر گشته از هر گونه آلودگی به حبّ غیر خدا وارد بر خدا بشویم و جاودانه مشمول لطف و عنایت او گردیم.

آنچه که اساس کار است و روی آن توجه کامل باید داشت، همان مسأله ی ورود بر خدا در روز جزاست. ﴿...إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾؛ این چنین روزی ما در پیش داریم که باید دل بستگی به خدا و دل کندن از غیر خدا را به عنوان ارمغان سفر همراه خود ببریم که به طور قطع و مسلم مورد پرسش قرار خواهیم گرفت.

این گفته ی خداست: ﴿فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ با «لام» و «نون» تأکید و فعل مضارع، قطعیت و حتمیت سؤال و پرسش را نشان داده که ما به طور حتم، هم مردم و هم رسولان را مورد پرسش قرار می دهیم که رسولان چگونه پیام ما را به مردم رساندند و مردم چگونه با آنها مواجه گشتند و اکنون که روز حساب و جزاست، چه همراه آورده اند.

حق تعالی خلق را گوید به حشر  
ارمغان کواز برای روز نشر  
جِئْتُمُونَا وَ فُرَادَىٰ بَيْنُوا  
هم بدان سان که خَلَقْنَاكُمْ كَذَا

همان طور که از مادر لخت و عور به دنیا آمده اید، اینجا هم به همان کیفیت لخت و عور آمده اید. با اینکه من به شما در دنیا عقل و اراده و اختیار داده بودم و مشعل فروزان وحی، سر راهتان روشن بود که راه تحصیل سرمایه برای حیات ابدی را بی هرگونه انحرافی بیمایید و مجهّز به جهازات زندگی جاودانه در این عالم وارد بر من شوید!!

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۶.

هین چه آوردید دستاویز را  
ارمغان روز رستاخیز را  
بر در یاران تهی دست آمدن  
هست بی گندم سوی طاحون<sup>۱</sup> شدن  
یا امید بازگشتنتان نبود  
وعده‌ی امروز باطلتان نمود

معلوم می‌شود شما هیچ ایمان و اعتقادی به مسأله‌ی معاد و بازگشت به روز حساب و جزا نداشته‌اید که این چنین در دنیا خود را یله و رها کرده و بی‌پروا از هرگونه اخذ و عقابی زندگی کرده‌اید! حال ای مدّعیان ایمان به روز حساب و جزا اندکی به خود بیاییم و با خود به اندیشه بنشینیم که نکند در پشت سر این ادّعیای ایمان دیو بی‌ایمانی خفته باشد و ما بر اثر مقهوریت در مقابل اهواء نفسانی آگاه از آن نباشیم و خود را مؤمن کامل عیار پنداریم و گرنه چگونه ممکن است انسان عاقل مؤمن به قرآن این ندای تکان دهنده‌ی قرآن را بشنود که:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا وَّ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...﴾<sup>۲</sup>

روزی در پیش است که هر کس اعمال خود را اعمّ از نیک و بد [در حومه‌ی وجود خودش] می‌یابد...

این ندا را بشنود و آنگاه با بی‌پروایی تمام به زندگی آلوده‌ی خویش ادامه دهد و هیچ باکی از عذاب‌های موعود خدا نداشته باشد و لذا می‌گوییم این چنین آدمی یا عاقل نیست و دیوانه است و یا ایمان و اعتقادی به معاد و روز جزا ندارد، و گرنه ممکن نیست آدم عاقل خود را از روی عمد و اراده و اختیار به آتش بیفکند که خدا بالحنی تعجب آمیز می‌فرماید:

﴿...فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾<sup>۳</sup>

...اینان چه صبری بر آتش دارند [که خود را به آتش سوزان جهنم می‌افکنند].

### مراحل ذکر و یاد خدای سبحان

حاصل اینکه بیماری غفلت از خدا و روز جزا خطرناک‌ترین بیماری قلبی است که نتیجه‌ی حتمی‌اش مرگ قلب است و قلب مرده هم جز عذاب‌های دردناک محرومیت از لقای خدا- که هدف اصلی از خلقت انسان است - حظّ و نصیبی نخواهد داشت و تنها راه درمان این بیماری ذکر و یاد خداست آن هم ذکر و یاد به معنای واقعی‌اش که حاکم

۱- طاحون: آسیاب.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۷۵.

ساختن خدا بر تمام نواحی وجود انسان از افکار و اخلاق و اعمال است. البته «ذکر» به این معنا، در ابتدای امر اندکی تکلف دارد و با عمل به دستورات عبادی از انجام واجبات و ترک محرمات آغاز می‌شود تا به مرحله‌ی نازل‌هی از محبت قلبی می‌رسد و سپس تشدید می‌شود تا به مرحله‌ی نهایی آن نائل می‌گردد. در این مرحله است که جز خدا در فضای قلب خود محبوبی نمی‌یابد و از خود نیز بیخود می‌شود.

پس عدم گردد چون ارغنون      گویدش انا الیه راجعون

انسان گاهی اسمی از شخص غائبی که آشنایی با او نداشته است می‌شنود، از صفات خوب و پسندیده‌اش از علم و عدل و صدق و صفایش برای او بیان می‌کنند، او غائبانه به او محبت پیدا می‌کند. از دیگران نیز ذکر خیر او را مکرراً می‌شنود و قهراً محبتش به او شدیدتر می‌گردد تا آنجا که طالب دیدار شخص او می‌شود و با او به صحبت می‌نشیند.

عاقبت طوری می‌شود که ملازم همه جایی و همه حالی او می‌گردد و از او جدا نمی‌شود. تقریباً ذکر واقعی خدا نیز این چنین طی مراحل می‌کند، با تکلف آغاز می‌شود و با دلدادگی و فنای در محبوب پایان می‌پذیرد و می‌گوید:

در بلا هم می‌چشم لذات او      مات اویم مات اویم مات او

امام سیدالساجدین علیه السلام نیز در مناجات‌الدائرین از مناجات خمس عشره به خدایش عرض می‌کند:

(أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَعِيرٍ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَعِيرٍ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُورٍ بَعِيرٍ قُرْبِكَ)؛

یعنی خدایا حب تو آنچنان فراگیر قلبم شده که جز ذکر و یاد تو، چیزی لذت بخش من و جز انس با تو چیزی آسایش بخش من و جز قرب تو چیزی فرح بخش من نمی‌باشد و لذا از لذت بردن از هر چه غیر ذکر تو و آسایش داشتن در کنار هر چه غیر انس با تو و شاد گشتن از هر چه غیر قرب تو [را] گناه می‌دانم و از همه‌ی آنها [استغفار می‌کنم].

«ذکر» در مراحل اولیه‌اش از زبانی و عملی «مولد حب» است، یعنی سبب پیدایش محبت می‌شود، ولی در مراحل نهایی اش «مولود حب» است، یعنی محبت سبب ذکر زبانی و عملی می‌گردد و ذکر واقعی همان است که از قلبی مواج از محبت تراوش می‌کند. این

جمله از امام صادق علیه السلام منقول است:

(فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قَبْلَةً لِّلسَانِكِ لَا تُحَرِّكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ)؛<sup>۱</sup>

قلب را قبله‌ی زبانت قرار بده و آن را جز به اشاره‌ی قلب به حرکت در نیاور.

و همچنین فرموده است:

(مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ وَالطَّاعَةُ عِلْمٌ الْهُدَايَةُ وَالْمَعْصِيَةُ عِلْمٌ الضَّلَالَةُ وَأَصْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَالْعَقْلَةِ)؛<sup>۲</sup>

آن کس ذاکر خدا به معنای حقیقی است که مطیع امر و نهی او باشد، و کسی که خدا را نافرمانی کند، در واقع غافل از خداست، طاعت، علامت هدایت است و معصیت علامت ضلالت، طاعت از ذکر نشأت می‌گیرد و معصیت از غفلت.

### عجز حجاج ثقفی در برابر عرب بادیه‌نشین

این راهم باید دانست که ذاکر و غافل بودن، ربطی به عالم و غیر عالم بودن و باسواد و بی‌سواد بودن ندارد. چه بسا عالمانی که مبتلا به بیماری غفلتند و چه بسا بی‌سوادان و درس‌نخوانده‌هایی که قلبشان متور به نور «ذکر الله» است و آنی از یاد و ذکر خدا غفلت نمی‌ورزند. در تاریخ آمده حجاج بن یوسف ثقفی - استاندار بنی مروان در کوفه - مردی سفاک و خونخوار بوده، روزی به شکار رفته بود. در میان بیابان سفره‌ی غذایش را پهن کردند، دستور داد اطراف کوه و صحرا بگردند و کسی را پیدا کنند و بیاورند تا با او هم غذا شود. مأموران گشتند و یک اعرابی بیابان‌نشین را پیدا کرده و آوردند.

حجاج به او گفت: بیا با من غذا بخور. او گفت: امروز مرا کسی بزرگ‌تر از تو دعوت کرده اجابتش کرده‌ام، نمی‌توانم دعوت تو را اجابت کنم. حجاج با تعجب پرسید: از من بزرگ‌تر کیست؟ گفت: خدای تو از تو بزرگ‌تر است. او به من دستور روزه داده و بر سر سفره‌اش خوانده است. امروز من روزه دارم، گفت: عجب تو در این هوای گرم و داغ بیابان روزه گرفته‌ای؟ گفت: آری. برای روزی که داغ‌تر از امروز است.

۱- مصباح الشریعه، باب ۵.

۲- همان.

﴿...قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۱</sup>

حجاج گفت: امروز بیا افطار کن و فردا روزه بگیر. اعرابی گفت: اگر امیر ضمانت می‌کند که من تا فردا زنده بمانم امروز افطار می‌کنم. حجاج گفت: نه، من چنین ضمانتی نمی‌توانم بکنم. مرد گفت: من هم نقد را با نسیه که آمدنش معلوم نیست معاوضه نمی‌کنم. امروز نقد است که روزه گرفته‌ام و فردا نسیه است و افطار نمی‌کنم! حجاج گفت: این غذای من خیلی خوشمزه است و دلچسب، از این غذا بیا بخور.

مرد گفت: دلچسب بودنش معلول عافیت و سلامت بدن است. عافیت و سلامت بدن هم که دست تو نیست و دست خداست. او را باید از خود راضی و خشنود ساخت. حجاج دید این مرد، آدمی بسیار فهمیده و عاقل است و جوابی در مقابل او ندارد. گفت: در تمام مدّت عمرم از جواب کسی عاجز نمانده بودم، اینجا عاجز مانده‌ام. حال آن مرد اعرابی، درسی نخوانده بود و هیچ اطلاعی از اصطلاحات علمی عالمان نداشت؛ ولی قلبی منور به نور ایمان داشت و ذاکر واقعی الله بود. از خداوند متّان می‌خواهیم به حرمت مقرّبان درگاه و ذاکران واقعی‌اش ما را از بیماری مهلک غفلت شفا بخشد و دل‌های ما را به نور ذکر خودش منور گرداند و با قلبی سلیم از دنیا ببرد.

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۱.



## گفتار شانزدهم: امتحانات الهی

امتحان الهی حتمی است

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس [مراقب باشید که] زندگی دنیا شما را نفریبید و [مراقب باشید که] شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

قبل از توضیح آیه‌ی شریفه عرض می‌کنیم، ما باید همیشه متوجه این حقیقت باشیم که تمام حوادث و وقایع که در زندگی انسان پیش می‌آید، مقدر به تقدیرات حکیمانه‌ی خداوند رحیم است؛ منتها ما به رمز و راز مصالح و حکم پی نمی‌بریم.

لذا آنچه که وظیفه‌ی ما در عالم بندگی است رضا به قضای خدا دادن و تسلیم امر خدا بودن است و اینکه متوجه باشیم خداوند در دنیا یک برنامه‌ی امتحانی حتمی برای همه‌ی بندگانش دارد و همه باید در معرض امتحان و آزمایش قرار بگیرند، منتها آزمون هر کسی به نوعی خاص و کم و کیفی مخصوص است، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ...﴾

به طور مسلم ما شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها می‌آزماییم.

به اصطلاح اهل ادب، جمله‌ی «لَنَبْلُوَنَّكُمْ» هم با لام و نون تأکید و هم با صیغه‌ی فعل

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

مضارع آمده که دلالت بر حتمیت و استمرار و همیشگی دارد؛ یعنی ما به طور حتم شما را در معرض آزمایش و امتحان قرار می‌دهیم با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها.

### درود و رحمت خدا بر صابران

﴿...وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

حال ای پیامبر گرامی ما صابران را بشارت ده؛ آن کسانی که دشواری‌ها و تلخی‌های امتحانات ما را تحمل می‌کنند. در همه جا و در همه حال از خود صبر و ثبات و استقامت نشان می‌دهند، جَزَع و فَرَج<sup>۲</sup> نمی‌کنند، حوادث را به حساب روزگار غدار و چرخ کج‌مدار نمی‌گذارند، بلکه با یقین توأم با رضا به قضای خدا و تسلیم امر خدا می‌گویند:

﴿...لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

...هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خدا برای ما نوشته و مقدر فرموده

است، او مولا و صاحب اختیار ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

﴿...وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ

رَاجِعُونَ﴾<sup>۴</sup>؛

...بشارت ده اهل صبر را، آنان که هرگاه حادثه‌ای ناگواری به آنها برسد،

می‌گویند ما از آن خدايیم و به سوی او باز می‌گردیم.

ما مِلْكُ خدا هستیم و مالک، حَقَّ همه گونه تصرف در مِلْك خود دارد. این عباى بر

دوش من مِلْك من است و من مالک آن هستم و لذا حَقَّ تصرف در آن دارم، ولی مالکیت من نسبت به این عبا، فرق دارد با مالکیت خدا نسبت به ماسوی.

مالکیت من یک امر اعتباری است که بر حسب قرارداد اجتماعی وقتی گفتم: خریدم

این عبا را از شما به صد تومان، شما هم گفتید: فروختم آن را به شما به صد تومان؛ عبا به

ملک من درآمد و صد تومان هم به ملک شما. یک ساعت بعد، همین که گفتم: فروختم

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲- جَزَع و فَرَج: بی‌تابی و آه و ناله کردن.

۳- سوره توبه، آیه ۵۱.

۴- سوره بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶.

این عبا را به شما به صد تومان و شما هم گفتید خریدم آن را به صد تومان، دوباره آن عبا ملک شما شد و صد تومان ملک من. بدیهی است مالکیتی که با یک کلمه‌ی «خریدم» بیاید و با یک کلمه‌ی فروختم برود، مالکیت حقیقی نیست و صرفاً یک امر اعتباری و قراردادی است.

اما مالکیت خدا نسبت به همه چیز عالم، مالکیت حقیقی است، یعنی اصلاً وجود و هستی هر موجودی بسته به اراده و خواست خداست که خالق و آفریننده‌ی آن است، اوست که هر چیزی را با اراده‌اش ایجاد می‌کند و با اراده‌اش معدوم می‌سازد، مالکیت من نسبت به این عبا، علاوه بر اینکه امری اعتباری است نه حقیقی، تصرفات من در آن نیز محدود است و همه گونه‌ای نیست؛ یعنی تنها حق دارم آن را بر دوش خود بیفکنم و آن را ساتر<sup>۱</sup> و زینت خود قرار دهم، ولی حق ندارم آن را آتش بزنم و بسوزانم و یا با قیچی قطعه قطعه‌اش کنم، چون آن ذاتاً ملک خداست و او اذن اتلاف آن را به من نداده است.

حاصل اینکه ما با گفتن کلمه‌ی ﴿أَنَا لِلَّهِ﴾ اذعان و اعتراف به این می‌کنیم که ما از حیث ذات و اصل وجود و هستی، ملک خداییم و خدا مالک ذات و هستی ما و مالک جسم و روح و ظاهر و باطن ما مالک چشم و گوش و عقل و هوش ماست و لذا حق همه گونه تصرف در سرپای وجود ما دارد.

او می‌تواند کور و کرمان سازد و بی عقل و هوشمان گرداند. آخدی را نرسد که به تصرفات او در عالم خلقتش چون و چرایی بنماید.

﴿إِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾<sup>۲</sup>

خدا هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد و به هر چه که صلاح بداند حکم می‌کند.

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾<sup>۳</sup>

او هر کاری که انجام دهد از ناحیه‌ی کسی مورد سؤال قرار نمی‌گیرد اما دیگران در کارهایشان از ناحیه‌ی او مورد سؤال قرار می‌گیرند.

ولی عجیب اینکه او به خاطر لطف و عنایت و فضل و کرمی که نسبت به بندگان

۱- ساتر: پوشاک.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۸۵.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه ۲۳.

خود دارد، در مقابل صبر و تحملی که آنها در صحنه‌های امتحانی پروردگارشان از خود نشان می‌دهند، اجر و پاداشی عظیم به آنها می‌دهد. چنانکه می‌فرماید:

﴿...وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَكَ بِسُوءٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>

صلوات و رحمتی [غیر قابل وصف] از جانب پروردگارشان شامل حالشان می‌گردد و آنان آری آنان راه یافتگانند که هم مقصد و هدف از خلقت خود را شناخته و هم مسیر را تشخیص داده و هم برنامه‌ی سیر را به دست آورده‌اند.  
(طُوبَىٰ لِهِمْ وَ هَنِيئًا لَهُمْ)؛

خوشا به حال آنان و گوارایشان باد آن همه الطاف و عنایات پروردگارشان. پس سنت آزمایش و امتحان، از سنت‌های ثابت و مستمر خدا در میان بندگان است که همه باید در صحنه‌ی امتحان الهی قرار گیرند تا پس از طی مراحل تکامل به مقامات عالیه از قرب خدا نائل گردند.

### حضرت ابراهیم علیه السلام و صحنه‌های سنگین امتحان الهی

درباره‌ی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که پس از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افضل پیامبران خدا می‌باشد فرموده:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...﴾<sup>۲</sup>

[به یاد آور] آن هنگامی را که خدای ابراهیم، ابراهیم را با پیش آوردن صحنه‌هایی سنگین امتحانش کرد.

تعبیر به «رَبُّهُ» اشعار به این دارد که پیش آوردن صحنه‌ی امتحان برای بندگان، مقتضای ربوبیت است.

«ربوبیت» یعنی موجودی را در مسیر رشد و ترقی و تکامل حرکت دادن و به کمال مناسب با حالش رساندن.

ابراهیم علیه السلام را رب ابراهیم مبتلا به حوادث سنگینی کرد، آن هم چه حوادث سنگینی

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲۴.

که ما از تصوّرش هم عاجزیم. آنچنان پیش آورد که او را در میان خرمی از آتش سوزان انداختند و آتش، شعله‌هایش از هر سو به آسمان زیانه می‌کشد! در همان حال که از دهانه‌ی منجیق پرتاب شده و رو به خرمی آتش می‌رفت، جبرئیل علیه السلام فرشته‌ی نیرومند آسمانی به سراغش آمد. آن فرشته‌ی نیرومندی که پنج شهر قوم لوط را در یک چشم به هم زدن زیر و زبر کرد.

به فرموده‌ی قرآن: ﴿...جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا...﴾؛ او در یک چنین تنگنایی به سراغ ابراهیم علیه السلام آمده، آمادگی خود را برای کمک‌رسانی به او اعلام کرد و گفت: (هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ)؛ آیا نیازی داری بگو که برطرف سازم.

اینجا همان صحنه‌ی بسیار حسّاس امتحان است که هر بشری در چنین تنگنایی دست به دامن قدرتمندی می‌شود که به دادش برسد و او را از مرگ حتمی برهاند.

اما ابراهیم علیه السلام آن بنده‌ی موّحد یکتاپرست خدا، با کمال طمأنینه‌ی نفس و آرامش خاطر دست ردّ بر سینه‌ی جبرئیل آن فرشته‌ی نیرومند آسمانی گذاشت و گفت: آری، من الان شدیداً نیازمندم اما به تو هیچ احتیاجی ندارم. من و تو هر دو گدای یک درگاهیم! بر در این خانه، تو یک گدایی و من هم یک گدا. گدا که دست به دامن گدای دیگر نمی‌شود. گفت: پس از خدایت بخواه که نجاتت دهد. در جواب فرمود:

(عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي عَنْ مَقَامِي)؛

علم او به حال من کافی [و گویاتر] از گفته‌ی من است.

او همین که می‌داند و می‌بیند اکنون من در چه حال، مرا کافی است و زبان حال از هر زبان قالی گویاتر است! او هر چه را برای من خواسته، من همان را می‌خواهم. اینجا بود فرمان از جانب خدا به خرمی آتش رسید:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛<sup>۲</sup>

ای آتش، سرد و سالم باش برای ابراهیم.

آتش دفعتاً تبدیل به گلستان شد. ابراهیم علیه السلام را به آغوش کشید و بر دامن خود نشانید. این یک ابتلا و امتحان بزرگی بود که برای ابراهیم خلیل علیه السلام آن بنده‌ی راستین خدا مقدر

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

شده بود و او پیروزمندانه از صحنه‌ی آن امتحان سنگین بیرون آمد.

### ذبح فرزند، امتحان دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام

و سنگین تر از آن صحنه این بود که دستور رسید ای ابراهیم! باید اسماعیل - فرزند نوجوان خود - را که شدیداً مورد علاقه‌ات می‌باشد با دست خود ذبح کنی! یا للعجب چه دستور هول‌انگیزی که انسان از تصوّر آن بر خود می‌لرزد. ابراهیم علیه السلام این دستور را با فرزند نوجوانش در میان گذاشت که: ﴿... يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾؛ ای فرزند عزیزم، من از جانب خدایم مأمورم که ذبحت کنم. او هم با کمال طمأنینه و آرامش خاطر گفت:

﴿... يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...﴾<sup>۱</sup>

... پدرم، به هر چه که مأموریت داری عمل کن...

و لذا خدا با بیانی تقدیر و تحسین آمیز از کار آن پدر و پسر فرمود:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۰۳﴾ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۱۰۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ

الرُّؤْيَا...﴾<sup>۲</sup>

پدر و پسر هر دو سر در مقابل فرمان ما فرود آورده و تسلیم امر ما شدند؛ پدر گونه‌ی پسر را روی خاک نهاد و با کارد تیز آماده‌ی ذبح پسر شد، در آن حال، ما ندایش کردیم ای ابراهیم، آفرین بر این صدق و صفای تو و اسلام و تسلیم تو که در مقام بندگی از خود نشان دادی و با جدّ تمام آماده‌ی امثال امر ما گشتی و ما هم از تو جز همین آمادگی برای امثال امر خود نمی‌خواستیم.

### نیل به مقام امامت به سبب صبر و استقامت

آری، همین حال صبر و ثبات و استقامت در صحنه‌های امتحان الهی بود که ابراهیم علیه السلام را از پله‌های ارتقاء و تکامل بالا برد و به مقام اعلای امامت رسانید و خطاب از عالم عزّ و جلال ربوبی به گوش جاننش رسید که: ﴿... إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾<sup>۳</sup>؛ حاصل اینکه سنّت ابتلا و آزمایش و امتحان، از سنّت‌های حتمی خدا در عالم انسان است که فرموده:

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۲- همان، آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...﴾<sup>۱</sup>

ما انسان را از نطفه‌ی مختلطی [که دارای استعدادهای گوناگون است]

آفریده‌ایم و مورد امتحانش قرار می‌دهیم...

ولی او که از این سنت حتمی خدا ناآگاه است، در توجیه تطورات زندگی‌اش به خطا

می‌رود. چنانکه خدایش می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿۱﴾ وَ

أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿۲﴾﴾

و اما انسان وقتی پروردگارش او را از باب امتحان، اکرام می‌کند و برخوردار

از نعمتش می‌سازد، او مغرور می‌شود و می‌گوید: خدا مرا گرامی داشته [به

خود نزدیک کرده است] و اما وقتی باز از باب امتحان روزی را بر او تنگ

می‌گیرد [و مبتلا به فقرش می‌سازد] می‌گوید: خدایم مرا خوار کرده است!

نه، هرگز چنین نیست، نه برخورداری از نعمت، دلیل بر تقرب انسان به درگاه

خداست و نه تنگدستی و محرومیت از نعمت‌ها، نشان مطرودیت انسان از درگاهش! بلکه

در هر دو حال، انسان در معرض امتحان خدا قرار گرفته است و باید مراقب باشد که در هر

حال وظیفه‌ی خود را بشناسد و آن را به انجام برساند و راضی به قضای خدا باشد تا به

سعادت جاودان نائل گردد. حال آیه‌ای که در ابتدای سخن تلاوت شد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...﴾

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است [و تخلف‌پذیر نخواهد بود]...

### گوناگونی خطابات قرآنی

خطابات قرآن گوناگون است، گاه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾<sup>۳</sup>

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ...﴾<sup>۴</sup> و...

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۴.

۴- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۶.

اینجا هم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾؛ آنجا که مخاطبان، افرادی خداشناس، مؤمن به ربوبیت او و تسلیم در مقابل فرمان او هستند. خطاب به آنها می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾؛ ای باورداران من، اطاعت امرم کنید.

﴿اقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ - ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾ - ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ - ﴿جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛

نماز بخوانید، روزه بگیرید، انفاق مال کنید، در راه خدا با جان و مالتان جهاد کنید و...

اما آنجا که توده و عامه‌ی مردم مخاطبند و آنگونه که لازم است آشنایی با عظمت و جلالت مقام ربوبی ندارند که به محض صدور فرمان اطاعت کنند. آنجا خطاب با عبارت: ﴿يَا بَنِي آدَمَ...﴾ و ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ...﴾؛ آمده است اشاره به اینکه فرضاً شما اهل ایمان نباشید، به هر حال انسان که هستید و در جرگه‌ی آدمزادگان و مردمان که به حساب می‌آیید. تو ای انسان، روزی به ملاقات با خدایت خواهی رسید.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛<sup>۱</sup>

از باب مثل، پدری که می‌خواهد فرزندش را از کجروی باز دارد، ابتدا با لحنی محبت‌آمیز می‌گوید فرزندم، نور چشمم، محبوب دلم آن کار، زشت است و مناسب شأن تو نیست. اگر دید اعتنا به تذکرات مکرر او نمی‌کند این بار با لحنی توبیخ‌آمیز می‌گوید: ای انسان، ای آدم بر فرض که فرزند من نباشی، آخر انسان که هستی، آدم که هستی. از کجروی دست بردار. عاقبت می‌گوید: برو گم شو که دیگر تو را نبینم. خدا هم پس از تذکرات مکرر بندگان گاه با لحن مهرآمیز و گاه با لحن توبیخ و سرزنش سرانجام به رسول گرامی اش ﷺ می‌فرماید:

﴿فَدَرَبُهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

دیگر آنها را به حال خودشان واگذار که در گرداب جهل و لجاج و عنادشان غوطه‌ور گردند و با بازیچه‌های دنیا بازی کنند تا به روز میعاد و وعده‌گاهی که با خدا دارند برسند و کیفر نافرمانی‌های خود را ببینند.

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۸۱.



## غفلت شدید از وعده‌های خداوند

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ...﴾؛

ای مردم، این باورتان بشود که وعده‌ی خدا حق است.

توجه دادن مردم به حق بودن و وعده‌های خدا در قرآن، با عبارات گوناگون تکرار شده که ما مکرراً در آن بیندیشیم و خود را برای رسیدن به آن وعده‌ها آماده سازیم. از باب نمونه به این آیات توجه کنیم:

﴿...أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...توجه! یقیناً وعده‌ی خدا حق است ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.

﴿...وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾؛<sup>۲</sup>

...چه کسی ممکن است از خدا راستگوتر باشد.

ولی یاللاسف که ما مدعیان پیروی از قرآن، این آیات هشدار دهنده را می‌خوانیم و با کمال بی‌تفاوتی از کنارشان می‌گذریم آنگونه که گویی اصلاً ما طرف خطاب این آیات نمی‌باشیم و تنها تلاوت الفاظ آنها را از ما خواسته‌اند و خیلی هنر کنیم آنها را حفظ کنیم و مفاهیم آنها را در ذهن خود بگنجانیم و از راه تعلیم و تفسیر آنها در مجمع مردم برای خود تعیین و تشخیصی به دست آوریم. آه و واویل از این گمراهی که دامنگیر ما شده و صد‌وای از آن زیان و خسروانی که در روز جزا بر روح و روان خود خواهیم دید.

## کدام اعتقاد مقبول خداوند است؟

اکنون ممکن است کسی بگوید خوب ما که منکر حق بودن این حقایق نیستیم، ما تمام وعده‌های خدا را که در قرآن آمده است حق می‌دانیم. هم به زبان می‌گوییم و هم در وصیت‌نامه‌های خود می‌نویسیم که مرگ حق است و برزخ حق است. محشر، صراط و میزان و سرانجام بهشت و جهنم حق است و قلباً نیز اعتقاد به حق بودن اینها داریم. آیا مگر قرآن چیز دیگری غیر از این اعتقاد از ما می‌خواهد.

در جواب عرض می‌شود: آری، قرآن آن اعتقادی را از ما می‌طلبد که در عمق جان و

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۲۲.

شَوِّدَای قلب بنشیند و قلب را دگرگون کند. دل که دگرگون شد، تمام اعضاء و جوارح انسان که فرمانبران دل می‌باشند در مسیر دین و احکام خدا به حرکت در می‌آیند!

در نتیجه انسان معتقد به حق بودن وعده‌های خدا، می‌شود یک انسانِ مَتَّصِف به صفت تقوا و متدین واقعی به دین خدا که حاضر نمی‌شود قدمی از صراط مستقیم حق فراتر بگذارد! بنابراین اگر ما خود را می‌بینیم که با داشتن اعتقادات حقه، آن اهتمام لازم در رعایت حلال و حرام خدا را نداریم و بی‌تقوایی و بی‌پروایی در ارتکاب گناه از خود مشاهده می‌کنیم باید بفهمیم که این اعتقاد ما یک تصوّر سطحی افتاده‌ی روی پرده‌ی رویین قلب است و راهی به عمق جان نیافته است؛ آنگونه که قرآن درباره‌ی گروهی از مدعیان ایمان فرموده:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنَّ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾

اعراب [بادیه‌نشینان] گفتند: ایمان آوردیم [ای پیامبر] به آنان بگو شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم [به زبان، شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول می‌دهید] ایمان هنوز راهی به دل‌های شما نیافته است...

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

مؤمنان واقعی، کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنها راستگویانند.

### بالا ترین و نازل ترین مرتبه‌ی ایمان

این اعتقادی که ما داریم از لوازم نازل ترین و پایین ترین مرتبه‌ی ایمان است؛ چون ایمان دارای مراتبی است، از مرتبه‌ی نازله‌اش که ایمان بنده و امثال بنده است آغاز می‌شود و از مراتب عالی‌اش که ایمان بزرگان از علما و صلحاست می‌گذرد تا به مرتبه‌ی ایمان ابوذر و سلمان که هر دو صحابی رسول اکرم ﷺ بوده‌اند می‌رسد. تازه مرتبه‌ی ایمان آن

۱-سوره‌ی حجرات، آیات ۱۵ و ۱۶.

دو صحابی هم با هم فرق دارند تا آنجا که فرموده‌اند:

(لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ)<sup>۱</sup>

اگر ابوذر از آنچه که در قلب سلمان هست آگاه می‌شد، او را می‌کشت.

یعنی آنچنان قوت و شدت مرتبه‌ی ایمان سلمان در نظر ابوذر سنگین و غیر قابل هضم می‌آمد که او را کافر واجب‌القتل می‌دانست. حال آیا فاصله میان مرتبه‌ی ایمان سلمان تا مرتبه‌ی ایمان علی امیر مؤمنان علیه السلام چه خواهد بود؟!

آری، این بنده‌ی ناتوان نیز دارای ایمان و اعتقاد است و علی امیر علیه السلام نیز دارای ایمان و اعتقاد است، اما بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! ما می‌ترسیم مشمول همان آیه باشیم که خواندیم:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾

بادیه‌نشینان [نزد رسول آمده و] گفتند: ایمان آوردیم. ای رسول بگو به آنان که ایمان نیاورده‌اید بلکه اسلام آورده‌اید، ایمان هنوز داخل قلبتان نشده است...

بالا‌ترین و نازل‌ترین مرتبه‌ی اسلام

این جمله از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

(الْإِسْلَامُ عِلَانِيَةٌ وَ الْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ)<sup>۲</sup>

اسلام امر آشکاری است ولی جای ایمان قلب است.

در حدیث دیگری آمده:

(الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ، وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ)<sup>۳</sup>

ایمان، اقرار توأم با عمل است و اسلام اقرار خالی از عمل.

اینجا تذکر این نکته هم خالی از تناسب نیست که «اسلام» نیز مانند «ایمان» دارای مراتبی است! نازل‌ترین مرتبه‌ی اسلام، پایین‌تر از نازل‌ترین مرتبه‌ی ایمان است که همان جاری ساختن شهادتین بر زبان است که ممکن است با نفاق و کفر قلبی نیز همراه باشد، ولی

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۱.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۱۸.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ۲۴.

بالاترین مرتبه‌ی اسلام بالاتر از عالی‌ترین مرتبه‌ی ایمان و حتی بالاتر از مرتبه‌ی نبوت است. چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام با داشتن مقام نبوت، وقتی دستور ذبح فرزند از جانب خدا به او رسید و او آماده برای امتثال امر الهی شد، در این موقع خدا، رسیدن آن بنده‌ی موحد خود را به مرتبه‌ی اعلای اسلام اعلام کرد و فرمود:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلْجَبِينِ﴾<sup>۱</sup>

آنگاه که [ابراهیم و اسماعیل، آن پدر و پسر] هر دو مسلم شدند.

این نشانگر آن است که نیل به مرتبه‌ی اعلای اسلام و عملاً تسلیم محض شدن در پیشگاه حضرت خالق سبحان، پس از مرحله‌ی نبوت است. آری:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾<sup>۱</sup>

دین [به معنای واقعی‌اش] در نزد خدا، همان اسلام [و تسلیم بودن محض] است.

حضرت یوسف صدیق علیه السلام نیز با داشتن مقام نبوت دعایش این بوده که خدا او را با حال اسلام از دنیا ببرد که به نقل قرآن کریم می‌گفت:

﴿...فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>

...پروردگارا، تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحقم فرما.

### بهترین توشه برای عالم عقبا

و همچنین ابراهیم و یعقوب علیه السلام این توصیه را به فرزندان‌شان نمودند:

﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾<sup>۳</sup>

هر یک به فرزندان‌شان گفتند: ای فرزندان من، خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است، حال بکوشید تا جز با داشتن اسلام از دنیا نروید.

یعنی آخرین و بهترین توشه‌ای که یک انسان مؤمن از دنیا باید ببرد، داشتن حالت

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۲.

اسلام و تسلیم است. به رسول الله اعظم ﷺ نیز خطاب شده است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

بگو حقیقت اینکه نماز من و تمام عبادات من و حتی مرگ و حیات من کلاً  
برای پروردگار عالمان است؛ شریکی برای او نیست، من به همین، دستور  
داده شده‌ام و من نخستین مسلمانم.

م احتمالاً نخستین مسلمان بودن آن حضرت، از لحاظ دارا بودن عالی‌ترین مرتبه‌ی از  
اسلام و تسلیم در پیشگاه خداوند است که تمام انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه خدا،  
دنباله‌روان آن عبد مسلم خدا هستند. آری: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾؛

## گفتار هفدهم: صراط مستقیم

هدایت انسان بر عهده‌ی خالق سبحان

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّبَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزُبَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزْوَءُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس مراقب باشید که زندگی دنیا شما را نفریبد و مراقب باشید که شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

درباره‌ی این آیه قبلاً عرض شد: خدا خطاب به توده‌ی مردم از هر صنفی که هستند می‌فرماید: ای مردم، به طور مسلم وعده‌ی خدا حق و تخلف‌ناپذیر است و آیات متعددی از قرآن، راجع به حتمیت وعده‌های خدا و تخلف‌ناپذیری آنها تلاوت شد.

حال از جمله‌ی آن وعده‌ها، وعده‌ی «هدایت» است که فرموده:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾<sup>۲</sup>

یقیناً بر عهده‌ی ماست که [بندگان خود را] هدایت کنیم.

بدیهی است، مقتضای حکمت حضرت آفریدگار، این است که وقتی انسان را برای رساندن به یک مقصدی بسیار بزرگ آفریده، باید راه رسیدن به آن مقصد را برای او مشخص سازد و برنامه‌ی سیر و حرکت در آن راه را تنظیم کرده؛ در اختیارش بگذارد تا راهی را که تا به حال از آن نرفته است گم نکند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه شیطان، دشمن سرسخت و قسم خورده‌ی انسان برای گمراه کردن او راه را پر آشوب ساخته و دام و کمندهای فراوان سر راه او گسترده و پرتگاه‌های مرگبار ایجاد کرده است و لذا امر هدایت، یک حق مسلّمی است که انسان بر عهده‌ی خالق حکیم خود دارد.

۱-سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

۲-سوره‌ی لیل، آیه‌ی ۱۲.

البته این نه به این معناست که انسان ضعیف ناتوان، طلبکار از خلّاق عالمیان باشد، بلکه این لطف و عنایتی است که حضرت رحمان نسبت به انسان روا داشته و آن را به عنوان حقی از انسان نسبت به خودش به عهده گرفته و فرموده است:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾؛ یقیناً به عهده‌ی ماست که هدایتش کنیم.

### آیا مؤمنان بر خدا حقی دارند؟

برخی از مخالفان مذهب، بر ما تُخرده می‌گیرند که شما در دعاهایتان خدا را به حقّ امامانتان قسم می‌دهید که به حقّ علی علیه السلام چنین و به حقّ حسین علیه السلام چنان کن، مگر علی و حسین علیه السلام حقی بر خدا دارند؟ عرض می‌کنیم: البته مخلوق هر که باشد، هیچ حقی بر خالق ندارد، مگر اینکه خود خالق حقی برای مخلوق مقرر کرده و ادای آن را به عهده گرفته باشد. در قرآن کریمش برای همه‌ی اهل ایمان حقّ نصرت، مقرر کرده و ادای آن را به عهده گرفته و فرموده:

﴿...وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛

...مؤمنان بر ما حق دارند که باید یاری‌شان کنیم.

آیا مؤمنان به حکم قرآن بر خدا حق دارند؟ اما امام علی و امام حسین علیه السلام و دیگر اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله که در رأس اهل ایمان قرار گرفته‌اند، حقی بر خدا ندارند تا ما خدا را به همان حقی که خودش برای آنها مقرر کرده قسم بدهیم که لطف خاصّ خودش را شامل حال ما گرداند.

### صراط مستقیم چگونه راهی است؟

حاصل اینکه خدا وعده‌ی هدایت به بندگانش داده و به وعده‌ی خود نیز وفا کرده و هدایتشان نموده است. چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿۱﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۲﴾﴾

ما انسان را از نطفه‌ی [دارای استعدادهای مختلف] آفریدیم و او را می‌آزماییم

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۷.

۲- سوره‌ی انسان، آیات ۲ و ۳.

و لذا او را شنوا و بینا قرار دادیم. ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاگرد و پذیرا باشد یا کفران کننده و ناسپاس گردد.

ما انسان را خلق نموده، هدایتش کرده ایم و حقی را که بر ما داشت ادا نموده ایم. به ما هم دستور داده که پیوسته از او بخواهیم امر هدایتش را بر ما مستدام بدارد.

در هر شبانه روز علاوه بر نمازهای مستحبی، پنج نماز واجب داریم؛ صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء و در هر نماز دو بار سوره ی حمد را می خوانیم و می گوئیم:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛

ما را [ای خدا] به راه راست هدایت فرما [و در آن راه ثابتمان نگه دار].

اما متأسفانه ما در طول عمر هفتاد هشتاد ساله ی خود، هزاران بار روز و شب گفته ایم و می گوئیم ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ولی این فکر در من و امثال من پیدا نشده که ساعتی بنشینیم و با اهتمام تمام روی آن بیندیشیم راستی آن صراط مستقیم کدام و منتهی الیه آن کجا و برنامه ی سیر در آن چه برنامه ای است؟

البته نه برای اینکه معنای آن را بفهمیم و خود را برای تعلیم و تدریس دیگران آماده سازیم و از این راه به اهداف پست مادی خود برسیم که همین خود ضد صراط مستقیم و گمراهی روشن است؛ بلکه بفهمیم و حقیقت آن را با تمام شئون زندگی خود بسنجیم که آیا در عقاید و اخلاق و اعمال، در صراط مستقیم حق که خدا هدایت کرده است حرکت می کنیم یا به راه «مَغضُوبٌ عَلَيْهِمْ وَضَالِّينَ» افتاده و رو به جهنم می روم و در عین حال می پندارم که به راه «مُنْعَمٌ عَلَيْهِمْ» افتاده و رو به بهشت و رضوان خدا پیش می روم.

این همان آخسر اعمال است که خدا فرموده است:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۗ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾؛<sup>۱</sup>

بگو آیا می خواهید از حال زیانکارترین مردم آگاهتان سازیم، آنها کسانی هستند که راه زندگی را در دنیا گم کرده اند [و در بیراهه پیش می روند] و در عین حال چنین می پندارند که کار نیک همان است که آنها انجام می دهند [و راه صحیح همان است که آنها می روند].



## یوم الدّین چگونه روزی است؟

آیا ما روی جمله‌ی «مالک یوم الدّین» که روز و شب مکرراً می‌خوانیم اندیشیده‌ایم که «یوم الدّین» چه روزی است و مالکیت خدا نسبت به آن روز چگونه است. «دین» در این آیه به معنای جزاء است. «یوم الدّین» یعنی روز جزا و روز قیامت که آن روز آدمیان به کیفر و پاداش اعمالشان خواهند رسید.

در آیه‌ی دیگر برای نشان دادن عظمت فوق تصور آن روز خطاب، به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۚ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۚ يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا ۖ وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup>

تو چه دانی که روز جزا چیست، باز تو چه دانی که روز جزا چیست، روزی است که کسی درباره‌ی کسی صاحب اختیار چیزی نخواهد بود. آن روز کار منحصرأ به دست خداست!

البته هم اکنون نیز تمام کارها به دست خداست، در دنیا نیز خدا مالک روز جزاست، زیرا زندگی آخرتی انسان، مولود زندگی دنیایی اوست. بهشت آخرت، تولید گشته از عقاید، اخلاق و اعمال صالح انسان در دنیاست و جهنم آخرت نیز تولید گشته از عقاید و اخلاق و اعمال فاسد انسان در دنیاست.

## کشت در دنیا، برداشت در آخرت

رسول خدا ﷺ فرموده است: (الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ)؛ دنیا یعنی زندگی پیش از مرگ انسان، کشتزار و آخرت یعنی زندگی پس از مرگ انسان، دروگاه است و بدیهی است که مالک دروگاه، همان مالک کشتگاه است. آن کس که مالک بذر یک مزرعه است، همان کس مالک محصول آن مزرعه است. در فصل پاییز بذر می‌افشانند و در فصل تابستان محصول بر می‌دارد.

سرزمین وجود انسان در دنیا ملک خدا و عقاید و اخلاق و اعمال انسان نیز ملک خداست که به اذن خدا و حول و قوه‌ی خدا از طریق عقل و اراده و اختیار انسان در زمین

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۷ تا ۱۹.

جان انسان به صورت بذر افشانده می شود و در عالم پس از مرگ در همین سرزمین وجود انسان به محصول می نشیند و به صورت بهشت یا جهنم او را در بر می گیرد. پس خدا هم اکنون مالک و صاحب اختیار روز جزاست. اینجا مالک بذر است و آنجا مالک محصول از بهشت و جهنم است بنابراین، ما که مخلوقی دارای عقل و اراده و اختیار می باشیم، در طول عمر دنیایی خود داریم با عقاید و اخلاق و اعمال خود با هدایت خدا در زمین جان خود بذرافشانی می کنیم و به همین زودی فصل درو می رسد و زمین وجود خود را می بینیم مبدل به گلستانی سرسبز و خرم و بهشت برین و یا خارستانی پر از خارهای تند و تیز و سوزان زهر آگین جهنم شده است که قرآن می فرماید:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُونَ ﴿۱۰۰﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿۱۰۱﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ﴿۱۰۲﴾﴾

روزی که قیامت به پا شود، آن روز آدمیان از هم جدا می شوند؛ آنان که در دنیا مؤمن و صالح العمل بوده اند، آنجا در میان بوستانی که شکوه و صفای آن به وصف در نیاید غرق در سرور و شادی می گردند و اما آنان که در دنیا کفر ورزیده و آیات ما و دیدار روز جزا را دروغ انگاشته اند، در میان عذاب احضار می شوند.

### کو چشم بینا و گوش شنوا؟

حال این ما و این هم هدایت خدا و راهنمایی های قرآن خدا اما کو گوش شنوا و چشم بینا تا با ندای قرآن از خواب غفلت و بی خبری بیدار گردد و چشم قلب خود را باز کند و راه سعادت خود را بیابد و پیش برود. این حدیث را که از رسول خدا ﷺ منقول است با وضع و حال خود بسنجیم. آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمودند:

(هَلْ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهِبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَىٰ وَ يَجْعَلَهُ بَصِيرًا)؛<sup>۲</sup>

آیا در میان شما کسی هست که بخواهد خدا کوری را از او برطرف سازد و

۱- سوره ی روم، آیات ۱۴ تا ۱۶.

۲- مجموعه ی وزام، جلد ۱، صفحه ی ۱۳۱.

## بینایش گرداند؟

پیداست که منظور رسول خدا ﷺ از کوری، کوری چشم دل است نه کوری چشم سر. چنانکه خدا هم فرموده است:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۱</sup>

...حقیقت اینکه [چه بسا] چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند؛ بینایی را از دست می‌دهند.

البته نابینایی چشم سر هم برای انسان بسیار دشوار است و رنج آور، ولی هرگز لطمه‌ای به جوهر جان و قلب انسان نمی‌زند و او را از سعادت ابدی محروم نمی‌گرداند؛ اما قلب اگر بینایی خاص خود را از دست بدهد، از دیدن آنچه که هدف اصلی از آمدنش به این دنیا بوده و آن، دیدن جمال اعلای خدا آفریننده‌ی همه‌ی جمال‌هاست محروم می‌ماند و عمری با کوردلی زندگی می‌کند و کوردل می‌میرد و در آن سرانیز برای همیشه نابینا و محروم از دیدار جمال خدا و معذب به عذاب‌های دردناک جهنم می‌گردد.

این گفتار خداوند حکیم است که می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿۱۰۰﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿۱۰۱﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾<sup>۲</sup>

نه، چنین نیست که اینان آنجا روی خوش ببینند! بلکه اینان در آن روز از دیدار پروردگارش در حجاب می‌باشند و سپس میان شعله‌های سوزان آتش جهنم می‌افتند و آنگاه به آنان گفته می‌شود این است آنچه که در دنیا آن را دروغ می‌انگاشته و افسانه‌اش می‌پنداشتید.

## نورانیت دل با دل‌کنندگی

باری، رسول خدا ﷺ به اصحابش فرمود: آیا در میان شما کسی هست که بخواهد خدا کوری را از او برطرف سازد و بینایش گرداند. آنگاه آن طیب الهی نسخه‌ی شفا بخش آسمانی خود را چنین ارائه فرمود: ﴿الْأِنَّهُ مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ﴾

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

۲- سوره‌ی مطففین، آیات ۱۵ تا ۱۷.

عَلَى قَدْرِ ذَلِكُمْ)؛ کلمه‌ی «آلا» وقتی آورده می‌شود که متکلم بخواهد مطلب بسیار با اهمیتی را برای مخاطبیش بیان کند.

اینجا هم رسول خدا ﷺ با این کلمه آغاز سخن کرده و برای نشان دادن اهمیتی مطلب و جلب توجه اصحاب و جلب توجه عموم امت خود تا روز قیامت می‌فرماید: «آلا» به خود بیایید و به هوش باشید. این حقیقت را از من بشنوید که هر کس رو به دنیا آورده و آرزوهای طولانی در آن داشته باشد، خدا قلب او را به همان مقدار که رو به دنیا آورده است نابینا می‌گرداند!

وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا وَ قَصَرَ أَمَلُهُ فِيهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بَغَيْرِ هِدَايَةٍ؛<sup>۱</sup>

و هر کس زاهد و بی‌رغبت به دنیا باشد [و آرزوی رسیدن به لذات آن را به دل راه ندهد] خدا به او علمی بدون تعلّم و هدایتی بدون راهنما عطا می‌کند.

این همان نورانیت خاصی است که درباره‌اش فرموده‌اند:

(الْعِلْمُ نُورٌ يَضَعُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ)؛<sup>۲</sup>

علم نوری است که خدا آن را در قلب هر کسی که می‌خواهد هدایتش کند قرار می‌دهد.

### زاهد واقعی کیست؟

البته مقصود از زهد در دنیا، این نیست که انسان تهی دست از مال دنیا باشد و مالک هیچ شأنی از شئون دنیوی نباشد و به کلی دست از تمام کارهای مربوط به زندگی کشیده و در گوشه‌ای به نماز و روزه و اوراد و اذکار و دعا بپردازد، اینکه کمالی برای یک انسان مؤمن متشرّع به حساب نمی‌آید! بلکه زهد آن است که انسان مؤمن در عین اشتغال به کسب و کار مناسب با شأن و استعدادش و در عین داشتن کمال دسترسی به انواع و اقسام اموال و جاه و مقام و انجام وظایف دینی مربوطه‌اش، هیچگونه دل‌بستگی و تعلق قلبی به هیچ چیز از آنچه که در اختیارش هست ندارد بلکه با کمال سهولت و آسانی در مقام امتثال امر خدا، از

۱- مجموعه‌ی وزام، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۱۳۹، با اندکی تفاوت.

هر چه که دارد دست بر می‌دارد و از این کار احساس لذت می‌کند!  
این زهد به معنای واقعی است و خدا از دارندگان این صفت عالی انسانی تعبیر به  
رجال یعنی مردان کرده و فرموده است:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ  
الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>۱</sup>

مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد، آنها را از یاد خدا و به یاد داشتن نماز و  
ادای زکات غافل نمی‌سازد، آنها از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن  
روز زیر و رو و دگرگون می‌شود.

نفرموده است که مردان خدا و رجال الهی، آنانند که دست از تجارت و معاملات و  
کسب و کار زندگی بر می‌دارند و یک سر، رو به نماز و ذکر و ورد و دعا می‌آورند، بلکه  
فرموده است: آنها کسانی هستند که در عین اشتغال به کسب و کار و تجارت دل به خدا  
بسته‌اند و از یاد خدا و اقامه‌ی نماز و انفاق مال در راه خدا غفلت نمی‌ورزند و پیوسته ترس  
از روز حساب و جزا در عمق جان خود دارند. آری اینانند که رسول خدا ﷺ درباره‌شان  
فرموده است: (أَعْطَا اللَّهُ عِلْمًا بَغَيْرِ تَعَلُّمٍ وَ هَدَىٰ بَغَيْرِ هِدَايَةٍ)؛ خدا علمی به آنها افاضه می‌کند  
که برای تحصیل آن، نیاز به معلّم پیدا نمی‌کنند و روشنی خاصی در قلبشان به وجود  
می‌آورد که برای راهیابی و تشخیص حق از باطل، به راهنمای دیگری محتاج نمی‌باشند.

### راه‌یابی به برکت نور تقوا

این هم گفتار خداست که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ اگر تقوا پیشه نموده از مخالفت فرمان خدا  
بپرهیزید، خدا به شما نورانیت و روشن بینی خاصی می‌بخشد که در پرتو آن  
می‌توانید تشخیص حق از باطل بدهید و گمراه نشوید....

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۵۹، با اندکی تفاوت.

۳- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

﴿... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...﴾<sup>۱</sup>؛

... تقوا پیشه کنید و خدا شما را تعلیم می‌کند...

تا آنچه را که باید بدانید، از راه‌های غیر عادی یادتان می‌دهد. البته این علم، ارتباطی به درس خواندن و با سواد شدن و در رشته‌های گوناگون علم و دانش متخصص شدن ندارد، بلکه چنانکه گفتیم، بر حسب استفاده از آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام آن نوری است که در قلب پیدا می‌شود و راه تقرب به سوی خدا را روشن می‌کند و آن نور هم منحصرأ معلول تقوا و دوری جستن از دلدادگی به مشتهیات<sup>۲</sup> نفس و جلوه‌گری‌های دنیاست. حاصل اینکه از جمله وعده‌های تخلف‌ناپذیر خدا، وعده‌ی هدایت بندگان است که به این وعده وفا کرده و ما را از طریق ارسال رسل و انزال کتب و اعطاء عقل و اراده و اختیار هدایت کرده و راه نیل به سعادت ابدی را پیش پای ما نهاده است.

### شک و تردید ما به وعده‌های خدا!

حال آنچه کجروی و انحراف از صراط مستقیم حق و سرانجام افتادن در وادی شقاوت ابدی است، از ناحیه‌ی ما بندگان ضعیف‌الایمان فریب خورده‌ی دنیاست و مع‌الاسف بسیاری از وعده‌های حق خدا هست که از ناحیه‌ی ما مورد شک و تردید قرار گرفته و زندگی را در ذائقه‌ی ما تلخ و ناگوار ساخته است! از جمله وعده‌ی رزق و روزی است که حضرت خالق حکیم با کمال صراحت و قاطعیت فرموده:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يُعَلِّمُ مَسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا...﴾<sup>۳</sup>؛

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه رزقش بر عهده‌ی خداست که هم جایگاه اصلی آن را می‌داند و هم جایگاه موقت آن را...

و در هر حالی که باشد رزق متناسب با آن جایگاه را برای او می‌رساند. ولی ما بر اثر ضعف ایمان و یقین، اعتماد به قول و وعده‌ی خدا نمی‌کنیم و علی‌الدوام با نگرانی و ترس و هراس از آینده، خود را به آب و آتش می‌زنیم و دست حاجت به سوی مخلوقی همچون

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

۲- مشتهیات: خواسته‌ها.

۳- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

خود دراز می‌کنیم و وقتی به مسأله‌ی حلال و حرام نمی‌گذاریم. امام سیدالسادین علیه السلام در مقام عذرخواهی از ساحت اعلا و اقدس ربوبی از جانب ما بندگان ضعیف نادان به خدا عرض می‌کند:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ، وَفِي آجَالِنَا بِطُولِ الأَمَلِ حَتَّى التَّمَسْنَا أَرْزَاقَكَ مِنْ عِنْدِ المَرزُوقِينَ)؛<sup>۱</sup>

بار خدایا! تو ما را در مسأله‌ی رزق و روزی مورد امتحان و آزمایش قرار داده‌ای و [متأسفانه] ما [در صحنه‌ی امتحان] گرفتار سوءظن و بدگمانی شده‌ایم و برای رسیدن به رزق مقدر تو جاهلانه دست نیاز به سوی دیگران دراز کرده و از آنها که خودشان نیز روزی خواران تو هستند، روزی می‌طلبیم.

### نشانه‌ای از سفاهت و کم‌خردی!

آیا این کار انصافاً سفاهت روشن نیست که همان امام بزرگوار در جمله‌ی دیگر می‌فرماید:

(أَنَّ طَلَبَ المُحْتَاجِ إِلَى المُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَالَةٌ مِنْ عَقْلِهِ)؛<sup>۲</sup>

درخواست فرد نیازمندی از نیازمند دیگر، نشان ساده‌اندیشی و کم‌خردی است.

وگرنه انسان خردمند عمیق‌اندیش آن است که اندکی در همین ساختمان وجود خودش بیندیشد و ببیند آیا آن کس که در تمام مراحل و تطورات گوناگون خلقتش از صلب پدر و رحم مادر گرفته تا به این مرحله که اکنون هست، رسیده است در هر مرحله رزق متناسب با آن مرحله را به او رسانده است! آیا او در مراحل بعدی ممکن است از مخلوقش بی‌خبر گردد یا رهایش کند؟ در صورتی که فرموده:

﴿أَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...﴾؛<sup>۳</sup>

آیا خدا برای [تأمین نیازمندی‌های] بنده‌اش کافی نیست...؟

فراموش نکرد ایزد در آن حال      که بودی نطفه‌ای مدفوق<sup>۴</sup> و مدهوش  
روانت داد و طبع و عقل و ادراک      جمال و نطق و رأی و فکر و هوش

۱- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۹.

۲- همان، دعای ۲۸.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

۴- مدفوق: جاگرفته‌ی در رحم.

ده انگشت مرتب داد بر کف      دو بازویت مرگب کرد بر دوش  
کنون پنداری ای ناچیز همت      که خواهد کردنت روزی فراموش؟

در انتظار ما مرگی که باور نداریم!

دیگر از وعده‌های حق خدا، وعده‌ی مرگ است که هیچ شک و تردید در آمدنش نیست و فرموده:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

بگو به طور حتم آن مرگی که از آن می‌گریزید شما را دیدار خواهد کرد...  
و عجیب اینکه ما عملاً مرگ را به صورت یک امر مشکوک محتمل‌الوقوع در زندگی به حساب می‌آوریم. این بیان از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:  
﴿مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقِيناً لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنْ الْمَوْتِ﴾<sup>۲</sup>

خداوند بزرگ و بلندمرتبه خلق نکرده مطلب یقینی را که شکی در آن راه ندارد شبیه تراز مرگ باشد به مطلب مشکوکی که یقین در آن راه ندارد.  
یعنی مرگ با اینکه یک حقیقت یقینی حتمی‌الوقوع است، مردم با آن به صورت یک مطلب مشکوک محتمل‌الوقوع عمل می‌کنند و به فکر آمادگی برای آن نمی‌افتند و لذا وقتی می‌شنوند که فلان آدم مُرد، تعجب کنان می‌گویند عجب، او مُرد!! یعنی بنا نبود که بمیرد، چگونه شد که مُرد و حال آنکه اگر بشنوند فلان آدم در سن پیری زنده است، باید تعجب کنان بگویند عجب، او هنوز زنده است؟! با آنکه همه باید بمیرند و چطور نمرده است. آری:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾<sup>۳</sup>

ای مردم! باورتان بشود که وعده‌ی خدا حق است.

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ...﴾<sup>۳</sup>

هر جا که باشید، مرگ [گریبان] شما را می‌گیرد، اگرچه میان برج‌ها و

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۸.

۲- الفقیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۴.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۸.



ساختمان‌های بلند و محکم مستقر شده باشید...

دنبال مرگ هم برزخ است و پس از آن محشر.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۱</sup> قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

از میان قبرها برمی‌خیزند و شتابان رو به موقف حساب می‌روند و می‌گویند:

ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ آری این همان است

که خداوند رحمان، وعده کرده و رسولان ابلاغ نموده بودند.

### آیا مطیع و متخلف یکسانند؟

باری، آنچه مسلم است اینکه به حکم عقل از قدرت قهاره‌ای که در عالم حاکم است باید ترسید. حال آن قدرت چه ظالم باشد و چه عادل اما ترس از قدرت ظالم که روشن است و اما ترس از قدرت عادل برای این است که او قانون دارد و برای قانون خود حرمت قائل است و حتماً به اطاعتکار از آن، پاداش و به تخلف‌کننده‌ی از آن، کیفر می‌دهد، چرا که یکسان دیدن مطیع و متخلف از قانون، مستلزم لغویت قانون است و آن خلاف حکمت و عدالت است و لذا فرموده است:

﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾<sup>۳</sup>

آیا این باورتان می‌شود که ما مؤمنان صالح‌العمل را با مفسدین به یک چشم

بنگریم و هر دو را یکسان ببینیم و یا پرهیزگاران را با تبهکاران کنار هم بنشانیم،

این به طور مسلم خلاف عدالت است.

در آیه‌ی دیگر با کمال صراحت فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ﴿۱﴾ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۲﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۳﴾ وَ  
أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ  
الْمَأْوَىٰ ﴿۵﴾﴾<sup>۳</sup>

۱-سوره‌ی یس، آیات ۵۱ و ۵۲.

۲-سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۳-سوره‌ی نازعات، آیات ۳۷ تا ۴۱.

اما آن کس که طغیان کند و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم دارد، به طور حتم او مأوی و جایگاهش جهنم خواهد بود و اما آن کس که از مقام [عدل] پروردگارش بترسد و خود را از پیروی از اهواء نفسانی باز دارد او حتماً بهشت، مأوی و جایگاهش خواهد بود.

### ترس از روز جزا لازمه‌ی ایمان به خدا

آری، ترس و خوف از مقام عدل خدا، لازمه‌ی داشتن عقل و ایمان به خدا و باور داشتن روز حساب و جزاست و از این روست که خداوند در سوره‌ی انسان، خاندان و اهل بیت رسول ﷺ را به داشتن صفت خوف از روز جزا می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾<sup>۱</sup>

آنها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش فراگیر است؛ می‌ترسند [و می‌گویند]:

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا﴾<sup>۲</sup>

به یقین، ما می‌ترسیم از پروردگاران در روزی که عبوس و شدید است.

**عبوس** به کسی گفته می‌شود که قیافه‌اش در هم کشیده، ترشرو و آخمو است. این تعبیر از روز قیامت نشان دهنده‌ی وضع وحشتبار و هول‌انگیز آن روز است.

از خداوند رحیم می‌خواهیم ما را آن روز در سایه‌ی محبت اهل بیت رسول ﷺ مورد

لطف و عنایت خاص خودش قرار دهد. إن شاء الله

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰.

## گفتار هجدهم: تلازم دنیا و آخرت

زندگی دنیایی و آخرتی در امتداد هم

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس [مراقب باشید که] زندگی دنیا شما را نفریبند و [مراقب باشید که] شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

ذیل این آیه‌ی شریفه عرض شد: خدا وعده‌های فراوان نسبت به زندگی انسان در دنیا و آخرت می‌دهد؛ هم شرایط زندگی سعادت‌مندانه در دنیا را بیان می‌کند و هم موجبات زندگی سعادت‌مندانه در آخرت را نشان می‌دهد لیکن مسلم است که اصالت و اهمیّت از دیدگاه قرآن کریم، از آن زندگی در سرای آخرت است که هدف اصلی از خلقت انسان، نیل به سعادت در آن سرا می‌باشد.

گاهی گفته می‌شود که اسلام ذوالعینین است، یعنی دارای دو چشم است؛ هم چشم دنیابین دارد و هم چشم آخرت‌بین. با دستوراتش می‌خواهد سعادت پیروانش را در هر دو سرا تأمین نماید.

البته این سخن، سخنی است درست و تمام و هیچ شک و تردیدی در تمامیت آن نیست، اما آن نباید اینگونه معنا شود که اسلام برای زندگی انسان در دو عالم دنیا و آخرت، دو برنامه‌ی مستقل جدا از هم دارد، آنگونه که هیچ ارتباطی به هم ندارند. انسان می‌تواند در دنیا با اجرای برنامه‌ی خاصّ به دنیایش خوش و خرم مطابق با دل‌بخوایش زندگی کند و سپس در عالم پس از مرگ با اجرای برنامه‌ی خاصّ به آخرتش، غرق در سعادت جاودان گردد.

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

در صورتی که حقیقت این نیست و زندگی انسان در هر دو عالم دنیا و آخرت، یک رشته‌ی متصل به هم پیوسته است، مانند یک رشته‌ی نخ که فرضاً یک قسمت آن سیاه و دیگر قسمت آن سفید است؛ درست مانند اتصال و ارتباط عالم رحم مادر با عالم دنیا که دو برنامه‌ی مستقلّ جدا از هم ندارند، بلکه انسان در عالم رحم، مجهّز به جهازات زندگی در عالم دنیا می‌شود.

### کاشت در دنیا، برداشت در آخرت

این بیان کوتاه و پرمحتوا از رسول خدا ﷺ نمایانگر این حقیقت است که: (الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ)؛ دنیا یعنی زندگی انسان پیش از مرگ، کشتگاه آخرت؛ یعنی زندگی انسان پس از مرگ است انسان با زندگی‌اش در دنیا می‌کارد و با زندگی‌اش در آخرت تمام کشته‌هایش را می‌چیند و طبیعی است که کشتگاه و دروگاه، یکی بیش نیست در فصل پاییز کشتگاه و همان در فصل تابستان دروگاه است.

انسان دنیا و آخرت نیز یکی بیش نیست! سرپای وجودش در دنیا کشتگاه است و همان در آخرت دروگاه است، همانگونه که انسانِ عالم رحم و انسانِ عالم دنیا یکی بیش نیست آنجا برایش جهازگاه است و اینجا کارگاه و خلاصه اینکه زندگی اخروی انسان، مولود زندگی دنیایی اوست این دو زندگی هیچگاه از هم جدا نخواهند بود و دو برنامه‌ی جدا از هم نخواهند داشت.

و لذا دین مقدّس اسلام - که برنامه‌ی زندگی تنظیم شده‌ی از جانب خالق انسان است - زندگی دنیا و آخرت انسان را با یک چشم می‌نگرد و برنامه‌اش را طوری تنظیم می‌کند که از زندگی دنیایی‌اش زندگی آخرتش تولید گردد.

آری، این است احتمالاً معنای ذوالعینین بودن اسلام که دارای دو چشم دنیابین و آخرت بین است که هر دو را یکی بیش نمی‌بیند، نه اینکه دویین است و هر یک را جدا از هم می‌بیند.

آیا ما که اکنون دارای دو چشم هستیم دو بین هستیم نه ما با دو چشم خود به هر چه نگاه کنیم آن را یکی بیش نمی‌بینیم، وگرنه اَحْوَل<sup>۱</sup> خواهیم بود و دارای چشم معیوب، و به

۱- اَحْوَل: لوچ، کج چشم، دویین.

بیانی دنیا و آخرت از نظر دین مقدّس اسلام در طول یکدیگر قرار گرفته‌اند نه در عرض یکدیگر یعنی دنیا مسیر است و آخرت مقصد.

دنیا از آن نظر که گذرگاه به سوی آخرت است مورد توجّه «دین» قرار گرفته و باید در حدّ خود با رعایت شرایط خاصّ به خود تأمین گردد تا انسان به مقصد اصلی خود که سعادت جاودانه‌ی اخروی است نائل شود.

### هدف شدن دنیا در حال حاضر

اما امروز دنیا بر خلاف نظر دین مقدّس اسلام به صورت مقصد اصلی نشان داده شده و اکثریت قریب به اتفاق مردم روی زمین، آن را مستقرّ و قرارگاه خود دانسته و همی جز اشباع تمایلات نفسانی و ارضاء شهوات حیوانی ندارند از آن سو، گروهی مسلمان‌نما هم که از طرفی خود را منتسب به اسلام می‌دانند و از طرفی مجذوب راه و رسم بی‌پروایی و بی‌بندوباری دنیاگرایان شده‌اند، این مجذوبیت کفرآمیز خود را به حساب اسلام می‌گذارند و روشنفکرمانا می‌گویند اسلام **ذوالعینین** است، هم چشم دنیابین و هم چشم آخرت‌بین دارد و از این سخن، نتیجه‌ی آزادی و لجام‌گسیختگی در دنیاطلبی می‌گیرند و آن را چشم دنیابین اسلام می‌نامند و همدوش با چشم آخرت‌بین اسلام می‌شناسند. در صورتی که گفتیم اسلام **ذوالعینین** هست و دارای دو چشم، اما دوبین و احوّل نیست، بلکه واحدین است و دنیا و آخرت را در یک رشته‌ی متصل می‌بیند. آن دنیایی را مورد توجّه قرار می‌دهد که مولّد آخرت باشد، نه میراننده‌ی آخرت.

### فراموش شدن روز حساب

درباره‌ی آخرت می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...﴾؛ آنجا صحنه‌ای است که انسان تمام اعمال انجام داده‌ی خود در دنیا را اعمّ از بد و خوب می‌یابد و آنچه را که در دنیا به صورت بذری در سرزمین جان خویش افشاند، آنجا به صورت نعمت‌های بهشتی یا عذاب‌های جهنمی می‌چیند.

بنابراین دنیای مستقلّ جدا از آخرت در منطق قرآن، دنیای کفر است و شرک و الحاد و نفاق، اگرچه مردم آن، خود را منتسب به اسلام بدانند و خود را مسلمان بنامند اما عملاً

روز حساب را در زندگی به حساب نیاورده‌اند چنانکه می‌فرماید:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ  
الْحِسَابِ﴾<sup>۱</sup>

... به یقین، کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، محکوم به عذابی شدیدند  
چون روز حساب را فراموش کرده‌اند.

اینجا نفرموده است: ﴿بِمَاهُمْ كَفَرُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ چون اعتقاد به روز حساب نداشته‌اند  
محکوم به عذابند، بلکه فرموده: ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛ چون روز حساب را فراموش  
کرده‌اند. یعنی ممکن است اعتقاد به روز حساب داشته باشند، اما عملاً آن اعتقاد را حاکم  
بر زندگی خود قرار نمی‌دهند که ما مسلمانان اکثراً مبتلا به همین ضلالت می‌باشیم که  
اعتقاداً روز حساب و جزا را قبول داریم، اما عملاً ناسی<sup>۲</sup> آن هستیم و آن را از متن زندگی  
بیرون کرده و در حاشیه بر طاق نسیان نشانده‌ایم.

آنچه که در متن زندگی ما حکومت بلامنازع دارد شئون مادی از ثروت و قدرت و  
مسکن و مرکب و... است و لذا روز حساب هم خدا ما را بر طاق نسیان نهاده و خواهد فرمود:  
﴿...الْيَوْمَ نُنَسِّأُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا...﴾<sup>۳</sup>

... امروز ما شما را فراموش می‌کنیم [مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهیم] همانگونه  
که شما دیدار امروزتان را فراموش کردید [و آن را به حساب نیاوردید]...

مطلوبیت دنیایی که مولد آخرت است

از جمله وعده‌های حق خدا اینکه اگر مردم در مسیر ایمان و تقوا حرکت کنند، در  
هر دو سرا از دنیا و آخرت خوشبخت و سعادت‌مند خواهند شد و در صورت انحراف از آن  
مسیر، محکوم به عذاب هر دو جهانی خواهند گشت. چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ  
الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

۲- ناسی: فراموش کننده.

۳- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۳۴.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

اگر اهل آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کردند، ما درهای برکات از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم، ولیکن آنها این وعده‌ی ما را دروغ انگاشتند! ما هم به کیفر این گناه آنها را گرفتارشان کردیم.

خلاصه آن دنیایی مورد توجه دین است و وعده‌ی تأمین خوشبختی در آن را داده که تولیدکننده‌ی آخرت باشد و دستوراتی که برای تأمین خوشبختی در آخرت داده شده؛ به خوبی در دنیا انجام شود تا انسان به هنگام ورود به بهشت ابدی، از زبان فرشتگان موکل که برای استقبال و خوشامدگویی آمده‌اند بشنود:

﴿...سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

...خوش آمدید، سلامت جاودان از آن شما خواهد بود به خاطر اعمالی که در دنیا انجام می‌دادید.

### آخرت بدون دنیا هرگز

آری، آخرت خوش، مولود دنیای سر به فرمان دین و دنیای سر به فرمان دین نیز تولیدگر آخرت شیرین است، وگرنه دنیای متخلف از فرمان دین جز تلخی و دشواری چیزی به کام اهلس نخواهد ریخت که خدا فرموده:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾<sup>۲</sup>

کسی که از ذکر [دین و آیین] من روگردان شود، دچار زندگی پیچیده و دشوار خواهد شد...

آخرت جدا از دنیا نیز چیزی جز عذاب جاودان نخواهد بود که خدا خطاب به دوزخیان می‌فرماید:

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾<sup>۳</sup>

اکنون بچشید [آن نافرمانی‌های دنیایی خود را] که جز عذاب بر شما چیزی نخواهیم افزود.

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۲.

۲-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۳-سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۰.

﴿...فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنُزُونَ﴾<sup>۱</sup>

...اینک بچشید آن چه را که در دنیا برای خود ذخیره می کردید.

### سایه‌ی رحمت حق بر سر انسان عاقل

این جمله پرمحتوای منقول از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام چه بیدارکننده و پندآموز است که می‌فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرْمْسِيهِ وَ فَكَّرَ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ  
إِلَى أَيْنَ؛

خدا مشمول رحمت خود گرداند کسی را که برای خود توشه‌ی راه بردارد و آماده برای خانه‌ی قبرش گردد و با خود بیندیشد که از کجا آمده‌ام و اکنون در کجا هستم و سرانجام به کجا خواهم رفت.

این بیان نشان می‌دهد که انسان عاقل مشمول رحمت حق آن کسی است که در این ایام مهلت عمر زودگذرش با جدّ تمام برای تأمین خیر و سعادت خودش کار کند، طوری نباشد که خودش را فراموش کرده و تمام این سرمایه‌ی گرانبقدر عمر را صرف تأمین خور و خواب دیگری بنماید و عجیب اینکه اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها، اکنون دچار یک چنین اشتباه و انحراف بزرگی شده‌اند که خود را فراموش کرده و نوکر جان‌نثار دیگری شده‌اند و آن دیگری عبارت از همین بدن و تن جسمانی است که اولش نطفه‌ای نجس بوده و آخرش مرداری عفن خواهد شد. در این وسط نیز حمال قاذورات<sup>۲</sup> است.

### تن مرکب و روح مسافر، کدام ارجح است؟

آری، انسان امروز اصلاً درباره‌ی خودش نمی‌اندیشد تا خود را بشناسد و از مبدأ و مقصد خود باخبر گردد و بفهمد که او مسافری است و رو به عالمی بی‌نهایت وسیع و روشن می‌رود و آنجا احتیاج به جهازات مخصوصی پیدا خواهد کرد که باید از اینجا تهیه شود. او اشتباه بزرگش همین است که این تن جسمانی‌اش را که به منزله‌ی مرکب سواری او در این سفر طولانی است به جای خودش گرفته و علی‌الدوام مشغول تیمار کردن و چاق

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۵.

۲- حمال قاذورات: حمل‌کننده‌ی نجاسات و کثافات در داخل شکم.



و چله نکه داشتن آن است و پیوسته می کوشد که همه گونه وسایل آسایش او را از خواب و خوراک و پوشاک و مسکن فراهم سازد.

دنیای امروز تمام تأسیساتش از مراکز علمی و صنعتی و اقتصادی و... محضاً برای تأمین آسایش این بدن است اما روح و جان انسان - که تمام حقیقت و هویتش همان است - مورد بی اعتنایی کامل قرار گرفته و زیر گرد و غبار غفلت از خدا و محرومیت از طعام مخصوصش که «معرفة الله» و «محبته الله» است تبدیل به موجودی تیره و تاریک و ضعیف و ناتوان گشته است و این نهایت درجه‌ی تحقیر و توهین به انسان بلکه خیانت به انسان است که در لباس تجلیل و تکریم و خدمت به انسان نشان داده می شود.

درست مثل این است که شما از یک شخصیت بسیار عظیم الشان به منزل خود دعوت کنید و او هم سوار بر مرکب خود که مثلاً چارپایی است وارد منزل شما شود، آنگاه شما آن الاغ سواری او را با کمال احترام ببرید در یک اصطبل بسیار مجلل و مجهز جا بدهید، تخته پهن نرم برایش بگسترانید و انواع و اقسام خوراکی مناسب او از گاه و یونجه و جو مقابلش بگذارید ولی خود آن مرد بزرگوار و شخصیت عظیم الشان را ببرید در میان دخمه‌ای تنگ و تاریک و متعفن جا بدهید و تشنه و گرسنه‌اش نکه دارید، روی تخته سنگ‌های زبر و خشن بخوابانید، آیا این رفتار شما نسبت به آن مرد بزرگ انصافاً تجلیل و تکریم است یا بدترین نوع تحقیر و توهین، بلکه جداً خیانت و جنایت است.

### انحراف و حشمتناک دنیای متمدن کنونی

حال دنیای متمدن کنونی با تمام مؤسسات مدرن فرهنگی و صنعتی و پزشکی اش که برای بشر به وجود آورده و خود را خدمتگزار او معرفی کرده است در حالی که روح و جان بشر را به انزوا کشیده و در ظلمتکده‌ی عفونت بار غفلت از خدا و بی اعتنایی به روز حساب و جزا جایگزینش ساخته است!

در واقع کارش نظیر همان تجلیل و تکریم از الاغ و تحقیر و توهین به صاحب الاغ است و لذا لازم است ما مراقب باشیم که درباره‌ی خودمان دچار چنین کار نابخردانه‌ای نشده باشیم که با تمام قوا در پی تأمین همه گونه وسایل آسایش برای این تن خاکی که به منزله‌ی الاغ سواریمان است از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب باشیم، ولی روح و

جانمان را که هویت اصلی خودمان است و در این مدت مهلت عمر موقت باید او را در مسیر تقرب به خدا حرکت بدهیم تا در عالم پس از مرگ به حیات جاودانه‌اش برسانیم به حال خودش رها کنیم که در وادی هولناک غفلت از خدا و بی‌خبری از روز حساب و جزا، با بی‌پروایی در ارتکاب گناه و طغیان بر خدا این عمر بسیار پربها را به پایان برساند و آنگاه به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذُّكْرَىٰ ۚ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾<sup>۱</sup>

روزی که زمین در هم کوبیده شود و فرمان خدا صادر گردد، فرشتگان برای اطاعت فرمان، صف در صف بایستند و جهنم به صحنه آورده شود، آن روز انسان به خود می‌آید اما آن به خود آمدن دیگر سودی به حال او نخواهد داشت، آنجاست که از عمق جان فریاد بر می‌آورد ای کاش برای زندگیم [از دنیا] چیزی پیش فرستاده بودم.

آن روز می‌فهمد ای عجب! او اصلاً در دنیا زندگی نکرده و دنیا جای زندگی او نبوده، بلکه اصطبل‌ی برای الاغ سواری‌اش بوده و او تمام مدت عمرش را به الاغ‌پروری گذرانده است و اکنون با روحی سیاه و آلوده به انواع قاذورات آتش افروز جهنم به زندگی اصلی‌اش رسیده است.

### کلمات امام سجاد علیه السلام هشیاری بخش غافلان

این جملات حزن‌انگیز تکان‌دهنده را از مولایمان امام سیدالسااجدین علیه السلام در شب‌های ماه مبارک رمضان بشنویم که از زبان ما بندگان گنهکار خدا به خدا می‌گوید:

(اللّٰهِي... فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نَقَلْتُ عَلَىٰ مِثْلِ حَالِي إِلَىٰ قَبْرِي وَ لَمْ أَمْهَدْهُ لِرَفْدَتِي وَ لَمْ أَمْرُسْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لَضَجْعَتِي فَمَا لِي لَا أَبْكِي وَ لَا أَدْرِي إِلَىٰ مَا يَكُونُ مَصِيرِي... أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي أَبْكِي لِضَيْقِ لِحْدِي أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ أَبْكِي

لِخُرُوجِي عَنْ قَبْرِیْ عُرْيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلٰی ظَهْرِي اَنْظُرْ مَرَّةً عَنْ  
يَمِينِي وَ اُخْرٰی عَنْ شِمَالِي)؛<sup>۱</sup>

ای خدا و ای معبود من، چه کسی پریشان حال تر از من خواهد بود اگر با همین  
حالی که اکنون هستم به خانه‌ی قبرم برده شوم، در حالی که آن را با عمل  
صالح فرس نکرده و آماده برای خوابگاهم نساختم، پس چه شده بر من و چه  
آفتی به جانم رسیده که به حال خود نگیرم و حال آنکه نمی‌دانم به کجا کارم  
منتهی خواهد شد؟ بگیرم برای جان دادم، بگیرم برای تنگی و تاریکی قبرم،  
بگیرم برای آن لحظه که نکیر و منکر آن دو فرشته‌ی الهی برای پرسش از  
عقاید آمده‌اند، بگیرم برای روزی که از قبرم برمی‌خیزم در حالی که برهنه  
و خوار و ذلیل کوله‌باری سنگین از گناهان بر دوش می‌کشم از شدت حیرت  
و بیچارگی گاه به سمت راستم می‌نگرم و گاه به سمت چپم.

#### شرایط برخورداری از رحمت حق

پس تا مدت مهلت منقضی نشده و آن صحنه‌ی حیرت و بیچارگی پیش نیامده است،  
گوش به پند و اندرز مولا یمان علی امیر علیه السلام باشیم که می‌فرماید:

(رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً اَعَدَّتْ لِنَفْسِهَا وَ اسْتَعَدَّتْ لِرْمْسِهَا وَ فَكَّرَتْ مِنْ اَيْنَ وَ فِي اَيْنَ وَ  
اِلَى اَيْنَ)؛

آن انسانی مشمول رحمت حق است که تا زنده است برای خودش کار کند و توشه‌ی  
راه بردارد و خود را آماده برای خانه‌ی قبرش سازد، آخر انسان است و موجودی اندیشمند  
است باید بیش از همه چیز درباره‌ی خودش بیندیشد که من در اینکه موجودی متحرک  
هستم و از مبدأیی حرکت کرده و رو به مقصدی می‌روم شکی نیست و این نیز مسلم است  
که هر متحرکی محرکی دارد که او را از حالی به حال دیگری و از وضعی به وضع دیگری  
می‌چرخاند و می‌گرداند.

حال آیا آن محرک من کیست که من را که خاکی بودم مبدل به نطفه کرده و آن  
نطفه را پس از گذراندن از مراحل گوناگون به صورتی که اکنون هستم موجودی دارای

۱- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۸۹ و مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

چشم و گوش و عقل و هوش و اعضا و جوارح گوناگون از داخل و خارج رسانده است و پیداست که مراحل دیگری هم پس از این برایم مقرر کرده است و می‌خواهد از آن مراحل عبورم داده به مقصد اعلائی که الحال از تصوّر و درک آن ناتوانم برساند.

در سوره‌ی مؤمنون اشاره‌ای به این تحولات دارد و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۝ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۝ ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۝﴾<sup>۱</sup>

ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم و سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئنی [رحم] قرار دادیم، سپس نطفه را علقه [خون بسته] و علقه را مُضْغَه [شبيهه گوشت جویده] و مُضْغَه را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم و سپس او را آفرینش تازه‌ای بخشیدیم، پس بزرگ و بربرکت است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است.

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ۝ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ۝﴾<sup>۲</sup>

سپس شما بعد از آن می‌میرید و سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید!

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۝ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝﴾<sup>۳</sup>

زمانی که مرگ یکی از آنها فرارسد، می‌گوید ای پروردگار من، مرا بازگردانید شاید در آنچه ترک کرده [یا از خود باقی گذاشته‌ام] عمل صالحی انجام دهم و جبران مافات نمایم. به او پاسخ داده می‌شود نه، هرگز راه بازگشتی در کار نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

آن روز هم:

﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۲ تا ۱۴.

۲- همان، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- همان، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِبُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ<sup>۱</sup>؛

آنان که ترازوهای سنجش اعمالشان سنگین است آنان رستگارانند و آنها که ترازوهای اعمالشان سبک است کسانی هستند که سرمایه‌ی وجود خود را از دست داده و در جهنم برای همیشه ماندنی خواهند بود!

آنجاست که خطاب توبیخ‌آمیز خدا به گوششان می‌رسد که:

﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

آیا این شما نبودید که وقتی آیات من بر شما خوانده می‌شد تکذیبش می‌کردید و بای اعتنایی از کنارش می‌گذشتید؟!

آن بیچاره‌ها که تازه به گمراهی خود پی برده‌اند، از میان آتش‌های شعله‌ور جهنم فریاد می‌کشند:

﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

ای پروردگار ما، ما را از این آتش سوزان نجات ده، اگر باز [آن بدعملی‌ها را] از سر گرفتیم، در آن صورت است که ظالم خواهیم بود [و استحقاق عذاب را خواهیم داشت].

آنجاست که پاسخی ذلت‌بار از ناحیه‌ی خداوند قهار شدیدالعقاب به آنها داده می‌شود که:

﴿قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون﴾<sup>۴</sup>؛

لال و خاموش شوید در میان جهنم، دیگر با من حرف نزنید.

کلمه‌ی «احْسَبُوا» در عربی معنای «چخ» در فارسی است که وقتی سگ کثیف نجس به انسان نزدیک می‌شود، او می‌گوید: چخ، یعنی برو و از من دور شو. پناه بر خدا که آدم جهنمی آنچنان از درگاه رحمت حق طرد و رد می‌شود که همانند سگ، فرمان از من دور شو درباره‌اش صادر می‌گردد. آنگاه می‌فرماید:

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰۵.

۳- همان، آیه‌ی ۱۰۷.

۴- همان، آیه‌ی ۱۰۸.

﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۲﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۳﴾﴾

یادتان رفته که در دنیا گروهی از بندگان من در میان شما بودند که با من در ارتباط بودند و می گفتند ای پروردگار ما، ما را بیمارز و مشمول رحمت گردان؛ شما آنها را به تمسخر می گرفتید و به رفتار و گفتارشان می خندیدید! حال امروز من به آنها در مقابل صبر و شکیبایی که از خود نشان دادند و اهانت‌های شما را تحمل کردند، پاداش می دهم و اعلام می کنم که آنها همان گروه رستگارانند.

امان از دنیای فریبدهی زیان‌رسان گذرا

باز گوش به هشدار خدا می دهیم که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرُّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرُّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۱﴾﴾

ای مردم! وعده‌ی خدا حق است، نکند که جلوه‌گری‌های این دنیای فریبدهی ناپایدار گولتان بزند و از خدا غافل‌تان سازد تا روزی به خود بیاید که همه چیز از دستتان رفته و جز آه و ناله و حسرت و افسوس بر گذشته، چیزی در فضای جانتان باقی نمانده است. این جمله‌ی بسیار کوتاه و در عین کوتاهی بسیار پرمحتوا از مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خاطر بسپاریم و پیوسته در آن بیندیشیم که می‌فرماید:

﴿الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ﴾<sup>۲</sup>

دنیا فریب می‌دهد و زیان می‌زند و می‌گذرد.

با نشان دادن جمال پول و مقام و زن به آدمی چشمک می‌زند و دل می‌برد و خود را به دامن او می‌افکند، آنگاه سمّ و زهر مهلک خود را به جان او می‌ریزد و از او جدا می‌شود و آن بیچاره را به آتش محرومیت از جمال خدا برای همیشه می‌سوزاند.

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۰۹ تا ۱۱۱.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۱۵.

**بخش پنجم:**

- گفتار نوزدهم: باور به حقایق دین
- گفتار بیستم: معرفت خدا
- گفتار بیست و یکم: دنیای مذموم
- گفتار بیست و دوم: قلب سلیم
- گفتار بیست و سوم: تهذیب نفس
- گفتار بیست و چهارم: آداب دینداری
- گفتار بیست و پنجم: محبوب حقیقی





## گفتار نوزدهم: باور به حقایق دین

### نقش باور در تکامل انسان

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس [مراقب باشید که] زندگی دنیا شما را نفریبند و [مراقب باشید که] شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

درباره‌ی این آیه‌ی شریفه عرض شد که خداوند حکیم با آیات متعددی که در گذشته خواندیم اصرار مؤکد دارد بر اینکه بندگانش اعتقاد جازم به حتمیت وقوع وعده‌هایش داشته باشند آنگونه که این اعتقاد، در عمق جانشان بنشیند و از تمام اعضاء و جوارحشان در تمام حالات و رفتار و گفتارشان بارز گردد، نه تنها آن را به زبان بیاورند و معنا و مفهوم آن را در ظرف فهم و تصوّرشان بگنجانند که تنها تلفظ و تصوّر و تفهّم یک امر اعتقادی، در ساخته شدن انسان نقش ثمربخشی ندارد! بلکه تحقق یعنی متّصف گشتن جان به حقیقت آن امر اعتقادی لازم است.

یعنی آدمی باورش بشود این زندگی دنیا، طبق وعده‌ی خدا پایان می‌پذیرد و زندگی جاودانه‌ی انسان در عوالم پس از مرگ آغاز می‌گردد و در آن عوالم هر چه جلوتر می‌رویم عالم لاحق نسبت به عالم سابقش هم وسیع‌تر می‌شود و هم نیازمندی‌های ما آنجا بیشتر و هم جهازات لازم برای زندگی در آنجا فراوان‌تر و گفتیم شما یک مقایسه‌ی اجمالی بفرمایید بین عالم دنیا که اکنون هستیم و عالم رحم مادر که پیش از این بوده‌ایم. ما باید شش منزل طی کنیم تا به مقصد اصلی از خلقت خود نائل شویم:

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

۱- صلب پدر.

۲- رحم مادر.

۳- دنیا که هم اکنون در حال طئی آن هستیم.

۴- عالم برزخ که به فرموده‌ی قرآن:

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>

...از پشت سرشان برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

۵- محشر که:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۲</sup>

در صور دمیده می‌شود و آنها [مُرده‌ها] از قبرها برمی‌خیزند و به سوی

پروردگارشان می‌شتابند.

۶- آخرین منزل که بهشت یا جهنم خواهد بود:

﴿...فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۳</sup>

...گروهی در بهشت و گروهی در جهنم مسکن می‌گزینند.

### وسعت منازل بعدی ما به تناسب نیازها

ما دو منزل از این شش منزل را که صلب پدر و رحم مادر بوده طئی کرده‌ایم و اکنون در حال طئی منزل سوّم که دنیا است می‌باشیم و چنانکه گفتیم هر چه در این منازل جلوتر می‌رویم، منزل لاحق نسبت به منزل سابق وسیع‌تر می‌شود. رحم مادر نسبت به صلب پدر وسیع‌تر بوده و اکنون دنیا را می‌بینیم که نسبت به رحم مادر بسیار وسیع‌تر است.

رحم مادر ظرفیت گنجایش یک یا دو جنین و نادراً سه جنین دارد اگرچه اخیراً مشاهده شده که یک زن ۹ جنین از یک شکم به دنیا آورده است!! اما اکنون شکم دنیا قریب به شش میلیارد آدم در خود جای داده است که وسعتش نسبت به وسعت رحم مادر اصلاً قابل مقایسه نمی‌باشد! اینجا نیازمندی‌هایمان نیز با آنجا به قیاس در نمی‌آید. آنجا با چند قطره خون که به ما می‌رسید اشباع می‌شدیم اما اینجا یک دیگ آتش رشته و یک

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۰.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۱.

۳- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

بره‌ی بریان در یک نشست نیز سیرمان نمی‌کند و داد هَلْ مِنْ مَزِيدٍ می‌زنیم. آنجا به بیش از یک وجب جا نیازی نداشتیم، اما اینجا یک خانه‌ی هزار متری و دو هزار متری برج و باروهای سر به فلک کشیده، بیلاق‌ها و قشلاق‌ها و یک شهر و یک مملکت هم بسمان نیست و دست‌اندازی به این مملکت و آن مملکت و اگر بتوانیم به کرات بالا همانند ماه و مریخ و زحل نیز می‌نماییم.

از این باید بفهمیم که منزل بعدیمان که عالم برزخ نامیده می‌شود به مراتب وسیع‌تر از منزل کنونی ما خواهد بود، با نیازمندی‌های بسیار زیادتر و انحاء جهازات و ابزار زندگی کامل‌تر که فعلاً ما از تصوّر کمّ و کیف آن ناتوانیم، آنچه که بر ما لازم است درباره‌اش بیندیشیم تا به یک حقیقت بسیار عالی پی ببریم.

اینکه می‌بینیم در رحم مادر به ما ابزار و وسایل فراوان از چشم و گوش و دست و پا و زبان و اعضا و جوارح دیگر از داخل و خارج بدن داده‌اند که در آنجا هیچ کدام از اینها اصلاً مورد نیاز ما نبوده است؛ آنگونه که اگر می‌توانستیم، اعتراض کرده می‌گفتیم آخر اینها که به من داده‌اید چه نفعی به حال من دارند و جز حَمّالی بی‌جهت چه دردی از من درمان می‌کنند؟

در جواب به ما می‌گفتند ساکت باش، تو مال اینجا نیستی، اینجا گذرگاه توست و به جای دیگری که نامش دنیاست باید بروی؛ آنجا احتیاج به این وسایل و ابزار پیدا می‌کنی و اینجا باید مجهّز به این وسایل بشوی تا آنجا بتوانی سالم زندگی کنی.

### نقش دین در تکامل مؤمنین

حال آن حقیقت عالی که باید از اندیشیدن در این جریان به آن پی ببریم، این است که دنیا گذرگاه ماست و ما - برای رسیدن به عالم دیگری - در حال عبور از این گذرگاه می‌باشیم و باید طبق برنامه‌ی آسمانی «دین» انحاء جهازات مربوط به زندگی در آن عالم را از اینجا به دست آوریم، اگرچه برخی از دستورات دینی بر حسب ظاهر نفعی به حال زندگی دنیایی ما نداشته باشد.

همانگونه که چشم و گوش و دست و پا و زبان و دهان و بینی نفعی به حال زندگی ما در رحم مادر نداشت و کلاً مربوط به زندگی دنیایی بود. آنجا مَلِکُ مُصَوِّر (فرشته‌ی

صورتگر) از جانب خدا مأمور شد به ما اعضا و جوارح از داخل و خارج بدن داد و ما را مجهّز به جهازات زندگی در عالم دنیا نمود؛ در عالم دنیا نیز رسول خدا ﷺ مانند ملک مصوّر از جانب خدا مأموریت دارد با دستورات آسمانی اش راجع به اعتقادات و اخلاقیات و برنامه‌های عملی، ما را مجهّز به جهازات زندگی در عالم آخرت بنماید.

در عالم رَحْم فرشته‌ی صورتگر روی بدن ما کار کرده و ساختمان بدن را مجهّز به جهازات لازم کرده است؛ در عالم دنیا رسول الله الاعظم ﷺ روی روح و جان ما صورتگری می‌کند و ساختمان روح را مجهّز به جهازات لازم می‌نماید.

حال افرادی بی‌خبر از حقایق و ناآگاه از نظم و ترتیب عوالم و سرگرم اشباع تمایلات و اهواء نفسانی، پیش خود می‌گویند اعتقادات و اخلاقیات و برنامه‌های عملی که در دین آمده است چه نفعی به حال ما دارد؟ ما در زندگی خود نیاز به خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب و... داریم، اصلاً نماز و روزه و حجّ و... اگر باشد چه سودی به حال ما خواهد داشت و اگر نباشد چه زیانی به ما خواهد زد؟

اینجاست که به آنها گفته می‌شود ای انسان‌های ناآگاه، اشتباه بزرگ و نقص اساسی شما این است که شما هنوز درباره‌ی خود نیندیشیده و خود را نشناخته‌اید تا بفهمید که این دنیا مسکن و مأوای اصلی شما نیست، اینجا گذرگاه و مقصد اصلی شما عالم پس از مرگ است، آنجا نیاز به ابزار و وسایل خاصّی پیدا می‌کنید که آنها را باید در همین دنیا با عمل به دستورات آسمانی دین به دست آورید. آنجاست که می‌فهمید یک رکعت نماز شما در دنیا، چه درجات غرق در نور و سرور بهشتی به وجود آورده و یک نماز فوت شده‌ی از شما، چه درکات ظلمانی غرق در عذاب را باعث شده است.

### عمل به تعالیم دین سرمایه‌ی عالم پسین

آری اعتقادات و اخلاقیات و برنامه‌های عملی دین در دنیا جهازات زندگی در عالم آخرت است. همانگونه که اعضا و جوارح بدن ما در عالم رَحْم، جهازات زندگی در عالم دنیا بوده است.

آنها را از آنجا آورده‌ایم و اینجا با آنها زندگی می‌کنیم؛ با این تفاوت که در عالم رَحْم، ما در پذیرفتن اعضا و جوارح بدن مختار نبوده‌ایم، بلکه بدون اراده و اختیار از جانب

ما، آنها را به ما داده‌اند؛ ولی در عالم دنیا پذیرفتن برنامه‌های دینی را - که جهازات زندگی ما در عالم آخرت است - به اراده و اختیار ما گذاشته‌اند. اگر با عقل و اراده و اختیار آنها را پذیرفتیم، بهشتی خواهیم شد، در غیر این صورت جهنمی خواهیم بود و به بیان دیگر، ما در عالم رحم مُسَلِّم بودیم به اسلام اضطراری و تکوینی، ولی در عالم دنیا باید مُسَلِّم باشیم به اسلام اختیاری و تشریحی که:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾<sup>۱</sup>

حقیقت دین [سعادت آفرین] نزد خدا اسلام است [و تسلیم شدن]...

در عالم رحم، تسلیم بودیم بدون اراده و اختیار، ولی در عالم دنیا باید تسلیم باشیم با اراده و اختیار.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>

ما راه را [در دنیا] نشان [انسان] داده‌ایم، اینک [به راه افتادن و پذیرفتن و] شاکر شدن یا [از راه منحرف گشتن و نپذیرفتن و] کافر شدن [در اختیار خود اوست].

آنگاه پایان کار را هم با صراحت و قاطعیت تمام فرموده است:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا ۗ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾<sup>۳</sup>

به طور حتم ما برای کافران غل و زنجیرها و آتش شعله‌ور آماده کرده‌ایم و به یقین، نیکوکاران از جام‌های پر از نوشابه‌های خوشگوار بهشتی می‌نوشند.

مقایسه‌ای بین عالم سابق و عالم لاحق

حاصل اینکه عوالم سر راه انسان از صلب پدر تا سرانجام بهشت و جهنم، هر عالم لاحق وسیع‌تر و پر ماجراتر از «عالم سابق» است و لذا یک مقایسه‌ی اجمالی بین عالم دنیا و عالم رحم مادر، نمونه‌ی روشنی از این جریان است. در مثنوی مولوی نیز آمده است:

چون جنین بود آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون، تار و پود
از فطام خون، غذایش شیر شد	وز فطام شیر، لقمه گیر شد

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۳- همان، بیات ۴ و ۵.

**فطام** یعنی بازگرفتن بچه از شیر. جنین که غذایش در رحم خون بود؛ او را از خوردن خون باز داشتند و بهتر از خون که شیر است در عوض به او دادند، اما روزی که می‌خواستند او را از خونخواری باز دارند و به دنیایش بیاورند و با پستان پر از شیر آشنایش سازند، او دل نمی‌کند تا فرشته‌ی مَوَكَّل سیلی به صورتش نواخت و از فضای رحم بیرونش راند. او گریه‌کنان به دنیا آمد و ذائقه‌اش با شیر آشنا شد و محکم به سینه‌ی مادر چسبید تا روزی که خواستند از شیر هم بازش دارند و با غذاهای چرب و نرم‌تر آشنایش سازند؛ باز هم دل از شیر نمی‌کند و داد و فریاد می‌زد، احیاناً لعاب تلخ مزه‌ای به سر پستان مادر می‌مالیدند تا به ذائقه‌اش تلخ آید و آن را رها کند؛ عاقبت از شیر جدا شد و با لقمه‌های چرب و نرم و شیرین آشنا شد؛ دل به آنها بست و اینک منادیان الهی و مریتان آسمانی می‌خواهند او را از این لقمه‌های فریبنده و گول‌زن جدایش کنند و با غذاهای روحانی و معنوی از معرفت و محبت خدا و اولیاء خدا که سعادت جاودانه‌اش در گرو آنهاست آشنایش سازند، او داد و فریاد عجیب می‌زند و غوغا می‌کند. آری:

چون جنین بود آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون تار و پود
از فطام خون غذایش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
از فطام لقمه لقمانی شود	طالب آن یار پنهانی شود

و راستی که چقدر بزرگ است این انسان و برای رساندن به چه مقصد بزرگی او را آفریده‌اند؛ ولی یاللاسف که او پی به عظمت ارزش خود نبرده و خود را ارزان فروخته است. خدا را از دست داده و هوئی را چسبیده است! خدا هم با گله‌مندی تمام می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾<sup>۱</sup>

آیا دیده‌ای آن کس را که هوای نفس خود را به جای خدا گرفته و آن را مطاع محبوب خود قرار داده است...

امام العارفين علی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌فرماید:

(أَلَا... إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا)<sup>۲</sup>

به هوش باشید... که شما بهایی جز بهشت و رضوان خدا ندارید، اینک خود

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۵۶.

### راجز به آن نفروشید.

جنین در رحم مادر، جز خون چیزی نمی‌فهمد و از عالم دنیا چیزی نمی‌شناسد؛ ما هم در رحم دنیا جز همین لذائذ مادی چیزی نمی‌فهمیم و از عالم خدا و آخرت چیزی نمی‌شناسیم. فواوئیلاه و وَاَسْفَاهُ از این جهل و بی‌خبری که چه عاقبت شومی دامنگیر ما خواهد ساخت و ما را به دامن چه محرومیت‌های عذاب‌انگیزی خواهد انداخت.

گر جنین را کس بگفتی در رَحِم	هست بیرون عالمی بس منتظم
آسمان بس بلند و پر ضیاء	آفتاب و ماهتاب و صد سُها <sup>۱</sup>
یک زمین خرمی با عرض و طول	اندر او بس نعمت و چندین اُکول <sup>۲</sup>
کوه‌ها و بحر‌ها و دشت‌ها	بوستان‌ها باغ‌ها و کشت‌ها
در صفت ناید عجائب‌های آن	تو در این ظلمت‌چهای در امتحان
خون خوری در چار میخ تنگنا	در میان حَبَس اُنْجاس <sup>۳</sup> و عَنَا <sup>۴</sup>
او به حکم حال خود منکر بُدی	زین رسالت مُعْرَض <sup>۵</sup> و کافر شدی

### به دنیا دل نبندد غیر نادان

حال این قرآن ندای خداست که زیر گوش ما خواب‌رفتگان در شکم مادر دنیا طنین انداز است که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُزُورُ﴾؛<sup>۱</sup> مردم، فریب دنیا را نخورید و آخرت را فراموش نکنید که وعده‌ی خدا حق است و بدانید که:

﴿زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآءِ﴾<sup>۲</sup>؛

دنیا صحنه‌ی امتحان و آزمایشگاه آدمیان است که برای آزمودن نیروی عقل و

۱- شها: اجرام درخشان.

۲- اُکول: خوراکی‌ها.

۳- اُنْجاس: پلیدی‌ها.

۴- عنا: رنج و تعب.

۵- مُعْرَض: رویگردان.

۶- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

درایشان جمله‌ی مشتہیات و دل‌بخواهایشان از زنان و فرزندان و پول‌های فراوان و مرکب‌های رهوار و... در نظرشان زینت داده شده است و در عین حال خدا آگاهی داده که:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>۱</sup>

ما، خودمان آنچه را که روی زمین هست آرایش کرده و آن را زینت زمین قرار داده‌ایم تا آدم‌زاده‌ها را بیازماییم و خوش‌عمل‌ترین آنها را مشخص سازیم.

﴿وَأِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾<sup>۲</sup>

البته این زینت‌های فریبنده دوامی نخواهد داشت بلکه سرانجام ما تمام [آنچه] را که از خاک برداشته [و زینتش داده‌ایم، مجدداً] تبدیل به خاک [می‌کنیم و قشر روی زمین را خاک] بی‌گیاهی می‌سازیم.

﴿قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ...﴾<sup>۳</sup>

[ای رسول ما بگو به این مردم دنیا] آیا می‌خواهید آگاهتان سازم از یک زندگی دیگری که بهتر از این زندگی [زودگذر دنیای] شماست، بدانید که پروردگار شما در جوار [رحمت] خود برای کسانی که تقوا پیشه کنند؛ باغ‌ها و بوستان‌هایی جاودانه آماده کرده که نهرها از زیر درختانشان در جریان است و همسرانی پاک از هرگونه آلودگی و مخصوصاً رضا و خشودی خودش [که جلالت آن در تصوّر نمی‌گنجد]...

### چه معامله‌ی زیانباری!

حال آیا انصافاً این عُقلایی است که انسان، آن زندگی جاودانه‌ی غرق در نور و سرور و بهجت را به خاطر این زندگی چند روزه‌ی توأم با انواع تلخی‌ها و رنج و محنت‌ها از دست بدهد؟ خداوند «كُلُّ الْكَمَالِ وَ كَلُّ الْجَمَالِ حَيْثُ قَيُّومٌ» را از دست دادن و عمری با جمادات و مرده‌ها عشق ورزیدن و سرانجام محکوم به عذاب جاودانی گشتن آیا سفاقت<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷.

۲- همان، آیه‌ی ۸.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵.

۴- سفاقت: بی‌خردی.



نیست؟ باید این خطاب از جانب خدا تکان در جان انسان بیفکند و او را از زمین کنده به آسمانش برساند که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۱</sup>

ای انسان، تو بار سفر بسته و رو به سوی خدایت می‌روی و آخر الامر او را ملاقات خواهی کرد.

مطلوب محبوب اصلی تو منم که خدای توأم، مرا با دیگران مبادله نکن که ضرر خواهی کرد. امام سید الساجدین علیه السلام در مناجات العارفین از مناجات خمس عشره به خدایش عرض می‌کند:

(الهِى فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ)<sup>۲</sup>

خدایا، ما را از کسانی قرار ده که درختان اشتیاق دیدار تو، در باغستان‌های سینه‌هایشان ریشه کرده.

(قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ قَرَّتْ بِالنَّظْرِ إِلَىٰ مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ وَ رِيحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ)<sup>۳</sup>

پرده از مقابل دیدگان‌شان کنار رفته و چشمان‌شان با نگاه به محبوب‌شان روشن گشته و تجارت‌شان در فروختن دنیا به آخرت، سود فراوان کرده است.

این خطاب نیز از جانب خدای ماست که می‌فرماید:

﴿...تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ...﴾<sup>۳</sup>

...توشه‌ی راه بردارید [ای مسافران رو به سوی خدا] که بهترین توشه تقواست...

مردن، خاموش شدن چراغ جان نیست

این ندای دلسوزانه را هم از مولایمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه‌ی ۱۵۰.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

لَمَقَرَّكُمْ؛

هان ای مردم، به هوش آیید که دنیا گذرگاه است و آخرت دار قرار، حال از گذرگاهتان برای قرارگاهتان توشه بگیرید.

(أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ)؛<sup>۱</sup>

پیش از اینکه بدن‌هایتان را از دنیا بیرون ببرند، خودتان دل‌هایتان را از آن بیرون کنید.

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)؛<sup>۲</sup>

پیش از اینکه [به مرگ اضطراری] بمیرید خودتان [به مرگ اختیاری] بمیرید.

دل از هر چه که غیر خداست برکنید، تنها به خدا بیبندید. (فَفِيهَا اخْتِبرْتُمْ وَ لَعِبْتُمْهَا

خُلِقْتُمْ)؛ شما برای عالم دیگری خلق شده‌اید. در دنیا مورد آزمایش قرار گرفته‌اید.

(إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ)؛<sup>۳</sup>

به تحقیق از سرایی به سرای دیگر منتقل می‌شوید.

این چراغی است کزین خانه به آن خانه برند.

مردن، خاموش شدن چراغ جان نیست بلکه انتقال چراغ از خانه‌ی دنیا به خانه‌ی

آخرت است. از عالم مُلک کنده شدن و به عالم ملکوت پیوستن است.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک      چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم  
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است      روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم  
مرا که منظر حور است مسکن و مأوا      چرا به کوی خراباتیان بود وطنم  
عیان نشد که چرا آمدم، کجا بودم؟      دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم

ضرورت تلقین عقاید حقه قبل از مرگ

به ما گفته‌اند این عقاید حقه را که یک عمر با زحمت به دست آورده‌اید پیوسته به

خود تلقین کنید؛ از زبان خودتان با گوش خودتان همه روز بشنوید تا در عمق جانتان

بنشینند و آماده برای جواب دادن به سؤال فرشتگان در عالم قبرتان بشوید! تنها به انتظار این

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۱، صفحه‌ی ۳۱۷.

۳- همان، صفحه‌ی ۲۴۹.

ننشینید که وقتی بدن بی‌روحان را میان قبر گذاشتند و خواستند خاک روی آن بریزند، کسی بیاید کنار قبرتان بنشیند و عقاید حقّه را به شما تلقین کند. خودتان که اکنون زنده‌اید، عقایدتان را به خودتان تلقین کنید.

فرموده‌اند: هر روز به هنگام طلوع فجر و سپیده‌دم به نام خدا آغاز کنید و بگویید:  
(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ذَهَبَ بِاللَّيْلِ بِقُدْرَتِهِ وَ جَاءَ بِالنَّهَارِ بِرَحْمَتِهِ خَلْقًا  
جَدِيدًا)؛<sup>۱</sup>

شکر و سپاس از آن خدایی است که شب را با قدرت خود برد و روز نور را با رحمت خویش آورد.

آنگاه به سمت راست و چپ خود نگاه کنید و خطاب به دو مَلَكِ مُوَكَّلِ بر ثبت و ضبط اعمالتان بگویید:

(مَرْحَبًا بِالْحَافِظَيْنِ وَ حَيَّاهُمَا اللَّهُ مِنْ كَاتِبَيْنِ)؛<sup>۲</sup>

خوش آمدید ای دو نگهبان من و تحیت خدا بر شما باد ای دو نویسنده‌ی اعمال من.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که دو ملک نویسنده‌ی اعمال شب به هنگام طلوع فجر می‌روند و دو ملک نویسنده‌ی اعمال روز بر انسان وارد می‌شوند. در قرآن کریم اشاره به این مطلب شده که می‌فرماید:

(إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ)؛<sup>۳</sup>

دو گیرنده‌ی عمل از سمت راست و چپ انسان نشسته‌اند و اعمالش را ثبت و ضبط می‌کنند.

باری پس از خوشامدگویی به آن دو ملک می‌گویید: «اُكْتُبَا» یعنی بنویسید آنچه من می‌گویم:  
(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ  
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ  
مَنْ فِي الْقُبُورِ)؛<sup>۴</sup>

۱- بحارالانوار، جلد ۸۳، صفحه ۱۴۱.

۲- همان.

۳- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۷.

۴- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۱۶.

به نام خداوند رحمان رحیم من شهادت می‌دهم که خدا معبود یگانه است و شریکی ندارد و محمد ﷺ بنده‌ی او و رسول اوست و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و خدا تمام مردگان را از قبرها برمی‌انگیزد.

(عَلَىٰ ذَٰلِكَ أَحْيَىٰ وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ وَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ)؛

من با همین عقیده زنده می‌مانم و با همین عقیده می‌میرم و با همین عقیده از

قبر برمی‌خیزم إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(اللَّهُمَّ اقْرَأْ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ مِنِّي السَّلَام)؛<sup>۱</sup>

بارالها، سلامم را به محمد و آلش برسان.

### کسب سعادت در گرو تحقق قلبی حقایق

البته می‌دانیم که تنها تلفظ به این الفاظ، سعادت بخش به انسان نیست بلکه تحقق

قلب به این حقایق لازم است؛ چنانکه قرآن کریم با قاطعیت تمام می‌فرماید:

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)؛<sup>۲</sup>

روزی که نه مالی خواهد بود و نه فرزندان. آن روز، سعادت تنها از آن

کسی است که با قلبی سلیم بر خداوند وارد شود.

تنها کسی در روز جزا رستگار است که با قلبی سلیم وارد بر خدا گردد.

آدمی که شک و تردید در عقاید دارد، یا جاننش آلوده به رذائل خُلُقِیَّه و سیئات

عملیه است، دارای قلبی بیمار است و بدیهی است که بیمار دلان را به دارالسلام که جایگاه

پاک‌دلان است راه نمی‌دهند و یاللاسف که ما اکثراً در فکر تأمین سلامت خود نمی‌باشیم و

اساساً رذائل خُلُقِیَّه از کبر و عجب و ریا و حرص و بخل و حسد را به عنوان بیماری‌های

مهلک قلب به حساب نمی‌آوریم و احياناً ممکن است از ارتکاب گناهان عملی پرهیز

کنیم و اعمال خوب از نماز و روزه و حج و انفاقات مالی هم داشته باشیم ولی از ابتلا به

بیماری‌های اخلاقی اصلاً باکی نداشته باشیم.

از باب مثال کسی مقید به انحاء اعمال عبادی از فرائض و نوافل باشد و حتی عالم و

۱- بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۲۴۶.

۲- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

دانشمندی خوش بیان و خوش قلم مروّج احکام دینی نیز به شمار آید، ولی مبتلا به بیماری مهلک حسد باشد؛ یعنی از اینکه همکار و هم طرازش در زندگی از او جلوتر افتاده و محبوبیت مردمی بیشتری پیدا کرده است رنج می برد و در دل آرزوی شکست او را دارد و از لگه دار شدن شخصیت اجتماعی او احساس لذت می کند. این آدم مبتلا به بیماری مهلک حسد است که در روایات آمده: (إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ)؛<sup>۱</sup> و در روایتی:

(إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ)؛<sup>۲</sup>

همانگونه که آتش هیزم را می خورد، خوی زشت حسد [تمام حسنات و بلکه

اصل] ایمان انسان را می خورد!

۱- شرح نهج البلاغه، جلد ۱، صفحه ۳۱۷.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۶.

## گفتار بیستم: معرفت خدا

وعده‌های خدا حق است

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرُّوكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرُّوكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس [مراقب باشید که] زندگی دنیا شما را نفریبد و [مراقب باشید که] شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

ذیل همین آیه‌ی شریفه عرض شد: که خداوند حکیم در قرآن کریمش روی این حقیقت تأکید مکرر دارد که وعده‌های خدا حق است و تخلف‌ناپذیر، اعم از وعده‌های مربوط به زندگی دنیا و وعده‌های مربوط به زندگی در آخرت. مثلاً در مسأله‌ی رزق و روزی، هم اصل رزق را به عهده گرفته و فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾<sup>۲</sup>

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه رزقش بر عهده‌ی خداست...

و هم شکر را سبب افزایش نعمت و کفر را موجب عذاب شدید دانسته که:

﴿...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾<sup>۳</sup>

...اگر شاکر باشید، بر نعمت‌هایتان می‌افزایم و اگر کافر شوید، عذاب من

شدید است.

همچنین فرموده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ

۱-سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

۲-سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۳-سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۱</sup>

اگر اهل آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کردند، ما درهای برکات فراوان از آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم، ولی آنها آیات ما را تکذیب کردند، ما هم آنها را به سزای اعمالشان رساندیم.

از جمله وعده‌های حتمی خدا وعده‌ی مرگ و پیش آمدن عوالم پس از مرگ است که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>

بگو به اینان آن مرگی که شما از آن فرار می‌کنید، به طور حتم با شما دیدار خواهد کرد و سپس به سوی خداوند عالم غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید و او شما را از آثار [بد و خوب] اعمالتان آگاه می‌سازد.

آنگاه عوالم و وقایع حتمی دیگری پیش می‌آید از برزخ و محشر و کتاب و حساب، میزان و صراط و بهشت و جهنم.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...»<sup>۳</sup>  
﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ... وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ...»<sup>۴</sup>

خدا به مردان و زنان با ایمان وعده‌ی بهشت و به مردان و زنان منافق، وعده‌ی آتش جهنم داده است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»

ای مردم [باور کنید که] وعده‌ی خدا حق است [و حتماً واقع خواهد شد].

### ایمان داریم اما از نوع ضعیف آن

حال، ممکن است ما پیش خود بگوییم ما که بحمدالله ایمان به حتمیت این حقایق

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۲-سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۸.

۳-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

۴-همان، آیه‌ی ۶۸.

داریم؛ هم قلباً معتقدیم و هم به زبان اقرار می‌کنیم و هم در وصیت نامه‌های خود می‌نویسیم من شهادت می‌دهم به وحدانیت خدا و نبوت انبیاء و امامت امامان علیهم‌السلام. می‌دانم که مرگ حق است و برزخ و محشر و میزان و صراط و بهشت و جهنم حق است، حال که ما ایمان و اعتقاد به حق بودن این حقایق داریم، پس این همه اصرار و تأکید مکرر قرآن برای چیست که ای مردم! باور کنید که وعده‌ی خدا حق است و هرگز تخلف پذیر نخواهد بود.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾؛ ...به یقین، خدا خلف وعده نمی‌کند.

در جواب عرض می‌شود: شما اندکی روی این آیه تأمل کنید که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید.

این به ظاهر تعجب‌انگیز است، زیرا مخاطبین اگر ایمان نیاورده‌اند پس چرا می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید و اگر ایمان آورده‌اند، پس چرا می‌فرماید ایمان بیاورید. اینکه به قول آقایان طلاب، تحصیل حاصل و آن از محالات عقلیه است که بگوییم ای مؤمن، مؤمن شو.

پس معلوم می‌شود ایمان دارای مراتب است و ممکن است کسی واجد مرتبه‌ی نازله‌ی از ایمان و فاقد مرتبه‌ی عالی‌تر آن باشد، در این صورت صحیح است که به او گفته شود ای کسی که ایمان در درجه‌ی پایین را به دست آورده‌ای، این در تأمین سعادت کافی نمی‌باشد! درجه‌ی بالای آن را به دست آور تا نائل به سعادت گردی. همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾<sup>۳</sup>

بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم [ای پیامبر به آنها] بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم، زیرا هنوز ایمان به داخل قلب‌های شما راه نیافته است... ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزُوا وَ جَاهِدُوا

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۳۶.

۳- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.



بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ<sup>۱</sup>؛

همانا مؤمنان کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و هیچگاه حالت شک و ریب در ایمانشان پیدا نشده و با مال و جانشان به جهاد در راه خدا پرداخته‌اند، آری اینانند که صادق در ایمانشان می‌باشند.

حال، ایمان و اعتقادی که ما به زعم خود درباره‌ی حتمیت وعده‌های خدا داریم از مسأله‌ی رزق و مرگ و عوالم پس از مرگ، ممکن است درجه‌ی نازل‌تری از ایمان و اعتقاد باشد که به گونه‌ی سطحی روی پرده‌ی روین قلب افتاده بر زبان جاری می‌شود اما به پرده‌ی زیرین قلب و سویدای آن راه نیافته است.

### مشکل اصلی ما کمبود معرفت به خدا

این مطلب باید باورمان بشود که مشکل اصلی ما، نقصان و کمبود معرفت نسبت به خداست که هدف اصلی از خلقت، معرفت‌الله است و محبة‌الله و سپس اطاعة‌الله. این جمله از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

(سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ حَتَّىٰ يَنْفَعَكُم مَّا تُحَرِّكُونَ بِهِ مِنَ الْجَوَارِحِ بِعِبَادَةٍ مَنْ تَعْرِفُونَ)<sup>۲</sup>؛

ابتدا معرفت آنچه را که عبادت می‌کنید در جانتان بنشانید تا اعمالی که با اعضا و جوارح خویش انجام می‌دهید، تحت عنوان عبادت معبود شناخته شده نافع به حالتان گردد.

یعنی آن عبادتی اثرگذار در سعادت انسان است که معبودش شناخته شده باشد و مع‌الاسف ما معبود خود را آنچنانکه باید و ممکن است، شناخته‌ایم. خودش هم فرموده است:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾<sup>۳</sup>؛

آنها خدا را آنچنان که حَقّش است شناخته‌اند...

اهتمام و سعی و تلاشی که ما برای شناختن دیگر موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات از خود نشان می‌دهیم و آن را مایه‌ی افتخار خود در عالم علم و دانش می‌دانیم،

۱-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۵.

۲-تحف العقول، صفحه‌ی ۲۲۳.

۳-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

اندک قابل اعتنایی از آن اهتمام و سعی و تلاش را در شناختن خدا از خود نشان نمی‌دهیم. اکنون دنیا، دنیای علم است و صنعت؛ تمام فعالیت مؤسّسات، متمرکز گشته روی شناختن انواع موجودات و به‌وجود آوردن انحاء مصنوعات برای تأمین موجبات رفاه زندگی مادی بشر! تنها چیزی که در دنیای کنونی از قلم افتاده است و مجالی برای اندیشه درباره‌ی آن در دل‌ها باقی نمانده، همان خدا و آفریدگار جهان است تا آنجا که گویی اصلاً نفهمیده‌اند که هدف از آمدن انسان به این دنیا شناختن خدا - منبع کلّ کمالات - و تقرّب جستن به ساحت قدس او و آماده گشتن برای تشرّف به لقای او و نیل به سعادت ابدی در سرای پس از مرگ است!! نه هدف، تنها شناختن زمین و آسمان، تشریح ساختمان جسمانی گیاهان و جانوران از مورچه و زنبور و عنکبوت و فرضاً تشریح بدن و اعضا و جوارح انسان و پی بردن به علل بیماری‌ها و یافتن راه درمان آنها!

البته شک و تردیدی در این نیست که تفکر و تحقیق درباره‌ی شناختن انواع کائنات و پی بردن به اسرار شگفت‌انگیزی که در نظام آفرینش آنها به کار رفته است، از راه‌های بسیار روشن برای شناخت آفریننده‌ی علیم حکیم جهان و در حدّ خود عبادتی بسیار عظیم است، اما به شرط اینکه آدمی آنها را به گونه‌ی آینه و مرآتی برای نشان دادن جمال حضرت خالق علیم حکیم مورد توجه خود قرار دهد تا راهگشای او به سوی خدایش گردند، نه اینکه شناختن خود آنها را مستقلاً هدف بداند که در این صورت او را به بن‌بست می‌رسانند و راهزنش می‌شوند و در عالم پس از مرگ او را به جرم تضييع و اتلاف سرمایه‌ی عمر عزیز جهنمی‌اش می‌سازند.

### تشخیص اشتباه در شناخت مطلوب فطری

آری باید این حقیقت دائماً نصب‌العین انسان عاقل باشد که من انسانم و انسان فطرتاً عشق به کمال و جمال دارد، آن هم کمال و جمال پایان‌ناپذیر و او منحصرأ ذات اقدس حق است که در وجود و حیات و علم و قدرت و ثروت، دارای حدّ و حصر نمی‌باشد و ذاتاً جمال و کمال مطلق و همو مطلوب فطری انسان است.

منتها انسان بر اثر ندیدن تربیت صحیح، از تشخیص راه رسیدن به مطلوب و محبوب فطری‌اش عاجز مانده به بیراهه افتاده است. هر جا رشحه‌ای<sup>۱</sup> از جمال اعمّ از جمال صورت

۱- رشحه: نمونه‌ی اندک.

و جمال علم و قدرت و ثروت ببیند به خیال اینکه او همان محبوب فطری اوست دنبالش می‌رود و دل می‌دهد ولی وقتی می‌بیند او را اشباع نکرد رهایش می‌کند و دنبال دیگری می‌رود؛ او هم سیرش نمی‌کند دنبال سوئی می‌رود و علی‌الدوام به این و آن دل می‌دهد و دل می‌کند تا عمرش با همین دل دادن و دل‌گندن‌ها به پایان می‌رسد و مرگش فرا می‌رسد و خود را می‌یابد که باید در آتش فراق و محروم ماندن از محبوب فطری اش برای همیشه بسوزد و بگذارد که سوزاننده‌ترین آتش‌ها آتش فراق و دور افتادن از محبوب است.

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾<sup>۱</sup>

آن شاعر هم گفته است:

افسانه‌ی حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن

روزِ دگر به گندنِ دل زین و آن گذشت

ای انسان، مراقب حال و مقام خود باش

آری، خداوند رحیم کریم برای تنبه دادن انسان و بازداشتن او از کج‌روی‌ها می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ آی انسان! ارزش خود را بشناس و خود را ارزان نفروش؛ تو در حال پرواز به سوی خدایت هستی و سرانجام به دیدار او خواهی رسید. اینک مراقب باش این جلوه‌گری‌های فریبنده‌ی ناقص‌های کامل‌نما و زشت‌های زیانما فریبت ندهند و از حرکت به سوی مقصد اعلا بازت ندارند:

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ... كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ

الْكُفَّارَ نِبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا...﴾<sup>۳</sup>

بدانید این زندگی دنیا، بازی و سرگرمی و آرایش است... همچون باران

شدیدی که وسیله‌ی رویش گیاهان سرسبز و خرم می‌شود و کشاورزان را

خوشحال و مسرور می‌سازد، ولی این طراوت و شادابی آن باغ و بوستان دوام

۱- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰.

چندانی نمی آورد و دنبالش فصل خزان می رسد و آن را می خشکاند و تبدیل به گاهی می نماید...

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>۱</sup>

ما خودمان آنچه را که روی زمین است زینت آن قرار داده ایم، از خاک تیره، چشم و ابروی زیبا و دلریا، مال و جاه و مقام فریبا به وجود آورده و در مَرْتَبِی و مَنظَرِ آدمیان نشانده ایم تا امتحانشان کنیم.

﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾<sup>۲</sup>

و ما خودمان نیز بار دیگر این زینت ها و آرایش ها را تبدیل به خاک تیره می نمایم.

منتها ما به آدمیان عقل و اراده و اختیار داده ایم و با فرستادن پیامبران و روشن نمودن مشعل فروزان وحی بر سر راهشان، از هدف اصلی این نظام آگاهشان ساخته ایم. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۳</sup> راه رسیدن به سعادت ابدی را نشانشان داده ایم انتخاب آن راه و انحراف از آن راهم به اختیار خودشان نهاده ایم، حال این خودشانند که با پیروی از هوی و هوس، سعادت را تبدیل به شقاوت می کنند و جهنم را ترجیح بر بهشت می دهند.

### شناخت محبوب مطلوب فطری از راه نماز

دین مقدس در هر شبانه روز چندین بار در فاصله های زمانی معین دستور نماز می دهد یعنی انسان ها را برای مواجهه و گفتگوی با خدا یعنی محبوب مطلوب فطریشان و عرض نیاز به درگاه او دعوت می کند و با تعلیم ذکر مبارک «الله اکبر» الله را بزرگ تر از همه چیز و همه کس معرفی کرده به انسان می فهماند که تنها کسی که شایسته ی دل دادن و دل بستن است «الله» عز و علا است و بس! که او کمال مطلق است و همیشه باقی است و دیگران هر که و هر چه که هستند، همه و همه، هم ناقصند و هم فانی:

(أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ)؛

توجه! همه چیز جز خدا ذاتاً باطل و هر نعمتی سرانجام محکوم به زوال است.

نماز با «الله اکبر» شروع می شود و با «الله اکبر» خاتمه می یابد. در انتقال از هر حالی به حال

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۷.

۲- همان، آیه ی ۸.

۳- سوره ی انسان، آیه ی ۳.

دیگر نماز نیز «الله اکبر» وارد است.

اینها همه برای تمرین توجه قلبی انسان به عظمت و جلالت خداست ولی یالاسف تنها چیزی هم که در جان و قلب اکثر ما نمازخوانها جا نیفتاده است همان «الله اکبر» است. اگر جا افتاده بود، اکنون زندگی ما از هر جهت دگرگون شده بود و جز فرمان خدا چیزی در ظاهر و باطن افکار و اعمال ما حاکم نبود. الآن شما از روی انصاف و صدق و صفا داوری بفرمایید: آیا در سراسر شئون زندگی ما الله اکبر حاکم است یا الپول اکبر. «الله اکبر» یا الهوی و الهوس اکبر. خدا هم فرموده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾؛ آیا دیده‌ای آن کسی را که هوا و دلخواه خود را معبود و مطاع خود قرار داده و به جای خدا اطاعت از هوی می‌کند؟ در نتیجه خدا هم به کیفر این ترجیح نابخردانه:

﴿حَتَمَ عَلَيَّ سَمْعِي وَ قَلْبِي وَ جَعَلَ عَلَيَّ بَصِيرَةَ غِشَاوَةٍ...﴾؛<sup>۲</sup>

مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده مقابل چشمش افکنده است.

دیگر آنچه را که باید ببیند نمی‌بیند و آنچه را که باید بشنود نمی‌شنود و آنچه را که باید بفهمد، نمی‌فهمد.

**افسوس که نماز ما روح ندارد!**

در سوره‌ی یوسف خدا قصه‌ی زنان مصری را نقل می‌کند که:

﴿...فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أُكْبِرَتْهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾؛<sup>۳</sup>

...همین که یوسف را دیدند آنچنان [مجذوب جمالش شدند و] در نظرشان

بزرگ آمد که خود را باختند و [با کاردی که دستشان بود به جای میوه]

دست‌های خود را بریدند [و احساس درد نکردند]...

در صورتی که یوسف عليه السلام جز مخلوقی از مخلوقات خدا چیزی نبود؛ کلّ الجمال و کلّ الکمال که نبود و در عین حال آنچنان مُسَيِّطِر بر روح و قلب آنان شد که به زبان حال خویش «الیوسف اکبر» گفتند و به جای ترنج، انگشتان دست خود را بریدند و نفهمیدند. حال **آیا قمر بهتر، یا آنکه قمر سازد خوبی شکر بهتر یا آنکه شکر سازد؟** یوسف اگر این چنین

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- همان.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۱.

زیاست پس بین یوسف آفرین چقدر زیاست که نماز و شعار آسمانی الله اکبر این شیفنگی به آن جمیل علی الاطلاق را برای همیشه می خواهد در عمق جان ما زنده و ثابت نگه دارد. ولی مع الاسف که ما اکثراً توجّهی به این حقیقت علیا نداریم و افعالی خشک و بی روح به صورت نماز انجام می دهیم و الفاظی خالی از توجّه دل به زبان می آوریم. آنگاه این همه بی پروایی در مخالفت با اوامر و نواهی پروردگار را از خود صادر می کنیم. آیا این ناسازگاری بسیار روشن عملی با «الله اکبر» را چگونه باید توجیه کنیم؟!

### کسانی که همه ی عمر خود در حال جنابتند

شارع مقدّس فرموده است: انسان بر اثر آمیزش جنسی جنب می شود و با حال جنابت جایز نیست نماز بخواند یا داخل مسجد و حرم معصومین علیهم السلام گردد و یا تماس بدنی با کتابت قرآن پیدا کند، ابتدا باید غسل کند، یعنی تمام بدن را با آب به نیت غسل شستشو دهد تا بتواند نماز بخواند و مسجد برود و مسّ کتابت قرآن کند. این نشان می دهد که انسان با یک لحظه غرق شدن در لذّت حیوانی، از خدا دور می شود، بیگانه و اجنبی از خدا می گردد و اهلیّت حضور در پیشگاه خدا و انس گرفتن با او را از دست می دهد.

بنابراین کسانی که تمام عمرشان مستغرق در تلذذات و برخورداری از لذّت زندگی مادی از پول دوستی و جاه و مقام و شهرت طلبی می باشند و برای رسیدن به آنها از هیچ گناه و خطا از ربا و رشوه خواری و کسب و کار حرام اجتناب نمی ورزند! اینان در تمام عمرشان در حال جنابتند و بیگانه ی از خدا هستند و هیچگاه اجازه ی ورود به حریم قدس نماز و تماس روحی با حقیقت قرآن نمی یابند.

آدم رباخوار اگر سال ها در مسجد الحرام بر گرد کعبه طواف کند و شب و روز در حال سجده و نماز باشد و هر روز و هر شب ختم قرآن کند، او در حال جنابت و پلیدی روحی و بیگانه ی از خداست نه به حریم نماز راهش می دهند و نه با نورانیت قرآن و مسجد و بیت الله الحرام آشنایش می سازند؛ مگر اینکه از در توبه ی واقعی درآید و با آب توبه و استغفار، حال جنابت و پلیدی روحی را از اندام جاننش زائل سازد تا اجازه ی ورود به فضای روحانی نماز و قرآن و مسجد دربارهاش صادر کنند بلکه مدال پرافتخار محبوبیت در نزد

خدا را به سینه‌اش بچسباند و بفرماید:

﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۱</sup>

...به یقین خدا توبه‌کاران و پاک‌شدگان را دوست می‌دارد.

یعنی توبه‌ی واقعی، طهارت و پاکیزگی روح را سبب می‌شود و آدمی را محبوب خدا می‌گرداند.

همچنین شارع مقدّس فرموده است: اگر انسان بدنش با بدن میّت تماس پیدا کند، باید غسل مسّ میّت کند. پس آنان که تمام مدّت عمرشان با مرده‌ها تماس دارند چه باید بکنند؟ پول مرده است، خانه و ماشین و مغازه، پست و مقام و ریاست مرده است، اکثر ما مردم با انواع و اقسام مرده‌ها تماس روحی بسیار شدید داریم و هر چه زودتر باید با آب توبه، غسل مسّ میّت کنیم تا به آستان اقدس زنده‌ی حقیقی راهمان دهند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

## گفتار بیست و یکم: دنیای مدموم

### حق بودن وعده‌های خدا را باور کنیم

عرض شد که خداوند حکیم با آیات متعدّد در قرآن کریمش، تأکید بسیار روی این مطلب دارد که بندگان، اعتقاد و ایمان راسخ به حتمی‌الوقوع بودن وعده‌هایش داشته باشند و خودشان را برای رسیدن به آن وعده‌ها آماده سازند تا سعادت دنیوی و اخروی‌شان تأمین گردد. البته حیات هر دو جهانی انسان - از دنیا و آخرت - مورد توجه قرآن کریم بوده ولی از دیدگاه قرآن اصالت از آن حیات اخروی انسان است که زندگی جاودانه محسوب می‌شود. زندگی انسان در دنیا هم موقت است و هم جنبه‌ی تطفلی<sup>۱</sup> و تبعی دارد که در سایه‌ی تأمین زندگی آخرت تأمین می‌گردد. در سوره‌ی لقمان شبیه همین آیه که در سوره‌ی فاطر می‌خوانیم با اضافه‌ای آمده که اصالت حیات اخروی را نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ احْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۲</sup>

ای مردم! تقوا را رعایت کنید و نسبت به پروردگارتان بی‌پروا نباشید و بترسید از آن روزی که نه پدری می‌تواند باری از دوش فرزندش بردارد و نه فرزندی از دوش پدرش و هیچ کدام نفعی به حال یکدیگر نخواهند داشت، بلکه از هم فرار خواهند کرد...

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ❀ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ ❀ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ﴾<sup>۳</sup>

۱- تطفّل: تابع چیزی بودن.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۳۳.

۳- سوره‌ی عبس، آیات ۳۳ تا ۳۵.



روزی که هر کسی از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می کند که مبدا گریبان یکدیگر را بگیرند و به مطالبه‌ی حقوق تضییع شده‌شان از یکدیگر برخیزند. آنگاه می فرماید که یقیناً وعده‌ی خدا (راجع به وقایع محشر) حق است. بنابراین مراقب باشید که زندگی دنیا فریبتان ندهد و شیطان فریبکار از راه خدا بیرونتان نبرد.

در سوره‌ی فجر هم با بیان دیگری اصالت - یعنی مقصود اصلی بودن - حیات پس از مرگ را نشان می دهد:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿۱﴾ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿۲﴾ وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿۳﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿۴﴾﴾

نه، هرگز چنان نیست [که منکران روز جزا می پندارند بلکه] هنگامی که زمین در هم کوبیده شود کوبیده شدنی محکم و فرمان خدا صادر گردد و فرشتگان برای اطاعت فرمان صف در صف بايستند و آن روز جهنم به صحنه آورده می شود و آن روز انسان به خود می آید! اما آن به خود آمدن چه نفعی به او خواهد داشت [آنجاست که با ندامت و حسرت و افسوس تمام] می گوید ای کاش من برای زندگی ام از پیش چیزی فرستاده بودم.

به این لطیفه‌ی قرآنی دقت فرمایید

در تعبیر دقیق آیه دقت می فرمایید که انسان به خود آمده‌ی در صحنه‌ی محشر می گوید: ﴿... يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛... ای کاش برای زندگی ام چیزی پیش فرستاده بودم و نمی گوید: ﴿يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِآخِرَتِي﴾؛ ای کاش برای آخرتم چیزی پیش فرستاده بودم.

بلکه می گوید ای کاش برای زندگیم چیزی پیش فرستاده بودم. یعنی آن روز می فهمد که در دنیا اصلاً زندگی نداشته است و زندگی اش تازه آنجا شروع شده و یاللاسف که از وسایل زندگی که لازم بود از دنیا پیش بفرستد، هیچ چیز نفرستاده است و اکنون تهی دست و بدبخت و بیچاره مانده است و جز دَرَکات جهنم، مسکن و مأوایی و جز

زَقَوْمٌ<sup>۱</sup>، حَمِيمٌ<sup>۲</sup> و غَسَاقٍ<sup>۳</sup> جَهَنَّمَ طعام و شرابی ندارد.

این نکته‌ی دقیق قرآنی خیلی تکان دهنده و بیدارکننده است که این توقّف چهل پنجاه یا هفتاد، هشتاد ساله‌ی انسان در دنیا، در نظر انسان قیامتی اصلاً به حساب زندگی گذاشته نمی‌شود آنگونه که توقّف ۹ ماهه‌ی جنین در رحم مادر در نظر انسان دنیایی اصلاً به حساب زندگی گذاشته نمی‌شود.

اگر از ما مدّت عمر ما را بپرسند می‌گوییم در فلان روز از فلان سال از مادر متولّد شده‌ام و امروز دقیقاً مثلاً هشتاد و دو سال و چهار ماه از عمرم می‌گذرد و هیچگاه آن نُه ماه دوران جنینی در رحم مادر را به حساب نمی‌آوریم و حال آنکه آن مدّت نُه ماه هم مسلماً جزء عمر ما بوده و تمام ابزار و وسایل زندگی در طول هشتاد سال دنیایی از برکات همان دوران جنینی است که همه را از آنجا آورده‌ایم و اینجا با آنها زندگی می‌کنیم ولی در عین حال آن دوران را به حساب عمر خود نمی‌گذاریم.

حال انسان قیامتی هم پس از تولّد از رحم مادر دنیا که چشمش باز می‌شود و وسعت و عظمت و جلالت آن عالم را می‌بیند آنچنان مقهور و مجذوب واقع می‌شود که خود را در اوّلین روز ورود به حیات و زندگی‌اش مشاهده می‌کند و با حسرت و افسوس تمام می‌گوید ای کاش برای حیات و زندگی‌م چیزی از پیش فرستاده بودم. یعنی در عین اینکه دوران گذشته‌ی دنیا را به حساب زندگی‌اش نمی‌گذارد در عین حال می‌فهمد که تمام وسایل زندگی اصلی و حیات واقعی‌اش را لازم بود از دنیا همراه خود بیاورد و نیاورده است و اکنون جز سوختن در آتش حسرت و افسوس و ندامت راه و چاره‌ای ندارد!

بنابراین ما که هم اکنون داریم دوران دنیایی خود را می‌گذرانیم و رو به سوی حیات اصلی و زندگی جاودانی خود پیش می‌رویم، شدیداً نیازمند ندهای بیدارکننده و هشدارهای تکان دهنده‌ی قرآن و اولیای خدا می‌باشیم که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام اصحاب خود را مکرراً با این جملات تنبّه می‌داد و موعظه می‌فرمود:

(تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا

۱- زَقَوْمٌ: خوراک جهنمیان.

۲- حَمِيمٌ: آب داغ سوزان.

۳- غَسَاقٍ: مایع بدرنگ بدبو.

وَ انْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَّا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا وَ مَنَازِلَ  
مَخُوفَةً مَهُولَةً لَا بُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا؛<sup>۱</sup>

خدا شما را بیامرزد، وسایل سفر آخرت را آماده سازید که ندای کوچ کردن از دنیا در میان شما داده شده است توقف در دنیا را کم بشمارید [و دل به آن نبندید] توشه و زاد لازم در این سفر را که هم اکنون در دسترستان هست از طاعت و بندگی خدا همراه خود بردارید که سر راهتان گردنه‌های صعب‌العبور و منزل‌های ترس‌آور هولناک [از قبر و عالم برزخ و موقف‌های حساب و صراط و میزان] وجود دارد که ناگزیر باید بر آنها وارد شده و در آنها ننگه داشته شوید.

### دنیا مقدمه‌ای برای رسیدن به حیات واقعی آخرت

گفته شد: اینکه می‌گویند اسلام ذوالعینین است، یعنی دارای دو چشم است. هم چشم دنیا بین دارد و هم چشم آخرت بین. البته حرف درستی است، اما نه به این معنی که برای هر کدام از دنیا و آخرت یک برنامه‌ی مستقل جدا از دیگری داشته باشد آنگونه که هیچ ارتباطی به یکدیگر نداشته باشند نه این طور نیست بلکه دنیا از نظر دین مقدس اسلام مقدمه و زمینه‌ساز برای زندگی انسان در آخرت است که عمل طبق برنامه‌ی منظم دینی در دنیا موجب به وجود آمدن حیات طیبه و زندگی سعادت‌مندان‌ه‌ی جاودانه در آخرت می‌باشد و گرنه دنیای مستقل جدا از آخرت در نظر آیین مقدس قرآن لهو است و لعب؛ بازیچه و سرگرمی و سرانجام موجب محرومیت ابدی از سعادت و معذب بودن انسان به عذاب‌های ابدی در آخرت است که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ  
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>

این زندگی دنیا، جز لهو و لعب چیزی نیست و به یقین سرای آخرت است که حیات به معنای واقعی است. ای کاش این فرورفتگان در خواب غفلت این

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۴.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

حقیقت را می فهمیدند.

در شب معراج خطاب به رسول اکرم ﷺ به منظور تنبّه دادن به دنیا گرایان غافل فرمودند:

﴿يَا أَحْمَدُ إِحْذَرِ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ وَإِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنَ الْحُلُوِّ وَالْحَامِضِ إِغْتَرَّ بِهِ﴾<sup>۱</sup>

ای احمد مراقب باش مانند بچه نباشی که وقتی سبز و زردی ببیند و ترش و

شیرینی داده شود، به آن گول می خورد.

آنان که با دیدن بسته‌های اسکناس سبز و کبود و قرمز و سکه‌های زرد طلا و چشیدن طعم جاه و مقام و ریاست و شهرت، دل از خدا و دین خدا بر می‌کنند و خود را به آغوش اهواء نفسانی و جلوه‌گری‌های دنیای فانی می‌افکنند.

در پیشگاه خدا همانند کودکان بی عقل و تمیزند که با عروسک دنیا بازی می‌کنند، آن بچه‌های پنج شش ساله گاهی برای عروسک به هم می‌پزند و بر سر و کله‌ی هم می‌کوبند. این بچه‌های شصت هفتاد ساله هم برای رسیدن به ثروت و قدرت دنیا ببینند چگونه به هم می‌پزند و بر سر و کله‌ی هم می‌کوبند و جمعیت‌ها به خاک و خون می‌کشند. آیا اینان واقعاً مردند؟ خیر، اینها از دیدگاه قرآن کودک صفتانی هستند که فرموده:

﴿...ذَرَّهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾<sup>۲</sup>

...رهاشان کن در میان اوهاشان بازی کنند.

﴿...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۳</sup>

... اینان بسان چارپایان و بلکه پست‌تر از چارپایانند.

## صفات مردان الهی

از نظر قرآن کسانی مردند و انسانند که دارای این صفات باشند:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>۴</sup>

۱- ارشادالقلوب دیلمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۹.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

۴- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

مردانی که کسب و کار و سوداگری‌های دنیا، آنها را از یاد خدا و به پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌سازد پیوسته در دل، ترس از روزی دارند که آن روز دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شوند.

توجه می‌فرمایید که نفرموده: مردان خدا کسانی هستند که دست از کسب و کار و تجارت و فعالیت برداشته‌اند و علی‌الدوام در گوشه‌ای خزیده و جز ذکر و ورد و دعا و نماز و روزه کاری ندارند، بلکه فرموده است: ﴿لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ﴾؛ آنها اهل کسب و کار و تجارت و فعالیتند هرگز اهل انزوا و اشخاص گوشه‌گیر و تنبل و بیکار و بی‌عبار نیستند تنها شاخصه‌شان این است که در همه حال و در عین اشتغال به هر کاری توجه قلبی به خدا دارند و امر و نهی خدا را در تمام کارها میزان قرار می‌دهند و هرگز عزم و تصمیمی جز تحصیل رضای خدا به دل راه نمی‌دهند و عملی جز امتثال فرمان خدا ندارند. ترس از حساب و کتاب روز جزا، هیچگاه از فضای قلبشان دور نمی‌شود و معنای واقعی ذکر و یاد خدا نیز همین است که آیه می‌فرماید:

﴿لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ﴾

هرگز خرید و فروش و کسب و کار و تجارت، آنها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد. آنها از یک سو می‌دانند که بیکاری در دین مقدس اسلام مطرود است. (إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ)؛ خداوند جوان بیکار را نه تنها دوست ندارد بلکه دشمنش می‌دارد و از دیگر سو نیز می‌دانند که پرکاری آنگونه که امر و نهی خدا و حلال و حرام خدا در صحنه‌ی فعالیت اصلاً مورد توجه قرار نگیرد، آدمی را محروم از سعادت و مبتلا به شقاوت دائم می‌گرداند. از اینرو رجال دینی و مردان الهی در عین اشتغال به هر کار و فعالیت در محدوده‌ی دینشان، از یاد خدا و حساب روز جزا غفلت نمی‌ورزند.

### تصویر دنیای مذموم در قالب یک مثال

از جمله‌ی افتخارآمیزترین دستورات قرآنی ما همین است که می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...﴾<sup>۱</sup>

شما امت اسلامی موظفید تا می‌توانید [در سطح وسیع جهان] تحصیل نیرو در

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

## [تمام ابعاد] آن بنمایید...

کلمه‌ی «قُوَّة» به معنای نیرو و اطلاق جامعی دارد که شامل تمام ابعاد از نیروی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌شود تا از هر جهت در حد استغناء و خودکفایی باشید و هیچگاه احساس نیاز به دیگران ننمایید. بلکه: ﴿...تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...﴾<sup>۱</sup> با در دست داشتن هرگونه قُوَّت و نیرو، ترس و وحشت و رَهَبَت در دل دشمنان خدا که دشمنان شما نیز هستند ایجاد نمایید. در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>

اگر شما در مسیر ایمان [با عمل به دستورات آسمانی خدا حرکت کنید، اطمینان

داشته] باشید که اعلی‌الملل [و برجسته‌ترین امت‌های روی زمین] خواهید بود.

خلاصه اینکه از دیدگاه قرآن آن دنیایی مورد مذمت قرار گرفته که هدف اصلی انسان از زندگی اش واقع شده و آخرت را از یادش برده باشد و گرنه فعالیت دنیوی واقع شده‌ی در مسیر زندگی اخروی نه تنها مذموم نیست بلکه عبادت نیز محسوب می‌شود. علمای اخلاق در کتاب‌های خود مثالی برای دنیای مذموم می‌آورند و می‌گویند در نظر بیاورید کسی را که طناب به کمرش بسته و او را میان چاهی انداخته و آن سر طناب را هم بالای چاه به وسیله‌ی میخی بر زمین کوبیده‌اند، دو تا موش سفید و سیاه هم در لب چاه، کنار آن طناب نشسته و علی‌الدوام مشغول جویدن تار و پود آن طناب می‌باشند، در ته چاه هم ازدهایی مهیب دهان باز کرده و هر آنی منتظر است که طناب پاره شود و آن آدم به دهان او بیفتد.

آن بیچاره‌ی بدبخت هم با اینکه هم موش‌های بالای چاه را که مشغول جویدن و پاره کردن طنابند می‌بیند و هم ازدهای دهان باز کرده در ته چاه را، در عین حال از هر دو، چشم پوشیده و با جدّ تمام رفته سراغ مقداری عسل که بر دیواره‌ی چاه مالیده شده و زنبورهای فراوان در اطراف آن جمع شده‌اند.

او هم تقلاً و تلاش می‌کند با تحمّل نیش‌های زنبوران، با دست و زبانش بهره از آن عسل خاک آلوده‌ی دیواره‌ی چاه برگردد، غافل از اینکه چند دقیقه‌ی بعد آن طناب پاره

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۳۹.

می شود و او به دهان اژدها می افتد.

این مثال انصافاً نمودار روشنی است از زندگی انسان در دنیا که طناب عمر بر کمرش بسته و در میان چاه دنیا آویخته اند؛ در حالی که در ته چاه، اژدهای مهیب مرگ دهان باز کرده و هر آن انتظار این را دارد که طناب عمر آدمی پاره شود و او در دهانش بیفتد.

شب و روز هم مانند دو موش سفید و سیاه، علی‌الدوام مشغول جویدن طناب عمر آدمی می‌باشند و هر روز و شب که می‌گذرد، تار و پودی از آن طناب پاره می‌شود و افتادنش به دهان اژدهای مرگ نزدیک‌تر می‌گردد و عجیب آنکه این بیچاره‌ی غفلت زده‌ی بینوا با اینکه هم از جریان گذشت شبانه‌روزی عمر آگاه است و هم از در کمین نشستن مرگ، در عین حال از هر دو مطلب چشم پوشیده و با جدّ تمام رفته سراغ عسل خاک آلود دنیا از مال و جاه و انحاء لذّات زودگذر و برای بهره‌گیری از آن با زنبورهای نیش‌داری که از همه طرف به آن عسل هجوم آورده‌اند گلاویز شده است و با هر نوشی که می‌چشد، صدها نیش می‌خورد؛ در همان حال، ناگهان طناب عمر پاره می‌شود و آن بدبخت به دهان اژدهای مرگ افتاده، مبتلا به عذاب‌های دردناک برزخ و محشر می‌گردد؛ آنجاست که فریادش بلند می‌شود: ﴿...يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛ ای عجب! من یک عمر راه مرگ می‌پیمودم و خیال می‌کردم که زندگی می‌کنم. اکنون زندگی‌ام شروع شده و من تهی دست بینوا آمده‌ام.

بنابراین ما که این سخنان را می‌گوییم و می‌شنویم باید تنبّه پیدا نموده، و از خواب غفلت بیدار شویم و تا تمام تار و پودهای طناب عمرمان پاره نشده و به دهان اژدهای مرگ نیفتاده‌ایم، اندکی به خود بیاییم و فکری برای زندگی پس از مرگمان بنماییم که آه و ناله‌های فراوان خواهیم داشت:

هین مگو فردا که فرداها گذشت      تا بکلی نگذرد ایام کشت

غرض از عبادت، نورانیت قلب است

مطلبی هم که باید توجه داشته باشیم این است که منظور اصلی از اعمال عبادی که به ما دستور داده‌اند، تطهیر روح و جان از آلودگی به حبّ غیر خدا و تنویر آن به نورانیت حبّ خداست که فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۱</sup>

مقصود من از آفریدن جنّ و انس این بوده که عبادت من کنند.

عبادت هم معنای واقعی اش حرکت دادن انسان است، روح و جان خود را به سوی عالم قرب خدا که کمال مطلق است و فوق او کمالی نیست! اگر دستور نماز و رکوع و سجود و انفاق مال و انجام مناسک حجّ و... داده‌اند تماماً برای اثرگذاری در روح و قلب آدمی است که: ﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾<sup>۲</sup>

آنچه به سوی خدا صعود می‌کند و به او نزدیک می‌شود کلم طیب و جوهر پاک قلب انسان است.

اعمال صالحی هم که به وسیله‌ی اعضا و جوارح تن انجام می‌پذیرد بسان نردبانی است که آن قلب مطهر از پلیدی رذائل و منور به نور فضائل را بالا می‌برد و گرنه تنها اعمال نیک از نماز و روزه و حجّ و انفاقات مالی، اوراد و اذکار و دعا و زیارت و... در صورتی که هیچ اثری در روح و قلب انسان نگذارد و جوهر جان را از پلیدی خواهی زشت از ریا و کبر و بخل و حرص و حسد و... که موجب دوری از خدا می‌گردد تطهیر نکند تنها فایده‌ای که از این اعمال عائد انسان می‌شود، اینکه او محکوم به عذاب جهنّم نمی‌گردد و او را به جایگاه افراد «تارک الصلوة و مانع الزکاة» و روزه‌نگیر و حجّ نرفته نمی‌برند.

البته این هم فایده‌ای بسیار بزرگ است ولی کافی در سعادت انسان نیست، زیرا تنها جهنّم نرفتن که کمال نیست. ما می‌خواهیم از برکات حرکت در مسیر عبادت خدا بهشتی بشویم و از درجات اعلا و ارفع بهشتی بالا رفته، با اولیا و مقربان درگاه خدا هم جوار و هم مجلس شویم و این شرف و این مکرمت در انحصار پاکدلان و دارندگان قلب سلیم است.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾﴾<sup>۳</sup>

آن قلبی که از همه‌گونه بیماری‌های اخلاقی و سیئات عملی بهبود یافته و مزین به زیور اخلاق فاضله و حسنات روحی تولید گشته‌ی از اعمال بدنی شده است، در محضر خدا حاضر گردد، خود عمل انسان از هر قبیل که باشد، در حدّ ذات خود نه حسنه است و

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۳- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.



نه سیئه، نه ثواب دارد و نه عقاب؛ بلکه اثری که از آن عمل در قلب پیدا می‌شود اگر مرضی و مورد پسند خدا بود، تحت عنوان حسنه و عبادت ثبت می‌گردد و مستحق ثواب می‌باشد و اگر نامرضی و ناپسند خدا بود، تحت عنوان سیئه و گناه به حساب می‌آید و مستوجب عقاب می‌گردد. در مورد حیوانی که به عنوان قربانی، کشته می‌شود می‌فرماید:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

هرگز گوشت و خون آن نزد خدا مورد قبول واقع نمی‌شود تنها تقوا و توجه قلبی شماست که ارزشمند در نزد خدا می‌باشد...

کلم طیب است که به سوی خدا صعود می‌کند و آن جان و روح پاک و نورانی انسان است که با نردبان عمل صالح بالا می‌رود. ﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾؛ وگرنه جان آلوده و ظلمانی انسان، با نردبان هیچ عملی اگرچه نماز و روزه و حج باشد نمی‌تواند بالا برود و به دارالسلام و جایگاه پاکدلان و روشندان راه یابد.

### ترس واقعی در قلب متقی

قرآن با کمال صراحت و قاطعیت و با کلمه‌ی «انما» که دلالت بر انحصار دارد می‌فرماید و اعلام می‌کند:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup>

...خدا اعمال نیک را منحصرأً از دارندگان تقوا می‌پذیرد!

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۳</sup>

به یقین فوز و رستگاری [و نیل به مقام قرب الهی] تنها از آن تقواپیشگان است.

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾<sup>۴</sup>

پایان نیک، اختصاص به تقوا دارد، تقوا هم که می‌دانیم مَلَکَه‌ی رادعه‌ای است که در جان و روح انسان بر اثر مراقبت دائم در اطاعت امر و نهی خدا به وجود می‌آید و آدمی را بدون هرگونه تکلف و دشواری به انجام وظایف و پرهیز از معاصی وای می‌دارد. این جمله

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۷.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۱.

۴- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۲.

از حضرت امام سجّاد علیه السلام منقول است:

لَيْسَ الْخَوْفُ خَوْفَ مَنْ بَكَىٰ وَ جَرَتْ دُمُوعُهُ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ  
عَنِ الْمَحَارِمِ إِنَّمَا ذَلِكَ خَوْفٌ كَاذِبٌ؛<sup>۱</sup>

ترس از خدا، ترس آن آدمی نیست که گریه کند و اشکش بریزد، مادام که ورع و تقوایی که او را از گناهان باز دارد در روحش پیدا نشده باشد، این ترس، ترسی دروغین است.

افرادی هستند که رقیق القلب و دل نازکند و کوچکترین سخن ترس آور که بشنوند و صحنه‌ی ترس‌انگیز که ببینند، نشان می‌لرزد و اشکشان می‌ریزد اما همینان وقتی به حال عادی خود برگردند، از هیچ گناهی پرهیز نمی‌کنند.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: ترس واقعی از خدا، آن است که از قلب دارنده‌ی تقوا و ورع نشأت گیرد و آدمی را از ارتکاب گناه و عصیان خدا باز دارد، وگرنه تکان خوردن سطح قلب و ریختن اشک چشم بدون پرهیز و خودداری از مخالفت فرمان خدا، خوف کاذب و ترس دروغ است. این جمله هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:

(لَا تَكْمُلُ الشَّجَرَةَ إِلَّا بِالثَّمَرَةِ وَلَا يَكْمُلُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ  
الْمَحَارِمِ)؛<sup>۲</sup>

درخت به حدّ کمال خود نمی‌رسد، مگر با میوه دادن و ایمان هم به کمال خود نمی‌رسد مگر با پرهیز از گناهان.

این آیات قرآن و این هم بیانات معصومین علیهم السلام که همه سخن از تقوا و ورع به میان آورده و عبادات را وقتی مؤثر در سعادت انسان می‌دانند که همراه با تقوا و ورع باشد؛ ولی ما با سهل‌انگاری تمام می‌گوییم خدا کریم و رحیم و علی هم ولی و شفیع است؛ دل خوش دار و غم مخور که با همه‌ی آلودگی‌ها بهشتی هستیم، آن هم در اعلا درجات بهشتی! قرآن هم می‌گوید:

﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛<sup>۳</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۳۵، با اندکی تفاوت.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۹، با اندکی تفاوت.

۳- سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۲۳.

این گمانی است که شما از پیش خود درباره‌ی خدایتان برده‌اید و همین گمان از پیش خود ساخته است که شما را به هلاکت افکنده و سر از میان زیانکاران در آورده‌اید.

خطاب به رسول گرامی اش ﷺ فرموده است:

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ ۗ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾<sup>۱</sup>  
 بندگانم را آگاه کن که من، آری من، آمرزنده‌ی مهربانم و به طور مسلم عذاب من، آری عذاب من، عذابی دردناک است!

یعنی من در شرایط خاصی غفور و رحیم و همچنین در شرایط دیگری دارای عذاب الیمم. برای من از پیش خود طبق دلبخواه خود صفاتی تراشید و تکلیف برایم معین نکنید و احکام آسمانی و حلال و حرام مرا عاری از حکمت و لغو و عبث جلوه ندهید.

امان از نوش و نیش دنیا

آری باز هم گوش به ندای قرآن بدهیم که:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾<sup>۲</sup>

ای مردم! باور کنید که وعده‌ی خدا حق است و آنچه که راجع به کیفر و پاداش مربوط به اخلاق و اعمالتان وعده کرده است، تحقق خواهد یافت و تخلف نخواهد داشت. بنابراین شدیداً مراقب باشید که جلوه‌گری‌های فریبنده‌ی دنیا فریبتان ندهد و شیطان مکار و سوسه‌گر گولتان نزند.

دنیا دورنمای خوبی دارد، از دور خود را زیبا و دلربا نشان می‌دهد؛ آدمی را به هوس آورده، سوی خود جذب می‌کند اما همین که آدمی خود را به او رساند در قبال اندک نوشی که به ذائقه‌اش می‌چشاند، صدها نیش گشوده به جانش می‌ریزد آنگونه که انسان فریب دنیا خورده؛ علاوه بر رنج‌ها و ناملايمات دنیوی‌اش، در روز جزا چنان به عذاب مبتلا می‌شود که فریاد می‌زند:

﴿... يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ...﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی حجر، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۸.

...ای کاش فاصله‌ی بین من و تو همچون فاصله‌ی بین مشرقین [مشرق و

مغرب] بود...

و اصلاً دستم به تو نمی‌رسید و امروز این چنین بدبخت و محروم از سعادت نمی‌شدم.

### ماجرای عبرت آموز قارون

در قرآن داستان قارون - ثروتمند معروف بنی اسرائیل - آمده که خدا درباره‌ی زیادی

ثروتش می‌فرماید:

﴿...وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ...﴾<sup>۱</sup>

...ما [آن قدر] اموال و گنج‌ها و ذخایر از انواع جواهرات گران‌قیمت به او

دادیم که حمل [صندوق‌های آنها یا حمل] کلیدهای آنها، یک گروه از مردان

زورمند را به زحمت می‌انداخت...

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ...﴾<sup>۲</sup>

او با تمام زینت و ثروت خود در برابر قومش خارج ظاهر شد و تا آنجا که در توانش

بود، ثروت و مکنت خود را در میان مردم به نمایش گذاشت. در این صحنه طبیعی است که

افراد مال‌دوست دنیاپرست از دیدن آن همه زینت و زیور دل می‌بازند و نیل به گوشه‌ای از

آن را آرزو می‌کنند که خدا می‌فرماید:

﴿...قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ

لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾<sup>۳</sup>

... کسانی که طالب زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش ما هم مثل آنچه به قارون داده

شده است داشتیم، به راستی که او از بهره‌ی عظیمی از نعمت‌ها برخوردار است.

تا رسید آن روزی که خدا مصلحت در این دید آن آدم مغرور متکبر را به کیفر

دنیوی‌اش رسانده، دیگران را متنبه سازد دستور داد زمین دهان باز کند و او را با تمام

ثروتش در کام خود فرو کشد که می‌فرماید:

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۶.

۲- همان، آیه‌ی ۷۹.

۳- همان.

﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...﴾<sup>۱</sup>؛

ما زمین را شکافتیم و او را با خانه‌اش در آن فرو بردیم...

﴿وَ أَصْحَابِ الَّذِينَ تَمَتُّوا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ... لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا...﴾<sup>۲</sup>؛

آنها که دیروز، آرزو داشتند که به جای قارون باشند وقتی صحنه‌ی فرو رفتن او و تمام خانه و زندگی‌اش را در قعر زمین دیدند، تکان خورده، از آرزوی دیروزشان نادم شدند.... و گفتند: راستی اگر خدا بر ما ممت نگذارده بود، ما را هم مثل او به قعر زمین فرو برده بود...

### دو عامل غرور

آری دنیا دورنمایی دلربا و هوس‌انگیز و سرانجامی نیز چنین وحشتناک و هول‌انگیز دارد! اگر در این سرا هم نداشته باشد در آخرت به طور مسلم خواهد داشت که فرموده است:

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أُنْكَالًا وَ جَحِيمًا ۖ وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۳</sup>؛

به طور قطع و یقین، نزد ما غل و زنجیرها و آتشی شعله‌ور و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک هست.

در آیه‌ی مورد بحث: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛ دو چیز سبب پیدایش حالت غرور در انسان نشان داده شده که یکی زندگی دنیا یعنی جلوه‌گری‌های هوس‌انگیز آن و دیگر شیطان و سواس خناس که کارش تزیین و آرایش کردن خواسته‌های نفس‌اماره‌ی آدم است و از او در آیه‌ی شریفه تعبیر به «غُرور» شده است. البته «غُرور» با «غُرور» فرق دارد.

غُرور آن حالت «خود کامل بینی» است که در آدمی پیدا می‌شود و خود را از هر جهت کامل عیار می‌بیند و از هیچ جهت در خود احساس نقص و کمبود نمی‌کند.

اما غُرور آن موجودی است که کارش فریب دادن و ایجاد حال غرور در انسان است و او «از خارج» وجود انسان «شیطان» است و از داخل وجود وی «نفس‌اماره» است که از

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۱.

۲- همان، آیه‌ی ۸۲.

۳- سوره‌ی مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

راه‌های گوناگون آدمی را اغوا می‌کند و به انحراف از صراط مستقیم حق و امی دارد و در عین حال او را معتقد به این می‌سازد که صراط مستقیم حق همان راهی است که او می‌رود و حتی ممکن است افرادی امثال بنده را که به زعم خویش از طریق محراب و منبر خدمت به اسلام و قرآن می‌کنند و اشتغال به ارشاد و هدایت مردم دارند اغوا کرده و اعمالشان را تباه سازد.

او در اغواگری فوق‌العاده استاد است و خوب می‌داند هر کسی را از چه راهی می‌توان فریبش داد و مغرورش ساخت. او هیچگاه امثال من را دعوت به شرب خمر و قمار و ربا و رشوه و غش<sup>۱</sup> و خیانت در معاملات نمی‌کند؛ چه آنکه می‌داند طرز تفکر و وضع و حال و کار من تناسب با آن کارها ندارد، اما از این راه وارد می‌شود که کارم را تحت عنوان ارشاد و هدایت مردم از عالی‌ترین خدمات به اسلام و قرآن نشان داده و آن را در نظرم مزین می‌سازد و آنگاه می‌گوید: اینک که مورد توجه مردم قرار گرفته‌ای سعی کن برای جذب بیشتر مردم مطالب عالی و تازه و نو بگویی، به آیات و اخبار و اشعار و امثال، استناد بنمایی و مستمعین خود را به جا بخندانی و به جا بگریانی، در نتیجه آن سرمایه‌ی اصلی را - که اخلاص در عمل است - از دستم می‌گیرد و مبتلا به بیماری مهلک غرور می‌گرداند!!

---

۱- غش: خیانت.

## گفتار بیست و دوم: قلب سلیم

قلب الهی، رفتار الهی

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّبَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعْزُبَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْعَزُورُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به یقین وعده‌ی خدا حق است؛ پس [مراقب باشید که] زندگی دنیا شما را نفریبند و [مراقب باشید که] شیطان فریبکار فریبتان ندهد.

قبلاً ذیل همین آیه‌ی شریفه عرض شد که خداوند حکیم، با بیانات متعدّد در قرآن کریمش روی این مطلب تأکید بسیار دارد که انسان، باورش بشود تمام آنچه خدا وعده کرده است حق است و تخلف ناپذیر؛ حال آن وعده‌ها چه مربوط به این دنیا و چه مربوط به عالم پس از مرگ باشد، این باور باید به صورت یک اعتقاد قطعی راسخ در قلب او گردد. آنگونه که قلب را متحوّل سازد و آثار تحوّل در همه‌ی اعضا و جوارح او بارز شود. چون قلب وقتی تحوّل یافت و الهی شد، قهراً تمام نواحی وجودی انسان از چشم و گوش و زبان در تمام ابعاد زندگی از معاملات و معاشراتش الهی خواهد شد.

البته ما که مؤمن به قرآن هستیم، اعتقاد به حق بودن وعده‌های خدا داریم لیکن این اعتقاد اکنون بر سطح رویین قلب ما افتاده است و هنوز به عمق جان نفوذ نکرده و راسخ در آن نشده است تا آن را متحوّل سازد.

محبت به اولاد در طول محبت به خدا

دین مقدّس، هدف اصلی‌اش از دعوت به تحکیم اصول اعتقادی و تهذیب اخلاق و اصلاح اعمال این است که به بشر بفهماند تنها مایه‌ی حیات ابدی و سعادت جاودانه‌ی

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

انسان معرفت الله و شناخت خدا و انس با خداست و عرض شد که انسان فطرتاً عشق به کمال دارد؛ در هر موجودی رشحه‌ای از جمال و کمال ببیند، دوستدار او می‌شود و مجذوب او می‌گردد و تنها موجودی که ذاتاً دارای جمال و کمال نامحدود است ذات اقدس الله - جلّ جلاله و عظم شأنه - می‌باشد و دیگر موجودات از هر قبیل اگر جمال و کمالی دارند در پرتوی از نور آن جمیل علی‌الاطلاق قرار گرفته‌اند و ذاتاً جاذبه‌ای ندارند. از این رو دین مقدّس می‌خواهد انسان را که فطرتاً دوستدار جمال است با خدا که جمال و کمال مطلق است آشنا سازد و او را از دام و کمند زشت‌های زیاننا و ناقص‌های کامل‌نما برهاند و معرفت الله را در عمق جان او بنشاند و او را مجذوب الله که محبوب فطری اوست بگرداند و به دنبال این معرفت و محبت است که انسان به طور طبیعی سر تسلیم و اطاعت در مقابل فرمان محبوب معبود خود فرود آورده و نائل به سعادت ابدی می‌گردد.

البته ما طبق دستور دین، نسبت به والدین و همسر و اولاد و ارحام و همچنین نسبت به مال و جاه و مقام خود محبت داریم؛ ولی این محبت تحت الشعاع محبت به خداست. محبوب اصلی ما همان کسی است که ما را آفریده و در تمام مراحل و دوران‌ها از صلب پدر، رحم مادر، کودکی، جوانی و پیری با ما بوده و همه‌گونه وسائل حیات از داخل و خارج وجود ما برای ما فراهم ساخته و اکنون نیز با ما هست و در عوالم پس از مرگ نیز با ما خواهد بود.

آری تنها اوست که محبوب اصلی ماست و غیر او هر چه هست، در محدوده‌ی اذن او مورد حبّ ما قرار می‌گیرند. آدمی یک دل بیشتر ندارد و آن یک دل هم جز یک محبوب بیشتر نمی‌تواند در خود جا بدهد که خالقش فرموده است:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...﴾<sup>۱</sup>

خدا، برای احدی در درونش دو دل قرار نداده است...

### دل فقط حرم خداست

و آن محبوب واحد هم جز خدا کسی نمی‌تواند باشد که «لا اله الا الله وحده لا شریک له» است.

﴿الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۲۵.



دل حرم خداست، در حرم خدا غیر خدا را نشانده نه شایسته‌ی [شأن انسان] است.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود، فرشته در آید  
این آیه از قرآن را که با صراحت تمام محبوب واحد را نشان می‌دهد بخوانیم و بشنویم و  
در آن بیندیشیم و ببینیم با وضع قلب و جان ما چه نسبتی دارد، آنگاه ما خود داوری کنیم که  
در زمهری چه گروهی قرار گرفته‌ایم؟ خداوند خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

بگو به مردم [حالات روحی خودتان را مورد بررسی قرار بدهید و ببینید] اگر  
پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما و اموال و اشیایی که  
جمع‌آوری کرده‌اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکن مرفه‌ی که  
مورد علاقه‌ی شماست [اگر اینها] در نظرتان محبوب‌تر از خدا و رسول او و  
جهاد در راهش می‌باشد [در این صورت بدانید که از مسیر ایمان واقعی منحرفید  
و در جرگه‌ی فاسقان قرار گرفته‌اید و از این جهت] در انتظار این باشید که  
مجازات و کیفر شدیدی از ناحیه‌ی خدا بر شما نازل شود و خدا گروه فاسقان را  
هدایت نمی‌کند [و آنها را از نیل به سعادت ابدی محروم‌شان می‌سازد].

### شکایت قرآن از امت اسلام

آری، از ما خواسته‌اند که قرآن را بخوانیم و در فرامین و دستوراتش بیندیشیم و آنها را  
در فضای زندگی خویش اعم از حالات درونی و بیرونی مورد عمل قرار دهیم، این قرآن  
است که بالحنی تویخ‌آمیز می‌گوید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛ آیا  
نباید این قاریان و حافظان و مفسران قرآن، در به دست آوردن مقاصد عالی‌هی آن بیندیشند  
و معارف حیات‌بخش آن را در اعماق جان‌ها بنشانند و برنامه‌های تربیتی انسان‌ساز آن را در

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

صحنه‌های گوناگون زندگی مورد عمل قرار دهند تا یک امت واقعاً قرآنی در نزد خدا به حساب آیند؟

آخر تا کی باید با دل‌های در بسته و قفل زده شده با قرآن مواجه شویم و در خانه‌ی دل را به روی قرآن نگشاییم و آن پیام‌آور الهی را به خانه‌ی دل راه ندهیم؟! آیا این درست است که تنها از پشت در با لحن و آهنگ زیبا به او خوشامد بگوییم و قربان صدقه‌اش برویم و شب‌های قدر ماه رمضان جلد و اوراقش را روی سر بگذاریم، اما در صحنه‌های عمل هیچ اعتنایی به فرمان‌هایش ننماییم و همه چیز را عملاً محبوب‌تر از او و محبوب‌تر از فرستنده و آورنده‌اش نشان بدهیم. اینجاست که با قهر تمام می‌فرماید: ﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ اینکه در انتظار باشید که مجازاتی شدید از جانب خدا دامنگیرتان گردد. در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در صورتی که پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند [و راه نافرمانی خدا را در زندگی پیش گیرند] آنها را ولی [و یار و یاور و تکیه‌گاه] خود در زندگی قرار ندهید و کسانی از شما که آنها را به یاری و دوستی خود برگزینند از ستمگران محسوب می‌شوند [و ستمگران هم می‌دانیم که مورد لعن مکرر در کلام خدا قرار گرفته‌اند].

(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)؛<sup>۲</sup>

بنابراین اگر ما اندکی به خود بیاییم و بخواهیم آیات قرآن را با زندگی خود تطبیق کنیم، خواهیم دید که خیلی از قرآن فاصله گرفته‌ایم آنچنانکه گویی اصلاً قرآن چیزی و زندگی ما هم چیز دیگری است و با هم هیچگونه ارتباطی ندارند. این سخن تأسف‌بار تهدیدآمیز را از خود خداوند حکیم بشنویم که در سوره‌ی فرقان می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾؛<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه‌ی ۲۸۹.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

[روز قیامت] رسول [آورنده‌ی قرآن به شکایت از امت برمی‌خیزد و]

می‌گوید: ای خدا امت من این قرآن را مهجور و متروک قرار دادند!

از آن دوری جستند و آن را به داخل زندگی‌شان راه ندادند و راستی آنان که گوش جان‌شان باز است، هم اکنون فریاد پیامبر ﷺ را می‌شنوند که: ﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾؛ ای خدا! بین این امت به قول خود مسلمان پیرو قرآن، با قرآن چه می‌کنند. در عین داشتن انواع مؤسسات فعالیت قرآنی از تعلیم و تعلم و تفسیر و حفظ و تجوید در قرائت به الحان گوناگون و تشکیل نمایشگاه‌های بین‌المللی و اعطاء جوایز و... آری با داشتن این همه روابط به ظاهر چشمگیر با قرآن، عجیب اینکه از مقصد اصلی قرآن که الهی ساختن دل‌ها و جلوه‌گر نمودن احکام آسمانی خدا در سراسر زندگی انسان‌هاست آنگونه فاصله گرفته‌اند و بیگانه شده‌اند که گویی هیچگاه آشنایی با قرآن نداشته‌اند نه وضع زندگی خانوادگی‌شان از لحاظ رعایت حجاب و حدود محرم و نامحرم با قرآن منطبق است و نه وضع کسب و کار و معاملات بازارشان از لحاظ رعایت حلال و حرام و ربا و تدلیس<sup>۱</sup> و تطفیف<sup>۲</sup> مطابق با دستورات قرآن است، نه ادارات و نه آموزشگاه‌ها و کارگاه‌هایشان از لحاظ اختلاط مرد و زن با قرآن سازگار است نه در مجالس عروسی‌شان به قرآن راه می‌دهند و نه در کنار سفره‌های اسراف کارانه‌شان جایی برای قرآن می‌گذارند و خلاصه در همه جا و تمام شئون زندگی این امت قرآن دوست قرآن جو، هوای نفس و دلخواه‌ها حاکم است و قرآن منزوی است که خدا می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾؛<sup>۳</sup>

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس و دلخواه خود را مطاع خود گرفته [و] در همه جا و در همه حال سر در مقابل فرمان او فرود آورده [و خدا هم او را به حال خود وا گذاشته و او قهراً به گمراهی ادامه داده و خدا به کیفر این نافرمانی، مهر بر گوش و قلبش نهاده و مقابل چشمش پرده افکنده است...]

۱- تدلیس: فریبکاری.

۲- تطفیف: کم فروشی.

۳- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

در نتیجه او نه صدایی از باطن عالم به گوشش می‌رسد و نه قلبش حقیقتی را درک می‌کند و نه چشمش جمالی از جمال‌های معنوی را می‌بیند. در مذمت امت‌های پیشین که نسبت به کتاب آسمانی خود جفاکار بوده‌اند می‌فرماید:

﴿وَأَذِّبْ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبِّذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...﴾<sup>۱</sup>

[به یاد آورید] آن زمانی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آیات کتاب را برای مردم آشکار سازند و هیچگاه آن را کتمان نکنند، ولی آنها [به این پیمان الهی خیانت کردند و حقایق کتاب آسمانی را کتمان نمودند و] کتاب خدا را [عملاً] پشت سرشان انداختند [و آن را به دست فراموشی سپردند]...

حال آیا ما هیچ نمی‌ترسیم که مشمول این آیه شده باشیم و عملاً کتاب خدا را مورد بی‌اعتنایی قرار داده و آن را پشت سر انداخته و دستورات سعادت‌آفرینش را به دست فراموشی سپرده باشیم؟ «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

### وظیفه‌ی اصلی ما تحصیل قلب سلیم

مقصود از قلب در قرآن، حقیقت روح و جوهر جان آدمی است که منبع تصمیمات و گرایش‌ها اعم از نیک و بد است که گاهی رو به خدا و پشت به شیطان و گاهی پشت به خدا و رو به شیطان حرکت می‌کند و تنها راه اصلاح آن نیز، رعایت کامل برنامه‌های تربیتی انسان‌ساز قرآن کریم است که با به دست آوردن عقاید حقه و اخلاق فاضله و تقوای عملی در سایه‌ی آن، جان انسان منور به نور الهی و متصف به قلب سلیم می‌شود و آماده برای صعود و عروج به مقامات عالی‌ی بهشتی که: ﴿...رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ...﴾<sup>۲</sup>؛ رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

### جسم فربه و روح لاغر!

ولی متأسفانه ما بر اثر شیفتگی در برابر جلوه‌گری‌های فریبنده‌ی دنیای مادی، از تفکر درباره‌ی قلب و حقیقت خود غافل گشته و تمام توجه را برده‌ایم روی این تن و بدن

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۷.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۲.

گوشت و پوستی که به همین زودی زیر خاک رفته و طعمه‌ی مار و مور خواهد شد؛ علی‌الدوام می‌کوشیم این بدن را چاق و چله و فربه نگه داریم، بیماری‌های آن را بشناسیم و راه‌های درمانی آنها را به دست آوریم و همچنان یک عمر با حال غفلت و بی‌خبری از حقیقت خویش به سر می‌بریم و سرانجام با قلبی بیمار و جانی آلوده و کثیف به انواع رذائل خلقی مُسناخ<sup>۱</sup> با جهنم وارد عالم برزخ و محشر می‌شویم.

مثلاً ما در پروراندن جسم و رها کردن جان، مثلاً آدمی است که برای رفتن به مکه و انجام مناسک حج، چارپا و الاغی خریده و آن را به طویله بسته و تمام توجهش رفته روی چاق و فربه نگه داشتن آن الاغ؛ پیوسته می‌کوشد کاه و یونجه و علوفه‌اش را فراهم سازد و پالان نو روی دوشش بگذارد و نعل‌های تازه به پاهایش بکوبد و اصلاً مسأله‌ی حج و یاد گرفتن مسائل مربوط به آن فراموشش شده؛ موسم حج فرارسیده و حاجیان در میقات، لَبَّيْكَ گفته احرام بسته وارد مکه شده‌اند و آن بیچاره هنوز در طویله‌ی خانه‌اش به الاغ‌پروری مشغول است!!

آری ما نیز اکثراً به یک چنین بیماری شرم‌آوری مبتلا شده‌ایم، بیماری «خودفراموشی» یا به عبارت بهتر، بیماری خودشناسی که الاغ سواری خود را به جای خود عوضی گرفته‌ایم و عمری کمر به خدمت او بسته و خود را در میان انواع آلودگی‌ها و ناکامی‌ها رها کرده‌ایم؛ در حالی که ندای آفریدگار ما بلند است که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۲</sup>

ای انسان! [آخر تو انسانی، دارنده‌ی عقل و شعور و وجدانی، آیا تو هنوز خودت را نشناخته‌ای و نفهمیده‌ای که] من تو را برای رساندن به مقام قرب خودم آفریده‌ام.

تو یک مسافر آسمانی هستی که بار سفر بسته، رو به سوی خدایت در حرکتی، این بدن و این تن جسمانی را به عنوان یک مرکب به تو داده‌ام که در طول عمر دنیایی‌ات تحت برنامه‌ی منظّمی که به وسیله‌ی پیامبرم به دست سپرده‌ام به سیر و حرکت ارتقایی بپرداز و خود را به عالم قرب من برسانی، ولی تو با کمال تأسّف خودت را و هدف و مقصد اصلی

۱- مسناخ: هم‌سنخ و مناسب.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

در خلقت را به طاق نسیان نهاده و با جدّ تمام به مرکب پروری پرداخته‌ای!  
 بنابراین ما شدیداً نیاز به بانگ بیدارباش‌های مکرر قرآن کریم و امامان معصوم علیهم‌السلام  
 داریم تا به خود بیاییم و خود را و هدف و مقصد اصلی از خلقت خود را بشناسیم و بفهمیم  
 که سرمایه‌ی حیات ابدی ما در رتبه‌ی اوّل شناختن آفریدگار علیم قدیر حکیم است و  
 سپس محبّت او را در عمق جان نشانیدن و در رتبه‌ی سوّم سر تسلیم و اطاعت در مقابل  
 فرمان‌های آسمانی او فرود آوردن و طبق دستوراتش عمل کردن و نتیجتاً با قلبی سلیم  
 مطهر از همه‌ی رذائل و منور به نور فضایل وارد عالم برزخ گشتن! و این رستگاری بسیار  
 بزرگی است که نصیب انسان‌های عالم می‌شود.

### معنای حقیقی ذکر، مطیع فرمان خدا بودن

در دین مقدّس ملاحظه می‌فرمایید که در تمام ساعات شبانه‌روز در همه جا و همه  
 حال اعمال عبادی از واجبات و مستحبات و اوراد و اذکار فراوان داریم. این برای آن است  
 که انسان برای همیشه خود را تحت نظر و مراقبت خدایش بداند و هرگز عملی از رفتار و  
 گفتارش بدون رضای خدا از او صادر نشود که فرموده است:

﴿...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

... او با شماست، هر جا که باشید [طبعاً] نسبت به اعمالی که انجام می‌دهید بیناست.

و ذکر خدا به معنای واقعی‌اش همین قلباً به یاد خدا بودن و عملاً اطاعت فرمان او  
 نمودن است، نه اینکه مانند برخی از مقدّس‌مآبان، تسییحی به دست بگیرد و مرتّب به زبان  
 الحمدلله و سبحان الله بگوید در حالی که نه قلباً یاد خداست و نه عملاً مطیع فرمان  
 حضرتش. به چنین آدمی باید گفت:

تا فراموشت نگردد غیر حق در حقیقت نیستی ذاکر بدان

چون فراموشت شود مادون او ذاکری گرچه نجبنانی زبان

خود نیابی لذّتی از ذکر دوست تا کنی یاد خود و سود و زیان

و البتّه وقتی انسان به راستی به یاد خدا بود، به طور مسلّم خدا هم به یاد او خواهد بود

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۴.

که فرموده است: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...﴾؛ شما مرا یاد کنید تا من هم شما را یاد کنم و بدیهی است آن کس که خدا او را یاد کند، انواع الطاف و عنایات الهی شامل حالش خواهد گشت؛ اما آدمی که چشم دل از خدا بردارد و خدا را به فراموشی بسپارد، خدا هم به کیفر این ناسپاسی کاری می کند که او خودش را فراموش می کند و از تشخیص راه خیر و شر عاجز می گردد که فرموده است:

﴿...نَسُوا اللَّهَ فَاُنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ...﴾؛<sup>۲</sup>

... آنها خدا را فراموش کردند، خدا هم کاری کرد که آنها خودشان را فراموش کردند...

و اصلاً مجال این را پیدا نکردند که درباره‌ی خود بیندیشند و بفهمند ابتدا چه بوده‌اند و اکنون چه هستند و آینده چه خواهند شد؟ درست یک زندگی کامل عیار حیوانی دارند که جز اشباع غرائز و ارضاء تمایلات نفسانی و از چنگ هم قاپیدن و یکدیگر را دریدن، احساس و وظیفه‌ای برای خود نمی کنند.

آری بیماری خدا فراموشی منشأ بیماری خودفراموشی می شود و آدمی را از مرز انسانیت بیرون کرده، وارد مرز بهیمیت می کند و به فرموده‌ی قرآن کریم می شود:

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا اُولٰٓئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُونَ﴾؛<sup>۳</sup>

... آنها دل‌هایی دارند که با آن نمی اندیشند و [چیزی از حقایق عالم درک نمی کنند] چشم‌هایی دارند که با آن نمی بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی شنوند و آنها همچون چارپایانند بلکه گمراه تر، اینان همان غفلت‌زدگانند که به بیماری مهلک غفلت از خدا گرفتارند.

### منشأ کجروی انسان‌ها

علّة العلل تمام انحرافات بشر، غفلت از خدا و بی‌خبر افتادن از خداست که تمام

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

ادراکاتش در محدوده‌ی محسوسات از جماد و نبات و حیوان قرار می‌گیرد و هیچ روزنه‌ای به باطن عالم نمی‌یابد. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup>

ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت [که باطن زندگی دنیاست] در حال غفلتند و بر اثر همین فریفتگی و خودباختگی در برابر جلوه‌گری‌های ناپایدار زندگی مادی، مبتلا به انواع آلودگی‌ها و ناپاکی‌های جسمی و روحی می‌گردند. آدم بی‌ایمان بی‌خبر از خدا که چشم دلش کور است و چشم سرش باز، نگاه می‌کند چشم و ابرویی زیبا و قامتی رعنا می‌بیند، دل می‌دهد دنبالش می‌رود و صدها ننگ و رسوایی به بار می‌آورد. خانه‌ی عالی، اتومبیل لوکس و زندگی پرتجمل می‌بیند، هوس می‌کند و برای به دست آوردنش دزدی می‌کند، ربا می‌خورد، انواع و اقسام خیانت‌ها و جنایت‌ها مرتکب می‌شود؛ چرا؟ چون: ظواهری از زندگی مادی را می‌بینند و از عوالم پشت پرده و آخرت در حال غفلتند.

قهراً فریب ظاهر را می‌خورند و به دام می‌افتند و آلوده می‌شوند. اما انسان‌های خداشناس مؤمن به سرای جاودانی آخرت، در پشت پرده‌ی این ظاهر، باطنی بسیار زیباتر و عالی‌تر می‌بینند دل به آن می‌دهند و اعتنایی به ظاهر نمی‌کنند. آری، یوسف‌های عالم با کمال قوت دل دست ردّ به سینه‌ی زلیخای دنیا می‌زنند و می‌گویند:

﴿مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾<sup>۲</sup>

چشم کوتاه نظران بر ورق روی نگارین خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را  
توبه سیمای شخص می‌نگری مادر آثار صنع یزدانیم

### غرور در کمین دینداران

البته این هم کار آسانی نیست، تشخیص حق از باطل دادن و آنگاه از ظاهر زیبا دل کردن و دل به باطن دادن، از عهده‌ی هر کسی بر نمی‌آید. افرادی احیاناً موقّق به انجام بعضی از اعمال عبادی می‌شوند از نماز و روزه‌های مستحبّی، بیداری ساعت آخر شب، نماز اوّل ماه، هفته‌ای یک شب مسجد جمکران و ماهی یک بار زیارت امام رضا علیه السلام و

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.



سالی یک بار انجام عمره و... از طرفی هم در میان مردم به نیک‌نامی و زهد و قدس و تقوا شناخته شده و مورد مدح و ثنا و تعظیم و تکریم قرار می‌گیرند.

از این جهت دچار نوعی غرور می‌شوند و پیش خود فکر می‌کنند که راستی یک مرد الهی باطن بین شده‌اند و دیگر این ظواهر فریبنده نمی‌تواند دلی از آنها برآید؛ ولی ناگهان صحنه‌ی لغزنده‌ای پیش پایشان باز می‌شود دفعه‌ی چشم باطنشان ضعیف و چشم ظاهرشان تیز می‌گردد و مجذوب ظاهر می‌شوند و از پا در می‌آیند.

نقل شده مردی ادعای عرفان و حقیقت‌بینی داشت و به قول خود تمام دنیا و مافیها در نظرش کشک و پشمی به حساب می‌آمد. از همه چیز و همه کس بریده در میان غار دامنه‌ی کوهی به عبادت خدا مشغول بود و چنین می‌نمود که ما جز جمال خدا به هیچ جمالی عشق نمی‌ورزیم و هیچ منظره‌ی زیبا و دلربایی نمی‌تواند از ما دل برآید. اتفاقاً روزی از کوه پایین آمد و داخل شهر شد، در گذرگاه چشمش به چهره‌ی زیبایی افتاد، دل به برش زیر و زیر شد و بیهوش نقش بر زمین گشت. مردم از اطراف که او را می‌شناختند، دورش جمع شدند و تعجب‌کنان گفتند: از عشق خدا این چنین شده است، در آینه‌ی چهره‌ی زیبا جمال خدا را دیده و هوش از سرش پریده است.

مرد عارف واقع‌بینی که از آنجا می‌گذشت؛ از جریان آگاه شد. تبسمی کرد و گفت: اشتباه نکنید، این بیچاره از شدت هیجان غریزه‌ی جنسی و طغیان شهوت حیوانی به این حال افتاده است.

غریزه‌ی حبس شده مانند آتش زیر خاکستر با دیدن یک منظر زیبا و مهیج، شعله‌ور گشته و آتش به خرمن صبر و شکیبایی اش زده و هوش از سرش ربوده است و گرنه خدا مگر فقط در آینه‌ی این صورت زیبا تجلی کرده است. همه چیز در همه جا جلوه‌گاه جمال خداست.

یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌الابصار

### ما کجا و سر حدّ یقین کجا؟

ای چشم‌داران، چشم دل باز کنید تا در همه جا جلوه‌های گوناگون از جمال خدا ببینید که خودش فرموده است:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۲﴾ وَ  
إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۳﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۴﴾﴾<sup>۱</sup>

آیا نگاه به شتر نمی کنند که چگونه آفریده شده و آسمان چگونه برافراشته  
گشته و کوه ها چگونه استوار و زمین چگونه گسترده شده است.

این آدم اگر راستی چشمی پیدا کرده که جمال خدا را در آینه‌ی صورت زیبا دیده  
و غش کرده، پس چرا از دیدن جمال خدا در آینه‌ی آسمان و ماه و خورشید فروزان و  
ستارگان درخشان و کوه و دریا و دشت و بیابان غش نمی کند؟

چرا طفل یک روزه هوشش نبرد که در صُنع بودن چه بالغ چه خُرد

طفل نوزاد که لطائف و ظرائف صنع الهی در ساختمان وجودش دقیق تر و  
اعجاب انگیزتر است، چرا تماشای آن، هوش از سر آن مرد مدعی عرفان نمی برد. امام العارفین  
حضرت علی علیه السلام را بنگر که چگونه صنع خدا را در مرآت وجود مورچه و عنکبوت و زنبور  
عسل طوری واضح و روشن نشان می دهد که دل و جان انسان را به طرب می آورد و مجذوب  
خدا می سازد. در دعای سحر ماه مبارک رمضان یادمان داده اند که بگویند:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ)؛

خوشا به حال آنان که چشم دلشان باز شده و در همه جا و همه چیز جلوه از جمال  
خدا می بینند و به زبان دل می گویند:

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت	نشان از روی زیبای تو بینم

## گفتار بیست و سوم: تهذیب نفس

### اهمیت خاص تهذیب نفس

در گذشته آیاتی از سوره‌ی مبارکه‌ی شمس تلاوت شد که خداوند حکیم در آن آیات بعد از «یازده قسم» که دنبال هم آورده، فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۱</sup>

به طور یقین، آن کسی رستگار است که نفس و جان خود را از آلودگی‌ها پاک کرده و به طور حتم آن کسی بدبخت و محروم و ناکام است که نفس و جان خود را به گناهان آلوده کرده است.

آقایان مفسران فرموده‌اند: ما در قرآن ندیدیم که برای اثبات مطلبی یازده قسم دنبال هم آمده باشد جز همین مطلب و این، دلیل بر اهمیت مسأله‌ی تزکیه‌ی نفس از دیدگاه خداوند حکیم است. در سوره‌ی اعلیٰ نیز این مسأله مورد تأکید قرار گرفته که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾

به یقین، آن کسی رستگار است که [از آلودگی به گناهان] پاک گشته باشد. آنجا که هدف از بعثت رسول گرامی خود را بیان می‌کند «تزکیه» را یکی از سه برنامه‌ی تربیتی آن حضرت نشان داده و فرموده است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...﴾<sup>۲</sup>

خدا، منت بر مؤمنان گذاشت که در میانشان از خودشان رسولی برانگیخت تا آیات خدا را بر آنان تلاوت کند، تزکیه‌شان بنماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد...

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۸ و ۹.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶۴.

با اینکه روی جریان عادی و طبیعی، تعلیم مقدّم بر تزکیه است! ابتدا باید انسان را به راه‌های تزکیه عالم و آگاه ساخت و سپس از او خواست که به آن راه‌ها برود. ولی در آیه‌ی شریفه می‌بینیم که تزکیه مقدّم بر تعلیم ذکر شده است.

این نشان از شدت اهمّیت امر تزکیه می‌دهد که رتبه «تقدّم» بر «تعلیم» دارد که اگر تحقیق نیابد، تنها تعلیم، ارزشی نخواهد داشت انسان از لحاظ ساختمان خلقتش فوق‌العاده عجیب است، هم در سیر صعودی و ارتقایی‌اش اعجاب‌انگیز است و هم در سیر نزولی و انحطاطی‌اش بهت‌آور که خالقش فرموده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾<sup>۱</sup>

به طور مسلم ما انسان را در نیکوترین شکل و صورت و نظام آفریدیم و سپس او را به پایین‌ترین پایین‌ها بازگردانیم.

### علم تهذیب نفس لازم‌ترین علوم

آری، انسان اگر در مکتب انبیاء علیهم‌السلام تحت تربیت الهی قرار گرفته به تهذیب و تزکیه‌ی نفس خود پردازد، در مسیر صعود الی الله و تقرب به خدا به اعلا علیین نائل می‌شود و اگر از مکتب انبیاء علیهم‌السلام انحراف پیدا کرده و تسلیم اهواء نفسانی گشته و به دامن شهوات حیوانی بیفتد، در سراسیمی سقوط و دور افتادن از خدا چنان پایین می‌رود که به اسفل سافلین می‌رسد و می‌شود: ﴿...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾<sup>۲</sup>

آدمیزاد طرفه معجونی است      کز فرشته سرشته وز حیوان  
گر کند میل این، شود کم‌ازین      ور کند میل آن، شود به از آن

### غفلت عمیق انسان از گوهر جان

این جمله‌ی پرمحتوا نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است:

﴿عَجِبْتُ لِمَنْ يُشِدُّ ضَالَّتَهُ وَ قَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا﴾<sup>۳</sup>

من تعجب می‌کنم از کسی که اگر گم‌شده‌ای دارد، دنبالش می‌گردد، اما

۱- سوره‌ی تین، آیات ۴ و ۵.

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

۳- غررالحکم، صفحه‌ی ۲۳۳.

خودش را گم کرده دنبالش نمی‌گردد.

راستی که تعجب آور است آدمی که دارای عقل و شعور و درایت است، اگر کفش و کلاهش یا کیف پر از پول و ماشینش گم شده باشد، آرام نمی‌نشیند و از طرق مختلف به جستجوی آن بر می‌خیزد اما عجیب اینکه همین آدم عاقل باشعور بادرایت، سال‌هاست که گوهر فوق‌العاده گرانبه‌تر از خود را در لابه‌لای اشیاء خارج از خود از جمادات و نباتات و حیوانات، از پول و خانه و ماشین و آهن و سیمان گم کرده است و اصلاً خبر ندارد آن بیچاره در میان چه گندابی از شهوات حیوانی دست و پا می‌زند و چه وضع و حال نکبت‌باری به خود گرفته است! این تن جسمانی خود را که به همین زودی خواهد پوسید به جای گوهر جان، عوضی گرفته و علی‌الدوام به تر و خشک کردن آن مشغول است و جز آن وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسد. از این رو فرموده‌اند: (مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ)؛ کسی که خودش را نشناسد، از راه نجات دور می‌افتد در وادی جهل و ضلالت متحیر و سرگردان می‌ماند و راه به جایی نمی‌برد.

(الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا)؛<sup>۲</sup>

عارف به معنای واقعی کسی است که خود را بشناسد آنگاه خود را [از اسارت

و قید و بند شهوات] آزاد سازد.

آدمی که پی به ارزش وجودی خود نبرده و از مبدأ و منتها و مقصد اصلی خلقت خود ناآگاه است، طبیعی است که در اسارت انواع شهوات نفسانی قرار می‌گیرد و هر دم به سوی جاذبه‌ای از جاذبه‌های شیطانی کشیده می‌شود و رو به جهنم خالد می‌رود. اما وقتی آگاه از ارزش وجودی خود شد و مبدأ و منتها و مقصد اصلی خلقت خود را شناخت، طبعاً به این فکر می‌افتد که خود را از اسارت شهوات شیطانی برهاند و رو به عالم قرب خداوند رحمان مٔان حرکت کند و سر از جنات و رضوان خدا برآورد.

امروز مردمی تحت عنوان آزادی، یک عمر در اسارت شهوات حیوانی به سر می‌برند و به این آزادی ننگین نیز می‌بالند و هیچ نمی‌فهمند که آری، از قید و بند عقل و ایمان و تقوا آزادند، اما در دام و کمند شهوات شیطانی اسیر و گرفتارند و اصلاً فراموششان شده که

۱- غررالحکم، صفحه‌ی ۲۳۳.

۲- همان، صفحه‌ی ۲۳۹.

انسانند و انسان توانایی پرواز به آسمان قرب خدا دارد به شرط اینکه پای بند شهوات را از پای عقل خود باز کند.

طیّران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت

به درآی تا ببینی طیران آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد، ز جهان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیت

### دل بستگی به دنیا، مشکل نوع بشر

مشکل بزرگ ما این است که ما از روزی که از مادر متولد شده و چشم به این دنیا گشوده ایم پیوسته غیر خود را دیده ایم و اصلاً خودمان را ندیده ایم. ابتدا پستان مادر و بعد آغوش پدر و بعد اسباب بازی و عروسک و در مراحل بعدی کفش و کلاه و کیف و کتاب و دوست و رفیق و همچنان زن و فرزند و مسکن و مرکب و مال و جاه و مقام، اینها همه غیر من هستند و خود من نیستند؛ حتی این تن و این بدن که چسبیده تر از همه چیز به من است، در واقع این هم غیر من است و خود من نیست! من آن گوهر بلند مرتبه‌ی آسمانی هستم که خالق من از او تعبیر به «روحی» کرده و به فرشتگان سماوات دستور داده که:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾<sup>۱</sup>

وقتی من ساختمان بدنی انسان را تسویه و تعدیل نمودم و از روح خودم در آن

دمیدم شما در برابر او به سجده بیفتید.

مرغ باغ ملکوتیم از عالم خاک      چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

چنین قفس، نه سزای چو من خوش الحانی است      روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

در قرآن کریمش نیز فرموده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

### إِلَّا قَلِيلًا<sup>۱</sup>؛

از تو [ای پیامبر] راجع به روح سؤال می کنند. بگو روح از عالم امر پروردگار من است و به شما جز اندکی از علم داده نشده است [توانا بر دانستن همه چیز نمی باشید].

حاصل اینکه، مشکل بزرگ ما همین است که ما از روزی که چشم به این دنیا گشوده ایم، اشیاء غیر خود را دیده ایم و با اشیاء غیر خود آشنا گشته و در پی شناختن خود در حدّ امکان هم نبوده ایم از طرفی هم فرموده اند:

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ)<sup>۲</sup>؛

هر کس خودش را بشناسد خدای خود را خواهد شناخت.

یعنی آدمی که خودش را چنانکه هست نشناخته است که چگونه مظهر و مجلای جمال خدایش می باشد، طبیعی است که خدای خودش را هم نخواهد شناخت و محبت او را در دل نخواهد گرفت و رو به سوی او نخواهد رفت.

### دشواری تزکیه‌ی نفس

بنابراین ما از روی انصاف باید اعتراف کنیم که در طول عمر خود، آنچه را که دیده و شناخته و با آن در ارتباط بوده و محبت آن را در دل گرفته ایم و برای به دست آوردن آن سعی و تلاش کرده ایم و می کنیم، اشیایی غیر خدا از زن و فرزند و پول و خانه و ماشین و جاه و مقام و... بوده است اگر ارتباطی هم با خدا داشته ایم، ارتباط حاشیه‌ای و گهگاهی بوده که در ظرف شبانه روز چند دقیقه‌ای به صورت نماز، سری به خدا زده و با گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین» از او حالی پرسیده ایم و تازه در همان چند دقیقه هم که به زبان با خدا صحبت می کنیم، به دل مجذوب غیر خدا بوده با غیر خدا سرگرم صحبتیم. از این رو باید متأسف باشیم که خانه‌ی جانم به تصرف غیر خدا درآمده و در آن، جایی برای خدا باقی نمانده است با اینکه بزرگان دین به من هشدار داده بودند که:

(الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)<sup>۳</sup>؛

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲.

۳- همان، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۲۵ و آخر جامع الاخبار صدوق (ره).

دل، خانه‌ی مختصّ به خداست در خانه‌ی [مخصوص] خدا، غیر خدا را نشان. پس وای بر من که چه خیانت بسیار بزرگی مرتکب شده‌ام که خانه‌ی خدا را به تصرف غیر خدا داده و خود را مستحقّ عذاب خالد جهنّم ساخته‌ام. الحال که به خود آمده می‌خواهم خانه‌ی قلبم را از هر چه که غیر خداست تخلیه کنم و خانه را به صاحبش بسپارم، می‌بینم کار بسیار دشواری است؛ در یک گوشه‌ی دل زخم حکومت می‌کند، در گوشه‌ی دیگرش فرزندانم، ناحیه‌ای از آن تحت سیطره‌ی پول‌های انباشته‌ی در بانک قرار گرفته و ناحیه‌ی دیگرش خانه‌های پر تجمل شهری و ویلاقی و پست‌های حسّاس مقام و ریاست و... در چنین شرایطی جدّاً قدرت ایمانی و توحیدی فوق‌العاده قوی‌ای لازم است که دل از همه‌ی اینها کنده و یکجا به خدا پیوندد که: (الْهَى هَبْ لِي كَمَالَ الْأَنْقِطَاعِ إِلَيْكَ)؛<sup>۱</sup> تا روز خروج از این دنیا با قلبی سلیم وارد بر خدا گردد که فرموده‌اند:

(الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ)؛<sup>۲</sup>

قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که احدی جز او در آن وجود ندارد.

البته قبلاً عرض شد که مقصود این نیست که انسان نسبت به همسر و فرزندان و حتّی نسبت به مال و جاه و مقام و دیگر شئون زندگی محبّت نداشته باشد، اینکه شدنی نیست. بلکه مقصود این است که محبوب اصلی و اصیل انسان مؤمن باید خدای واحد یکتا باشد و سایر موجودات از هر قبیل که هستند، محبّت به آنها باید تحت الشّعاع محبّت به خدا باشد و همه در محدوده‌ی اذن خدا وارد خانه‌ی قلب آدمی گردند و با اذن صاحب‌خانه که خداست در آن سکّنی گزینند و البته چنانکه گفتیم این کار آسانی نیست و احتیاج به مجاهده‌ی طولانی و مبارزه‌ی شدید با اهواء نفسانی دارد و استمداد از عنایات حضرت ربّ کریم رحیم که فرموده است:

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...)<sup>۳</sup>

آنان که به مجاهده‌ی در [راه] ما بپردازند، ما راه‌های خود را نشانشان می‌دهیم...

۱- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۹۸.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه ۶۹.



بنابراین چه خردمندانه‌تر از اینکه انسان در سنین جوانی به جهاد در راه خدا و مبارزه‌ی با هوی به پا خیزد و غیر خدا را به خانه‌ی دل راه ندهد که در سنین پیری، خالی کردن خانه‌ی دل از غیر خدا بسیار دشوار و احياناً غیر قابل امکان خواهد شد. این وسوسه‌ی شیطان است که به جوان می‌گوید تو هنوز جوانی و باید از لذات دوران جوانی برخوردار شوی، آن زمان که پیر شدی توبه کار می‌شوی و خداوند غفور رحیم هم توبه‌ات را می‌پذیرد. اکنون خوش باش و خود را به رنج و تعب مینداز. این وسوسه‌ی شیطان است که جوان را از خدایش دور می‌کند و به دامن هوایش می‌افکند و سرانجام او را از سعادت ابدی محروم و به شقاوت دائم مبتلاش می‌سازد.

در سنین پیری که به هوش می‌آید، می‌بیند ای عجب! خانه‌ی دل به کلی از خدا خالی گشته و جز شیطان و ایادی شیطان چیزی در آن دیده نمی‌شود و جز افتادن به سراشیبی جهنم، راه دیگری پیش پایش باز نمی‌باشد! آری انسان مؤمن عاقل آن است که از ابتدا مراقب حال خود باشد تا به هنگام ارتحال از این دنیا با آرامش خاطر بدون هرگونه دغدغه و اضطراب به ندای جناب عزرائیل عزرائیل علیه السلام اجابت گوید.

### بکوشیم اینگونه باشیم

از یکی از بزرگان اهل معرفت پرسیدند اگر شما از یک طریق معتمد و موثقی یقین پیدا کردید که بیش از یک هفته از عمر شما باقی نمانده و این هفته، آخرین روزهای عمر شماست، آیا در این یک هفته چه اعمالی انجام می‌دهید؟ آن مرد بزرگ جواب داد: در این صورت نیز زائد بر اعمالی که همه روز انجام می‌دادم به کار دیگری نمی‌پردازم. اگر معلم بودم هستم، مدرّس بودم هستم، تاجر و کاسب بودم هستم، چون من از ابتدای جوانی ام مراقب بودم که در تمام شئون زندگی‌ام پا از محدوده‌ی دین بیرون نگذارم و حقّی از حقوق خدا و بندگان خدا را ضایع نکنم که به هنگام مردن گرفتار باشم و لذا هم اکنون آماده‌ی مرگم.

وگرنه آدمی که بی‌پروا و بی‌اعتنا به احکام حلال و حرام دین زندگی کرده و علاوه بر حقوق خدا، حقوق بندگان خدا از والدین و همسر و فرزندان و ارحام و همسایگان و کسانی که با او معامله یا معاشرت داشته‌اند حقوق همه را اعمّ از حقوق مالی و عرضی ضایع

کرده و ذمه‌اش مدیون آنها شده است حال در یک هفته‌ی آخر عمرش چه می‌تواند بکند و چگونه از زیر بار این همه حقوق ضایع شده می‌تواند تخلص پیدا کند؟

آیا می‌شود از باب مثل با اعتکاف تمام این یک هفته در مسجد جمکران یا در حرم مطهر حضرت امام رضا علیه السلام و نماز و دعا و اشک و آه و ناله و افغان بار خود را سبک کرده و راحت شود؟ خیر، این کافی نیست؛ زیرا فرضاً خداوند کریم از حقّ خودش راجع به نماز و روزه و سایر اعمال عبادی فوت شده بگذرد و توبه‌اش را بپذیرد اما مسأله‌ی «حق الناس» راه توبه‌ای جز ادای حق به صاحبان حق و تحصیل رضایت آنها ندارد؛ آن هم در ظرف یک هفته به صورت عادی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

بنابراین خوشا به حال آنان که از ابتدای دوران جوانی، تحت تربیت صحیح دینی قرار گرفته و افکار و اخلاق و اعمالشان را تحت مراقبت کامل قرار داده‌اند و آنچنان نامه‌ی اعمالشان روشن و افتخارآمیز است که در مجمع عمومی صحنه‌ی محشر به فرموده‌ی قرآن نامه‌ی اعمال خود را روی دست می‌گیرند و به همه نشان می‌دهند که بنگرید من یک نقطه‌ی سیاه شرم آور در نامه‌ی خود ندارم.

### بهشتیان از نگاه قرآن

این آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ أَ كِتَابِيهِ﴾<sup>۱</sup>

اما آن کسی که نامه‌ی عملش به دست راستش داده شود [آن را بر روی دست می‌گیرد و با خوشحالی و سربلندی تمام] می‌گوید هان ای اهل محشر! بیا بید و نامه‌ام را بخوانید [و ببینید در دنیا چه افکار و اخلاق و اعمال پاک و منظمی داشته‌ام].

آنگاه می‌گوید: ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ﴾<sup>۲</sup>؛ این دقت در نظم و پاک نگاه داشتن عمل، برای این بود که من باورم شده بود که چنین روزی به طور مسلم پیش خواهد آمد و با کمال دقت به حساب اعمالم رسیدگی خواهند کرد و نامه‌ی عملم را به دستم

۱- سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۱۹.

۲- همان، آیه‌ی ۲۰.

خواهند داد. آن روز، ایمان و اعتقاد به آمدن چنین روزی داشتیم و لذا با کمال دقت مراقب اعمالم بودم که کار ننگین شرم آوری از من صادر نشود که مایه‌ی رسوایی در میان اهل محشر گردد، از این رو خدا هم او را مورد تقدیر و تکریم قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿۱﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۲﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿۳﴾﴾<sup>۱</sup>

پس او در یک زندگی کاملاً رضایت‌بخش در بهشتی بلندمرتبه قرار می‌گیرد که میوه‌های درختانش بدون هرگونه زحمتی در دسترس است.

به آنها گفته می‌شود:

﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿۲﴾﴾<sup>۲</sup>

بخورید و بیاشامید، گوارا باد بر شما در برابر اعمالی که در ایام گذشته پیش فرستاده‌اید.

و راستی چه لذت‌بخش است آن لطف و عنایتی که میزبانِ کریم، حضرت ربّ‌العالمین، نسبت به میهمانان بهشتی‌اش ابراز کند و بفرماید: بخورید و بیاشامید، گوارا و نوش جانتان باد این همه نعمت‌های من که به پاداش اعمالتان در اختیارتان قرار گرفته است.

### وصف جهنمیان در قرآن

اما گروه بدبخت سیه‌روزی که مطرود از درگاه و محکوم به عذابند چه وضعی دارند.

درباره‌ی آنها فرموده است:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ ﴿۱﴾ وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهٗ ﴿۲﴾ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿۳﴾ مَا أُغْنِي عَنِّي مَالِيَهٗ ﴿۴﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ ﴿۵﴾﴾<sup>۳</sup>

و اما کسی که نامه‌اش به دست چپش داده می‌شود [با شرمندگی تمام] می‌گوید ای کاش این نامه‌ام به دستم داده نمی‌شد و از حسابم آگاه نمی‌شدم؛ ای کاش می‌مردم و چنین روزی را نمی‌دیدم؛ نه ثروتم از من دردی دوا کرد و نه قدرتم از من دفع بلایی نمود!

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۲۱ تا ۲۳.

۲- همان، آیه‌ی ۲۴.

۳- همان، آیات ۲۵ تا ۲۹.

در این هنگام فرمان از جانب خداوند قهار شدیدالعقاب می‌رسد:

﴿حُدُوهُ فَعُلُوهُ ۖ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾<sup>۱</sup>؛

بگیرید و به زنجیرش بکشید و میان آتش شعله‌ورش بیفکنید.

﴿إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۲</sup>؛

او در دنیا به خداوند عظیم ایمان نیاورده بود.

حال اندکی ما باید به خود بیاییم و درباره‌ی خود بیندیشیم: آیا در چه مسیری داریم پیش می‌رویم و سر از چه پایانی در می‌آوریم، آیا در راه ایمان به خداوند افتاده‌ایم و سرانجام به عالمی سراسر نور و سُرور و بُهجت می‌رسیم و آنجان‌دای لطف‌آمیز میزبان کریم خود را می‌شنویم که خوش آمدید، اینک بخورید و بیاشامید و نوش جان‌تان باشد یا العیاذبالله در کوره‌راه تاریک پر از خار و سنگ‌لاخ افتاده‌ایم و عاقبت به عالمی سراسر ظلمت و نکبت و عذاب می‌رسیم و صدای قهرآمیز خداوند قهار به گوشمان می‌رسد که بگیرید او را به زنجیرش بکشید و در میان جهنمش بیفکنید!!

۱- همان، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲- همان، آیه ۳۳.

## گفتار بیست و چهارم: آداب دینداری

در یکی از جلسات، این حدیث از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شد که فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ اإَعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ)؛<sup>۱</sup>

ای مردم، این مطلب را بدانید که کمال دین، تحصیل علم به دستورات دین است و سپس عمل به آن.

### وظیفه‌ی یک دیندار کامل

بدیهی است که آدم جاهل بی اطلاع از احکام دین، قادر بر عمل به آن نخواهد بود. یک دیندار کامل کسی است که اولاً عالم به احکام دین باشد و ثانیاً عامل به علم خود و لذا این حدیث مشهور از رسول خدا صلی الله علیه و آله را اکثراً شنیده‌ایم و حفظ داریم که فرموده است:

(طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ)؛

به دنبال تحصیل علم رفتن، بر هر فرد مسلمان [اعم از مرد و زن] واجب است. آن هم به گونه‌ی وجوب عینی که بر تک تک افراد مسلمان واجب است، نه به گونه‌ی وجوب کفایی که اگر فردی یا گروهی آن را انجام دادند از دیگران ساقط گردد. آنچنانکه تحصیل سایر علوم بر امت اسلامی واجب است که باید دانشمندان متخصص در تمام رشته‌های علمی که مورد نیاز جامعه است داشته باشند، این دستور قرآن است:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

ای پیروان اسلام و قرآن، تا می‌توانید در مقابل دشمنان خدا که دشمنان شما هم

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

هستند خود را مجهز به تمام جهازات، از هر جهت سازید تا دست نیاز از هیچ جهت به سوی دیگران دراز نکنید.

### تفاوت واجب عینی با واجب کفایی

البته بدیهی است که تحصیل این علوم بر امت، واجب کفایی است نه واجب عینی که بر تک تک افراد امت، تحصیل آن علوم واجب باشد که هم طیب و جراح باشند و هم دکتر و مهندس، بلکه همین قدر که گروهی قیام به تحصیل آن علوم کردند، از بقیه ساقط است.

از باب مثل کسی که مرده و جنازه‌اش روی زمین است، نماز بر آن جنازه بر همه واجب کفایی است، یعنی همین که یک نفر ایستاد و بر او نماز خواند، از دیگران ساقط است ولی نمازهای یومیّه مثل نماز صبح و ظهر و مغرب، واجب عینی است که بر فرد فرد مسلمانان از مرد و زن واجب است و انجام آن از فردی یا گروهی، موجب سقوط از افراد دیگر نمی‌شود. تحصیل علم دین نیز در حدّ شناخت اصول عقاید و احکام عملی، بر فرد فرد مسلمانان از مرد و زن واجب عینی است، البته تحصیل آن، تا نیل به رتبه‌ی اجتهاد آن هم واجب کفایی است و با قیام افرادی به تحصیل آن از دیگران ساقط می‌شود.

زیرانیل به آن مرتبه از علم دین که مرتبه‌ی اجتهاد و استنباط احکام از مبانی خاصّ آن می‌باشد، در حدّ توان همه کس نیست. آن احتیاج به تحصیل علوم متعدّد از صرف و نحو و منطق و معانی و بیان، تا برسد به علم اصول و فقه و رجال و درایه و... دارد که بعد از چهل سال و پنجاه سال اشتغال دائم، ملکه‌ی اجتهاد و استنباط احکام از کتاب و سنّت را به دست آورده، فتوا به حلال و حرام در امور زندگی امت مسلمان بدهد، این کار از عهده‌ی هر کس ساخته نیست، جمعی متصدّی انجام این کار می‌شوند و احکام دین را از مبانی خاصّ آن استنباط می‌کنند و در اختیار دیگران می‌گذارند.

### تقلید، شیوه‌ای کاملاً عاقلانه

در این صورت طبیعی است که دیگران که آگاهی از احکام دین ندارند، باید در به دست آوردن احکام به آنها - که در اصطلاح مسلمین به عنوان فقیه و مجتهد شناخته می‌شوند - مراجعه کنند و از آنها فتوا بگیرند و طبق آن عمل کنند و این کار یعنی رجوع هر جاهل در هر فتوی به عالم در آن فنّ که دستور و حکم عقل است و راه و رسم تمام عقلای

عالم! در اصطلاح مسلمانان به عنوان تقلید نامیده می‌شود.

تقلید یعنی مراجعه‌ی هر فرد ناآگاه از هر فنّ و علمی به فرد آگاه از آن فن و علم و این حکم عقل است و راه و رسم عقلای عالم است. فقیه بیمار ناآگاه از علم طبّ، باید به طبیب مراجعه کند.

طبیب ناآگاه از احکام دین نیز باید به فقیه مراجعه کند و این معنای صحیح و منطقی تقلید است که نظام اجتماعی هر جامعه‌ی سالمی بر همین پایه استوار است. حال، افرادی جاهل ناآگاه از حقایق و یا شیطان صفتانی مزدور اجانب که کارشان تشکیک و شبهه‌افکنی در اذهان ساده‌دلان نسبت به مسائل دینی است، اینجا هم که می‌رسند می‌گویند: تقلید یعنی قَلَادَه به گردن بزغاله افکندن و دنبال خود کشیدن و این تناسب با شأن انسان ندارد.

در صورتی که گفتیم مقصود از تقلید به معنای منطقی‌اش رجوع هر غیر متخصص در هر فنّی به متخصص در آن فنّ است و این راه و رسم تمام عقلای عالم و اساس زندگی هر اجتماع سالمی است.

### ویژگی‌های فقهای واجد شرایط

در مسائل مربوط به احکام دین نیز برنامه‌ی عقلی و عقلایی همین است که باید گروهی در مسیر تحصیل تخصص فنی مربوط به اجتهاد و استنباط احکام از کتاب و سنّت تحمّل زحمات بسیار نمایند تا به مرتبه‌ی اهلیت فتوا دادن برسند و گروه‌های دیگری نیز که فاقد این تخصص فنی می‌باشند، در به دست آوردن احکام دین به آن گروه متخصص مراجعه نمایند و این همان دستوری است که از ناحیه‌ی مقدّسه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ضمن توقیع نایب دوّمشان جناب محمدبن عثمان رسیده است که:

(وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَىٰ رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)؛<sup>۱</sup>

در جریاناتی که پیش می‌آید [و احتیاج به آگاهی از احکام خدا در آن جریانات پیدا می‌کنید] به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنها حجّت من بر

شما هستند و من هم حجت خدا بر آنها می باشم.

در روایتی هم از امام صادق علیه السلام شرایط ویژه‌ی آن روایان حدیث بیان شده که فرموده است:  
 (فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاهُ  
 مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ  
 الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ)؛<sup>۱</sup>

آن کسی از فقها که خویشنندار باشد [و مقهور شهوات نفس نباشد] دین خود را حفظ کند [و آن گوهر گرانها را با متاع اندک دنیا معاوضه ننماید] مخالف هواهای نفسانی خویش و مطیع و فرمانبردار مولا [و پروردگار] خود باشد [در این شرایط است که] عوام مردم می توانند از او تقلید کنند [و باید توجه داشت] که دارندگان این شرایط، بعضی از فقهای شیعه می باشند نه همه‌ی آنها.

### ضرورت تحصیل علم دین

و لذا ما شیعه‌ی امامیه حرفمان این است که ما از آن نظر که مسلمانیم و طبق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: (طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ)؛ موظف به تحصیل علم دین هستیم و حضرت امام صادق علیه السلام هم فرموده است: (لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي صُزِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّىٰ يَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ)؛<sup>۲</sup> من دوست داشتم که با تازیانه بر سر اصحابم زده می شد تا به تفقه در دین می پرداختند و احکام دین را می آموختند.

و تفقه در دین هم که گفتیم دو راه دارد، یک: تحصیل ملکه‌ی اجتهاد و استنباط احکام از منابع خاص آن و دوّم: تقلید از دارندگان آن ملکه که آقایان فقهای جامع الشرائط می باشند و لذا می گوئیم ما که در زمان غیبت امام (ارواحنا فداه) هستیم و خودمان واجد ملکه‌ی اجتهاد نمی باشیم، هیچ راهی برای تحصیل علم به احکام دین، جز تقلید از آقایان فقهای جامع الشرائط نداریم؛ این وظیفه‌ی مربوط به احکام است، اما وظیفه‌ی دیگری هم راجع به تهذیب نفس و اصلاح اخلاق داریم که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(الزُّمُّ الْعِلْمُ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَىٰ صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ)؛<sup>۳</sup>

۱- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۸۸.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۱.

۳- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۶۶.



لازم‌ترین علم برای تو، آن علمی است که تو را با موجبات صلاح قلبت آشنا گرداند و عوامل فساد آن را برای تو آشکار سازد.

### اهمیت تحصیل علم دین

البته علوم دیگر - که مربوط به این تن انسان و زندگی مادی او در این دنیا است تحصیل آنها - لازم است، ولی بدیهی است آن علمی که مربوط به روح و جان انسان و زندگی جاودانه‌ی او در عالم پس از مرگ است، تحصیل آن در درجه‌ی اولویت بسیار روشن قرار گرفته است. درباره‌ی تحصیل آن علم است که فرموده‌اند:

(لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ حَوْضِ اللُّجَجِ)؛<sup>۱</sup>

اگر مردم بدانند در رفتن به دنبال علم چه برکات عظیمی هست، دنبالش می‌روند اگرچه با ریختن خون دل‌ها و غوطه‌ور گشتن در میان گرداب‌ها باشد.

این بیان نشان می‌دهد که مراد از آن علم، علوم دنیایی مربوط به این بدن نیست، زیرا وقتی انسان در راه تحصیل آن پیش از اینکه به آن برسد خون دلش ریخته و در میان امواج دریا غرق شد، چیزی عائدش نخواهد شد! ولی علم مربوط به دین خدا و حیات پس از مرگ است که نورانیت آن در جان نشسته و پس از ریخته شدن خون دل و غرق شدن در دریا هم باقی است و در سرای آخرت برای او سعادت آفرین خواهد شد.

### دو تعبیر بسیار اهانت‌بار برای عالم بی‌عمل

حاصل اینکه امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (أَيُّهَا النَّاسُ اِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ)؛ ای مردم، این را بدانید که دین کامل آن کسی دارد که اولاً در مقام تحصیل علم به آن برآید و ثانیاً عالم بی‌عمل هم، بهره‌ای از علم خود نخواهد داشت، بلکه بار سنگینی از مسئولیت بر دوش خود خواهد کشید و در عالم پس از مرگ هم به عذابی عظیم مبتلا خواهد شد.

در قرآن کریم دو مثل بسیار تند و زننده آمده که هر دو راجع به عالم بی‌عمل است، یکی مثل «جمار» و «الاع» است که در سوره‌ی جمعه فرموده است:

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۵.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ  
أَسْفَارًا...﴾<sup>۱</sup>

کسانی که کتاب آسمانی تورات بر آنها نازل شد و [مکلف به عمل بر احکام  
آن گشتند] ولی عمل به آن نکردند، مثلشان مثل الاغ و دراز گوشی است که  
کتاب‌هایی بر دوش خود حمل می‌کند...

آن حیوان از بار آن کتاب‌ها جز سنگینی احساس چیزی نمی‌کند.

آن تهی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر  
مثل دیگر، مثل «سگ» است که در سوره‌ی اعراف اشاره به داستان بلعم باعورا عالم  
فربِ شیطان خورده فرموده است:

﴿وَ اِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ  
مِنَ الْغَاوِينَ﴾<sup>۲</sup>

بخوان برای مردم قصه‌ی آن کسی را که ما آیات خود را به او دادیم [و از  
علوم آسمانی آگاهی ساختیم] ولی او سرانجام مبتلا به وسوسه‌های شیطان  
گشت و از گمراهان گردید.

﴿...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ...﴾<sup>۳</sup>  
...و همانند سگ است که اگر به او حمله کنی، دهانش باز و زبانش بیرون  
است و اگر او را به حال خود واگذاری، باز دهانش باز و زبانش بیرون است...  
یعنی او بر اثر دل بستن به لذات مادی، یک حالت عطش دائمی به خود گرفته و  
هیچگاه از دنیا سیر و سیراب نمی‌گردد. در پایان آیه هم می‌فرماید:

﴿...فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

...این داستان‌ها را [برای مردم] باز گو کن، شاید درباره‌ی آن بیندیشند [و به  
گمراهی نیفتند].

داستان بلعم از داستان‌های عجیب و تکان‌دهنده‌ی قرآن است و نشان می‌دهد که انسان

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

۳- همان، آیه‌ی ۱۷۶.

به هر مرحله از مراحل علمی هم که برسد، باز ممکن است ملعبه‌ی دست شیطان قرار گیرد و آنچنان تنزل کند که همدوش با سگ، نجس‌ترین حیوانات گردد که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا...﴾؛ اگر او در پرتو نور همان علوم و آیات آسمانی که به او داده بودیم مسیر عبادت ما را طی می‌کرد و فریب جلوه‌گری‌های دنیا را نمی‌خورد و پیروی از هوای نفس نمی‌نمود او را ما به مقامات رفیعه‌ی از قرب خود می‌رساندیم. ﴿...وَلِكِنَّهُ أُخْلِدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾؛ ولکن او فریب جلوه‌گری‌های دنیا را خورد و دل به زمین و زمینیان داد و از هوای نفس خود تبعیت کرد و در نتیجه از اوج عزت و رفعت قرب الهی به حضيض ذلت و نکبت و مطرودیت تنزل کرد و هم‌مطراز با سگ شد و لذا باید در همه حال انسان از خدا استعاذه کند که در پناه خویش او را از شرّ و سوسه‌های شیطان و نفس اماره مصون نگه دارد.

### دشمنی چون هوای نفس در کمین ماست

آری فرموده‌اند: (أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَيْبِكَ)؛<sup>۳</sup> دشمن‌ترین دشمنان تو، همان نفس بداندیش توست که حاکم بر سراپای وجود توست که خدا خطاب به رسولش فرموده است: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأُنْت تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا﴾؛<sup>۴</sup> آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای خود را معبود و مطاع خویش اتخاذ کرده است، آیا تو می‌خواهی او را تحت اختیار خود قرار داده به راهش بیاوری، یعنی انسان تا خود با اراده و اختیار خود دست ردّ به سینه‌ی هوای نفس خود نگذارد و طردش نکند، تنها گفتار پیامبر او را به راه نخواهد آورد. تنها راه حرکت به سوی خدا، ابتدا علم به برنامه‌های تشریح شده از جانب خدا و سپس عمل بر طبق آن برنامه‌هاست که مولای ما فرموده است: (أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ)؛<sup>۵</sup> ای مردم، بدانید دیندار کامل کسی است که اولاً در مقام تحصیل علم به احکام دین برآید و آنگاه آن علم را در مرحله‌ی عمل ظاهر سازد. قرآن هم می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾؛<sup>۶</sup> راه بهشتی

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

۲- همان.

۳- بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۶۴.

۴- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

۵- سوره‌ی نازعات، آیات ۴۰ تا ۴۲.

شدن این است که انسان از مقام عدل خدا بترسد و نفس خود را از پیروی هوا باز دارد. از رسول خدا ﷺ نقل شده:

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ أَمَّا الْهَوَىٰ فَاتَّهَ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ؛<sup>۱</sup>

ترسناکترین چیزی که من از ابتلای امتم به آن می‌ترسم، هوای نفس است و آرزوی طولانی داشتن، اما هوای نفس، آدمی را از راه حق باز می‌دارد و آرزوی دراز، آخرت را به فراموشی می‌سپارد.

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین مضمون با اندکی تفاوت در عبارت نقل شده است. ما هم اگر منصفانه در شئون زندگی خود از افکار و اخلاق و اعمال تأمل کنیم، این حقیقت باورمان می‌شود که عامل عمده‌ی انحراف از صراط مستقیم حق، اتباع الهوی و تسلیم بودن در مقابل خواسته‌های دل و اهواء نفسانی است، آن هم به گونه‌ای که اکثراً خودمان نیز متوجه آن نمی‌باشیم و آن را، اصل تدبیر و خداپرستی هم می‌پنداریم.

این آیات هم علی‌الظاهر از حکیم سنایی است:

ای هواهای تو خدا انگیز	وی خدایان تو خدا آزار
ره رها کرده‌ای از آنی گم	عزّ ندانسته‌ای از آنی خوار
علم کنز تو تو را نه بستاند	جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم آنکه از او	بشنوی گفت و ننگری کردار
ده بود آن نه دل که اندر وی	گااو خراب‌شد و ضیاع و عقار
کی درآید فرشته تا نکنی	سگ ز در دور و صورت از دیوار
افسری کان نه دین نهد بر سر	خواهش افسر شمار و خواه افسار
سائق و قائد صراط الیه	به ز قرآن میدان و به ز اخبار

### گسترش فحشاء به سبب سخت‌گیری در امر ازدواج

شما همین مسائل مربوط به ازدواج را در میان ما مسلمانان ملاحظه می‌فرمایید که به چه وضع دشوار کمرشکنی درآمده است؟ در صورتی که ازدواج در دین مقدّس اسلام از

۱- وسائل الشیعه، جلد ۲، صفحه ۴۳۸.

ضروری ترین امور برای حفظ عفاف از لحاظ فرد و اجتماع ارائه گشته و دستور برگزاری آن با ساده ترین مراسم و کمترین هزینه داده شده است.

ولی مع الاسف ما مدعیان پیروی از اسلام، بر اثر اتباع هوای نفس و رقابت و چشم و هم چشمی و تجمل خواهی، با به وجود آوردن یک سلسله مراسم ساختگی هوس مندانانه و تحمیل مهریه های سنگین بر داماد و جهیزیه های سنگین تر بر پدر عروس و ولیمه های پر خرج توأم با اسراف و تبذیر نامرضی در پیشگاه خدا، سبب شده ایم که سدی بزرگ و نشکن بر سر راه دختران و پسران جوان آماده ی ازدواج کشیده شده و در نتیجه باعث شده ایم که زمینه برای گسترش فساد و فحشاء آماده گشته و روزافزون گردد.

آیا راستی این روش، یکی از مصادیق بسیار روشن اتباع هوای و پیروی از خواسته ی دل و بی اعتنایی به فرمان خداوند علیم حکیم نمی باشد آنگاه آیا جا ندارد که درباره ی این دو آیه از قرآن بیندیشیم که:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ﴿۱﴾ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۲﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۳﴾ وَ  
أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ﴿۴﴾ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۵﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ  
الْمَأْوَىٰ ﴿۶﴾﴾

آن کس که طغیان کند و زندگی دنیا را ترجیح دهد، آتش جایگاهش خواهد شد، اما آن کس که از مقام [عدل] خدا خائف باشد و نفس خود را از خواسته اش باز دارد، جایگاهش بهشت خواهد بود.

نکند ما بدون اینکه خود متوجه باشیم در مسیر طغیان بر خدا و اتباع هوای افتاده و روبه جهنم می رویم و خیال می کنیم از دینداران واقعی هستیم و روبه بهشت خدا پیش می رویم.

### نجات اخروی فقط در سایه ی عمل به احکام دین

رسول اکرم ﷺ بعد از فتح مکه روی کوه صفا ایستاد و فرمود:

(يَا بَنِي هَاشِمٍ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَ إِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِثَّا فَلَا وَ اللَّهُ مَا أَوْلِيَائِي مِنْكُمْ وَ لَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ)؛

ای فرزندان هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، من رسول خدا به سوی شما هستم، من نسبت به شما مهربانم، نگویید که محمد از ماست [و همین خویشاوندی ما به او کافی برای نجات ماست] به خدا قسم دوستان من چه از شما و چه از غیر شما، منحصرأ دارندگان تقوا می باشند.

(أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ إِلَيْكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ)؛

آگاه باشید که من بین خود و شما عذری باقی نگذاشتم [آنچه که وظیفه‌ی گفتن آن را داشتم به شما گفتم].

(وَ إِن لِّي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ)؛<sup>۱</sup>

آنچه که نافع به حال من است عمل من است و آنچه که نافع به حال شماست عمل شماست [تنها خویشاوندی با من، نفعی به حال شما نخواهد داشت].

در روزهای آخر عمر شریفش که با حال بیماری برای آخرین وداع با امت به مسجد

آمد و روی منبر نشست، ضمن مواعظش فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَ لَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّئًا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ اللَّهُمَّ هَلْ أَبْلَعْتُ)؛<sup>۲</sup>

ای مردم، کسی ادعای بی اساس نکند و آرزوی بی جا در سر نپروواند، قسم به خدایی که مرا مبعوث به حق فرموده است، چیزی نجات بخش انسان نخواهد بود جز عمل توأم با رحمت خدا، من هم اگر معصیت کنم، سقوط می کنم، خدا یا شاهد باش که من پیام تو را به مردم رساندم.

به دخترش می فرمود:

(يَا فَاطِمَةُ، اِعْمَلِي لِنَفْسِكَ)؛

ای فاطمه، برای خودت کار کن [نگو که من دختر پیغمبرم و همین شرافت نسب برای من کافی است].

۱- کافی، جلد ۸، صفحه ۱۸۲، با اندکی تفاوت.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۶۶.

## گفتار بیست و پنجم: محبوب حقیقی

### یک دل و یک دلدار

دین اسلام، اولاً به بشر نشان می‌دهد آنچه که مایه‌ی سعادت انسان در عالم پس از مرگ است، معرفت و محبت خدا و انس با خدا در دنیا است و آنچه که مایه‌ی شقاوت و بدبختی ابدی انسان در آن سرا خواهد شد، محبت دنیا و انس به لذات دنیا و دلبستگی به شهوات دنیا است. این دو محبت در یک دل نمی‌گنجد. قرآن کریم فرموده است: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ...﴾؛ خدا برای کسی دو دل قرار نداده است و آن یک دل هم جز یک دلدار نمی‌تواند در خود بگنجانند. آن محبوب اگر خدا بود، دیگر جا برای غیر خدا باقی نمی‌ماند و اگر غیر خدا بود، دیگر جا برای خدا باقی نمی‌ماند.

### منظور از محبت دنیا

توجه به این حقیقت نیز لازم است که منظور از دنیا که در آیات و روایات آنچنان مورد ذم و نکوهش قرار گرفته که محبت آن در نقطه‌ی مقابل حب خدا معرفی شده است، منظور این زمین و آسمان یا آب و هوا یا جماد و نبات و حیوان و انسان نیست، زیرا اینها و تمام کائنات از هر قبیل که هست، جملگی مخلوقات خدا و آثار صنع حکیمانه‌ی خدا هستند و از آن جهت که در حدّ خود نشان دهنده‌ی صفات کمال خدا می‌باشند، از نظر اولیای خدا مورد تکریم واقع شده و محبوبیت دارند و حب آنها، حب خدا به حساب می‌آید و عاشقانه می‌گویند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

## اقسام محبوب‌ها

و طبیعی است که انسان نسبت به هر چه که احساس نیاز کند، دوستدار او می‌شود و از وصال او لذت می‌برد، ما از آن لحظه که چشم به این دنیا گشوده‌ایم، به دامن این موجودات و مخلوقات خدا افتاده و از آنها بهره برده و دوستدارشان گشته‌ایم. از آغوش مادر و دامن پدر سپس دوست و رفیق و همسر و فرزند و پول و مقام اینها همه محبوب ما شده‌اند. البته عیبی هم ندارد و باید هم باشد، منتهی باید توجه داشت که محبوب دو قسم است:

۱- محبوب اصلی و اولی.

۲- محبوب تبعی و ثانوی.

مرز جدایی بین مکتب الهی و مکتب مادی همین است که **پیروان مکتب الهی** محبوب اصلی و اولی را منحصر در ذات اقدس حق الله - جلّ جلاله - می‌دانند و غیر او را هر چه هست تحت الشّاع محبت او و در محدوده‌ی اذن و رضای او به خود راه می‌دهند، اما **پیروان مکتب مادی**، همین موجودات محسوس و ملموس را که متعلق نیازشان هست محبوب اصلی خود می‌شناسند و در راه رسیدن به آنها، ابا از هیچ کاری نمی‌کنند و اصلاً کاری با خدا و امر و نهی خدا ندارند.

دین نمی‌گوید دنیا و امور مربوطه به دنیا را دوست نداشته باش، اینکه شدنی نیست؛ زیرا ما تا در دنیا هستیم، محتاج به تمام امور مربوطه به زندگی در دنیا می‌باشیم، یعنی خدا ما را نیازمند به اینها آفریده است و طبعاً دوستدار اینها خواهیم بود.

بالاخره خود را و پدر و مادر و همسر و فرزند و ارحام و مال و مقام خود را دوست داریم و باید هم داشته باشیم و آنچه که دین می‌گوید، این است که اینها را محبوب اصلی خود قرار نده آنگونه که خدا را از دل بیرون کنی و تنها اینها را در مرکز جان بشانی و تمام همّت، تأمین رضایت اینها باشد و به جای خداپرستی هواپرستی بنمایی. این آیه‌ی قرآن است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾<sup>۱</sup>

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود مطاع خود قرار داده [و جز تأمین خواسته‌های دل به فکر چیزی نمی‌باشد]...

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.



﴿... وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾<sup>۱</sup>

و خدا او را به رغم دانشی که داشت گمراه کرد و بر گوش و قلب او مهر زد و بر چشم او پرده کشید [که از دیدن حقایق محروم باشد].

و نتیجه‌ی این هواپرستی این شده که خدا او را با داشتن علم و توجه به انحراف از صراط مستقیم حق به حال خودش وا گذاشته و سرانجام به کیفر این گمراهی آگاهانه مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است، آنگونه که دیگر، نه با دل چیزی از حقایق عالم را درک می‌کند و نه گوش دلش نغمه‌ای از نعمات حق را می‌شنود و نه چشم دلش جمالی از جمال‌های معنوی را مشاهده می‌نماید.

هواپرستی، رمز بدبختی بشر

آری آن حبّ دنیا که در لسان دین مقدّس اسلام مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته و رمز بدبختی جاودانه‌ی انسان، نشان داده شده است، همین هواپرستی است که آدمی هوای نفس خودش را معبود و مطاع خود قرار داده و جز خواسته‌های دل اعتنا به چیزی نمی‌کند و امر و نهی خدا را در شئون زندگی‌اش به حساب نمی‌آورد!

این است آن آدمی که دنیا را محبوب اصیل و اصلی خود قرار داده و آن را اقامتگاه دائمی خویش پنداشته است و با تمام قوا در راه تحصیل امتعه‌ی<sup>۲</sup> آن می‌کوشد. اما انسان تربیت شده‌ی در مکتب دین، جمالی فوق همه‌ی جمال‌های دنیا که آفریننده‌ی همه‌ی جمال‌هاست به نام الله - جلّ جلاله - مشاهده کرده و محبت او را در مرکز جان نشانده است و همه‌ی خواسته‌های دل را در محدوده‌ی اذن و رضای خدا پذیرفته و به فضای زندگی‌اش راه داده است. او دنیا را گذرگاه و عالم پس از مرگ را اقامتگاه دانسته و آنچه سعی و تلاش دارد، در راه تأمین موجبات رفاه در اقامتگاهش به کار برده است و می‌برد.

اهداف تربیتی دستورات دینی

از این رو دین مقدّس که هدفش تربیت انسان است، ابتدا او را با مبدأ و معاد جهان

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- امتعه: متاع‌ها.

آشنا می‌سازد و راه حرکت به سوی حیات ابدی را به او نشان می‌دهد و آنگاه با دستورات گوناگون شبانه‌روزی‌اش می‌کوشد در این مرحله‌ی عبور از گذرگاه دنیا، از تیرگی‌ها و آلودگی‌ها مصون و محفوظش بدارد و به زیور فضایل و مکارم بیاراید تا روز انتقال از این عالم، مانند یک خورشید درخشان وارد عالم برزخ شود و آماده برای اقامت در جنت و رضوان خدا گردد و لذا اگر ما اندکی توجه به اسرار دینی خود داشته باشیم، می‌فهمیم که دین مقدّس چه هدف تربیتی از دستورات خود دارد، ولی ما متأسّفانه از آنها جز ظواهری خشک ادراک نمی‌کنیم.

### آداب زیبای وضو

از باب مثال دستور داده که در فواصل ساعات شبانه‌روزی، چندین بار، کنار آب بنشین و وضو بگیر و دست و صورت خود را بشوی؛ چون دل در این چند ساعت بر اثر برخورد با مظاهر دنیا آلودگی پیدا کرده و گرد و غبار غفلت از خدا بر چهره‌اش نشسته، باید تطهیر شود. اوّل صورت را بشوی، چون مجمع عمده‌ی حواسّ ظاهر انسان صورت اوست، یعنی قوی‌ترین عوامل درک لذّات دنیا در صورت جمع است، از دریچه‌ی چشم و گوش، بینی و دهان و زبان است که دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، بویدنی‌ها و خوردنی‌ها و گفتنی‌ها صادر می‌شود، دل را دگرگون کرده و خدا را از یاد می‌برد و دنیا را به یاد می‌آورد.

لذا لازم است که انسان مسلمان، هر چند ساعت یک بار صورت خود را بشوید ولی موقع شستن آن متوجّه باشد که هدف اصلی از این شستن تنها تنظیف صورت ظاهر بدن نیست بلکه هدف تطهیر چهره‌ی جان از آلودگی غفلت از خدا و روز جزاست؛ به همین جهت دستور استجابی دعا داده شده که به هنگام شستن صورت بگو:

(اللّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوُدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَ لَا تُسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ)؛

خدایا، رو سفیدم کن آن روز که روهای سیاه خواهند شد و روسیاهم نکن آن روز که روهای سفید خواهند شد.

یعنی: خدایا من چهره‌ی جانم سیاه شده‌ای اگر با این روسیاهی از دنیا بروم که در روز جزا در صف سیاه‌رویان خواهم بود، آنگاه دست‌ها را که آنها هم از عوامل جلب منافع

دنیوی است بشوی و هنگام شستن دست راست بگو:

(اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي وَ حَاسِبِي  
حَسَاباً يَسِيراً)؛

خدایا نامه‌ی عملم را به دست راستم بده و جواز خلود در بهشت را به دست  
چپم بسپار و حسابرسی‌ام را به آسانی برگزار.

و به هنگام شستن دست چپ بگو:

(اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا  
مَغْلُولَةً إِلَيَّ عُنُقِي وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ)؛

خدایا نامه‌ی عملم را به دست چپم مده و از پشت سرم م‌رسان و دستم را به  
گردنم م‌بند و میان پاره‌های آتش سوزان مرا می‌فکن.

و حین مسح سر که مرکز افکار و تصمیمات است بگو:

(اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ عَفْوِكَ)؛

خدایا مرا در پرده‌ی فراگیر رحمت و برکات و عفو پوشان.

سپس پاها را که ابزار دیگری برای حرکت در راه‌های جلب منافع مادی است با

رطوبت باقی‌مانده‌ی از آب وضو مسح کن و بگو:

(اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَنْزِلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ اجْعَلْ سَعْيِي فِيْمَا  
يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ)؛<sup>۱</sup>

خدایا روزی که قدم‌ها بر روی صراط می‌لغزد، تو ثابتم نگه دار و تمام سعی و

تلاشم را در راه جلب رضا و خشنودی خودت قرار ده ای پروردگار صاحب

جلالت و اکرام.

اینک باور می‌فرماید اگر انسان مسلمان که در هر شبانه‌روز چند بار وضو می‌گیرد و

در هر بار این دعاها را با حضور قلب به زبان جاری می‌کند و به یاد روز جزا و حساب و

کتاب و صراط و بهشت و جهنم می‌افتد و از خداوند رحیم و رحمان می‌خواهد که در

همه‌ی این مراحل او را از لغزش نگه دارد و مشمول لطف و عنایتش سازد و طبیعی است که

حالت توجّه به آخرت و پرهیز از گناه و معصیت، مَلَکَه‌ی راسخه‌ی در قلبش می‌گردد و جداً ذاکر به معنای حقیقی می‌شود و از بیماری مهلک غفلت در امان می‌ماند.

ولی یاللاسف که ما از این همه تعالیم سازنده‌ی دین مقدّس، اکتفا به یک سلسله ظواهر خشک عاری از حال حضور و توجّه می‌نماییم و آن بهره‌های معنوی روحی که باید از آنها بگیریم نمی‌گیریم.

### هنگام نماز، جسم و روح هر دو به سمت خدا

باز نمونه‌ی دیگر اینکه ما حتماً شنیده‌ایم و می‌دانیم که از جمله مُبْطَلات نماز «التِّفَات» است؛ یعنی شخص نمازگزار در حال نماز، پشت به قبله کند یا صورت خود را به سمت راست یا به سمت چپ بچرخاند و از قبله منحرف شود؛ در این صورت نمازش باطل است.

این مسأله‌ی بدنی یک پیام روحی هم دارد که ای انسان نمازگزار، همانگونه که صورت بدنت در حال نماز باید رو به سمت کعبه باشد و از نگاه به سمت چپ و راست و پشت سر بپرهیزد، صورت قلب و روح نیز باید رو به سمت خدا باشد و از توجّه و تفکر درباره‌ی غیر خدا از زن و فرزند و کسب و کار و مسکن و مرکب و مال و مقام بپرهیزد که در این صورت بدن در حال استقبال است و رو به سمت کعبه است. اما روح در حال التفات است و پشت به سمت خدای کعبه است و نمازت در عالم معنا، باطل است، اگرچه در عالم ظاهر درست است.

### نماز حقیقی، نماز قلب است

این حدیث از رسول اکرم ﷺ منقول است:

(أَمَا يَخَافُ مَنْ يُحَوَّلُ وَجْهَهُ فِي الصَّلَاةِ أَنْ يُحَوَّلَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَجْهَ حِمَارٍ)؛<sup>۱</sup>

آیا کسی که در حال نماز، صورت خود را از قبله بر می‌گرداند، نمی‌ترسد از اینکه خدا صورتش را به صورت الاغ برگرداند.

این حدیث می‌گوید اگر کسی در حال نماز از قبله منحرف شود، صورتش مبدّل به صورت الاغ می‌شود و حال آنکه ما فراوان دیده‌ایم افرادی را که در حال نماز از قبله منحرف شده‌اند اما تابحال ندیده و نشنیده‌ایم که کسی از آنها به صورت الاغ درآمد.

باشد. پس معلوم می‌شود مقصود از این صورت، صورت ظاهر نیست، بلکه صورت قلب و روح است چون حقیقت انسان، جوهر قلب و روح اوست و نماز حقیقی هم نماز قلب است که حال توجّه و حضور در پیشگاه خداست.

حال اگر کسی به نماز ایستاده است، آن هم نمازی که اخصّ حالات انسان نسبت به خدا و معراج مؤمن است و مرتبه‌ی کلیم اللّهی او با خداست و با خدا سرگرم صحبت است، در این حال اگر قلب از خدا برگردد و رو به دنیا بیاورد و این التفات از خدا به دنیا تکرار شود، در نماز و غیر نماز از شئون دیگر زندگی ادامه پیدا کند.

بدیهی است که چنین قلبی تدریجاً مَسْخ می‌گردد و صورت حیوانی به خود می‌گیرد و الاغ می‌شود، یعنی همانگونه که یک الاغ از معارف آسمانی و علوم الهی بی‌خبر است و از فهم حقایق عالم محروم و تنها در شناخت جو از گاه و یونجه و علف ماهر است، این چنین قلبی هم که در مرز التفات از خدا به دنیا قرار گرفته و از خدا بیگانه گشته است، از معارف و علوم آسمانی انسانی بی‌خبر است و از فهم حقایق عالم محروم و تنها در شناخت طعم ران مرغ و سینه‌ی بوقلمون بریان و خورش فسنگان استاد و ماهر است، از این رو «حَوْلَ اللَّهِ وَجْهَهُ وَجْهَ حِمَارٍ» خدا چهره‌ی قلبش را مبدّل به چهره‌ی الاغ کرده در روز جزا هم به شکل الاغ محشور خواهد شد.

پس پیام رسول خدا ﷺ با این حدیث این شد که: ای مسلمان! بکوش که چهره‌ی قلبت در حال نماز رو به قبله باشد که التفات و انحراف از قبله موجب بطلان نماز است نه در «یاک نعبد و یاک نستعین» صادق خواهی بود و نه در «اهدنا الصراط المستقیم».

### ضرورت تطهیر قلب از آلودگی

از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَاسْتَفْرِغْ قَلْبَكَ مِنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى)؛<sup>۱</sup>

وقتی رو به قبله به نماز ایستادی، سعی کن که قلبت فارغ گردد از هر چه که تو را از خدا منصرف کرده و به خود مشغول سازد.

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۴، صفحه ۹۵، با انکی تفاوت.

یکی از بزرگان علم اخلاق می گوید: ای مسلمان! بین ما برای نمازمان سعی می کنیم که لباس و بدن و مکان نمازمان پاک باشد که نماز در لباس و بدن و مکان نجس باطل است و در پاک نگه داشتن این سه ناحیه بسیار حساس و احیاناً مبتلا به وسواس هم می شویم، اما چرا برای پاک نگه داشتن قلب از رذائل اخلاق و عمل، احساس هیچ مسئولیتی نمی کنیم و نجس بودن قلب را اصلاً مضرّ به حال نماز نمی شناسیم و حال آنکه لباس و مکان و بدن نسبت به نماز، به منزله‌ی پوست است و قلب و حال توجّه آن به خدا، لبّ و مغز نماز است.

آیا تطهیر و پاک کردن پوست از خون و بول و غائط واجب است، اما تنجیس و آلوده ساختن مغز به انحاء نجاسات از سیئات خلقیه و عملیه از کبر و بخل و حرص و حسد و اتباع شهوات هیچ اشکالی ندارد!

آنچه را که چشم انداز مخلوق است (بدن) پاک و نظیف نگه می داریم، اما آنچه را که چشم انداز خالق است (روح و جان) نجس و آلوده اش می سازیم. آیا خدا را (العیاذ بالله) «أَخْفُ الْمُطَّلَعِينَ» و «أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ» به حساب می آوریم؟ از این گستاخی روحی و بی معرفتی به خدا پناه می بریم و از خودش توفیق تحصیل معرفت می طلبیم.

این حدیث را هم که از رسول خدا ﷺ نقل شده است بشنویم که فرموده است:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ فِيكُمْ كَمَثَلِ السَّرِيِّ (وَهُوَ النَّهْرُ) عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ الدَّرَنُ مَعَ الْعَسَلِ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَلَمْ تَبْقَ الدُّنُوبُ مَعَ الصَّلَاةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ؛<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه مثل نماز در بین شما، همچون مثل نهر آبی است که از در خانه‌ی یکی از شما می گذرد و او در هر شبانه‌روز پنج بار میان آن نهر آب می رود و خود را می شوید، طبیعی است که با پنج بار شستشو دادن بدن، چرکی در آن نمی ماند. در هر شبانه‌روز، پنج بار نماز هم چرکی از گناهان در روح انسان باقی نمی گذارد.

یعنی ای مسلمان تو که روزی پنج بار رو به خدا می ایستی و می گویی: ﴿...وَجَهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا...﴾؛ یعنی روزی پنج بار خود را به منبع طهارت

۱- المحجة البيضاء، جلد ۱، صفحه ۳۳۹.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

متصل می‌کنی، آیا دیگر ممکن است با این حال باز آلودگی از گناهان در روحت باقی مانده باشد به طور مسلم خیر، مگر اینکه متوجه به معنای کار خود نشده باشی و راستی اگر ما اندکی به خود بیاییم و پی به ارزش کار خود ببریم، باید هر صبح و ظهر و شب که به دربار قدس الهی راه می‌یابیم، با جان مملو از طهارت و قلب سرشار از سرور و بهجت برگردیم آیا شما در کجای عالم سراغ دارید که یک گدای بینوایی به دربار سلطان کریمی دعوت بشود و با دست خالی و پای برهنه برگردد.

مگر اینکه آن گدا آدم رذل بی ادب پست فطرتی باشد که وقتی به حضور سلطان رسید، به جای عرض احترام و ادب و رعایت شئون سلطنت، جفتک بیندازد و کله معلق بزند و عرض و طول کاخ را قدم بزند و به جای جواب به سؤالات سلطان، با نوکرها و کلفت‌ها سرگرم صحبت شود. در این صورت چنین آدم رذل بی ادب نه تنها استحقاق احسان و انعام ندارد، بلکه باید یک پس گردنی محکم به او بزنند که معلق‌زنان از کاخ سلطان بیرون بروند تا حد خود را بشناسد و آدم بشود!

### بی ارزش بودن نماز بدون حضور قلب

حال ای بندگان خدا ما گدایان بینوا را هم خداوند حکیم و قدیر دعوت کرده و نامه‌ی دعوت به وسیله‌ی افضل و اعظم انبیایش فرستاده است. در دعای تکبیرات افتتاحیه‌ی نماز می‌خوانیم: (اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ)؛ یعنی: خدایا، من میهمان ناخوانده نیستم، بلکه تو دعوت کرده‌ای، آمده‌ام. پس میزبان، ذات اقدس الله - جل جلاله فیاض علی الاطلاق - است که اگر به هر بنده‌اش تمام آسمان‌ها و زمین را بدهد، ذره‌ای از ملک و دارایی‌اش کم نمی‌شود.

او میزبان است اما میهمان کیست؟ ما گدایان بینوا سراپا غرق در فقر و نیاز که به دعوت خودش به در خانه‌اش آمده‌ایم. حال آیا ممکن است آن میزبان کریم این میهمانان سراپا فقر و نیاز دعوت شده‌اش را همچنان تهی دست و سروپای برهنه از خانه‌اش بیرون کند؟ هرگز ممکن نیست. مگر اینکه ما هم مثل آن گدای رذل بی ادب، وقتی به حضور سلطان رسیده به نماز ایستادیم، موقع گفتن «ایاک نعبد» به فکر غیر خدا بیفتیم و قلباً با زن و فرزند و رفیق و دوست هم صحبت شویم. اسب بفروشیم و الاغ بخریم و در پایان بگوییم:

السَّلامَ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ، اینجاست که سزاوار پس گردنی و بیرون راندن از بارگاه خواهیم بود و بدبختانه علایم و نشانه‌های پس گردنی خوردن را هم در بسیاری از شئون زندگی خود مشاهده می‌نماییم.

### این بلیات نشانه‌ی لطف و رحمت خدا

این فقر و گرانی و ناامنی و انواع بلیات در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی که می‌بینیم، آثار بی ادبی‌های ما در حضور سلطان است.

البته ما را می‌زنند تا متنبه شویم و به سوی خدای خود برگردیم و مورد لطف و عنایتش قرار گیریم. اگر فرزند شما سر طغیان پیش گرفت و از مسیر مورد پسند شما منحرف شد، شما درباره‌اش چه رفتاری در پیش می‌گیرید؟ طبیعی است که او را تحت فشار قرار می‌دهید و پول در اختیارش نمی‌گذارید و احیاناً به خانه راهش نمی‌دهید تا متنبه شود و به راه درست برگردد.

این بلیات که از زمین و آسمان بر سر ما ریخته می‌شود و ما را تحت فشار قرار می‌دهد، در عین حال که نشانه‌ی قهر و غضب خداست، از دیگر سو، علامت لطف و رحمت اوست که می‌خواهد ما را بیدار کند تا به خود بیاییم و به جهل و عجز خود پی ببریم و رو به درگاهش برویم.

### دل فراوان، اما دل بیدار کجاست؟

منتهی بیداردلانی باید، تا از این جریانات عبرت گیرند و به سرنوشت خود بیندیشند که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

این [همه مُذَكَّرَات و] یادآوری‌ها بیدارکننده است اما نسبت به کسی که قلبی دَرَاک و گوش‌شنوا و حاضر در محضر دارد.

این دل غافل که ما داریم، حیوانات هم دارند، دل انسان کو تا بیدار شود؟

دعوی دل مکن که جز غم حق	نیست اندر حریم دل دیار
ده بُود آن نه دل که اندر وی	گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۷.



از قرآن بپرسید که ما با دل خود چه کرده ایم، می فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿۲﴾ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿۳﴾﴾<sup>۱</sup>

وای بر حال کم فروشان که به هنگام گرفتن حق خویش از دیگران، به تمام کمال می گیرند، اما به هنگام دادن حق دیگران، کم می گذارند.

این به راستی سفاختی و سفاختی روشنی است که انسان برای به دست آوردن چند تومان پول و چند متر زمین، جنت و رضوان خدا را از دست بدهد و خدا را با دنیا معاوضه نماید. برادران یوسف، یوسف به آن زیبایی را به چند درهم بی ارزش فروختند که خدا می فرماید: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ...﴾<sup>۲</sup>؛ بر حسب نقل بعض تفاسیر، او را به یازده درهم فروختند. حال اگر آنها یوسف را فروختند، ما خدای یوسف آفرین را فروختیم! آیا این سفاختی و کم خردی بلکه بی خردی نیست؟

در ادامه ی آیات سوره ی مطففین می فرماید:

﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿۴﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۵﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶﴾﴾<sup>۳</sup>

آیا این کم فروشان دنیا دوست، باور ندارند و حتی ظن و گمان هم نمی برند که روز بزرگی در پیش دارند که آن روز از قبرها برانگیخته می شوند و در پیشگاه خداوند جهانیان می ایستند؟

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۷﴾﴾<sup>۴</sup> وای در آن روز بر حال تکذیب کنندگان.

﴿الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۸﴾﴾<sup>۵</sup>

همانها که روز قیامت را دروغ می دانند و باور نکرده اند.

﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿۹﴾﴾<sup>۶</sup>

۱- سوره ی مطففین، آیات ۱ تا ۳.

۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۲۰.

۳- سوره ی مطففین، آیات ۴ تا ۶.

۴- همان، آیه ی ۱۰.

۵- همان، آیه ی ۱۱.

۶- همان، آیه ی ۱۲.

و تنها گنهکاران تجاوزگرند که روز جزا را دروغ می‌پندارند.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

نه چنین نیست که اینان خیال کرده‌اند، قیامت دروغ نیست، آنچه که سبب شده اینها قیامت را منکر شوند، اعمال زشت و گنهکاری‌های آنهاست که همچون زنگاری بر صفحه‌ی قلبشان نشسته و آن صفا و لطافت فطری را از آنها گرفته است. از اینرو پرتوی از نور آفتاب حق و حقیقت که بر آینه‌ی قلب پاکان تابیده است، بر قلب سیاه این ناپاکان نمی‌تابد. ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ همینانند که روز قیامت نیز از پروردگارشان در حجاب خواهند بود و مبتلا به عذاب حرمان ابدی خواهند شد.

آیا وقت آن نرسیده که کمی به خود آییم؟

اینک ما به خود بیاییم و ببینیم ما بر سر قلب خود چه آورده‌ایم، اعمال زشت و گنهکاری‌های ما چه زنگاری بر صفحه‌ی قلب ما نشانده که از ایمان به روز جزا آنچنانکه شایسته و بایسته است محروم گشته‌ایم.

ما هم اگر در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی خود نسبت به حق خدا و بندگان خدا کم بگذاریم، از مطلقین و کم‌فروشان محسوب خواهیم گشت و مشمول وِیل الهی خواهیم بود و نستجیر بالله الغفور الرحیم که به چنین ذلت و خواری مبتلا شده باشیم و خود متوجه نباشیم، مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا﴾<sup>۳</sup>

حقیقت اینکه جان و روح شما، بهایی جز بهشت خدا ندارد، اینک به هوش باشید و آن را جز به بهشت خدا نفروشید.

تو به قیمت و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی‌دانی!

۱- همان، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی مطلقین، آیه‌ی ۱۵.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۵۶.

## بنای بندگی



## بخش اوّل:

- گفتار اوّل: توبه
- گفتار دوّم: ماه رجب
- گفتار سوّم: فرصت‌های طلایی
- گفتار چهارم: احیای دل
- گفتار پنجم: ارزش فکر
- گفتار ششم: راز غیبت امام زمان علیه السلام
- گفتار هفتم: اهمیت شب نیمه‌ی شعبان



## گفتار اول: توبه

### نحوه‌ی تحقق توبه‌ی قلبی

در گذشته درباره‌ی توبه و چگونگی خواندن نماز توبه در روزهای یکشنبه ماه ذی‌قعدة صحبت شد و حال ادامه‌ی این بحث را دنبال می‌کنیم.

**توبه** یعنی بازگشت بنده‌ی گنهکار از راه معصیت به راه اطاعت، از پشت به خدا کردن به رو به خدا آوردن و این حقیقت اگر حاصل شود در همه‌ی نواحی وجود انسان بروز می‌کند، هم در ناحیه‌ی قلب و هم در ناحیه‌ی زبان و دیگر اعضای بدن. «توبه‌ی قلب» عبارت است از ندامت و پشیمانی انسان از گناهی که مرتکب شده است آن هم ندامتی که سراسر وجود او را در بر بگیرد.

یعنی یک حالت تنفر از گناه در او پیدا شود. از توجه به اینکه گناه در عالم پس از مرگ چه اثر عذاب‌انگیزی خواهد داشت و چه اثر ظلمانی در قلب او به جا خواهد گذاشت و یقیناً چنین توجهی، آتشی در درون آدم می‌افروزد و او را می‌سوزاند و اشکش را جاری می‌کند. این حالت، همان ندامت قلبی و توبه‌ی واقعی است که زبان را هم به حرکت آورده و می‌گوید: «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» و اعضای دیگر بدن را نیز به پرهیز از ارتکاب گناه وامی‌دارد. این **توبه‌ی قلبی** و زبانی عملی است که در سه ناحیه از نواحی وجود انسان انجام می‌پذیرد، وگرنه، تنها گفتن «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» بدون ندامت قلبی و پرهیز بدنی از ارتکاب گناه، ارزشی نخواهد داشت و توبه و استغفاری به حساب نخواهد آمد!

### لطف خاصّ پروردگار به گنهکار توبه‌کار

صفت توّاب در قرآن هم برای خدا آمده است و هم برای انسان، توّاب در مورد خدا به معنای توبه‌پذیر و در مورد انسان به معنای توبه‌کار است. درباره‌ی خدا آمده است:

﴿...أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛<sup>۱</sup> به یقین، خدا توبه‌پذیر مهربان است و درباره‌ی انسان آمده:  
 ﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ...﴾؛<sup>۲</sup> به یقین خدا توبه‌کاران را دوست می‌دارد.

این لطف بسیار بزرگی است که خداوند متعال گنهکارِ توبه‌کار را محبوب خود قرار داده است و جالب اینکه توبه از خدا شروع می‌شود و به خدا هم پایان می‌پذیرد و توبه‌ی انسان در میان دو توبه‌ی خدا قرار می‌گیرد. اول خدا توبه می‌کند، یعنی از خشمی که بر بنده‌ی گنهکار خود دارد به لطف و عنایت نسبت به او باز می‌گردد و توفیق توبه‌ی از گناه به او می‌دهد.

در این موقع است که بنده‌ی گنهکار از مسیر طغیان بر خدا باز می‌گردد و با قلبی نادم و پشیمان، از خدایش آمرزش و مغفرت می‌طلبد و در این صورت است که خداوند کریم مجدداً توبه می‌کند؛ یعنی توبه‌ی بنده‌ی گنهکار نادم را می‌پذیرد؛ در نتیجه چنانکه گفتیم، توبه‌ی انسان میان دو توبه‌ی خدا قرار می‌گیرد. ابتدا توفیق توبه به انسان و سپس پذیرش توبه از انسان.

### مراحل سه‌گانه‌ی توبه

اینک به این آیه توجه فرمایید که چگونه هر سه مرحله‌ی توبه را در یک جمله‌ی کوتاه آورده است.

﴿...ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛<sup>۳</sup>

...آنگاه خدا توبه کرد بر آنها [گنهکاران] تا آنها توبه کنند [و به سوی خدا باز گردند] چه آنکه خدا، آری او توبه‌پذیر مهربان است.

جمله‌ی «تاب عليهم» نشان دهنده‌ی «توفیق توبه» است که از جانب خدا به انسان گنهکار عطا می‌شود و جمله‌ی «لیتوبوا» مربوط به توبه‌ی از گناه است که از انسان گنهکار صادر می‌شود و جمله‌ی «إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» اشاره به پذیرش توبه است که از خداوند مهربان نسبت به گنهکار توبه‌کار انجام می‌گیرد.<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۸.

۴- این نکته‌ی لطیف از تفسیر شریف المیزان جلد ۴ از صفحه‌ی ۲۵۳ تا ۲۶۱ استفاده شده است (علی مولف‌ه الرحمة و الرضوان).



## زوال درک انسان بر اثر گناه

حال آنچه که شایان تذکر است اینکه انسان مؤمن باید این حقیقت را پیوسته به خاطر داشته باشد که گناه هم آینه‌ی قلب و روح و جان آدمی را تیره و تاریک می‌سازد و توانایی درک حقایق معارف را از او سلب می‌کند آنگونه که خدا فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾<sup>۱</sup>

و هم عالم پس از مرگ را ظلمتکده‌ای مملو از عذاب‌های دردناک می‌گرداند و حیات ابدی را تبدیل به هلاک دائم می‌سازد آنگونه که باز خدا فرموده است:

﴿الَّذِي يَصَلِّي النَّارَ الْكُبْرَىٰ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾<sup>۲</sup>

[گناهکار] وارد آتش بزرگی می‌شود که میان آن، نه می‌میرد و نه زنده می‌باشد! و راستی انسان عاقلی که ایمان به این حقیقت دارد؛ اَوْجِبِ واجبات دربارهی او توبه و بازگشت از مسیر طغیان است و حرکت در مسیر صراط مستقیم اطاعت از فرامین خالق سبحان، زیرا آدمی تا جان خود را از قذارت گناهان پاک و مطهر نسازد، اعمالش مقبول درگاه خدا واقع نمی‌شود و خدا او را به عالم قرب خود راه نمی‌دهد و منور به نور معرفت و محبت خود نمی‌سازد! تطهیر جان، زمینه‌ساز تنویر به نور معرفت الله است.

از جان پاک و مطهر که رو به خدا حرکت می‌کند، کمترین عمل عبادی یک سجده و یک یا «الله» هم نورآفرین است. ﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «اما آدم آلوده به گناه که پشت به خدا حرکت می‌کند، دائماً در حال سجده و در حال طواف کعبه هم باشد، طُرْفی نمی‌بندد و روی خوشی از خدا نمی‌بیند.

﴿...لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۴</sup>

...خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و به آنها نگاه نمی‌کند [از

۱- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی اعلیٰ، آیات ۱۲ و ۱۳.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

آلودگی‌ها] پاکشان نمی‌سازد و عذاب دردناکی خواهند داشت.

### گناه، میراننده‌ی قلب انسان

حضرت امام سیدالشاجدین علیه السلام در مناجات‌التائیین از مناجات «خَمْسَ عَشْرَةَ» از زبان بندگان گنهکار خدا به خدا عرضه می‌دارد:

(إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا تَوْبٌ مَدَّلْتَنِي وَ جَلَلْتَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِبَاسٍ مَسْكُونِي وَ أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمٌ جِنَايَتِي فَأَحْيِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُعَيْتِي)؛<sup>۱</sup>

خدا! گناهان، جامه‌ی ذلت بر من پوشانده و دوری از تو خاک‌نشینم کرده و جنایت بزرگم، قلبم را میرانده است، حال ای خدا، ای نهایت آرزو و مطلوبم! با توبه و بازگشت به رحمت و لطف و عنایت قلب مرده‌ام را زنده کن.

این بیان از امام علیه السلام این حقیقت را با کمال وضوح اثبات می‌کند که گناه، قلب آدم را می‌میراند و توبه‌ی صحیح، آن قلب مرده را زنده می‌کند. آنچه بر ما دوستداران خاندان عصمت علیهم السلام لازم است اینکه از این گنجینه‌های معارف که به عنوان ادعیه و مناجات از ائمه‌ی هدی علیه السلام به ما رسیده، بهره‌های اخلاقی و تربیتی ببریم و تنها اکتفا به قرائت الفاظ آنها ننماییم!

متأسفانه ما اکثراً دعاهای مأثوره از معصومین علیهم السلام را به قصد ثواب بردن از قرائت آنها می‌خوانیم، آنگونه که گویی ثواب، چیزی است که از بیرون به ما می‌رسد؛ در صورتی که ثواب: عبارت از تحوُّلی است که از درون انسان و روح و قلب و جان انسان با ازدیاد معرفت و محبت به خدا و اولیای خدا به وجود می‌آید و این در صورتی حاصل می‌شود که ما با ادعیه و مناجات‌های رسیده‌ی از معصومین علیهم السلام با تفکر و تدبّر و به منظور تعلیم و درس گرفتن از آن معلّمان و مربیان آسمانی ارتباط داشته باشیم و جدّاً بخواهیم و بکوشیم که آن مفاهیم و مقاصد عالیه را در ناحیه‌ی افکار و اخلاق و اعمالمان متحقّق گردانیم تا در روز جزا نیز از ثمرات پایان‌ناپذیر آنها برخوردار گردیم.

این معنای حقیقی «ثواب» است که در دنیا با انجام اعمال عبادی، در زمین جان خود

بذرافشانی می‌کنیم و در روز جزا محصول آن را بر می‌داریم. ولی از بیان امام سجّاد علیه السلام که فرمود: «أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي» استفاده می‌شود که قلب انسان گنهکار پشت به خدا کرده، مرده است و موجود مرده هم بدیهی است که قادر بر انجام کار خود نمی‌باشد و طبعاً قلب مرده هم قادر به انجام کارش که معرفت خدا و محبت به خداست نخواهد بود و لذا می‌بینیم ما شبانه‌روز چندین بار نماز می‌خوانیم و دعا و مناجات فراوان داریم، امّا تحوّل در روح و جان خویش از افزودن بر معرفت و محبت نسبت به خدا و اولیای خدا نمی‌یابیم و ثواب به معنای واقعی، در فضای قلب خود درک نمی‌کنیم!

### توبه‌ی از گناهان از واجب‌ترین واجبات

بنابراین اَوْجِبِ واجبات برای ما چنانکه گفتیم توبه است، آن هم توبه به معنای حقیقی‌اش تا قلب مرده‌ی ما را زنده کند که امام سجّاد علیه السلام فرمود: قلب وقتی زنده و رو به خدا شد، در آن موقع است که تمام اعمال عبادی انسان در دنیا از نماز و دعا و مناجات و... بذر جنّات عالم آخرت خواهد شد و محصول بی‌پایان بهشتی به بار خواهد آورد.

ولی قلب انسان گنهکار پشت به خدا که مرده است تمام اعمالش که در ارتباط با غیر خدا انجام می‌شود بذر شجره‌ی زقوم جهنّم خواهد گشت که خدا فرموده است:

﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ﴾<sup>۱</sup>

به یقین، درخت زقوم طعام آدم گنهکار است!

اینک به فرموده‌ی امام سیدالساّجِدین علیه السلام که فرموده است:

(فَوَا أَسْفَاهُ مِنْ حَجَلَتِي وَ أَفْتِضَاحِي وَ وَالْهَفَاهُ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَ اجْتِرَاحِي)<sup>۲</sup>

پس وای که چه اسفبار خواهد شد شرم و خجالت و رسوایی من [در عالم پس از مرگ] و چه غم‌انگیز و دردناک خواهد بود پیامدهای بدعملی‌ها و زشت‌کاری‌های من در آن سرای جاویدان.

اگر با همین کوله‌بار گناهان از دنیا بروم و توبه کار نشده باشم، وای و صد وای بر

۱- سوره‌ی دخان، آیات ۴۳ و ۴۴.

۲- بحارالانوار، جلد ۹۱، صفحه‌ی ۱۴۲.

امثال ما که به زعم خود تداوم بخش کار انبیاء علیهم السلام می باشیم و می خواهیم مردم را به سوی خدا و عمل، طبق برنامه های آسمانی خدا دعوت کنیم و بر این اساس، عمری است که با آیات قرآن و احادیث امامان علیهم السلام سر و کار داریم.

آنها را می خوانیم، می نویسیم و می گوئیم؛ ولی موقع انتقال از این دنیا به خود بیاییم و بینیم ای عجب! دستمان به کلی خالی از آثار و برکات قلبی و روحی آن همه که گفته ایم و نوشته ایم می باشد و هیچ بهره ای نبرده ایم! از این روست که فرموده اند:

(كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ وَ اَلْاِجْتِهَادَ وَ الصَّلٰوةَ وَ اَلْخَيْرَ فَاِنَّ ذٰلِكَ دَاعِيَةٌ)؛<sup>۱</sup>

مردم را با غیر زبانان دعوت [به حق] کنید تا مردم از شما راستی و درستی و پرهیزگاری و کوشش در بندگی را ببینند که این است دعوت کننده ی واقعی مردم.

نه اینکه از شما تنها حرف بشنوند و عمل نبیند هر آنچه را که با زبان به گوش مردم می رسانید، همان را در عمل هم نشان مردم بدهید. تنها از زبان خود و گوش مردم مایه نگذارید.

شاه گفت اکنون از آن خود بگو	چند گویی زان این و زان او
تو چه داری، چه حاصل کرده ای	از ته دریا چه دُر آورده ای؟
در لحد کین چشم را خاک آکند <sup>۲</sup>	هست آنچه گور را روشن کند؟
آن زمان کاین دست و پایت بر دَرَد	بال و پَرَت هست تا جان بر پَرَد؟

سه گروهی که در آسیاب جهنم خرد می شوند

در عالم پس از مرگ که زنده هستی و حیات برزخی داری، هم نیازمند نوری هستی که راه را برایت روشن کند و هم بال و پری لازم داری تا جانت به پرواز درآید و تو را به عالم قرب برساند.

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود: در جهنم آسیاب هایی هست که آرد می کنند، آنگاه فرمود: از من نمی پرسید که چه چیز را آرد می کنند؟ بعد خودش فرمود:

(اَلْعُلَمَاءُ اَلْفَجْرَةُ وَ اَلْقُرَّاءُ اَلْفَسَقَةُ وَ اَلْاُمَرَاءُ اَلظُّلْمَةُ)؛<sup>۳</sup>

۱- سفیه البحار، جلد ۲، صفحه ۶۴۳ (ورع)، از امام صادق علیه السلام.

۲- خاک آکندن: خاک پر کردن.

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۰۷.

عالمان بدعمل و قاریان فاسق و زمامداران ستمگر.

این سه گروهند که آسیاب‌های جهنم آنها را خرد می‌کنند. حاصل اینکه، گناه و معصیت خدا دل را می‌میراند و «توبه‌ی واقعی» آن را زنده می‌کند.

بنابراین از صمیم قلب باید از خدا بخواهیم که توفیق «توبه‌ی حقیقی» به ما عنایت کند تا با قلبی زنده از این دنیا برویم و این عمر زودگذر را با بطالت و غفلت سپری ننماییم.

این جمله‌ی پرمحتوا نیز از حضرت امام جواد علیه السلام منقول است:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَىٰ فَعْمَلًا وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ وَ كَسَلًا وَلَا مِمَّنْ عَلَىٰ غَيْرِ عَمَلٍ يَتَّكِلُ)؛<sup>۱</sup>

خدا یا! ما را از کسانی قرار بده که هم قلباً تصمیم بر عمل نیک می‌گیرند و هم در مرحله‌ی عمل به آن تحقق می‌بخشند و ما را از کسانی قرار نده که هم شقاوت در مرحله‌ی قلب دارند و هم کسالت در مرحله‌ی عمل و نه از کسانی که اتکال و دلگرمی به غیر عمل دارند و تنها کرم خدا و حبّ علی مرتضی علیه السلام را کافی در نجات اخروی خود می‌دانند.

افرادی هستند که به دلگرمی نیروی جوانی و اینکه تا سنین پیری وقت باقی است توبه‌ی از گناه را به تأخیر انداخته و بی‌پروای در گنهکاری می‌شوند؛ در صورتی که مرگ سنّ معینی ندارد، جوانی و پیری برای مرگ مقدر یکسان است.

انسان عاقل باید در هر سنّی که هست، فرصت توبه را از دست ندهد و در زنده نگه داشتن قلب کوشا باشد و توبه‌ی واقعی - که دل‌کنند از زندگی آلوده است - در سنّ جوانی آسان‌تر از سنّ پیری است؛ زیرا آدمی که شصت هفتاد سال عادت به زندگی آلوده کرده و دلبستگی به خانه و مغازه و ماشین و... پیدا کرده است، دل‌کنند از اینها به سادگی برایش میسر نخواهد بود، اما جوان علاوه بر اینکه در تصمیم‌گیری‌ها نیرومند است، دلبستگی‌ها هم در وجودش ریشه‌دار نشده است و به آسانی می‌تواند از آنها دل بر کند و توبه کار شود.

چگونگی پذیرفته شدن توبه‌ی جوان گناهکار

این قصه شاید ضمن گفته‌های پیشین نقل شده باشد، به هر حال آموزنده است:

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۷، صفحه ۴۴۴، با اندکی تفاوت.

علی بن ابی حمزه - از اصحاب امام صادق علیه السلام - گفته است: من دوستی داشتم در دستگاه حکومت بنی امیه که منشی و نویسنده بود و زندگی مرفه‌ی از راه حرام به دست آورده بود، توفیق الهی نصیبش شد و روزی نزد من آمد و گفت: من تمام زندگی‌ام آلوده است، اکنون می‌خواهم پاک شوم، چه کنم؟ آیا می‌شود از امام صادق علیه السلام برای من وقت ملاقات بگیری که آقا راهی جلوی پای من بگذارد؟

علی بن ابی حمزه می‌گوید ما در کوفه بودیم و امام صادق علیه السلام در مدینه. در یکی از سفرها که به مدینه رفتم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و جریان را گفتم، امام وقت ملاقات دادند و من با دوستم رفتم و خدمت امام علیه السلام مشرف شدیم. مرد وضع زندگی‌اش را خدمت امام مشروحاً بیان کرد. امام علیه السلام ابتدا او را توبیخ کرد و فرمود: امثال شماها هستید که دستگاه حکومت جور را تقویت می‌کنید، یکی وزیر و یکی وکیل می‌شوید، دیگری مأمور اخذ مالیات و سرباز فداکار و سرانجام امتی می‌شوید و طایغان را بر دوش مردم می‌نشانید و در نتیجه هم خود را و هم آنها را به آتش قهر خدا می‌سوزانید.

مرد از شرم و حیا سر به پایین انداخته بود و گوش می‌کرد. در جواب گفت: آقا و مولای من! شما هر چه که می‌فرمایید درست است و ما مسئول اعمال خود هستیم، اینک من پشیمان آمده‌ام، می‌فرمایید چه کار کنم که زندگی‌ام پاک شود؟! امام علیه السلام فرمود: اگر بگویم عمل می‌کنی؟ مرد گفت: بله، من برای همین کار از کوفه به مدینه آمده‌ام که مطابق دستور شما عمل کنم. امام علیه السلام فرمود: همین که تو برای زیارت من این همه راه آمده‌ای کافی است و تمام گناهانت بخشیده شد و مانند روزی که از مادر متولد شده‌ای آسوده‌خاطر به سر کار و زندگی‌ات برگرد!!

آنگونه که مردم ناآگاه از حدود دین و مقهور شهوات نفس خود می‌پندارند انواع گناهان را مرتکب می‌شوند و دلشان به این گرم است که هر چندی یک بار به آستان بوسی امام رضا علیه السلام مشرف می‌شویم و در مجلس روضه‌ی امام حسین علیه السلام گریه می‌کنیم و از گناهان پاک می‌شویم. اما امام صادق علیه السلام به آن مرد گنهکار این چنین فرمود، بلکه فرمود: تنها راه پاک شدن تو و توبه‌ات این است که باید از این زندگی که از راه حرام به دست آورده‌ای بیرون بیایی و اموال مردم را به صاحبانش [و اگر مرده‌اند به وراثشان] برگردانی و اگر آنها را نمی‌شناسی، از طرف آنها به عنوان صدقه و ردّ مظالم به فقرا برسانی. تو اگر چنین

که گفتم عمل کنی، من ضامن می شوم که خدا گناهانت را ببخشد و بهشتی ات گرداند. مرد که این دستور را از امام علیه السلام شنید، حالش دگرگون شد و سر به پایین انداخت و به فکر فرو رفت و مدّت مدیدی سکوت کرد. البتّه حق با او بود، زیرا آدمی که سالها تلاش کرده و خون دلها خورده و زندگی وسیع مرفّهی به دست آورده است حال یکباره از آن زندگی بیرون آمدن و از همه چیز دل کندن و به دیگران دادن، کار بسیار دشوار و مانند جان دادن است. ولی او پس از مدّتی اندیشیدن سر برداشت و گفت: آقا، قبول کردم، متعهدم همانگونه که فرمودید عمل کنم. این را گفت و از جا برخاست و با امام علیه السلام وداع کرد و بیرون آمدم.

علی بن ابی حمزه می گوید: با هم به کوفه آمدم و هر یک به خانه‌ی خود رفتیم، من چند روزی به کارهای شخصی خودم مشغول بودم و از او خبری نداشتم. روزی دیدم کسی را فرستاده که بیا من با تو کار دارم. به در خانه‌اش رفتم، دیدم در نیمه باز است و او برهنه و بی لباس پشت در نشسته است!! گفت: علی بن ابی حمزه من به دستور امام علیه السلام عمل کردم و هر چه که از اموال در اختیارم بود از زندگی‌ام بیرون کردم، حتی لباس تنم را هم داده‌ام و الآن بی لباس پشت در نشسته‌ام، من بسیار متأثر شدم و رفتم از دوستان و آشنایان پولی جمع کردم و ضروریات زندگی‌اش را فراهم نموده و سرمایه‌ی کسب و کار دادم.

پس از چند روز دیدم باز کسی را فرستاده که بیا از من عیادت کن. رفتم دیدم مریض شده و کسی کنارش نیست، به پرستاری‌اش پرداختم. حالش رو به وخامت رفت تا به حال احتضار افتاد. در آن موقع چشم باز کرد و لبخندی به صورت من زد و گفت: آقا به وعده‌اش عمل کرد. این را گفت و چشم بر هم نهاد و جان داد.

این **توبه‌ی واقعی** است، اگر چه بسیار تلخ است اما نتیجه‌ی شیرین دارد. ﴿...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ چه مقامی عالی تر و چه میوه‌ای شیرین تر از مقام محبوبیت خداست که نصیب انسان توبه کار می شود و گرنه صد بار «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» گفتن و دنبال کار همیشگی خود رفتن که توبه و استغفار نیست.

### موعظه‌ای از امام هادی علیه السلام

روز پانزدهم ذیحجه بنا بر نقلی روز میلاد امام دهم، امام هادی علیه السلام است و این

جمله‌ی نورانی را از آن امام بزرگوار بشنویم که فرموده است: (الْذُّنُيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ)؛ 'دنیا بازاری است و آدمیان در آن اشتغال به کسب و تجارت دارند و لذا گروهی با به دست آوردن سود فراوان اخروی از این بازار بیرون می‌روند و در بهشت ابدی برخوردار از منافع کسب و کار دنیوی خود می‌گردند و گروهی سرمایه‌ی گرانبهای عمر را در راه اشیاع شهوات نفسانی و التذاذ از لذات حیوانی تلف کرده‌اند و با زیان و خسران غیر قابل جبران بیرون رفته و مبتلا به عذاب‌های دردناک جاودان گشته‌اند.



## گفتار دوم: ماه رجب

## ندای بشارت آمیز مَلَكِ داعی در ماه رجب

حدیث «مَلَكِ داعی» از بشارت بزرگی است که رسول خدا ﷺ به امت خود داده و فرموده است: در آسمان هفتم خدا ملکی را نصب کرده که به او «مَلَكِ داعی» گفته می‌شود، یعنی فرشته‌ی دعوت کننده و او وقتی ماه رجب فرا می‌رسد در هر شب از آن ماه از اوّل شب تا به سحر ندا می‌کند:

(طُوبَىٰ لِلذَّاكِرِينَ، طُوبَىٰ لِلطَّائِعِينَ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا جَلِيسُ مَنْ جَالَسَنِي وَ مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي وَ غَافِرٌ مَنْ اسْتَغْفَرَنِي، الشَّهْرُ شَهْرِي وَ الْعَبْدُ عَبْدِي وَ الرَّحْمَةُ رَحْمَتِي فَمَنْ دَعَانِي فِي هَذَا الشَّهْرِ أَجَبْتُهُ وَ مَنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَنْ اسْتَهْدَانِي هَدَيْتُهُ وَ جَعَلْتُ هَذَا الشَّهْرَ حَبْلًا بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَصَلَ إِلَيَّ)؛<sup>۱</sup>

خوشا به حال کسانی که ذکر و یاد خدا کنند، خوشا به حال کسانی که اطاعت فرمان خدا نمایند، خداوند متعال می‌فرماید: من همنشین کسی هستم که همنشین من باشد، مطیع کسی هستم که مطیع من باشد، آمرزنده‌ی کسی هستم که از من طلب آمرزش نماید، ماه، ماه من و بنده، بنده‌ی من است و رحمت، رحمت من؛ هر که در این ماه مرا بخواند، جوابش می‌دهم و هر که از من چیزی بخواهد، عطایش می‌کنم و هر که از من طلب هدایت کند، هدایتش می‌نمایم و این ماه را من ریسمانی بین خود و بندگانم قرار داده‌ام، پس هر که چنگ به آن زند، به من می‌رسد.

این منادی خدا، در هر شب از ماه رجب، بندگان خدا را بر خوان انعام و احسان خدا دعوت می کند تا چه کسانی اهلیت خود را برای حضور در کنار این سفره اعلام نمایند.

### چهار شب ممتاز در میان شب های سال

در میان شب های سال، چهار شب ممتاز داریم که از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده است: من دوست دارم خودم را در این چهار شب از همه ی کارها فارغ ساخته؛ به ذکر و مناجات با خدا بپردازم؛ شب اوّل ماه رجب، شب نیمه ی شعبان، شب عید فطر و شب عید قربان. اوّلین شب جمعه از این ماه هم که به نام «لیلة الرّغائب» معروف است، دارای موقعیت خاصی برای اهل ذکر و دعا و عبادت است. این حدیث نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرموده است:

(لا تَعْفُلُوا عَنْ لَيْلَةِ أَوَّلِ جُمُعَةٍ مِنْهُ فَإِنَّهَا لَيْلَةٌ تُسَمِّيهِهَا الْمَلَائِكَةُ لَيْلَةَ الرَّغَائِبِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا مَضَى ثُلُثُ اللَّيْلِ لَا يَبْقَى مَلَكٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا يَجْتَمِعُونَ فِي الْكَعْبَةِ وَ حَوْلِهَا وَ يَطَّلِعُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَيَقُولُ لَهُمْ يَا مَلَائِكَتِي سَلُونِي مَا شِئْتُمْ فَيَقُولُونَ رَبَّنَا حَاجَتُنَا أَنْ تَغْفِرَ لَصُومِ رَجَبٍ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ)؛<sup>۱</sup>

از اوّلین شب جمعه ی رجب غفلت نکنید که آن شب را ملائکه، «لیلة الرّغائب» می نامند؛ در آن شب وقتی یک ثلث از شب گذشت، تمام ملائکه ی آسمان ها و زمین در کعبه و حول و حوش آن جمع می شوند، در آن موقع خداوند نظر لطف و عنایتی به آنها می کند و می فرماید: ای ملائکه ی من، آنچه می خواهید از من بخواهید، آنها هم می گویند: ای پروردگار ما، حاجت ما این است که روزه داران ماه رجب را مشمول غفران خود گردانی، خداوند تبارک و تعالی هم می فرماید: این کار را کردم.

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راجع به نماز مخصوص آن شب توضیحی دادند که مرحوم محدّث قمی در مفاتیح الجنان آن را نقل کرده است و ما توفیق انجام آن را از خدا مسئلت داریم و راستی خوشا به حال کسانی که اهل ذکر و دعا و مناجات، با خدا هستند و پیوسته

دنبال مواقع حساس عبادت از ایام و لیالی سال می‌گردند و از لحظات عمر گرانقدر خود بهره‌ها می‌برند. آنها حسابشان از حساب امثال بنده‌ی به خواب غفلت رفته‌ها جداست که فرموده‌اند: (النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا)؛ مردم در خوابند، آن دم که مردند، بیدار می‌شوند و از عمق جان فریاد یا حسرتا سر می‌دهند و دیگر کاری از پیش نمی‌برند و لذا قرآن کریم با لحنی تأسّف بار می‌فرماید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

مردم، حسابشان نزدیک شده است و آنها در غفلتی عجیب به سر می‌برند و از حسابشان روگردانند.

به اصطلاح اهل ادب، تنوین تنکیر در ﴿فی غفلة﴾ دلالت بر عمیق بودن خواب غفلت مردم می‌کند که به این سادگی از این خواب بیدار نخواهند شد. دنبال همین آیه می‌فرماید:

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۱﴾ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ...﴾<sup>۲</sup>؛

هر ذکر و یادآوری نو و تازه‌ای که از سوی پروردگارشان به آنها می‌رسد، آن را با حال لعب و بازیگری می‌شنوند و با قلبی سرگرم به مطالب دیگر آن را استماع می‌کنند...

### فرق بین سمع و استماع

استماع با سمع فرق دارد، سمع یعنی شنیدن و استماع یعنی گوش دادن. آدمی که در خیابان از مقابل در مسجد می‌گذرد و صدای قرائت قرآن از داخل مسجد به گوشش می‌رسد، این سمع است و شنیدن؛ اما دیگری به قصد شرکت در مجلس ختم یکی از نزدیکانش وارد مسجد می‌شود و می‌نشیند و گوش به قرائت قاری قرآن و وعظ واعظ بالای منبر می‌دهد که این استماع است و گوش دادن. ولی همین آدم ممکن است در عین استماع و گوش دادن، دل به آیات قرآن و وعظ واعظ ندهد و فکرش در همان حال سرگرم با مطالب دیگری است، می‌خرد، می‌فروشد، دستور صادر می‌کند، تملّق می‌گوید و...

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

### محرومیت خفته‌دلان از مواهب روحانی

خداوند مَنان، در طول ایام و لیالی سال، ذکرها و یادآوری‌های تازه به تازه و نو به نو پیش می‌آورد؛ در هفته، شب و روز جمعه و در شبانه‌روز اوقات نمازهای واجب و مستحب و تأکید و ترغیب بر تداوم تلاوت آیات قرآن، فرارسیدن ماه رجب و شعبان و رمضان و شب‌های قدر و عید فطر و قربان و عید غدیر، ایام موسم حج و شب و روز عرفه و دهه‌ی عاشورا و اربعین و زیارات مشاهد مشرفه و... که همه از مصادیق ﴿ذَكَرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ﴾ می‌باشند و برای بیدار نگه داشتن دل‌های بندگان خدا دنبال هم می‌آیند و می‌روند. ولی یاللاسف که به فرموده‌ی قرآن: ﴿...اسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۱۰﴾ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾؛ این بندگان خفته‌دل یا مرده‌دل، آنها را به بازی یا سرگرمی تلقی می‌کنند و پس از یک عمر سروکار داشتن با آنها بهره‌ای از آنها نمی‌برند و طَرفی نمی‌بندند. البته از حیث تقید به ظواهر شعائر دینی، اکثراً خوبند و دارای مسجد و محراب و منبر، روزه و نماز و عمره و حج و... می‌باشند ولی از آنچه که هدف اصلی است یعنی اثر برداشتن قلب از ظواهر اعمال دینی، بسیار محرومند؛ تا آنجا که گویی به فرموده‌ی قرآن کریم: ﴿وَدَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...﴾؛ مقدّسات دینی خود و احکام الهی را به بازی و سرگرمی گرفته‌اند و تقید به ظواهر آنها را وسیله‌ی نیل به اهداف مادی قرار داده‌اند و جلوه‌گری‌های فریبنده‌ی زندگی دنیا آنها را فریب داده و دل‌های آنها را تحت سیطره و حاکمیت خود قرار داده است. این دل‌ها هستند که در نظر قرآن کریم مبتلا به بیماری هستند و فرموده است:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...﴾<sup>۲</sup>

اینها بیمار دلانی هستند و خدا هم بر اساس سنت ربوبیتش، بر بیماری آنها می‌افزاید...

### امداد الهی به دنبال انتخاب ما

انسان - بر حسب داشتن عقل و اراده و اختیار- هر راهی را که برگزیند، اعم از کفر و

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰.

ایمان، خدا از آن نظر که ربّ است او را در همان راه پیش می‌برد و به او مدد می‌رساند.

در این آیات تأمل بفرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿۱﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿۲﴾ كَلَّا نُنزِّلُ هُوْلًا ۖ وَهُوَ لَمِنَ عَطَاءِ رَبِّكَ ۖ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۳﴾﴾

آن کس که تنها زندگی زودگذر [دنیای مادی] را می‌طلبد، ما آن مقدار از آن را که بخواهیم به او می‌دهیم و سپس جهنم را نصیب او می‌سازیم و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن به کار افکند در حالی که ایمان داشته باشد سعی و تلاش او از سوی خدا پاداش داده می‌شود. ما هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت برخوردار می‌سازیم و به هر دو گروه در راهی که پیش گرفته‌اند مدد می‌رسانیم [منتهی پایان هر دو راه را به هر دو گروه اعلام می‌کنیم که]:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا ۖ وَسَعِيرًا ﴿۴﴾﴾

ما برای کافران، غل و زنجیرها و شعله‌های سوزان آماده کرده‌ایم. [ولی]:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿۵﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿۶﴾﴾

نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، از چشمه‌ای که بندگان خاصّ خدا از آن می‌نوشند و از هر جا که بخواهند آن را جاری می‌سازند.

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ ۖ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۷﴾﴾

۱- سوره‌ی اسراء، آیات ۱۸ تا ۲۰.

۲- همان، آیه‌ی ۴.

۳- همان، آیات ۵ و ۶.

۴- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۹.

بگو این حق است از سوی پروردگارتان، حال هر کس می خواهد ایمان بیاورد و این حقیقت را بپذیرد و هر کس می خواهد نسبت به آن کافر گردد و آن را نپذیرد. ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است و اگر آب بطلبند، آبی برای آنها می آورند همچون فلز گداخته که صورتها را بریان می کند، چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی است.

### مقصود قرآن، الهی شدن قلب انسان

حاصل اینکه تمام توجه آیات قرآن، روی «قلب انسان» است که تمام هویت و شخصیت اوست. آری قرآن می کوشد قلب انسان را در طول عمر شصت هفتاد ساله‌ی دنیایی اش در مکتب تعلیم و تربیت آسمانی اش با «خدا» مبدأ هستی که کلّ الکمال و کلّ الجمال است آشنا سازد؛ چشمی به او بدهد که جمال خدا را ببیند، گوشی که ندای خدا را بشنود و از هر چه که غیر خداست رو برگرداند و یک سر رو به خدا برود و سرانجام با قلبی سلیم که جز خدا احدی در آن راه ندارد؛ وارد بر خدا گردد. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ<sup>۱</sup>؛

### اقسام قلبها

این روایت از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

(الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ قَلْبٌ مَنكُوسٌ لَا يَعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ وَ قَلْبٌ فِيهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَالْخَيْرُ وَ الشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ عَلَبَ عَلَيْهِ وَ قَلْبٌ مَفْتُوحٌ فِيهِ مَصَابِيحُ تَزْهَرُ وَ لَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ)<sup>۲</sup>؛

قلبها سه گونه اند: یکی قلب منکوس، یعنی وارونه که هیچ خیری در آن قرار نمی گیرد و مانند کاسه‌ی وارونه که هیچ چیز در آن نمی ماند و آن قلب آدم کافر است که پشت به خدا شده و هیچ نیت خیری به آن راه نمی یابد، در صورتی که انسان، بر حسب فطرت و سرشت اولیه اش رو به خدا آفریده شده است، یعنی عشق به جمال و کمال در

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۲۳.

فطرت او نهاده شده از اینرو هر جا، رشحه‌ای از جمال و کمال ببیند، به سمت آن کشیده می‌شود و مجذوب آن می‌گردد.

از طرفی هم دارنده‌ی جمال و کمال مطلق، منحصرأ ذات اقدس الله است که آفریدگار هر جمال و کمالی است و غیر او هر چه هست در حد ذات خود فاقد هرگونه جمال و کمال است؛ بنابراین، انسان بر حسب سرشت اولیه‌اش رو به خدا آفریده شده و فطرتاً خداجو و خداطلب است.

انبیاء علیهم‌السلام هم با برنامه‌های آسمانی خود آمده‌اند که او را در همین مسیر توحید فطری‌اش مدد برسانند تا او بتواند از دام‌ها و کمندهایی که شیطان اغواگر سرراهش گسترده و جلوه‌گری‌های فریبنده‌ی دنیای مادی را در نظر او مطلوب و محبوب نشان داده است به سلامت عبور کند و به سعادت لقای خدا که محبوب و مطلوب اصلی اوست نائل گردد.

ولی مع‌الاسف این انسان با داشتن چنین سرشت پاک و فطرت صافی، بر اثر بی‌اعتنایی به برنامه‌های آسمانی انبیاء علیهم‌السلام در جاذبه‌ی جلوه‌گری‌های زندگی پست زودگذر دنیای مادی قرار گرفته و پشت به خدا می‌کند و قلبش، قلب منکوس و وارونه می‌گردد؛ آنگونه که هیچگاه به یاد خدا که محبوب اصلی اوست نمی‌افتد. اعاذنا الله من شرور انفسنا امام باقر علیه‌السلام در روایت مزبور فرمود: **قلب منکوس**، قلب آدم کافر است، دوّمی قلب مفتوح است که پیوسته رو به سوی آسمان باز است و در فضای آن چراغ‌هایی نورافشانی می‌کنند و تا روز قیامت نورشان خاموش نمی‌شود و آن، قلب انسان مؤمن است که بر اثر داشتن ایمان و عمل به وظایف دینی برای همیشه منور و کانون افکار پاک و اخلاق فاضله است و هیچگاه از ذکر و یاد خدا غفلت نمی‌ورزد.

**أما قلب سؤم** - که با کمال تأسّف باید اعتراف کنیم ما اکثراً مبتلا به آن هستیم - قلبی است که به فرموده‌ی امام باقر علیه‌السلام بر اثر بی‌پروایی و بی‌مبالاتی در اخلاق و عمل، نکته‌ای سیاه و ظلمتی خاصّ در آن پیدا شده که حال ثابتی ندارد و افکار نیک و بد در آن توارد<sup>۱</sup> می‌کنند و با هم گلاویز می‌شوند، هر یک می‌کوشد دیگری را بیرون کرده و خود متصرف قلب آدمی گردد.

۱- توارد: داخل و خارج شدن.

در آن موقع است که انسان تحت تأثیر جاذبه‌های متضادّ از خیر و شرّ قرار می‌گیرد، دمی رو به خدا رفته، حال دعا و ذکر و مناجات در او مشاهده می‌گردد و اعمال نیک از عبادات بدنی و انفاقات مالی انجام می‌دهد و دم دیگر، پشت به خدا و رو به هوای نفس، انحاء گناهان و سیئات اخلاقی و عملی از او بروز می‌کند تا سرانجام، پناه بر خدا که سیاهی و ظلمت تمام قلب او را فرامی‌گیرد و به فرموده‌ی قرآن می‌شود قلب محجوب از خدا.

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٠٠﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٠١﴾﴾

آن روز آنها از پروردگارشان در پرده و در حجاب قرار می‌گیرند و عاقبت سر از میان آتش شعله‌ور جهنّم در می‌آورند.

حال چرا چنین می‌شوند؟ علت آن را خود قرآن نشان می‌دهد: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ اعمال زشتشان تدریجاً رزین و چرک بر دل‌هایشان نهاده و آنها را از دیدار خدا محروم‌شان ساخته است.

بنابراین ما که ایمان به آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام داریم، به حکم عقل موظفیم شدیداً مراقب حالات قلب خود باشیم و با جدّ تمام به زدودن چرک‌هایی که از ناحیه‌ی اعمال بد بر صفحه‌ی قلبمان نشسته است بپردازیم، آنگونه که هفته‌ای یک بار خودمان را به حمام می‌رسانیم و چرک‌ها را از تمنان می‌زداییم، حدّاقل هفته‌ای یک بار هم خود را به محافل و عظ و نصیحت برسانیم و با آب توبه و استغفار چرک‌های قلب و جانمان را که در شبانه‌روز از نواحی مختلف به روحمان می‌رسید بزدااییم.

### اوّل ای جان دفع شرّ موش کن

ما باید به هوش باشیم که در شرایط زندگی کنونی ما، شیطان دام‌های فراوان بر سر راه ما گسترده و دانه‌های فریبنده‌ی بسیار در آنها پاشیده است.

مرغ حریص در آسمان در حال پرواز می‌بیند در یک گوشه‌ی بیابان دانه‌های فراوانی ریخته شده است، فکر نمی‌کند که شاید آنجا صیّادی و دامی در کار باشد. با حرص تمام از آسمان فرود آمده به دام می‌افتد.

۱- سوره‌ی مطفّفين، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- همان، آیه‌ی ۱۴.



اینک ما همان مرغ‌های حریص در حال پرواز در آسمان زندگی هستیم که صحنه‌های فریبنده‌ی گوناگون از پول و جاه و مقام و شهرت و... در مقابل ما جلوه‌گری می‌کنند و از ما دل می‌ریزند. ما هم بدون اینکه متوجه دام‌های شیطانی باشیم، با حرص تمام به سوی دانه‌ها می‌شتابیم و به دام می‌افتیم. آری:

صد هزاران دام و دانه هست ای خدا      ما چو مرغان حریص بینوا  
می‌رهانی هر دمی ما را و باز      سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز  
علی‌الدوام از این دام به آن دام می‌افتیم و هیچگاه از دام شیطان در امان نمی‌مانیم،  
مگر خدا عنایتی بفرماید و هشیارمان سازد.

ما در این انبار، گندم می‌کنیم      گندم جمع آمده را گم می‌کنیم

شصت، هفتاد سال است نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حجّ می‌رویم، انواع اعمال عبادی انجام می‌دهیم اما هیچ صفا و نورانیته‌ی از آن همه عبادات در فضای جان خود نمی‌بینیم بعد از هفتاد سال، انباشتن گندم اعمال عبادی در انبار جان، وقتی در انبار را باز می‌کنیم می‌بینیم: ای عجب! هیچ اثری از آن همه گندم اعمال عبادی در انبار جانمان وجود ندارد. پس معلوم می‌شود دزدی راه به انبار پیدا کرده که هر چه ما از این طرف می‌ریزیم، او از آن طرف به غارت می‌برد.

گر نه موش دزد در انبار ماست      گندم اعمال چل ساله کجاست  
اول ای جان دفع شرّ موش کن      بعد از آن در جمع گندم کوش کن

ابتدا باید در لانه‌ی موش را بست و سپس به انباشتن انبار از گندم همت گماشت. تا موش هوای نفس در فضای قلب ما رخنه کرده است، تمام دستاوردهای ما از عباداتمان را خواهد ربود و ما را تهی دست و بینوا خواهد گذاشت.

قسم‌های پی‌درپی قرآن، دلیلی بر عظمت تهذیب جان

این آیه‌ی شریفه از کلام خدا را به خاطر بسپاریم:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾<sup>۱</sup>

۱- سوره‌ی جاهیه، آیه‌ی ۲۳.

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را مطاع خود قرار داده و خدا هم او را [به کیفر نافرمانی‌هایش] به حال خود رها کرده و او هم [طبعاً] به گمراهی افتاده است، در نتیجه خدا مُهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده مقابلش چشمش افکنده است... که نه حقیقتی از حقایق هستی را آنچنانکه باید درک می‌کند و نه جمالی از جمال‌های معنوی را مشاهده می‌نماید و نه نغمه‌ای از نغمات الهی به گوشش می‌رسد. به این فرمان قاطع قرآن نیز گوش فرادهمیم که در سوره‌ی شمس بعد از یازده قسم به دنبال هم می‌فرماید:

﴿وَنَفْسٍ... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛<sup>۱</sup>

به طور حتم، آن کسی رستگار است که نفس و جان خود را از آلودگی به گناهان [از لحاظ اخلاق و عمل] پاک کرده است و به طور حتم آن کسی محروم و بی‌نصیب از سعادت است که نفس و جان خود را [به گناهان از لحاظ اخلاق و عمل] آلوده نموده است.

می‌دانیم که خداوند- در مواضع متعدّد از قرآن کریم- برای اثبات حقایقی قسم یاد کرده است و می‌دانیم که قسم یاد کردن برای اثبات مطلبی، علاوه بر اینکه اهمّیت و ارزشمند بودن آن مطلب را نشان می‌دهد، قاطعیّت جدّی قسم یادکننده را در اعتقاد به حتمیّت و قطعیت آن مطلب نیز اعلام می‌نماید، حال اهل تحقیق از مفسران می‌گویند: در قرآن ندیده‌ایم موضوعی را که خدا برای اثبات حتمیّت آن یازده قسم به دنبال هم آورده باشد جز همین موضوع نفس و جان آدمی از لحاظ معیار سعادت و شقاوتش که می‌فرماید:

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۖ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا ۖ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ۖ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۖ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ۖ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاهَا ۖ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۖ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛<sup>۲</sup>

قسم به خورشید و زمان گسترش نورش، قسم به ماه آن هنگام که پشت سر خورشید درآید، قسم به روز و قسم به شب، قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرد، قسم به زمین و کسی که آن را گسترانید و قسم به نفس و جان انسان و آن کس که او را منظم ساخته و سپس فجور و تقوا [تشخیص راه خیر و شر] را به

۱- سوره‌ی شمس، آیات ۷ تا ۱۰.

۲- همان، آیات ۱ تا ۸.

او الهام کرده است.

بعد از این سوگندهای مهم و پی در پی، به بیان مقصد اصلی از کلام پرداخته و می فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛

به طور یقین، آن کسی رستگار و سعادتمند است که نفس و جان خود را تزکیه کرده و آن را از آلودگی‌ها پاک گرداند و به طور یقین آن کسی محروم و نومید و بدبخت است که نفس و جان خود را [با ارتکاب گناهان] آلوده سازد.

آنچه که بر ما مدعیان پیروی از قرآن، لازم و واجب است، اینکه ببینیم قرآن برای چه مطلبی اهمیت و ارزش بسیار قائل شده، ما هم برای آن اهمیت و ارزش قائل باشیم و با جدّ تمام بکوشیم به آن در سراسر زندگی خود تحقّق بخشیم، چرا که ما قرآن را نسخه‌ی شفابخش آسمانی می دانیم که برای علاج همه گونه درد و بیماری روحی و اخلاقی انسان از جانب خالق عالمیان نازل شده است. چنانکه خودش می فرماید:

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...﴾؛<sup>۱</sup>

ما قرآن را نازل می کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است...

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در این باره فرموده است:

(فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْعَيْشُ وَالضَّلَالُ)؛<sup>۲</sup>

از این کتاب عظیم آسمانی برای بیماری‌های خود شفا بجویید و برای حلّ مشکلاتتان از آن یاری بطلبید، چرا که در این کتاب، درمان بزرگ‌ترین دردهاست، درد کفر و نفاق و گمراهی.

اینک می بینیم این نسخه‌ی شفابخش الهی در مقام بیان معیار سعادت و شقاوت ابدی انسان با یازده سوگند پیاپی می فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛ محقّقاً فلاح و رستگاری جاودانه‌ی آدمی، در گرو تزکیه و پاک کردن گوهر جان از آلودگی گناهان است و خبیّت<sup>۳</sup> و محرومیت و ناکامی جاودانه‌ی آدمی نیز معلول دَسّ<sup>۴</sup> و آلوده

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۷۶.

۳- خبیّت: محرومیت.

۴- دَسّ: آلوده ساختن.

ساختن گوهر جان به قدارت و پلیدی گناهان است.

### مبارزه با اهواء نفسانی تنها راه قرآنی شدن

آیا انصافاً این درست است که ما - مردم به قول خود قرآنی - این آیات به این صراحت و قاطعیّت خداوند سریع الحساب و شدید العقاب را بشنویم و بخوانیم و تنها به خواندن و گفتن و شنیدن آنها اکتفا کنیم و با کمال بی تفاوتی و سهل انگاری از کنارشان بگذریم و کوچک ترین قدمی در راه تزکیه و تهذیب نفس خود که هدف اصلی و مقصود اساسی از نزول قرآن است بر نداریم و بلکه منّتی هم بر سر خدا و پیامبر و قرآن بگذاریم که ما قاریان خوش لحن و خوش آهنگ و حافظان قرآن، فراوان داریم، مسابقات حفظ و قرائت و نمایشگاه‌های بین المللی قرآن برگزار می کنیم و احیاناً برنده هم می شویم و جوایزی هم به دست می آوریم.

این درست مثل این است که شخص بیماری به طبیب حاذق مراجعه کرده و نسخه‌ی درمانی بیماری خود را گرفته و آنگاه به جای اینکه طبق آن نسخه به تناول دارو و پرهیز از غذای مضرّ اقدام کند، آن نسخه را داده با خطّی زیبا نوشته‌اند و آن را در قاب گران‌بهایی جا داده و بالای سر بستر بیماری اش آویخته‌اند و او سر ساعات معین از روز و شب آن را با آهنگی خوش تلاوت می کند و میان بستر از درد می نالد و هفته‌ای هم یک روز از سایر بیماران دعوت می کند تشکیل جلسه می دهند و آن نسخه را به نوبت می خوانند و هر یک که زیباتر خواند، تحسینش می کنند و جایزه هم به او می دهند.

آیا این کار از نظر عقلای عالم چگونه باید توجیه شود، آیا جز این است که آنها خواهند گفت این بیمار به جای بیمارستان باید به تیمارستان برده شود تا عقل و شعورش تحت معالجه قرار گیرد.

حال ای مسلمانان، ای قاریان و حافظان قرآن، این خداوند علیم قدیر حکیم فرستنده‌ی قرآن است که با قاطعیّت تمام فریاد بر سرتان می کشد: ای مردم عاقل! آخر ببینید من از شما چه می خواهم و شما چه تحویل می دهید، من می گویم قسم به تمام حقایق عالم هستی آنچه من از شما می خواهم و آن را تنها سبب مقرّیّت نزد خودم قرار داده‌ام، تزکیه‌ی نفس و پاک کردن گوهر جان از آلودگی به گناهان است و آنچه شما تحویل من

می‌دهید، تجوید قرائت آیات قرآن است به انحاء گوناگون از صداهای زیر و بم توأم با الحان و آهنگ‌های جذّاب و زیبا و انباشتن آیات و سوره در ظرف قوه‌ی حافظه و بالیدن به آن و مع‌الوصف آلوده ساختن گوهر جان به قذارت و پلیدی انواع گناهان، با بی‌اعتنایی به اعلام تهدید آمیز قرآن که به طور حتم محروم از سعادت قرب خدا خواهد بود آن کس که جان خود را آلوده به قذارت گناهان کرده است.

حاصل اینکه قرآنی شدن، یعنی آیات و احکام آسمانی قرآن را حاکم بر تمام شئون زندگی خود ساختن کار ساده و آسانی نیست احتیاج به مبارزه‌ی دائمی با شهوات و پا روی اهواء نفسانی نهادن دارد که فرموده‌اند:

(أَشْجَعُ النَّاسُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ)<sup>۱</sup>

شجاع‌ترین مردم، آن کسی است که بر هوای نفس خود غالب گردد!

و در میدان جنگ با دلبخواه‌های خودش پیروز شود. در سنین جوانی که طبعاً شیطان هوا و هوس در حومه‌ی وجود انسان نیرومندتر است شجاعت یک جوان تربیت یافته‌ی در مکتب قرآن آنجا بارز می‌شود که با اتکاء به نیروی ایمان به مقابله با شهوات نفس اماره‌ی طغیانگر خود برخیزد و آن حریف قوی پنجه را به زانو درآورد و در این میدان جهاد بزرگ که رسول خدا ﷺ از آن تعبیر به «جهاد اکبر» فرموده است پیروز گردد و این البته هر چند دشوار است، اما نشدنی نیست، شاهدش همین که در هر زمانی در میان تمام اصناف اهل ایمان افراد صالح متقی فراوان بوده‌اند و هستند که به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

(صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةٌ مَرْبُوحَةٌ يَسْرَهَا لَهُمْ رُبُّهُمْ)<sup>۲</sup>

ایام اندک زودگذری را با دندان روی جگر فشردن و پا روی هوای نفس نهادن سپری کردند و پیامد آن، آسایشی طولانی و تجارتی پُر سود دستاوردشان شد که پروردگارشان برایشان آماده کرده بود.

۱- فقیه، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۹۴.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۸۴.

### وظیفه‌ی مؤمنان، تحصیل علم دین و تهذیب جان

حال ای جوانان عزیز که عشق به قرآنی شدن دارید، دستورالعمل از خود قرآن بگیرید که می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾؛ تنها راه نیل به فلاح و سعادت تزکیه است. تا می‌توانید خود را از آلودگی به گناه و معصیت دور نگه دارید تا با جانی پاک و مطهر از رذائل و منور به فضایل وارد بر خدا گردید که از ما دینداری به معنای واقعی و تحصیل تقوای قلبی و عملی خواسته‌اند نه یک سلسله اذکار و اوراد لفظی و احیاناً ساختگی که در شرایط کنونی زمان ما، بازار گرمی هم پیدا کرده است.

گاهی برخی از جوانان پاکدل می‌پرسند: ما چه کنیم که امام زمان علیه السلام را ببینیم؟ ما عرض می‌کنیم مگر ما این وظیفه را داریم که باید امام زمان علیه السلام را ببینیم، امام زمان علیه السلام این وظیفه را دارد که باید بر حسب تقدیر و صلاح‌دید حکیمانه‌ی خدا تا مدتی طولانی که احدی جز خدا آن را نمی‌داند از دیدگاه مردم پنهان و از دسترس آنان خارج باشد. این غیبت تصادفی و اتفاقی نبوده است بلکه اساساً جزء برنامه‌ی اصلاحی امام - ارواحنا له الفداء - است که باید تا مدتی بس دراز از ابصار غایب باشد تا زمان ظهور باهراثورش فرارسد.

حال اگر افراد خاص نادری در زمان غیبت بر حسب مصالحی مورد لطف و عنایت خود امام - ارواحنا فداه - قرار گرفته و توفیق تشریف‌حضور پیدا کنند، آن یک جنبه‌ی استثنایی دارد نه اینکه وظیفه‌ی عمومی اهل ایمان این باشد که در زمان غیبت از طرق گوناگون به سعی و تلاش پردازند و مثلاً چله‌نشینی کنند تا امام را ببینند. خیر، این وظیفه را اهل ایمان ندارند.

حال آیا دیدن چهره‌ی نورانی امام علیه السلام و تماشای قد و بالای امام علیه السلام چه نفعی به حال کسی دارد؟! آیا سبب بهشتی شدنش خواهد بود؟ در صورتی که تاریخ قطعی اسلام نشان داده که طی تقریباً سه قرن افرادی امامان علیهم السلام را دیدند و با آنها حشر و نشر شبانه‌روزی داشتند و بالاتر از امامان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته ملازم و جزء اصحاب آن حضرت بودند و دختر به او دادند و پس از مردن هم کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن شدند و همانها سر دسته‌ی جهنمی‌ها شدند. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**؛

آنچه که وظیفه‌ی ما در زمان غیبت امام علیه السلام است، ابتدا تحصیل علم به احکام دین خدا از طریق استفتاء از آقایان فقها و سپس تقیید عملی به آن احکام و تهذیب گوهر جان

از آلودگی به گناهان که طبعاً نورانیته در چهره‌ی جان پیدا می‌شود و مورد لطف و عنایت خاصّ امام - ارواحنا فداه - قرار می‌گیرد و رو به عالم قرب خدا بالا می‌رود که خدا خطاب به پیامبرش ﷺ فرموده:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾<sup>۱</sup>

[به مردم] بگو: اگر راستی شما دوستدار خدا هستید [و می‌خواهید به خدا نزدیک بشوید] از من [که رسول او هستم] پیروی نمایید در این صورت است که خدا هم دوستدار شما خواهد شد...

این آیه‌ی شریفه خیلی روشن راه را نشان می‌دهد که شما هم ای جوانان عزیز، اگر راستی دوستدار امام زمانتان هستید و می‌خواهید به او نزدیک بشوید، از رسول خدا ﷺ و آیین آسمانی او پیروی کنید و با جدّ تمام در انجام واجبات و ترک محرمات و تهذیب گوهر جان کوشا باشید تا مورد لطف و عنایت خاصّ امامتان قرار گیرید و گفتیم فراوان بوده‌اند کسانی که با پیامبر و امامان علیهم‌السلام مصاحبت و ملازمت شبانه‌روزی داشته‌اند، ولی سر از جهنّم خالد درآورده‌اند؛ از آن طرف امثال اُوَیَسِ قرنی را هم داشته‌ایم که در تمام مدّت عمرش یک بار هم پیامبر ﷺ را ندید، اما آنچنان مورد لطف و عنایت آن حضرت بود که رسول اعظم خدا ﷺ اظهار اشتیاق دیدارش می‌کرد و در جمع اصحابش می‌فرمود: (وَأَشْوَاقُهُ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقُرْنِي)؛<sup>۲</sup> چقدر اشتیاق دیدارت را دارم ای اویس قرن! روز قیامت هم به شفاعت او دو قبیله‌ی بزرگ عرب بهشتی خواهند شد.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- بحارالانوار، جلد ۴۲، صفحه‌ی ۱۵۵.

## گفتار سوم: فرصت‌های طلایی

### مغتنم شمردن این فرصت‌ها

توجه داشته باشیم سه ماه رجب، شعبان و رمضان فرصت بسیار مغتنمی است برای کسانی که به هدف خلقت توجه دارند و به حیات ابدی پس از مرگ معتقد هستند و می‌دانند که در آن عالم هم زندگی داریم و باور دارند که برای آن زندگی لوازمی مورد نیاز است. ما برای این زندگی جدید خود توشه‌ی راه می‌خواهیم. آنجا خواهیم دید که خیلی از کارهایی را که در دنیا باید انجام می‌دادیم و انجام نداده‌ایم چگونه موجب ناراحتی ما خواهد شد و آنجاست که افسوس‌ها خواهیم خورد! از فرصت‌هایی که از دست داده‌ایم و اعمالی که می‌شد انجام بدهیم غفلت کرده‌ایم.

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

انذار کن مردم را و هشدارشان ده که یک روز حسرتی در پیش دارند و آن روز آگاه می‌شوند که کار گذشته و آنها در غفلتی زیان‌بار زندگی کرده و ایمان نیاورده‌اند.

آن روز، روز حسرت، روز افسوس، روز تغبان<sup>۲</sup> است که عطف توجّهی به دنیا می‌کنند و می‌بینند ای عجب! عمر تلف شده و سرمایه ز کف رفته و آنها به ربّی<sup>۳</sup> نرسیده‌اند. اکنون به ما می‌گویند: ﴿...اعْتَمُوا الْقُرْصَ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾؛ این فرصت‌های زودگذر را مغتنم بشمارید که همچون ابر بهاری از بالای سرتان رد می‌شوند و

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

۲- تغبان: زیانکاری.

۳- ربّی: سود، منفعت.



شما از آن بهره‌ای نمی‌برید و وقتی به خود می‌آیید که ابر از بالای سرتان رد شده و از باران رحمت آن نصیبی به ظرف جانتان نرسیده است! اکنون که ماه رجب فرا رسیده، فرصت مغتنمی است برای انسان‌هایی که دلی بیدار و عقلی رشید دارند و قدر و ارزش این نعمت‌های الهی را می‌شناسند و از برکات آنها بهره‌مند می‌گردند.

### فضیلت ماه رجب

در فضیلت ماه رجب، حدیث پرمحتوایی رسیده که فرشته‌ای به نام «ملک داعی» از جانب خدا مأمور می‌شود که تمام شب‌های ماه رجب از اول شب تا به سحر بندگان خدا را به عبادت و مناجات با ربّ کریمشان دعوت می‌کند که: (طُوبَى لِلطَّائِعِينَ، طُوبَى لِلذَّاكِرِينَ)؛ خوشا به حال اطاعت‌کنندگان، خوشا به حال ذاکران. خدا می‌گوید:

(أَنَا جَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي أَنَا مُطِيعٌ مَنْ أَطَاعَنِي)؛

من همنشین با کسی هستم که همنشین من باشد؛ من مطیع کسی هستم که مطیع من باشد.

این جملات چه لطف و عنایتی دارد که می‌فرماید من مطیع بندگان خودم هستم. یعنی شب‌های ماه رجب با من باشد و به مناجات و راز دل گفتن با من بنشیند. (الشَّهْرُ شَهْرِي وَالْعَبْدُ عَبْدِي وَالرَّحْمَةُ رَحْمَتِي)؛ این ماه، ماه من است و بنده هم بنده‌ی من و رحمت هم رحمت من است. آنگاه می‌گوید:

(هَلْ مِنْ مُسْتَعْفِرٍ فَأَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ)؛

آیا هست کسی که از من طلب مغفرت کند و من هم مغفرتم را شامل حالش کنم. (هَلْ مِنْ تَائِبٍ يَتُوبُ إِلَيَّ)؛<sup>۲</sup>

آیا هست گنه‌کاری که از کرده‌هایش پشیمان گشته و رو به سوی من بیاورد و توبه کار شود [و من هم توبه‌اش را ببذیرم]؟

### جود خدا، محتاج گدا

جود، محتاج گدایان چون گدا

بانگ می‌آید که ای طالب بیا

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۷، صفحه ۵۳۵.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۶۹، با اندکی تفاوت.

گدا در به در بگردد و چیزی بخواهد، تعجیبی نیست، او نیازمند است و کارش همین است. تعجب آنجاست که دولتمند با سخا در به در بگردد و حاجتمندی را بجوید تا حاجتش را برآورد.

صیّاد پی صید دویدن عجبی نیست      صید از پی صیّاد دویدن مزه دارد  
 حال اگر بنده‌ی بینوای سراپا نیاز دست حاجت به سوی ربّ کریم غنیّ بالذّات خود  
 دراز کرده «یا الله» «یا ربّاه» بگوید و رفع حاجت بطلبد تعجیبی نیست. تعجب آنجاست که  
 ربّ غنیّ کریم، دست لطف و عنایت به سوی بنده‌ی سراپا نیازش دراز کرده «هلّ من  
 سائلٍ و هلّ منّ داع» بگوید که بیا آنچه می‌خواهی از من بخواه تا حاجتت روا کنم. آری:  
 بانگ می‌آید که ای طالب بیا      جود، محتاج گدایان چون گدا

راه و رسم کریمان همین است، آنها روا نمی‌بینند که مستمند، آبروی خود را بریزد و  
 از آنها چیزی بخواهد بلکه آنها خودشان در خانه‌ی مستمند آبرومند می‌روند هم حاجتش  
 را بر می‌آورند و هم آبرویش را حفظ می‌کنند. مرام و مسلک آنها همین است که:  
 جود، محتاج گدایان چون گدا. از این طرف گدا، محتاج جود خدا است، از آن  
 طرف هم جود خدا محتاج گداست!

جود می‌جوید گدایان و ضِعاف      همچو خوبان کآینه جویند صاف  
 یک انسان خوش صورت دنبال آینه می‌گردد که صورت خودش را در صفحه‌ی  
 آینه ببیند و از دیدن آن لذّت ببرد. چون آینه صاف است و لطیف و زیبا را زیباتر نشان  
 می‌دهد، گدا هم مقابل آدم ثروتمند با سخا همچون آینه است در مقابل چهره‌ی زیبا که  
 جمال ثروت و سخای او را در صفحه‌ی حاجت خود نشان می‌دهد و او از دیدن چهره‌ی  
 زیبای سخای خود در آینه‌ی فقرا خوشحال می‌شود و لذّت می‌برد.

جود می‌جوید گدایان و ضِعاف      همچو خوبان کآینه جویند صاف  
 روی زیبا ز آینه‌ی زیبا شود      روی احسان از گدا پیدا شود  
 ولی مراقبت بسیار لازم است که صورت زیبا در صفحه‌ی آینه لگه‌دار نشود.  
 چون گدا آینه‌ی جود است هان      دم بود بر روی آینه زیبان  
 چون روی آینه، خیلی صاف و لطیف است و حسّاس. یک نفس انسان به آن برسد،

تیره و تارش می‌کند.

### مبادا محتاج احساس حقارت کند

حال، توجه که آدم حاجتمند آبرومند، روحش لطیف و حسّاس و زودرنج است و کمترین بی‌اعتنایی و کمترین منت بر او شیشه‌ی دلش را می‌شکند و احساس حقارت می‌کند و از این رو چهره‌ی زیبای سخای شما لکه‌دار می‌گردد.

زین سبب فرمود حق در وَالضُّحَىٰ بانگ کم زن ای محمّد بر گدا

خدا در سوره‌ی ضحی خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۖ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۖ﴾<sup>۱</sup>

اینک [که به قدرت و مکنّت رسیده‌ای سخت مراقب باش] بر یتیم بی‌پناه خشم

مکن و بر سائل بینوا بانگ مزّن و او را از در خانه‌ات مران.

به مدینه که مشرف شدید مقابل ضریح مطهرش بایستید و بگوئید: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾؛ و اما ای پیامبر! سائل درخواست کننده را از درگاه خود مران. یا رسول الله! من گدا بر در خانه‌ات ایستاده‌ام. خدایت به تو دستور داده که گدای در خانه‌ات را به تندی از خود مران. حال ای رسول محبوب خدا! این گدای بینوا را هم از در خانه‌ات محروم مگردان.

(يَا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ يَا مَنْ يُعْطَى مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطَى مَنْ لَمْ

يَسْأَلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً)؛<sup>۲</sup>

ای کسی که عطای بسیار را با اندک عبادتی می‌بخشی و ای کسی که می‌بخشی

به کسی که درخواست می‌کند و ای کسی که می‌بخشی به کسی که

درخواست نمی‌کند و هستی می‌بخشی به کسی که معرفتی به تو ندارد از روی

مهربانی و محبت.

خدا کسی است که اگر کسی از او چیزی بخواهد به او می‌دهد و اگر کسی هم از او

چیزی نخواهد- ولی می‌داند که او به چه محتاج است- باز به او می‌دهد. حتی کسی که

اصلاً قبولش ندارد و منکر ربوبیت و الوهیت اوست، در عین حال او را از نعمت‌های فراوان

۱- سوره‌ی ضحی، آیات ۹ و ۱۰.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۲۹۰.

این دنیا برخوردار می‌سازد. هر چند در عالم آخرت، به خاطر نداشتن ایمان از بهشت جاودان محروم می‌گرداند.

### فضیلت و امتیاز خاص «لیلة الرغائب»

شب جمعه‌ی اوّل ماه رجب «لیلة الرغائب»<sup>۱</sup> است. آن شب هم از لحاظ فضیلت دارای امتیاز خاصی است و برای عبادت در آن شب اجرهای فوق‌العاده عظیمی مقرر فرموده‌اند و به حکم «یا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ» عمل اندک را از ما می‌پذیرند و اجر و ثواب بسیار بزرگ عنایت می‌فرمایند.

بنابراین بسیار بی‌انصافی و در واقع تنبلی و بی‌حالی است که از انجام عمل ساده‌ای همچون دو رکعت نماز در هر شب این ماه با دستورهای خاصی که فرموده‌اند دریغ بورزیم و به خود ستم روا داریم.

ما وقتی می‌شنویم که در شب رغائب دستور داده‌اند دوازده رکعت نماز با اجزاء و شرایط خاصی خوانده شود از خواندن آن احساس سنگینی فوق‌العاده می‌کنیم و رغبتی از خود نشان نمی‌دهیم و آن همه اجر و ثواب برای شب اوّل قبرمان را اصلاً به حساب نمی‌آوریم و حال آنکه اگر یک صاحب مقام و منصبی به یک سربازی بگوید: امشب از اوّل شب تا به سحر در خانه‌ی من بایست و نگهبانی کن مثلاً پنجاه هزار تومان یا خیر صد هزار تومان به تو می‌دهم، به طور مسلم می‌ایستد و بسیار هم خوشحال می‌شود چون ارزش پول را فهمیده و وعده‌ی آن صاحب مقام و منصب را باور کرده است.

اِنَّا بِاللَّعِجِبِ وَاللَّاسِفِ که خداوند ذوالجلال و الاکرام مالک بهشت جاودان دستور می‌دهد ای بندگان مؤمن به صدق گفتار من، یک شب یا فرضاً هر شب ساعت آخر شب را اختصاص به من بده و در خانه‌ی من بایست و با من صحبت و عرض نیاز کن. من به تو وعده می‌دهم که به پاداش این کار تو، غرفه‌های بهشت جاودان در اختیار بگذارم که در قرآن کریمش فرموده است:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُوَّةِ أَعْيُنٍ...﴾<sup>۲</sup>

۱- لیلة الرغائب: شب رغبت‌ها و درخواست‌ها.

۲- سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۷.

کسی نمی‌داند که خدا برای آنان [که ساعتی از شب را بپاخیزند و به عبادت خدا پردازند] چه چیزهایی که سبب روشنی چشم آنها گردد، ذخیره کرده است!

### پشیمانی بی‌پایان از این تنبلی و کراحت

ولی ما از روی تنبلی و بی‌حالی، وقعی به این گفتار خدا نمی‌نهیم و خواب ساعت آخر شب را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهیم و این از آن جهت است که پی به ارزش بهشت خدا نبرده‌ایم و یا (معاذالله) خدا را صادق در گفتارش نمی‌دانیم و به هر حال این نماز دوازده رکعتی که در شب رغائب وارد شده است البته، روزه‌ی روز پنجشنبه‌اش شرط کمال است نه شرط صحت که اگر روزه نگرفت، عبادت شبش صحیح نباشد و همچنین بین نماز مغرب و عشاء بودنش نیز شرط کمال است نه شرط صحت که اگر برای رسیدن به جماعت نماز عشاء آن نماز را بعداً بخواند نمازش درست نباشد. خیر این طور نیست ثواب نماز جماعت بیشتر از ثواب سایر اعمال مستحب است! تنبلی نکنیم روزی احساس نیاز به اعمال ساده‌ی زودگذر می‌کنیم و خود را دست خالی می‌بینیم:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۖ وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۖ وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۖ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾<sup>۱</sup>

چنان نیست که شما خیال می‌کنید [که حساب و کتاب و ثواب و عقابی در کار نباشد] در آن هنگام که زمین به شدت در هم کوبیده شود و فرمان پروردگار فرارسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند [و آماده‌ی اجرای فرمان خدا گردند] و در آن روز جهنم را حاضر کنند، آن روز انسان متذکر می‌شود [و به خود می‌آید] اما چه فایده که این تذکر سودی به حال او نخواهد داشت! آنجاست که فریادش بلند می‌شود و می‌گوید ای کاش برای زندگی‌ام از پیش چیزی فرستاده بودم.

آری تازه می‌فهمد آنچه که در دنیا داشته است، اصلاً زندگی نبوده است. زندگی همین است که تازه آغاز شده است. دنیا خواب شصت هفتاد ساله‌ای بوده که دیده و اکنون

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۲۱ تا ۲۴.

بیدار شده است. قرآن هم می‌فرماید:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیزی دیگری نیست! حیات و زندگی

حقیقی، حیات آخرت است اگر می‌دانستند!!

حال آیا انصافاً این مقتضای حکم عقل است که انسان تمام نیروی جسمی و روحی خود را صرف این خواب شصت هفتاد ساله کند و وقتی بیدار شد؛ دستش از همه چیز خالی باشد؟! این به طور مسلم سفاقت است و حماقت. ای خدا کجا رفتند آن بیدار دلان بیدارگر که با ندای تکان دهنده‌ی خود ما خفتگان در بستر غفلت را بیدار کنند.

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

## گفتار چهارم: احیای دل

### ضرورت شستشوی غبار روحی

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن وصیتی که به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی علیه السلام دارند می فرماید:

(أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ)؛ 'قلب خودت را با [شنیدن] موعظه زنده کن!

البته آن پدر و پسر که هر دو امامند و معصومند. این مخاطب قرار دادن امامی، امامی را برای توجه دادن دیگران به ارزش موعظه است و می خواهند بفهمانند که این دل انسان نیز می میرد و برای زنده کردن و زنده نگه داشتن آن باید پای موعظه بنشیند و از بیداردلان موعظه بشنود. ما در زندگی کنونی خودمان موجبات مرگ دل فراوان داریم.

به هر طرف که نگاه می کنیم از خانواده و اجتماع، از کوچه و بازار و خیابان، از آموزشگاه ها و کارگاه ها و ... موجبات مرگ دل را مشاهده می کنیم. از آن سو زنده دلان دل زنده کن هم بسیار کم داریم و راستی از این جهت فوق العاده فقیر و تهی هستیم. ما اگر یک ساعت توی این خیابان های شهر راه برویم، کفش ما گرد و خاک می گیرد، به خانه که رسیدیم باید تمیزش کنیم.

آیا این قلب و روح لطیف ما- با مواجه شدن با صحنه های هوس انگیز ضلالت بار در اماکن گوناگون- گرد و خاک نمی گیرد و احتیاج به تمیز و گردگیری ندارد؟ با اینکه خیابان های ما را آسفالت کرده اند و دست اندازها را گرفته اند، در عین حال باز کفش های ما گرد و خاک می گیرد و لاستیک های ماشین های ما در دست اندازها گیر می کنند! پس وای بر حال قلب ها و دل های ما که نه تنها خیابان ها و گذرگاه ها را برای آن آسفالت نکرده اند،

بلکه پر از خاک و گل و سنگ و خار نموده‌اند. تا قدم بر می‌داریم، میان سنگلاخ و خارستان گیر می‌کنیم و هیچگاه هم به فکر پاک کردن دل از آلودگی و نجات دادن آن از سنگلاخ‌ها و دست‌اندازها نمی‌افتیم و بدبختی دردناک‌تر اینکه اصلاً توجه نداریم که قلب و روح ما هم در حد لطافت خود گرد و خاک می‌گیرد ظلمانی و تیره و تار می‌شود و جداً احتیاج به تنظیف دارد.

ما برای خانه‌هایمان چقدر وسایل تنظیف فراهم کرده‌ایم؟ آنگونه که اجازه نمی‌دهیم حتی دیوار آشپزخانه‌ی ما دوده بگیرد و دستشویی ما اندکی آلوده گردد. پس اوایلا که این جان و روح ما که حقیقت انسانی ما است در نظر ما به اندازه‌ی یک لنگه کفش و دیوار آشپزخانه و کف دستشویی هم ارزش و اهمیتی ندارد که به فکر تنظیف و تطهیرش باشیم؛ بلکه روزه‌به‌روز آن را آلوده‌تر می‌نماییم و عوامل تولید فساد بیشتر به خانه و زندگی خود راه می‌دهیم.

### گرفتاری شدید کسانی که با موسیقی و مطربی مأنوسند

همین فیلم‌های تلویزیونی در خانواده‌ها چه بدآموزی‌ها برای کودکان و نوجوانان و جوانان دارند تا برسد به ماهواره‌ها و اینترنت‌ها و مخصوصاً تلفن‌های همراه دختران و پسران و... آیا با این وضع آلوده و فسادافزون زندگی، دیگر روح و جان پاک رو به خدا باقی می‌ماند و یا کسی به فکر تنظیف جان می‌افتد؟ خدا یا به فریادرس.

نگه دارم به چندین اوستادی چراغی را در این طوفان بادی

طوری شده که اصلاً گناه و معصیت خدا مفهوم خود را در اجتماع کنونی ما از دست داده و اُمّلی و عقب‌ماندگی به حساب آمده و در محفل روشنفکر مآبان خنده‌دار شده است که گناه یعنی چه و معصیت خدا چه معنایی دارد؟ در صورتی که از ابوبصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل شده که:

من خدمت امام بودم، مردی آمد و گفت: یا بن رسول الله! در همسایگی من کسانی هستند که مطرب و آوازه‌خوان می‌آورند، من گاهی که به دستشویی که پشت دیوار همسایه قرار گرفته می‌روم، صدای آوازه‌خوان را می‌شنوم و بیش از مقدار لازم آنجا توقف می‌کنم و از شنیدن آن صدا لذت می‌برم، آیا این کار من ناپسند است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: این کار را مکن. مرد گفت: آقا من که نه خودم به مجلس آنها می‌روم و نه آنها را به



خانه‌ی خود می‌آورم، تنها صدای آنها را در دستشویی خانه‌ام می‌شنوم. امام فرمود: آیا این آیه از قرآن را نخوانده‌ای:

﴿...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup>

...چشم و گوش و دل همه در روز جزا مورد سؤال قرار می‌گیرند.

به چشم می‌گویند: چرا نگاه کردی؟ به گوش می‌گویند چرا گوش فرا دادی؟ مرد گفت: یابن رسول الله! این آیه را گویی تا به حال نشنیده بودم، اینک در محضر شما از این گناه استغفار می‌کنم و تصمیم می‌گیرم که دیگر این گناه را مرتکب نشوم. امام فرمود: برو غسل توبه کن و چند رکعت نماز بخوان، بعد از نماز استغفار کن و از خدا بخواه که تو را بیامرزد و اگر با آن حال می‌مردی، چه گرفتاری‌ها که داشتی! آن کار را به اهلش واگذار که هر کاری اهلی دارد. شما اهل این چنین کارهایی نباید باشید.

### کیفر دل‌ها و بدن‌ها

روز اول ماه رجب بنا بر نقلی سالروز ولادت امام پنجم حضرت امام محمدباقر علیه السلام است. اگرچه نقل مشهور روز سوم ماه صفر است اما روز دوم ماه رجب روز ولادت حضرت امام هادی علیه السلام و روز سوم ماه هم روز شهادت آن حضرت است. یعنی روز دوم ماه رجب از سال ۲۱۲ ولادتشان و روز سوم رجب از سال ۲۵۴ شهادتشان بوده است. به هر حال ماه رجب انتساب به ائمه‌ی اطهار علیهم السلام دارد. حال جمله‌ای از حضرت امام باقر علیه السلام به عرض می‌رسد که فرموده است:

(إِنَّ لِلَّهِ عُقُوبَاتٍ فِي الْقُلُوبِ وَالْأَبْدَانِ صَنَعْتُ فِي الْمَعِيشَةِ وَهَنْ فِي الْعِبَادَةِ)<sup>۲</sup>

خداوند کیفرهایی برای دل‌ها و کیفرهایی برای بدن‌ها دارد، کیفر بدن‌ها [بر اثر گناهایی که مرتکب شده‌اند] دشواری در زندگی است و کیفر دل‌ها سستی در امر عبادت است.

«صَنَعْتُ مَعِيشَت» یعنی زندگی پر از دشواری‌ها و مشکل‌های غیرقابل حل می‌شود و

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۶.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۹۶.

مردمی در عین حال که پول فراوان و مرکب و مسکن عالی دارند، اما خوشی و آسایش در زندگی ندارند که هم اکنون دنیا گرفتار همین عقوبتِ «صُنُك» در معیشت<sup>۱</sup> شده است که با داشتن همه گونه وسایل رفاه در زندگی، از همه جا صدای آه و ناله و افغان به گوش می‌رسد که در اثر ارتکاب گناهان و طغیان بر خدا به چنین بلایی مبتلا شده‌اند و اما کیفر و عقوبت روحی و قلبی که به مراتب بدتر از کیفر بدنی است، عبارت از وهن و سستی در امر عبادت است که هیچگونه اشتیاق و رغبتی به نماز و دعا و مناجات با خدا ندارند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى...﴾؛<sup>۲</sup>

...وقتی به نماز می‌ایستند، با کسالت و بی‌حالی و بی‌رغبتی می‌ایستند...

### قساوت قلب دردناک‌ترین کیفر

﴿وَمَا ضُرِبَ عَبْدٌ بِعُقُوبَةٍ أَعْظَمَ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ﴾؛<sup>۳</sup>

هیچ بنده‌ای به کیفر و عقوبتی دردناک‌تر از قساوت قلب مجازات نشده است. دل وقتی سنگین شد، دیگر نه موعظه‌ای در آن اثر می‌کند و نه از عبادتی لذت می‌برد و نه شوق و رغبتی به دعا و مناجات با خدا در خود مشاهده می‌کند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾؛<sup>۳</sup>

پس از این [نافرمانی‌ها که از خود نشان داده‌اید] دل‌های شما مبتلا به بیماری قساوت گشته و مانند تخته سنگ [های کوهستان] و بلکه از آن نیز سخت‌تر و سنگین‌تر شده است که با هیچ موعظه از آیات قرآن و احادیث امامان علیهم‌السلام تکانی در شما پیدا نمی‌شود و انقلاب حالی در جانتان به وجود نمی‌آید.

در روایت آمده که خدا فرموده است اگر عالمی عامل به علمش نباشد، اولین عقوبتی که به او می‌دهم این است که حلاوت و شیرینی مناجات با خودم را از ذائقه‌ی جانش بر می‌دارم و از لذت عبادت و مناجات با خودم محرومش می‌گردانم.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۲.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۹۶.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

## راه تنبّه، توقّف کنار قبر مردگان

یک جمله هم از حضرت امام هادی علیه السلام بشنویم که می فرماید:

(الْدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ)؛<sup>۱</sup>

دنیا بازاری است که گروهی در آن بهره و سود فراوان به دست آورده‌اند و گروه دیگری در آن زیان و خسران نصیبشان شده است.

آنها که اهل علم و عمل بوده‌اند، از این بازار دنیا با دست پر از اعمال صالح خارج شده‌اند و آنان که با غفلت و بی‌خبری از حقایق هستی سرمایه‌ی عمر را تلف کرده و ربیعی از عقاید حقّه و اعمال صالحه و اخلاق فاضله تحصیل نکرده‌اند، با دست خالی از این بازار بیرون رفته و مبتلا به عذاب‌های دردناک عالم پس از مرگ گشته‌اند. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن وصیّتشان به امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

(ثُمَّ قَفَّ عَلَى قُبُورِهِمْ)؛<sup>۲</sup>

آنگاه [برای تنبّه و بیدار گشتن دل از حال غفلت] کنار قبرهای مردگان و در دل خاک خفتگان بایست.

ما که در تهران بر اثر دوری راه و مشکلات دیگر از زیارت اهل قبور هم محرومیم تازه آنجا هم دیگر از صورت قبرستانی که باید مُدکّر و مُنبّه باشد و آدمی را به یاد مرگ و آخرت بیفکند خارج شده و صورت گلستان به خود گرفته است.

اتاق‌های مفروش و لوسترهای جالب و درخت‌های سرسبز و خرّم که انسان با دیدن آنها بیشتر به یاد دنیا می‌افتد تا به یاد مرگ و آخرت! آنگونه که یادش می‌رود فاتحه‌ای برای اموات بخواند در صورتی که دستور زیارت اهل قبور برای این داده شده که آدمی حالت زهد و بی‌رغبتی نسبت به دنیا در روحتش پیدا شود و خود را آماده برای فرارسیدن مرگ بنماید.

ما زمانی که در قم محضّل بودیم، موفقیتی داشتیم. قدر مسلم عصر روزهای پنجشنبه و روزهای دیگر غالباً بین الطلوعین تشرّف به زیارت اهل قبور حاصل می‌شد، چون فاصله‌ی بین مدرسه‌ی فیضیه و قبرستان مرحوم حاج شیخ (رض) که حال و هوای خاصّ

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۴۸۳.

۲- همان، صفحه‌ی ۶۸.

معنوی داشت، شاید ده دقیقه هم نمی شد. ولی اینجا سال به سال هم موفق به زیارت اهل قبور نمی شویم و این هم محرومیتی است که در تهران دامنگیر ما شده است. بله، امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

(ثُمَّ قَفَّ عَلَى قُبُورِهِمْ فَقُلَّ أَيَّتُهَا الْجَسَادُ الْبَالِيَةُ وَالْأَعْضَاءُ الْمَتَفَرِّقَةُ  
كَيْفَ وَجَدْتُمُ الدَّارَ الَّتِي أَنْتُمْ بِهَا)؛<sup>۱</sup>

کنار قبور آنان بایست و بگو: ای اجساد پوسیده و ای اعضای از هم پراکنده گشته! چگونه یافتید آن سرایی را که اکنون در آن هستید؟  
(أَيُّ بَنِيٍّ وَكَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ)؛  
ای فرزندان عزیزم! گویی که تو هم پس از زمان اندکی مانند یکی از آنان خواهی شد.

(فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ)؛<sup>۲</sup>

پس جایگاهت را صالح ساز و آخرتت را به دنیایت مفروش.

و فرموده‌اند:

(إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ  
رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلَ فَاَنْظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ)؛<sup>۳</sup>

وقتی جنازه‌ای را بر دوش گرفته به قبرستان می‌بری، فکر کن که تو همان جنازه هستی و از خدایت خواسته‌ای که تو را به دنیا برگرداند و اجابت کرده است، حال بنگر که چگونه می‌خواهی از سرگیری و اعمال نیک انجام بدهی.

قدردان این لحظات باقی مانده‌ی عمر خود باشیم

در قرآن کریم آمده است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۰۰﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا  
فِيمَا تَرَكْتُ...﴾؛

وقتی یکی از آنها مرگش فرا رسیده می‌گوید: ای خدای من! مرا برگردانید تا در

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۶۸.

۲- همان.

۳- کافی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۵۸.

آنچه که از خود باقی گذاشته‌ام اعمال نیک انجام بدهم...

ولی جواب می‌شوند:

﴿...كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>

...نه، هرگز چنین نخواهد شد، این سخنی است که او به زبان می‌گوید. پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

از یکی از زهاد معروف نقل شده که برای خودش در خانه‌اش قبری کنده بود و هر روز یا هر هفته‌ای یک روز داخل آن می‌رفت و می‌خوانید و بعد می‌گفت:

﴿...رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾<sup>۲</sup>

خدای من! مرا برگردانید تا عمل صالح انجام بدهم...

بعد به خودش می‌گفت: خدا اجابت کرد و تو را به دنیا برگردانید، حال بنگر که چه می‌خواهی بکنی؟ از قبر بیرون می‌آمد تا یک هفته حال عبادت و یاد آخرت در دلش زنده بود. فرموده‌اند:

(عَجَبٌ لِقَوْمٍ حَسِبُوا لَهُمْ مِنْ آخِرِهِمْ نَوْمًا وَهُمْ عَلَىٰ آلِهِمْ عَاكِفُونَ فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)<sup>۲</sup>

تعجب از مردمی که گذشتگان‌شان را برای ملحق شدن آیندگان نگهشان داشته‌اند و ندای کوچ کردن در میان‌شان داده شده است و در عین حال اینان سرگرم بازی‌اند!

به هر حال ماه رجب را فرصت مغتنمی بشماریم و اعمال به ظاهر ساده‌ای را که در شب و روزهای این ماه دستور داده‌اند انجام بدهیم و از لطف و کرم پروردگاران آمرزش گناهان و رساندن به مقامات عالیه از قرب خودش را خواستار باشیم که او «يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ» عمل اندک را می‌پذیرد و اجر عظیم عنایت می‌فرماید.

ترتیب طبیعی معرفت، محبت و اطاعت

روز بیست و پنجم ماه رجب، روز شهادت امام هفتم، امام کاظم علیه السلام و روز بیست و

۱- سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲- کافی، جلد ۳، صفحه ۳۸۵.

هفتم ماه رجب نیز مبعث رسول اکرم ﷺ است. ما وقتی به این ایام می‌رسیم باید به سه چیز توجه کنیم:

**اولاً** مسأله‌ی شناخت و معرفت خدا و اولیای خدا.

**ثانیاً** مسأله‌ی محبت به خدا و اولیای خدا.

**ثالثاً** اطاعت نسبت به اوامر و نواهی خدا و اولیای خدا.

این سه مطلب به طور ترتب قهری دنبال هم می‌آیند و علاوه بر حکم عقل، اقتضای فطرت انسان نیز همین است؛ یعنی انسان بر حسب سرشت اولیّه‌اش، عشق به جمال و کمال دارد و هر موجودی را که به کمالی شناخت او را دوست می‌دارد و مجذوب او می‌شود و خود را به او نزدیک می‌کند. عقل سلیم نیز حکمش این است که هر محبتی باید در جلب رضای محبوبش کوشا باشد؛ هیچ محبتی امکان ندارد در جوّ محبت، رضا به ایذاء محبوب بدهد و او را بیازارد و خشم او را نسبت به خودش برانگیزد.

از اینرو می‌گوییم آدمی که خدا و اولیای خدا را متّصف به صفات کمال شناخت، طبعاً دوستدار خدا و اولیایش می‌گردد و قهراً مطیع فرمان خدا و اولیای خدا می‌شود. حال اگر دیدیم اطاعت در کار نیست، می‌فهمیم محبت در کار نیست و پی می‌بریم که شناخت و معرفت تحقق ندارد و گرنه چنانکه گفتیم، این سه چیز یعنی معرفت و محبت و اطاعت ترتب قهری و طبیعی دارند و دنبال هم تحقق می‌یابند. از این جهت است که مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تُحَرِّكُونَ مِنْ

الْجَوَارِحِ بِعِبَادَةِ مَنْ تَعْرِفُونَ)؛<sup>۱</sup>

شما ابتدا شناخت و معرفت آن کسی را که عبادتش می‌کنید در جان خود بنشانید و او را خوب بشناسید تا اعمالی که با اعضاء و جوارح خویش انجام می‌دهید، تحت عنوان عبادت معبود شناخته شده‌ای نافع به حالتان گردد و گرنه عبادت عاری از معرفت معبود چه نفعی به حال انسان خواهد داشت؟

### هدف اصلی از برگزاری مجالس مربوط به اهل بیت علیهم السلام

در این ایام و لیالی منسوب به اهل بیت رسالت علیهم السلام ما مدعیان تشیع و محبت آن بزرگواران، کار عمده‌ای که انجام می‌دهیم این است که تشکیل مجالس جشن یا عزای می‌دهیم و به ذکر فضایل و مناقب آن مقربان درگاه خدا می‌پردازیم.

این کار البته بسیار کار خوبی است و در حدّ خود نشانه‌ای از محبت به آن اُسوه‌های توحید و عدل و ایمان و شرف و کرامت انسانیّت است، اما آنچه که توجه به آن در اینگونه مجالس بر ما لازم است این است که بدانیم مقصود اصلی از ذکر فضایل و مناقب خاندان رسالت علیهم السلام افزودن بر درجه‌ی معرفت و شناخت آن انوار آسمانی و رهگشایان در مسیر حرکت به سوی عالم قرب الهی است که لازمه‌ی قهری آن معرفت، افزایش میزان محبت به آن هادیان راه نیل به سعادت جاودانه‌ی آدمی خواهد بود و نتیجه‌ی عاطفی و عقلانی این محبت نیز، سعی و تلاش جدی برای اطاعت از امر و نهی آن فرمانروایان معصوم منصوب از جانب حضرت ربّ العالمین می‌باشد و بدیهی است که به دست آوردن معرفت - که نخستین پله‌ی این سیر و سلوک ارتقایی است - احتیاج به تفکر و اندیشیدن دارد از آن نظر که انسان موجودی متفکر و اندیشمند است و امتیازش از سایر حیوانات به همین نیروی تفکر است.

ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای  
ور بود خاری تو همیشه گلخنی

ای برادر تو همه اندیشه‌ای  
گر بود اندیشه ات گل گلشنی

## گفتار پنجم: ارزش تفکر

### ارزش عبادت به تفکر است

قرآن کریم مکرراً تحریض و ترغیب به تفکر می کند و می فرماید:

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>

﴿...لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>

این حدیث از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده:

(لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ)<sup>۳</sup>

عبادت نماز و روزهی زیاد انجام دادن نیست، عبادت همانا زیاد اندیشیدن دربارهی خداست [تفکر در نظام آفرینش و آثار صنع خدا که سبب افزایش معرفت گردد].

«تفکر»، آنچه در بالا بردن ارزش عبادت مؤثر است که امام علیه السلام با کلمه‌ی «انما» که افاده‌ی حصر می کند عبادت را منحصر در تفکر نشان داده که گویی عبادت جز تفکر چیز دیگری نیست. این، احتمالاً از آن نظر است که عبادت یعنی انسان تمام نواحی وجود خود را در راه خدا به کار اندازد، در نماز انسان با قیام و قعود و رکوع و سجود اعضای بدن را به کار انداخته است؛ در روزه با امساک از خوردن و آشامیدن به بدن گرسنگی داده و در انجام مناسک حج باز بدن به کار افتاده است، اما در تفکر آنچه که به کار می افتد، ناحیه‌ی عقل است که اشرف نواحی وجود انسان است و قهراً عبادت عقل، اشرف انواع عبادات

۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

۳- مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه‌ی ۱۸۴.



خواهد بود تا آنجا که امام علیه السلام فرمود: (إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ)؛ عبادت، منحصرأً زیاد اندیشیدن درباره‌ی امر تکوینی و تشریحی خداست که سبب از زیاد معرفت و محبت و اطاعت می‌شود و به سایر عبادات روح می‌دهد و آنها را ثمربخش در دنیا و عقبای انسان می‌گرداند و لذا فرموده‌اند:

(فِكْرٌ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)؛<sup>۱</sup>

یعنی زمان اندکی اندیشیدن [در اثرگذاری بر روح انسان] از عبادت یک سال [و در حدیث دیگری از عبادت هفتاد سال] برتر است.

از مرحوم شیخ انصاری (رض) نقل شده که در جواب کسی که سؤال کرد آیا آن کدام تفکر است که ساعتی از آن، افضل از هفتاد سال عبادت است فرمود: تفکر حرّین یزید ریاحی در صبح روز عاشورا که چند لحظه اندیشیدن او را از لشگر عمرین سعد جدا کرد و به لشگر امام حسین علیه السلام انداخت، از جهتم بیرون کشید و میان بهشت افکند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است:

(يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ)؛<sup>۲</sup>

ای علی، هیچ فقری شدیدتر از جهل و هیچ عبادتی مثل تفکر نیست.

(كَلِمَةٌ حِكْمَةٌ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ)؛

یک کلمه‌ی حکمت‌آمیز که یک انسان مؤمن بشنود [در ترقی دادن روح او] از یک سال عبادت [عاری از تفکر] بهتر است.

چون بر اثر استماع آن یک کلمه، عقلش به کار می‌افتد و روحش متحوّل می‌گردد، در نتیجه اشرف عبادات انجام می‌گیرد و به سایر عبادات نیز روح می‌بخشد و آنها را مثمر ثمر می‌گرداند. در همین یک جمله‌ی نورانی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیندیشیم که چه حکیمانه است:

(يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ)؛

ای علی، هیچ فقری شدیدتر از جهل و هیچ عبادتی مثل تفکر نیست.

ما مردم، بی پولی و تهی دستی از ثروت و مکنت دنیا را فقر آشد می‌دانیم و علی‌الدوام به خاطر کمی درآمد و نداشتن خانه و ماشین دلبخواه خود با غصه و غم به سر می‌بریم اما

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۶۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۲۲.

وقتی به پول فراوان و مسکن و مرکب عالی می‌رسیم، غرق در سرور و فرح می‌شویم و داشتن آنها را مایه‌ی عزّ و شرف برای خود می‌دانیم و حال آنکه چه بسا از معارف و احکام دینی خود آگاهی چندانی نداریم. ولی رسول خدا ﷺ فرموده است:

(لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنْ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ)؛

آنچه که فقر به معنای واقعی است، فقر علمی یعنی آگاهی نداشتن از معارف دینی و احکام الهی است نه فقر مالی یعنی نداشتن پول و خانه و ماشین و... آیا این، نقص و عیب و ننگ انسان نیست که یک موجود زنده‌ی دارای عقل و شعور، افتخار و اتکانش به موجودات مرده‌ی بی‌عقل و شعور از پول و آهن و آجر و سیمان باشد و گوهر بسیار گرانبهای عمر خود را که باید در راه رسیدن به قرب کمال مطلق و نیل به حیات ابدی و سعادت سرمدی به کار اندازد؛ در راه به دست آوردن مشتی جمادات تباه سازد؟!

### سبب اصلی انحراف از مسیر فطرت

انحراف از مسیر سعادت و افتادن در مسیر شقاوت، سببی جز عدم تفکر و نیندیشیدن در مبدأ و منتهای خلقت خود و عالم ندارد و لذا قرآن کریم که برای تربیت انسان از جانب خالق سبحان نازل شده است، با بیانات گوناگون آدمیان را دعوت به تفکر و اندیشیدن در نظام آفرینش می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ﴾<sup>۱</sup>

به یقین، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه‌هایی

[روشن] برای خردمندان و مغزداران است.

«الْبَاب» جمع بُب است و بُب به معنای عَصَارَه و خالص هر چیزی است. بُب و عَصَارَه‌ی وجود انسان نیز، عقل و نیروی تفکر اوست که آیه‌ی بعد «اولوالالباب» را توصیف به تفکر کرده می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۰.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...<sup>۱</sup>؛

آنها کسانی هستند که خدا را در همه حال ایستاده و یا نشسته و یا در بستر به پهلو خوابیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که] بار الها تو این [نظام شگفت‌انگیز] را باطل و بی‌هدف نیافریده‌ای...

این منطق «اولوالالباب» و صاحبان عقل و اندیشه است، اما مرده‌دلانی که از این عالم سراسر حکمت، جز اشباع غرایز حیوانی و ارضای تمایلات نفسانی چیزی درک نمی‌کنند در لسان قرآن کریم «شِرَالِدَوَاب» و بدترین جنبندها هستند که فرموده است:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

بدترین جنبندها در نزد خدا، کرها و گنگ‌هایی هستند که [چیزی از عالم] نمی‌فهمند و درک حقیقتی نمی‌نمایند.

گوش قلبشان کر است و صدایی از باطن عالم نمی‌شنوند؛ زبان قلبشان لال است و اقرار به هیچ حقیقتی از حقایق معنوی نمی‌نمایند. تنها صورت ظاهری انسانی دارند و از هر حیوانی پست‌ترند! ﴿...إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۳</sup>؛

ترقیات معنوی صرفاً در گرو تفکر

حاصل اینکه انسان، در اصل خلقتش دارای عقل و فکر آفریده شده است تا با نیروی تفکر آفریدگار خود را بشناسد و با اطاعت امر او به سعادت ابدی نائل گردد که فرموده‌اند:

﴿الْعَقْلُ مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ﴾<sup>۴</sup>؛

عقل، آن [مشعل فروزانی] است [در وجود انسان] که با [روشنگری‌های] آن خداوند رحمان عبادت می‌شود و بهشت جاودان به دست می‌آید.

انبیاء علیهم‌السلام نیز از طرف خالق مَنّان برانگیخته شده‌اند که به عقل انسان در راه خداپرستی و بهشت‌طلبی مدد برسانند. این جمله‌ی نورانی از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منقول است:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۱.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

۴- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱.

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛<sup>۱</sup>

[خدا] رسولان خود را میان مردم برانگیخت و پیامبران خود را به دنبال هم فرستاد تا از مردم بخواهند به پیمانی که در عالم فطرت با خدا بسته‌اند [پیمان بندگی] وفادار باشند و آنها را به یاد نعمت‌های فراموش شده‌ی خدا بیندازند و گنجینه‌هایی را که در سرزمین عقل‌ها مدفون است؛ بیرون آورده و در دسترس آدمیان بگذارند.

و به آنها نشان دهند که چه استعدادهایی خالق انسان در وجود انسان قرار داده که اگر تحت تربیت صحیح قرار گیرد و عقل و نیروی فکر خود را به کار اندازد و آن استعدادها را به مرحله‌ی فعلیت و شکوفایی برساند، دقائق و اسراری از عالم می‌فهمد و قدرت قاهره و نافذ‌ای به دست می‌آورد که تمام نیروهای عالم را مسخر فرمان خود می‌سازد که خالقش فرموده است: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...﴾<sup>۲</sup>؛ مهمتر از همه اینکه اهلیت لقاء خدا را پیدا می‌کند که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۳</sup>؛

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت در ادامه‌ی همین آیه‌ی مبارکه ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ...﴾ فرموده است: ﴿...إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ به طور مسلم، در اینکه همه چیز عالم در مسیر خدمت به انسان قرار داده شده است نشانه‌هایی است برای عظمت آفرینش انسان و بزرگی هدف و مقصدی که از آفرینش او مقصود و منظور است، ولی پی بردن به آن نشانه‌ها برای کسانی میسر است که نیروی عقل و فکر خود را به کار اندازند و در سراسر این نظام حیرت‌انگیز خلقت انسان و جهان بیندیشند، وگرنه مردم فرو رفته‌ی در گنداب شهوات حیوانی کجا و درک رفعت مقام و منزلت انسانیت کجا به فرموده‌ی قرآن:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱.

۲- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۳- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>

تو می‌پنداری اکثر اینان [که بر روی دو پا راه می‌روند و یک سر و دو گوش دارند انسانند و] می‌شنوند و یا چیزی درک می‌کنند [خیر، اینها هم گوش انسانیشان کر شده و هم قوه‌ی تعقل و تفکرشان از کار افتاده است] اینان بسان چهارپایانند بلکه از آنها نیز دور افتاده‌تر از مسیر انسانیتند.

زیرا آنها عقل نداشته‌اند تا کفران نعمت کرده باشند، ولی اینها عقل یعنی عالی‌ترین سرمایه‌ی انسانی را داشته‌اند و آن را زیر پا نهاده و کفران عالی‌ترین نعمت‌ها کرده‌اند.

### مبارزه‌ی اولیای دین علیهم‌السلام با عقاید خرافی

حاصل اینکه در مکتب آسمانی انسان‌ساز دین مقدّس اسلام، مسأله‌ی تفکر و اندیشه و تحقیق در تمام شئون زندگی به‌ویژه در سیر و سلوک به سوی عالم قرب خدا و تأمین حیات و سعادت ابدی عقبا، یک رکن اساسی به حساب آمده است تا آنجا که عقاید خرافی جاهلانه هر چند ضرری هم به دنیا و آخرت مردم نداشته باشد تنها از آن نظر که با مبانی علمی و عقلی موافق نمی‌باشد، در نزد پیشوایان دین مقبول نمی‌افتد و جدّاً در مقام تخطئه‌ی آن بر می‌آیند.

از باب نمونه نقل شده که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پسری به نام ابراهیم از ماریه‌ی قبطیه داشت. او در هجده ماهگی یعنی هنوز به سنّ دو سال نرسیده بود از دنیا رفت. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کنار جنازه‌ی فرزندش نشسته بود و اشک می‌ریخت، بعضی از اصحاب که در محضرش بودند عرض کردند: یا رسول الله، شما ما را امر به صبر در مصائب می‌فرمودید، اینک خودتان ناراحتید و دارید گریه می‌کنید؟ آن حضرت فرمود:

(الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)<sup>۲</sup>

دل می‌سوزد و چشم می‌گرید، اما چیزی نمی‌گوییم که موجب خشم خدا گردد.

آری، انسان دارای عاطفه است و به اقتضای آن در فراق محبوب و عزیزش محزون

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

۲- فقیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷۷، با اندکی تفاوت.

می شود و می گرید. رسول خدا ﷺ هم بشر است و تمام حالات بشری را در حد کمال دارد. در عاطفه هم اکمل از دیگران است. مسأله‌ی صبر و رضا به قضای خدا دادن که مقتضای عقل و ایمان است، هیچگونه تنافی با حزن و اندوه و گریه در فراق عزیزان - که مقتضای طبیعی عاطفه‌ی انسانی است - ندارد و لذا آن انسان کامل که معلّم و مربّی عالم انسانیت است فرمود:

(الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَ لَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ)؛

دل می سوزد و چشم می گرید اما چیزی نمی گویم که موجب خشم خدا گردد. آن روز اتفاقاً خورشید گرفت و هوا تاریک شد. در میان شهر و مردم پیچید که این خورشید گرفتگی به خاطر مصیبتی است که به رسول خدا ﷺ وارد شده است. امروز که غبار غم بر چهره‌ی پیامبر نشسته، سبب شده که آفتاب هم منکسف گردد و روی از عالمیان بپوشاند.

البته بدیهی است که این جریان سبب افزایش اعتقاد و ایمان مردم به پیامبر اکرم ﷺ می شود و هیچ ضرری هم نه به دنیا و نه به عقبای مردم نمی زند ولی از آنجا که مبنای پیامبران الهی این است که مردم را عالم و متفکر و آگاه از حقایق بار بیاورند و آنها را از هرگونه اعتقادی جاهلانه بر حذر دارند.

از اینرو آن رسول مکرم خدا ﷺ وقتی از این شایعه آگاه شد نه تنها خوشحال نشد از اینکه ایمان و اعتقاد مردم به سبب این واقعه بیشتر شده است، بلکه سخت برآشفته که چرا باید مردم مبتلا به اوهام و خرافات باشند و دیگران هم بخواهند دین خدا را با استفاده از جهل مردم پیش ببرند و عقیده و ایمان آنها را بر اساس تفکر جاهلانه‌ی آنها استوار سازند. از اینرو دستور داد در میان شهر ندا در دادند و مردم اجتماع کردند روی منبر رفت و فرمود: ای مسلمانان! آگاه باشید، آفتاب گرفتگی امروز، نه به خاطر مرگ ابراهیم فرزند من بوده و نه به خاطر غمگینی من، بلکه روی یک حساب و جریان طبیعی است که خورشید در شرایط خاصی که به تقدیر خداوند حکیم تنظیم شده است منکسف می گردد.

### قضاوت آیندگان

البته این نکته هم ناگفته نماند که ما بر حسب اعتقاد حقّی که به ولایت تکوینیته‌ی

رسول خدا ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام داریم، معتقدیم که ولی خدا به اذن خدا متصرف در عالم می‌باشد و می‌تواند همه‌گونه تحوّل در زمین و آسمان به وجود آورد؛ دریا را تبدیل به جاذّه و راه و کوه‌ها را مبدّل به چشمه‌های جوشان و سیل‌های خروشان نماید کره‌ی ماه را با یک اشاره‌ی انگشت خود بشکافد و خورشید را به جای مشرق از مغرب طالع سازد؛ ولی آن روز انکساف خورشید روی حساب طبیعی بود و ارتباطی به حزن و اندوه پیامبر به خاطر مرگ فرزندش نداشت. گفتار مردم آن روز اساسی جز توهم نداشته است، اگر رسول خدا ﷺ آن روز این توهم جاهلانیه‌ی مردم را به دلیل اینکه سبب افزایش اعتقاد و ایمان آنان شده است با سکوت خود امضا می‌کرد.

امروز که دانشمندان و متفکران دنیا بر اساس موازین علمی و با در دست داشتن وسایل و ابزارهای تجربی و حسّی به علل و اسباب طبیعی تحولات جوّی از انکساف و انخساف خورشید و ماه پی برده‌اند، همان سکوت پیامبر ﷺ در مقابل توهم جاهلانیه‌ی مردم آن روز را دستاویزی قرار داده و می‌گفتند: او از جهل و ناآگاهی مردم سوءاستفاده کرده و دین خود را پیش برده است و لذا آن حضرت برای جلوگیری از اینگونه دستاویزها آن توهم جاهلانیه‌ی مردم آن روز را علناً در مجمع عمومی مردم تخطئه کرد و نشان داد که ایمان و اعتقادات دینی، باید بر اساس تفکر و تعقل و علم استوار گردد.

### کدام عقیده ارزشمند است؟

به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیهما السلام: (يُنِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ)؛ انبیاء علیهم السلام برنامه‌ی کارشان شیار کردن سرزمین عقل‌ها و ظاهر ساختن گنجینه‌های پنهان در آنهاست. در مکتب انبیاء علیهم السلام آن قسمت از اصول اعتقادی دارای ارزش و نجات‌بخش است که با تفکر و تعقل به دست آمده باشد نه با تقلید و تعبد. تقلید، تنها در فروع احکام مقبول است، اصول عقاید باید تحقیقی باشد.

البته ظرفیت فکری افراد دارای مراتب است و هر فردی به تناسب ظرف فکری خاص خودش می‌تواند تحقیق کند. یکی مانند شیخ‌الرئیس بوعلی سینا است که با اقامه‌ی برهان عقلی و استدلال فلسفی اثبات صانع عالم می‌کند و یکی هم مانند آن پیرزن پشم‌ریس است که نشسته بود و چرخ دستی ریسندگی را پیش روی خود گذاشته و آن را با دست خود

می چرخانید و پشم‌ها را تبدیل به نخ می کرد که قبلاً قصه‌ی آن نقل شد و یا داستان آن مرد باغبانی که مشغول آبیاری بود، مرد عالمی به او گفت: اگر کسی به تو بگوید عالم به طور طبیعی بدون ناظم می چرخد چه جوابی داری؟ مرد باغبان بیلی را که در دست داشت بلند کرد و با خشم تمام گفت: با این بیل بر مغزش می کوبم.

آن مرد باغبان نمی توانست با اقامه‌ی دلیل و برهان عقلی طرف مقابل را که انکار وجود خدا می کرد مجاب سازد، ولی یقین و ایمان محکم خود را با بیل آهنی که بر سر شخص منکر خدا می کوبید نشان می داد و آن هم در حدّ خود اعتقاد بر اساس تفکر بود. (تفصیل این قصه هم قبلاً آمده بود)

باری، تفکر اولین قدم در مسیر حرکت به سوی خداست و این هم کار مشکلی نیست، شما به یک درخت نگاه کنید، می بینید این درخت، شاخ و برگ و میوه و شادابی و طراوت دارد و بعد از چند روزی می خشکد و برگ‌های آن می ریزد و شادابی و طراوت خود را از دست می دهد؛ ولی سال دیگر باز سبز و خرم می شود و میوه‌دار می گردد و چند روز بعد دوباره می خشکد و سال سوّم باز سرسبز و ...

هر دم از این باغ بری<sup>۱</sup> می رسد تازه تر از تازه تری می رسد

از این جریان پی می بریم که این درخت ریشه‌ای دارد و این حیات نباتی از آن ریشه به شاخ و برگ و میوه‌اش می رسد. اگر آن ریشه نبود، این شاخ و برگ و میوه همان سال اوّل که خشکید، دیگر سبز و خرم نمی شد.

در این درخت بزرگ عالم هم می بینیم علی‌الدوام انسان‌ها می میرند، حیوانات می میرند، نباتات می خشکند، طوفان‌ها و سیل و صاعقه‌ها و زلزله‌ها همه چیز را دگرگون می سازند و نابود می کنند ولی باز این عالم با همه چیزش سرپاست.

انسان‌ها هستند، حیوانات هستند، نباتات هستند و همه چیز در جای خود ثابت و باقی است؛ آنچنان که گویی هیچ دگرگونی در هیچ جای عالم به وجود نیامده است، در صورتی که با به وجود آمدن آن همه حوادث کوبنده و ویرانگر باید اصلاً بساط حیات و زندگی از روی زمین برچیده شده باشد و دیگر نه انسانی وجود داشته باشد و نه حیوانی و نه نباتی.

۱- بری: میوه‌ای.



پس معلوم می‌شود این درخت بزرگ عالم ریشه‌ای دارد و این همه شادابی‌ها و طراوت‌ها از او نشأت گرفته است و می‌گیرد. اوست که ایجاد می‌کند و معدوم می‌سازد، حیات می‌بخشد و پس می‌گیرد.

می‌دَرَد می‌دوزد آن خِیاط کو      می‌دَمَد می‌سوزد آن نَفَّاح کو

﴿...يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ...﴾<sup>۱</sup>؛

...شب را داخل روز و روز را داخل شب می‌کند...

﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ...﴾<sup>۲</sup>؛

...زنده از مرده و مرده از زنده بیرون می‌آورد...

﴿...كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۳</sup>؛ ...همه روزه در کاری است.

### استواری ایمان به سبب تفکر

در هر روز و هر لحظه کاری از او صادر می‌شود. آیا برای شما پیش آمده که در یک شب مهتابی فصل تابستان زیر آسمان کنار جوی آب روان نشسته باشید و جریان آب را تماشا کنید، عکس ماه را در صفحه‌ی آب می‌بینید، آب پیوسته در جریان است و یک لحظه آرام نیست ولی عکس ماه روی آب همچنان ثابت است و با رفتن آب از بین نمی‌رود. در صورتی که بدیهی است که نقش روی آب جاری، با رفتن آب از بین می‌رود، پس این چه سَرِّی است که آب در جریان است اما نقش روی آن ثابت و باقی است.

شما سری به آسمان بگیر و ماه را در صفحه‌ی آسمان ببین که اصل و صاحب این عکس در صفحه‌ی آسمان است. تا ماه در آسمان هست نقش و عکس روی آب هم هست. حال، این سیل عالم هستی علی‌الدوام جوشان و خروشان در جریان است پیوسته می‌جوشد و می‌خروشد و کائنات را با خود می‌لغزاند و می‌برد و در عین این جوشیدن و خروشدن و همه چیز را با خود بردن، می‌بینیم که باز همه چیز از کائنات در جای خود هست؛ آسمان هست و زمین هست، ماه و خورشید و ستارگان هست، انسان و حیوان و

۱- نَفَّاح: دمنده.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۶۱.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۱.

۴- سوره‌ی رحمان، آیه‌ی ۲۹.

جماد و نبات هست ... آیا این چه سرّی دارد؟

قرآن کریم جواب می‌دهد که: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِشْقُكُمْ وَبُورُهَا تُوعَدُونَ﴾؛<sup>۱</sup> آسمان بگیرد و اصل و ریشه‌ی این کائنات را در آسمان یعنی عالم ربوبیت الله جلّ جلاله بنگرید؛ اوست که این نظام حیرت‌انگیز کائنات را تنظیم و تدبیر می‌کند و روی نظم و حسابی عجیب و دقیق، افراد هر نوعی از انواع را می‌آورد و می‌برد و افراد دیگری از همان نوع را جای آنها می‌نشانند و نظام کلی عالم را ثابت نگه می‌دارد.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup>؛

همه چیز عالم، خزائنش در نزد ماست و ما هر چیزی را تحت قدر و اندازه‌ی معین و معلومی از بالا فرود می‌آوریم.

قرن‌ها بر قرن‌ها رفت ای همام	وین معانی بر قرار و بر دوام
شد مبدل آب این جو چند بار	عکس ماه و عکس اختر برقرار

اینکه انبیاء علیهم‌السلام روی مسأله‌ی تفکر این قدر تأکید دارند، برای این است که می‌خواهند در دل‌ها عقیده و ایمان ایجاد کنند آنگونه که انسان مؤمن معتقد به توحید و نبوت و معاد، خود را موظف به انجام وظایف دینی‌اش بداند بدون اینکه شلاق بالای سرش باشد و زندان تهدیدش کند و بدیهی است که این حالت روحی در انسان از طریق اجبار و اکراه حاصل نمی‌شود. البته با اجبار و اکراه می‌شود از مردم مالیات گرفت و سرباز به میدان جنگ فرستاد ... اما هرگز نمی‌شود آنها را طوری ساخت که با میل و رغبت تمام، مال و ثروت خود را محضاً در راه خدا انفاق کنند و با اشتیاق تمام به میدان جهاد و بذل جان بشتابند. این، جز از راه اندیشه و تفکر درباره‌ی خداشناسی و تحصیل ایمان و اعتقاد به نبوت و معاد امکان‌پذیر نمی‌باشد.

### عامل نابودی اعمال نیک

اکنون ما بحمدالله تا حدّی تحت تربیت انبیاء علیهم‌السلام قرار گرفته و از طریق تفکر و تعقل، ایمان و اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و معاد پیدا کرده‌ایم، ولی اگر بخواهیم این ایمان و

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

اعتقاد را از سطح روین قلب عبور داده به پرده‌ی زیرین قلب برسانیم و آنجا راسخش گردانیم، باید در میدان عمل به دستورات آسمانی قرآن سعی و کوشا باشیم و این را باور کنیم که تا اهل عمل نباشیم آن بذر ایمان در زمین قلب ما رشد نمی‌کند و بالا نمی‌رود. این سخن خداست که می‌فرماید:

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾<sup>۱</sup>

... آنچه که به سوی خدا بالا می‌رود، قلب با ایمان است. اما بالا برنده‌اش عمل صالح است...

در آیه‌ی دیگر هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید [در مقام عمل] رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام بدهید، باشد که رستگار گردید. تنها داشتن ایمان به خدا و پیغمبر و امام علیهم‌السلام عاری از عمل، کافی در نجات انسان نیست؛ انجام واجبات و پرهیز از محرمات، شرط لازم و قطعی است. توجه به این حقیقت مخصوصاً از ناحیه‌ی جوانان عزیز محترم بسیار لازم است که ناپرهیزی از گناهان، اعمال نیک و عبادات را بی‌اثر می‌سازد همانگونه که آدم بیمار اگر داروهای دستور داده شده‌ی از جانب طیب را تناول کند ولی از خوردن غذاهای مضرّ پرهیز نکند داروهای بی‌اثر خواهد شد و بیمار روی بهبودی نخواهد دید.

### بیچارگی ما از روغن حبّ دنیا

آری، ما اعمال نیک از واجبات و مستحبات زیاد انجام می‌دهیم ولی با ارتکاب گناهان ناپرهیزی می‌کنیم و آثار اعمال نیک را از بین می‌بریم و از این روست که هیچگاه روی بهبودی از بیماری‌های روحی را نمی‌بینیم و اکثراً هم اصلاً نمی‌دانیم به چه بیماری از بیماری‌های روحی مبتلا هستیم.

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۷.

این روایت مشهور منقول از رسول خدا ﷺ را اکثراً شنیده‌ایم که فرموده است:

(حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَةٍ)؛<sup>۱</sup>

دل‌بستگی به [مظاهر فریبنده‌ی] دنیای [مادّی و مشتبهات نفسانی] سرچشمه‌ی تمام گناهان است.

آری این بیماری مُزمن حبّ دنیا است که با جلوه‌های گوناگونش آدمیان را مبتلا به بیماری هلاکت‌بار غفلت از خدا و بی‌خبری از روز جزا کرده است و لذا شدیداً ما نیاز به تذکّر و تنبّه داریم و باید افرادی که در مکتب تربیت قرآن از آلودگی به گناهان تطهیر شده و قلبشان به نور معارف آسمانی قرآن منور گشته است علی‌الدوام بر سر ما فریاد بکشند و ما را از خواب مرگبار غفلت از خدا و روز جزا بیدار کنند و به امثال من بگویند:

(يَا صَاحِبَ الشَّعْرِ الْأَبْيَضِ وَالْقَلْبِ الْأَسْوَدِ أَمَامَكَ النَّارُ وَ خَلْفَكَ مَلَكُ الْمَوْتِ فَمَاذَا تُرِيدُ أَنْ تَعْمَلَ كُنْتُ صَبِيئاً وَ كُنْتُ جَاهِلاً وَ كُنْتُ شَاباً وَ كُنْتُ فَاسِقاً وَ كُنْتُ شَيْخاً وَ كُنْتُ مُرَائِباً فَأَيْنَ أَنْتَ وَ أَيْنَ عَمَلُكَ)؛<sup>۲</sup>

ای ریش سفید دل سیاه، پیش رویت آتش است و پشت سرت ملک‌الموت [حضرت عزرائیل] اینک چه می‌خواهی بکنی، خردسال که بودی نادان بودی، جوان که شدی فاسق شدی، حال هم که پیر گشته‌ای ریاکار شده‌ای، پس تو کجایی و عملت کجاست؟

عمرت به سر آمد و به سامان نشدی

دردت به لب آمد و به درمان نشدی

قاضی و خطیب و پارسا و مُفتی

این جمله شدی ولی مسلمان نشدی

یکی از آقایان علمای بزرگوار (رض) می‌فرمود: من وقتی در مشهد بودم، در وضع و حال درویش و فرقه‌ی صوفیه تحقیقاتی داشتم، درویشی را دیدم روغنی از موادّ خاصی درست کرده بود. از آن روغن به بینی هر کس می‌مالید، او عاشق و دل‌باخته‌ی آن درویش می‌شد. ایشان می‌گفت: من خودم دیدم بزغاله‌ای را گرفت و با یک چوب کبریت اندکی

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰.

۲- مشکاة الانوار، صفحه ۱۶۹.

از آن روغن به بینی بزغاله مالید و رهایش کرد. دیدم آن بزغاله مانند بچه‌ای که دنبال مادرش بدود، دنبال آن درویش می‌دوید و خودش را به او می‌مالید و از او جدا نمی‌شد تا بار دیگر آن بزغاله را گرفت و آن روغن را از بینی او پاک کرد و رهایش کرد، دیدم آن حیوان از مجذوبیت درآمد و به حال عادی‌اش برگشت.

حال، شیطان هم یک چنین روغنی به نام روغن حبّ دنیا به بینی جان ما مالیده و ما را مجذوب و دلباخته‌ی دنیا ساخته است، از اینرو می‌بینیم از هر سو مظه‌ری از مظاهر دنیا از مال و مقام و شهرت و صحنه‌ای از صحنه‌های محرک شهوت در مقابل ما جلوه‌گر می‌شود دل و دین از ما می‌رباید و ما را به سمت خود می‌کشاند و از خدا و روز جزا غافل‌مان می‌سازد. حال انبیاء علیهم‌السلام از جانب خدا آمده‌اند که این روغن حبّ دنیا را از بینی جان ما پاک و ما را با خدا آشنا سازند و حبّ خدا را در جان ما نشانده و به سعادت ابدی نائل‌مان گردانند.

### نگهبان دل باش ای جان من

این بیان تکان دهنده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است:

(أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَشْغَلَنَّكُمْ دُنْيَاكُمْ عَنْ آخِرَتِكُمْ فَلَا تُؤَثِّرُوا أَهْوَاءَكُمْ عَلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ تَزَوَّدُوا لِلرَّحِيلِ قَبْلَ أَنْ تُرْعَجُوا وَ خَفُّوا أَثْقَالَكُمْ فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ عَقَبَةً كَوْدًا لَا يَقْطَعُهَا إِلَّا الْمُخْفُونَ)؛<sup>۱</sup>  
ای مردم، دنیا سرگرم‌تان نسازد که از آخرت‌تان ناآگاه بمانید. دلخواهتان را بر طاعت پروردگارتان مقدم نکنید، پیش از اینکه شما را به پای حساب بکشند خودتان به حساب خودتان برسید [و قبل از اینکه شما را حرکت بدهند و از دنیا بیرون‌تان ببرند] خودتان آماده‌ی حرکت باشید [و از دنیا دل برکنید] بارهایتان را سبک کنید که سرراحتان گردنه‌ای صعب‌العبور هست که جز سبکیاران نمی‌توانند از آن بگذرند.

آن پیام‌آور بزرگ خدا می‌گفت:

(قُولُوا لِأَلِ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ تَقُولُوا)؛ [مردم] بگویند لا اله الا الله [تا] رستگار شوید.

اما گفتن لا اله الا الله به این سادگی میسر نمی‌شود. خانه‌ی دل را از هر چه غیر

خداست خالی کردن و تنها خدا را در خانه‌ی دل نشانیدن، معنای لاله‌الاله الله است. از مولای ما امام الموحّدین علی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده است: بر در خانه‌ی دل نشستم، هر چه که غیر خدا بود راهش ندادم، این معنای لاله‌الاله الله است.

محرم دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود، فرشته درآید  
خوشا به حال کسی که بعد از هشتاد سال مجاهده در راه خدا و مبارزه با شیطان و هوای نفس یک لاله‌الاله بگوید و جان بدهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به این معنا گفته است:

[قُولُوا لَإِلَهِ الْإِلَهِ اللَّهُ تَقْلِحُوا]؛ [مردم] بگویند لاله‌الاله الله [تا] رستگار شوید.

تنها راه فلاح و رستگاری انسان، نفی غیر الله و اثبات الله است و بس. ولی یالاسف که ما پس از یک عمر سروکار داشتن با این همه گنجینه‌های معارف از آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم السلام و ادعیه و مناجات‌ها، هنوز طرّفی نبسته‌ایم و بهره‌ی لازم و کافی را نبرده‌ایم. می‌ترسیم بمیریم و با جانی مملوّ از غیر خدا و خالی از خدا وارد برزخ و محشر بشویم و آنجا فریاد و احسرتا از عمق جان سر بدهیم.

مردمی در میان ما هستند که به ظاهر مسلمانند اما شرم‌آور که نماز نمی‌خوانند و هیچ حرمتی برای آفریدگار خود قائل نمی‌باشند. مردم دیگری اهل نماز و مسجد و منبر و دیگر اعمال عبادی هستند ولی آن صفا و لطافت روحی که باید از عباداتشان گرفته باشند از آنها مشاهده نمی‌شود؛ در رفتار و گفتارشان خشونت و غلظت دارند، در محیط خانواده و در معاملات و معاشرتشان رعایت اخلاق اسلامی نمی‌کنند، این نشان می‌دهد که هنوز با حقیقت دین آشنا نشده‌اند و نور ایمان به خدا و آخرت، در فضای جانشان ندرخشیده است.

### تحوّل دل با درخشش نور ایمان

نور ایمان اگر در فضای جان بدرخشد، دل را متحوّل می‌سازد. تحوّل دل تمام اعضاء و جوارح آدمی را در مسیر اطاعت فرمان خدا به حرکت در می‌آورد و در نتیجه انسان متخلّق به اخلاق الهی می‌گردد. فرموده‌اند:

لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ لِيُنزَلَ عَلَيْكُمْ وَلَا فِي الْأَرْضِ لِيُصْعَدَ إِلَيْكُمْ بَلْ هُوَ مَجْبُورٌ فِي قُلُوبِكُمْ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يَظْهَرَ لَكُمْ؛

علم، نه در آسمان است که بر شما فرود آید و نه در زمین است که به سوی شما بالا

آید؛ بلکه در دل‌های خودتان به طور فطری نهاده شده و پنهان است، شما تا آنجا که می‌توانید عملاً از خداشناسان و خداجویان پیروی بنمایید و تخلّق به اخلاق آنها را پیشه‌ی خود سازید، در آن صورت است که علم به معنای واقعی‌اش برای شما ظاهر و بارز می‌گردد و نور ایمان در فضای جانتان بنای درخشندگی می‌گذارد و سرپای وجودتان را منور به نور خدا می‌گرداند.

در این موقع است که هیچگاه از یاد خدا و روز حساب خدا غافل نمی‌گردید و علی‌الدوام سخن از خدا می‌گویند و کار برای خدا انجام می‌دهید. در شبانه‌روز خود، ساعتی را هم برای خلوت با خدا اختصاص می‌دهید و پیش از مرغ سحر بانگ بر می‌دارید و قلب خواب رفته را بیدار کرده تضرّع به درگاه ربّ رحیم می‌برید.

آری، آدم آن نیست که بانگ مرغ سحر از خواب بیدارش کند؛ آدم آن است که پیش از مرغ سحر بانگ بردارد و سبوح قدّوس بگوید و با فرشتگان و آسمانیان دمساز و همراز گردد و راستی خوشا به حال آنان که مرغ جانشان بال و پر برآورده، سر خوان آمده است. این خوان، دیگر خاموش شدن و این چشمه دیگر خشک شدن ندارد.

﴿...فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْقِصَامَ لَهَا...﴾<sup>۱</sup>

ما اگر خود را می‌بینیم که حال دعا و مناجات با خدا نداریم، از خواندن دعای کمیل و سمات و ابوحمزه و... تحوّل روحی لازم عائدمان نمی‌شود؛ از خود، رغبتی به شب‌خیزی برای خلوت با خدا و تهجد نمی‌یابیم و اگر شبی هم برای نماز و ذکر و دعا بر خیزیم احساس می‌کنیم که مرغ جانمان لال و گنگ است و بی‌زبان؛ نمی‌تواند ناله‌ای سر بدهد و شور و غوغایی به پا کند و اشکی بریزد.

از اینجا باید بفهمیم که دستگاه هضم جانمان از کار افتاده و از هضم غذاهای معنوی عاجز شده است و آن بیماری که سبب از کار افتادن دستگاه هضم جان شده، بیماری حبّ دنیا و دل‌بستگی به متعلّقات مادی است که فرموده‌اند:

(لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُمُونَ عَلَىٰ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَىٰ مَلَكَوَتِ

السَّمَاوَاتِ)؛<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

۲- بحارالانوار، جلد ۵۶، صفحه‌ی ۱۶۳.

اگر چنین نبود که شیاطین [و عوامل اضلال و اغواء] بر حَوُل و حَوْش دل‌های آدمیان می‌چرخند [و آنها را سرگرم دنیا و متعلقات مادی می‌سازند، اگر این چنین نبود، آدمیان چشم دلشان باز می‌شد و] ملکوت آسمان‌ها را می‌دیدند. بنابراین تا دیر نشده است باید به فکر اصلاح جانمان برآییم و با پیروی جدّی از دستورات انسانساز دینی خود و دل‌کندن از تعلقات مادی، شیاطین اغواگر را از اطراف و جوانب قلبمان دور گردانیم و در این کار لازم و جدّی، از خدا و اولیای خدا استمداد نماییم.



## گفتار ششم: راز غیبت امام زمان علیه السلام

سرّ غیبت طولانی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

به نقل مرحوم صدوق (رض) راوی گفته از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

(إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ)؛

به یقین صاحب این امر [امام عصر علیه السلام] غیبتی خواهد داشت، آنچنانکه هر آدم باطل خواه [بهانه جویی] در امر امامت او به شک و ارتباب<sup>۱</sup> مبتلا می گردد.

راوی سؤال می کند یابن رسول الله چرا او باید از نظرها غایب باشد؟ فرمود: (لَا مَرَّ لَمْ

يُؤَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ)؛ ما از جانب خدا مأذون نیستیم که سرّ این مطلب را فاش کنیم. بعد فرمود:

(إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ)؛<sup>۲</sup>

رمز حکمت در این مطلب بارز نخواهد شد تا وقتی که خودش ظهور کند.

آنگاه امام صادق علیه السلام تشبیه به جریان ملاقات حضرت موسی با حضرت خضر علیه السلام

فرمود که حضرت خضر علیه السلام کارهایی انجام می داد و حضرت موسی علیه السلام که از رمز آن کارها آگاه نبود اعتراض می کرد تا هنگام فراق و جدایشان که رسید جناب خضر علیه السلام رموز کارهایش را برای جناب موسی علیه السلام آشکار ساخت که سرّ سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسر بچه و مستقیم ساختن دیوار در شرف انهدام چه بوده است.

مسأله‌ی غیبت طولانی امام عصر علیه السلام نیز رازی دارد که تا ظهور نکرده است عیان

نخواهد شد. سپس امام علیه السلام در ادامه‌ی سخن فرمود:

(يَا بَنَ الْفَضْلِ (اسم راوی) إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ

سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ

۱- ارتباب: تردید.

۲- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۹۱.

أَفْعَالُهُ وَ أَقْوَالُهُ كُلُّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنَّ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ لَنَا؛<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه این امر [غیبت طولانی امام عصر علیه السلام] امری است از امور مربوط به خداوند تعالی و سرّی است از اسرار خدا و مطلب پنهانی است از مطالب پنهان خدا ما وقتی این را دانستیم و معتقد شدیم که خداوند عزّوجلّ حکیم است، تصدیق می‌کنیم که تمام کارها و گفتارهایش بر اساس حکمت است اگرچه رمز و راز حکمتش برای ما روشن نباشد.

ما اعتقاد به اصل حکمت در کارهای خدا داریم نه علم به راز و رمز حکمت آنها. البته ممکن است ما به فواید حکیمانه‌ای از آن پی ببریم، اما نمی‌توانیم به علّت اصلی و واقعی آن پی ببریم و لذا از خود حضرتش نیز در زمان غیبت صغری از طریق مکاتبه و ارسال نامه به وسیله‌ی نواب خاص سؤالاتی در این باب می‌شد و جواب از ناحیه‌ی مقدّسه می‌آمد.

پاسخ حضرت ولیّ عصر علیه السلام به سؤال جناب محمّدبن عثمان

از جمله اینکه جناب محمّدبن عثمان دوّمین نایب خاصّ امام علیه السلام ضمن نامه‌ای از علّت غیبت سؤال می‌کند و آن حضرت در جواب مرقوم فرموده‌اند: اما سؤال تو راجع به علّت غیبت من، بدان که خدا فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگز سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شود ناراحتان می‌کند...

مطالبی هست که دانستن آن مطالب به صلاح شما نیست راجع به آنها چیزی نپرسید که نیروی عقل و درک شما قاصر از نیل به حقایق آنهاست و چه به جا گفته است این شاعر:

وَإِنَّ قَمِيصًا خِيطَ مِنْ نَسِجِ تِسْعَةِ  
وَ عِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ<sup>۳</sup>

به یقین پیراهنی که از بیست و نه حرف از حروف الفبا دوخته شده است از احاطه به مقام بلند مرتبه‌ی او نارسا خواهد بود.

دیگری گفته است:

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۹۱.

۲- سوره مائده، آیه ۱۰۱.

۳- مفتاح الفلاح، صفحه ۳۷۴.

وَسِوَاهُ فِي جَهَالَتِهِ يَتَغَمَّعُ  
يَسْعَى لِيَعْلَمَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ  
أَلْعِلْمُ لِلرَّحْمَانِ جَلَّ جَلَالُهُ  
مَا لِلتَّرَابِ وَ لِلْعُلُومِ وَ أَنَّهَا

علم به معنای حقیقی اش از آن ذات اقدس حضرت رحمان است و بس ما  
سوی او همه در دریای جهالت دست و پا می‌زنند. خاک کجا و علم و دانایی  
کجا، او می‌کوشد تا بداند که نمی‌داند.

همین که آدم بفهمد که نمی‌فهمد در حدّ خود علم است و این نصیب هر خار و خسی  
هم نمی‌شود. به رسول خدا ﷺ خطاب شده: ﴿...قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛ «... بگو ای خدای من،  
بر علمم بیفز. این مضمون نیز علی‌الظاهر منسوب به فخر رازی صاحب «تفسیر کبیر» از علمای  
معروف سنی است که می‌گوید: پس از هفتاد سال سعی و تلاش شبانه‌روزی در مسیر  
تحصیل علم و دانش، تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم.

ادامه‌ی توقیع امام عصر علیه السلام به جناب محمد بن عثمان

باری امام علیه السلام در ادامه‌ی توقیعیشان برای جناب محمد بن عثمان نایب خاصشان مرقوم

فرمودند:

(أِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عليهم السلام الْآ وَ قَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَاغِيَّةٍ  
زَمَانِهِ وَ أَنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَ لَا بَيْعَةٌ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيَّتِ فِي عُنُقِي)؛<sup>۲</sup>  
هیچ‌یک از آباء و پدران من از امامان عليهم السلام در زمان خودشان مأمور به غیبت و  
پنهان شدن از مردم نبودند و لذا بر حسب شرایط تقیّه که پیش می‌آمد موظف  
می‌شدند به بیعت طاغوت زمانشان گردن نهند. ولی من مأمور به غیبت و پنهان  
گشتن از مردم هستم تا وقتی که خروج می‌کنم و ظاهر می‌شوم در شرایطی  
قرار گیرم که موظف به گردن نهادن بر بیعت احدی از طاغوت‌های زمان نباشم.

باز در ادامه‌ی توقیع شریف فرموده‌اند:

(وَ أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَأَلَا نْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَبِبَتْهَا عَنْ  
الْأَبْصَارِ السَّحَابُ)؛

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۱۸۰.

و اما چگونگی بهره‌مند شدن مردم از وجود من در زمان غیبت، بدان بهره‌مند شدن از خورشید است هنگامی که در پس پرده‌ی ابر از چشم‌ها پنهان گردد.

وجوه تشبیه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به آفتاب

علامه مجلسی (رض) ذیل این بیان امام عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرماید: تشبیه امام غایب به آفتاب پس پرده‌ی ابر، اشاره به اموری دارد از جمله: وجه اول اینکه خورشید در عین حال که در پس پرده‌ی ابر از دیده‌ها پنهان است تمام موجودات منظومه‌ی خود را اعم از جمادات و نباتات و حیوانات با اشراق نور و بذل حرارت از مرکز خود تغذیه می‌کند و رشد و نمو شان می‌دهد. وجود اقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز که در پس پرده‌ی غیبت و از دیده‌ها پنهان است، در عین حال به اذن و تقدیر خداوند، مَجْرَای فیض الهی است و تمام برکات هستی اعم از مادی و معنوی در پرتو وجود اقدس او به تمامی کائنات افاضه می‌گردد. این جمله را در دعای عدیله می‌خوانیم:

(يُمْنِهِ رِزْقُ الْوَرَىٰ وَ يُوْجُودُهُ تَبَيَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ)؛

روزی روزی خواران از کف با کفایت او به آنان می‌رسد و آسمان و زمین به جود او بقا و ثبات می‌یابد.

در جمله‌ای هم که از خود آن حضرت در روزهای اوّل ولادتش منقول است آمده است:

(أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِی وَ شِيعَتِي)؛<sup>۱</sup>

من خاتم اوصیاء و آخرین کسانی هستم [که هر یک در زمان خود، حافظ نظام عالم و دافع بلاها بوده‌اند و بعد از من دیگر کسی دارای این عنوان و این منصب نخواهد بود] و خدا به وجود من از خاندان و شیعیانم دفع بلا می‌کند.

ضمن توقیعی هم که به افتخار شیخ مفید (اعلی الله مقامه) صادر شده فرموده است:

(إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنْزَلَ بِكُمْ  
الْأَوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ)؛<sup>۲</sup>

ما هیچگاه از مراعات حال شما دریغ نمی‌ورزیم و شما را فراموش نمی‌کنیم و

۱- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۰.

۲- همان، صفحه ۱۷۴.

اگر این نبود، از همه طرف بلا بر شما نازل می شد و دشمنان نابودتان می کردند. وجه دوم از وجوه تشبیه امام غائب به خورشید پس ابر اینکه آدمیان در هر لحظه انتظار دارند که بر حسب جریان طبیعی آن پرده‌ی ابر کنار برود و آفتاب بر همه جا بتابد. همچنین دوستان و شیعیان امام غائب علیه السلام نیز در همه جا و در همه حال انتظار این را دارند که بر حسب اذن و تقدیر الهی پرده‌ی غیبت از مقابلشان برداشته شود و خورشید جهان آرای وجود اقدس امام ظاهر گردد و عالم را با نور آسمانی خویش منور سازد.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهِ وَ اَنْصَارِهِ وَ مِنْ الْمُتَنْظِرِينَ لظُهُورِهِ؛

وجه سوم از وجوه تشبیه امام به آفتاب اینکه برای اثبات وجود آفتاب، آدمی جز به چشم سالم احتیاج به چیز دیگری ندارد.

آفتاب آمد دلیل آفتاب                      آر دلیلت باید از وی رو متاب  
بهترین دلیل بر وجود آفتاب خود آفتاب است. تو همین قدر روی از آفتاب بر مگردان و چشم خود را باز کن آنگاه خواهی دید که همه جا جلوه گاه آفتاب است. آری آن چشم نابیناست که منکر آفتاب عالمتاب است.

مادح خورشید مدّاح خود است                      که دو چشمم روشن و نامرّمده<sup>۱</sup> است  
آن کس که خورشید را به روشن بودن می ستاید، در واقع خود را به داشتن چشمی سالم و روشن بین می ستاید، آفتاب وجود اقدس امام علیه السلام نیز با این همه دلایل روشن از آیات کریمه‌ی قرآن و روایات رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی هدی علیهم السلام برای هر انسان عاقل اندیشمند منصف به راستی از آفتاب آسمان بارزتر و آشکارتر است.

و لذا تنها چیزی که برای اثبات وجود آن نور اقدس اعلا لازم است داشتن عقل و فکری سالم و قلبی مطهر از پلیدی لجاج و عناد و استکبار است تا آدمی در آیات قرآن کریم با استمداد از روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام و روایات فراوان که از یک یک معصومین علیهم السلام درباره‌ی شخص وجود اقدس امام دوازدهم علیه السلام رسیده است بیندیشد، آنگاه است که تصدیق خواهد کرد که وجود آن خورشید جهانتاب انصافاً از وجود آفتاب آسمان

۱- مردمدا: چشم درد.

برایش بارزتر است. از اینرو به آقایان جوانان عزیز محترم توصیه می‌شود که کتاب نفیس «منتخب الاثر» را که تألیف حضرت «آیت الله صافی» از مراجع عظام تقلید است مطالعه فرمایند که در حدّ خود کتاب جامعی است. احادیثی که از چهارده معصوم علیهم‌السلام راجع به حضرت مهدی علیه‌السلام رسیده است یعنی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا خود امام دوازدهم علیه‌السلام در آن کتاب به ترتیب خوبی جمع آوری شده است. از خداوند توفیق مطالعه و تحقیق در معارف دینی را برای همگان خواستاریم.

### رضا به قضای الهی در مسأله‌ی غیبت

مطلب دیگری که تذکر آن لازم است اینکه ما باید مسأله‌ی طول مدّت غیبت امام عصر علیه‌السلام را از مقدّرات حتمیه و حکیمانه‌ی حضرت حق و جزء برنامه‌های اصلاحی آن حضرت «ولئی زمان» ارواحنا فداه بشناسیم و هرگز شک و تردید و اضطراب از این جهت در دل نداشته باشیم که پس چرا امام علیه‌السلام ظهور و خروج نمی‌کند؟!

با اینکه ظلم و جور و فساد عالم را فرا گرفته است، آیا بهتر نبود که در این اوضاع و احوال امام علیه‌السلام ظاهر می‌شد و دست به اصلاح کلی عالم می‌زد؟ نه، این چنین نیندیشیم و جز رضا به قضای خدا دادن از خود چیزی به دل راه ندهیم و به زبان جاری نسازیم. در دعایی که در زمان غیبت دستور خواندن آن را داده‌اند این جمله را می‌خوانیم:

(اللَّهُمَّ فَتَبِّئْنِي عَلَى دِينِكَ... وَ تَبِّئْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ فَبِأَذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ... وَ صَبِّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَحْرَزْتُ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتُ... وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ)؛<sup>۱</sup>

بار الها مرا در دینت ثابت نگه دار و چنانم کن که مطیع ولی امرت باشم. همان کس که او را از خَلَقَت مستور کردی و او به اذن تو از بندگانت غایب شده و منتظر امر و فرمان تو می‌باشد تا قیام به اصلاح عالم بنماید. حال ای خدا در این مصیبت غیبت، به من صبر عنایت کن تا نه خواهان تعجیل آنچه که تأخیرش را مقدر کرده‌ای باشم و نه خواهان تأخیر آنچه که تعجیلش را مقدر کرده‌ای

باشم؛ بلکه در همه حال آنچه را که تو مقدر کرده‌ای بخوام و جز آن چیزی نخواهم و هرگز نگویم چرا چنین و چرا چنان شد، چه شده که ولت امر ظهور نمی‌کند و حال آنکه زمین پر از ظلم و جور شده است.

این سخنان، نشان جهالت و دخالت در کار خدا کردن است. البتّه ما وظیفه‌ی دعا برای تعجیل فرج داریم، امّا این، غیر خواستارِ دگرگونی در مقدراتِ خداوندی شدن است که صلاح و مصلحت را در تعجیل مؤخّرات و تأخیر معجّلات بدانیم. ما در مقام دعا از خدا می‌خواهیم بر حسب خواست و مشیت حکیمانانه‌اش شرایط زمان را در ابعاد مختلفش طوری پیش بیاورد که زمینه‌ی مساعد برای ظهور و خروج امام عصر ارواحنا فداه آماده گردد. این غیر آن است که صلاح و مصلحت واقعی نظام را در تعجیل مقدر مؤخّر بدانیم.

#### از وجوه تشبیه دیگر امام زمان علیه السلام به آفتاب پنهان

**وجه چهارم** از وجوه تشبیه امام غایب علیه السلام به آفتاب پنهان در پشت پرده‌ی ابر از نظر ارباب معرفت اینکه هر چه تیرگی‌های ابر آسمان، ضخیم‌تر باشد، قهراً خورشید هم از دیدگان مردم مستورتر خواهد شد. تیرگی دل‌های آدمیان نیز سبب فاصله گرفتن امام علیه السلام از جوامع بشری می‌باشد و لذا هر چه دل‌ها آلوده‌تر و تاریک‌تر باشد، فاصله‌ی امام علیه السلام از آنها بیشتر می‌شود. چنانکه ضمن توقیعی از توقیعات شریفه‌اش آمده:

(وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَىٰ اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا... فَمَا يَخْبَسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ)؛<sup>۱</sup>

اگر دوستان و شیعیان ما در وفای به عهدی که با ما بسته‌اند اتحاد قلبی داشتند، از برکات دیدار ما محروم نمی‌شدند و سعادت مشاهده‌ی ما زودتر نصیبشان می‌گشت و لذا آنچه که ما را از آنها دور نگه داشته است، گزارش اعمال ناپسندی است که از جانب آنها به ما می‌رسد.

یعنی اگر دوستان ما صادق در ادعای محبت بودند، هیچگاه اعمالی که سبب رنجش

خاطر ما گردد و ما را از آنها دور نگه دارد انجام نمی‌دادند در صورتی که محبت به معنای واقعی‌اش، تحوّل‌ی عجیب در روح و جان محبّ ایجاد می‌کند.

### محبّ خدا بهره‌مند از الطاف بیکران خدا

در این روایت پرمحتوا که از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است دقّت فرمایید:

(حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَمَاءُ اللَّهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَّاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهَبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَكْتَهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَخِيَا بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمُلْكِ وَ الْمَلِكِ)؛<sup>۱</sup>

حبّ خدا آتشی است که از کنار هر چه بگذرد، آن چیز محترق می‌گردد [و خودیّت خود را از دست می‌دهد و فانی در محبوب می‌شود] نور خدا بر هر چه بتابد آن را روشن می‌کند؛ آسمان رفعت خدا سایه بر هر چه بیفکند آن را در پوشش خود قرار می‌دهد؛ نسیم [عنایت] خدا بر هر چه بوزد، آن را حرکت می‌دهد؛ آب [رحمت] خداست که همه چیز به وسیله‌ی آن زنده می‌شود و زمین [تربیت] خداست که همه چیز در میان آن می‌روید [و به کمال خود می‌رسد] پس کسی که خدا را دوست بدارد خدا به او همه چیز از مالکیت و ملکیت اعطا می‌کند.

بنابراین اگر ما این حقایق را در عمق جان خود، آنچنانکه باید و شاید نمی‌یابیم از نار و نور و نسیم و حیات و مرگ، معلوم می‌شود آن درجه از حبّ خدا و اولیای خدا که منشأ پیدایش این لطائف است؛ هنوز در روح و جان و قلب ما تحقق نیافته است، ولی در عین حال خداوند رحیم کریم و اولیایش ما را از درِ خانه‌ی خود طرد نکرده‌اند، بلکه علی‌الدوام با تعلیم ادعیه و اوراد و اذکار و مناجات، در مقام جذب و جلب دل‌های ما به سوی درگاه رأفت و رحمت خود می‌باشند و هر چه قصور و تقصیر هست از ناحیه‌ی ما غفلت‌زدگان و غوطه‌ور شدگان در دریای اوهام و حالات زندگی مادی است و چه بسیار لازم است که در این دعاها و مناجات‌ها و زیارت‌ها که یادمان داده‌اند و در واقع گنجینه‌های معارف در



اختیار ما گذاشته‌اند کمی بیندیشیم و تنها به تلفظ الفاظ اکتفا نکنیم که زیان و خسران فراوان خواهیم داشت. دستور داده‌اند در زمان غیبت اگر خواستید به وسیله‌ی ما به خدا تقرب جوید بگوئید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَس، السَّلَامُ عَلَیْكَ یا دَاعِیَ اللّٰهِ وَ رَبَّائِیْ آیَاتِهِ...)؛ همان که معروف به زیارت آل یس است. تا می‌رسیم به اینجا:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ وَ أَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ وَ فِكْرِي نُورَ الْإِيْتَاتِ وَ عَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ...)<sup>۱</sup>

خدایا از تو می‌خواهم که پر کنی قلبم را از نور یقین و سینه‌ام را از نور ایمان و فکرم را از نور نیات [پاک] و عزمم را از نور علم و نیرویم را از نور عمل...

### ضرورت بازنگری اساسی در کیفیت برنامه‌های صداوسیما

ما وقتی به خود می‌نگریم، هم در مرحله‌ی عمل، خود را در میان ظلمت‌ها می‌بینیم که از گذرگاه دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و گفتنی‌ها و خوردنی‌ها فضای قلب ما را فرا گرفته است و هم در مرحله‌ی اخلاق از کبر و ریا و حرص و بخل و حسد تاریکی‌های عمیق و وسیع‌تری جان ما را تیره و تار و ظلمانی کرده است.

حال آیا با این دل‌های آلوده و چرکین غرق در ظلمت، توقع می‌توان داشت که جمال نورانی ولی الله اعظم (ارواحنا فداه) را در آینه‌ی قلب خود مشاهده نماییم و نغمه‌ی آسمانی او را به گوش دل بشنویم. ما نمی‌دانیم با این مسابقه که در افزودن بر مظاهر فساد در صحنه‌های گوناگون زندگی به پیش گرفته‌ایم، کار ما به کجا منتهی خواهد گشت و در پیشگاه خدا و اولیای خدا چه وضع و حالی خواهیم داشت.

شما هم اکنون به وضع خانواده‌ها بنگرید و ببینید نسل آینده‌ی این مملکت در دامن برنامه‌های فسادآموز تلویزیونی که تا دورترین نقاط روستاها هم رفته است تحت عنوان برنامه‌های اسلامی چگونه آموزش ضد اسلامی می‌بینند. البته ما منکر برنامه‌های خوب مذهبی آن نیستیم ولی حرف اینجاست که:

**أولاً:** در میان طبقه‌ی جوان و نوجوان که مقصود اصلی در امور تربیتی آنها هستند

طالبان برنامه‌های شهوت‌انگیز به مراتب بیشتر از دیگرانند.

**ثانیاً:** صحنه‌های بدآموز و محرک شهوت آنچنان جاذبه دارند و دلربایی می‌کنند که آثار برنامه‌های دینی را به سرعت و شدت خنثی می‌سازند و چه بسا برنامه‌های مذهبی هم مقدمه‌ای شده است که خانواده‌های مسلمان، تلویزیون را به خانه‌های خود وارد کنند و مبتلا به برنامه‌های فسادآموز ضد اسلامی گردند و لذا اگر بگوییم دستگاه تلویزیون در این کشور اسلامی به صورت یکی از مظاهر بسیار روشن تهاجم فرهنگی غربی آن هم در یک سطح بسیار وسیع همگانی درآمده است اغراق نگفته‌ایم.

در شب مبعث دیدم در تلویزیون چند دایره‌زن، دایره می‌زدند و آقای مدّاحی هم آنجا مدح پیامبر می‌خواند. آیا این بزرگداشت شب مبعث رسول خدا ﷺ است؟! آیا شب نیمه‌ی شعبان تار و تنبک زدن، تجلیل از شب میلاد امام زمان عجل الله فرجه است!؟

ما اکثراً مقهور شهوات و اهواء نفسانی هستیم و دنبال بهانه‌ای می‌گردیم تا از شب مبعث و شب نیمه‌ی شعبان به بهانه‌ی بزرگداشت اعیاد مذهبی و اجرای مراسم دینی آزادانه به خواسته‌های دل برسیم و هیچ نمی‌اندیشیم که با اینگونه اعمال، آلودگی و تیرگی در آسمان جان ما بیشتر می‌شود و قهراً خورشید وجود اقدس امام زمان عجل الله فرجه از ما مستورتر می‌گردد و فاصله‌اش از ما بیشتر می‌شود و حال آنکه ما در زیارت آل یس آنچنان وجود انور او را به خود نزدیک می‌بینیم که گویی او را در تمام ساعات شبانه‌روز و در همه‌ی حالات از حرکات و سکناتش مشاهده می‌کنیم و بر او سلام می‌کنیم و می‌گوییم:

(السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَ اطَّرَافِ نَهَارِكَ... السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ... السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنَتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَ تُمَسِّي...)<sup>۱</sup>

سلام بر تو در تمام ساعات شبت و در تمام اوقات روزت... سلام بر تو هنگام قیامت و سلام بر تو هنگام قعودت... سلام بر تو وقتی که نماز می‌خوانی و قنوت می‌گیری، سلام بر تو وقتی رکوع می‌کنی و هنگامی که به سجده

می‌روی، سلام بر تو موقعی که لا اله الا الله و الله کبر می‌گویی، سلام بر تو وقتی که وارد صبح می‌شوی و سلام بر تو وقتی که وارد شب می‌شوی. یعنی گویی که ما آن امام محبوب خود را در همه جا و در همه حال، حاضر در پیش روی خود می‌بینیم و در تمام شئون زندگی خویش او را الگو و اسوهی خود دانسته و از او تبعیت می‌کنیم.

### خوش ایمان‌ترین مردم در آخر الزمان

بنابراین باید سخت مواظب باشیم که مبدا در این ادعاها کاذب از آب درآییم و به زیان و خسران دائم مبتلا گردیم. ما هم اکنون خدا را شاکریم که دربارهی ما لطف و عنایت فوق‌العاده عظیم مبذول داشته و دل‌های ما را کانون حبّ علی و آل علی علیهم‌السلام قرار داده است. این حدیث از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه بشارت‌آمیز و فرح‌انگیز است که خطاب به امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

(يَا عَلِيُّ اعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَانًا وَ أَعْظَمَهُمْ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي  
 آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حُجِبَ عَنْهُمْ الْخُبْرَةُ فَأَمَنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ  
 بِيَاضٍ)؛<sup>۱</sup>

بدان ای علی که خوش ایمان‌ترین مردم و باوردارترینشان، کسانی هستند که در آخر الزمان می‌آیند در حالی که پیامبر را ندیده‌اند و حجت هم از آنها غایب است. تنها به سیاهی روی سفیدی ایمان آورده‌اند.

یعنی آنها نه پیامبر را دیده و نه امام را، تنها راه آشناییشان به معارف دینی، آیات قرآن و روایات منقوله در کتب بوده است. آری این نعمت بسیار بزرگ خدا بر ماست، ولی پاسداری از این نعمت تا لحظه‌ی مرگ نیز از دشوارترین کارهاست که ایادی شیطان لعین در کمین ربودن این گوهر گرانقدر از خزینه‌ی جان ما هستند.

## گفتار هفتم: اهمیت شب نیمه‌ی شعبان

### ضعف باور ما به وعده‌های خداوند

شب نیمه‌ی شعبان علاوه بر اینکه شب میلاد مبارک حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، در حدّ خود دارای موقعیت بسیار حسّاسی برای اهلش که اهل عبادت و اهل مناجات با خدا هستند می‌باشد. اعمال و عبادات خاصی در آن شب وارد است که انجام آن برای بسیاری از افراد دشوار به نظر می‌رسد. از باب مثل یک نماز صد رکعتی با هزار مرتبه سوره‌ی توحید، یعنی پنجاه نماز دو رکعتی که در هر رکعت یک بار سوره‌ی حمد و ده بار سوره‌ی توحید خوانده شود در نظر ما بسیار سنگین و غیر قابل تحمّل به حساب می‌آید؛ ولی کارهای مربوط به دنیا هر چه هم سخت و دشوار باشد، اگر پول فراوان یا متاع گرانبهایی دنبالش باشد، در نظر ما آسان دیده می‌شود و با اشتیاق اقدام به انجامش می‌نماییم!!

آسان‌تر از آن هم یک نماز چهار رکعتی یعنی دو تا دو رکعت هست که در هر رکعت، بعد از سوره‌ی حمد، صد بار سوره‌ی توحید خوانده می‌شود.

از این آسان‌تر نیز دو تا دو رکعت که در هر رکعت، بعد از سوره‌ی حمد پنجاه بار سوره‌ی توحید ولی این هم باز برای امثال ما زرنک‌های دنیا و تنبل‌های آخرت! دشوار می‌نماید و این خسران و زیان غیر قابل جبرانی است، زیرا کاشف از این است که ما هنوز وعده‌های خدا را در عالم آخرت که به عنوان ثواب اعمال عبادی داده است باور نکرده‌ایم و این جدّاً خسران هلاکت‌باری است که ما فعلاً شومی آن را درک نمی‌کنیم، تا بمیریم و آنجا می‌فهمیم که چه زیانی کرده‌ایم و سرمایه‌ی عظیم عمر را از دست داده و چیزی به دست نیاورده‌ایم! لذا خدا به رسول گرامی اش ﷺ دستور داده که: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛<sup>۱</sup> این مردم را از روز حسرتی که در پیش دارند، انذار کن و هشدارشان ده که وقتی به خود می آیند، می بینند کار از کار گذشته؛ عمر خود را به غفلت گذرانده و گوهر ایمان به دست نیاورده اند.

### هشدار تکان دهنده‌ی پیامبر اکرم ﷺ

رسول گرامی خدا ﷺ هم در مقام انذار فرموده است:

«أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ اِرْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ اِرْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً»؛<sup>۲</sup>

به هوش باشید! دنیا پشت کرده است و می رود و آخرت رو [به ما] کرده است و می آید!

«أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي يَوْمٍ عَمَلٍ لَا حِسَابَ فِيهِ وَ يُوشِكُ أَنْ تَكُونُوا فِي يَوْمٍ حِسَابٍ لَيْسَ فِيهِ عَمَلٌ»؛

بیدار باشید! شما اکنون در روزی هستید که روز عمل است و حسابی در کار نیست و به همین زودی در روزی قرار خواهید گرفت که روز حساب است و آن روز، عملی در کار نخواهد بود!

این ندا از آن منادی آسمانی و سفیر بیدارگر الهی چه قدر تکان دهنده است و کلمه‌ی «الّا» که برای توجه دادن و به هوش آوردن به کار می رود در این دو جمله دو بار تکرار شده و نشانگر به خواب عمیق رفتن مخاطبان است و ما هم متأشفانه از همان خواب رفتگانیم! آنچنان خواب عمیق که کمترین تکان از آن ندا در ما پیدا نمی شود؛ ولی باورمان بشود که وقتی از این خواب بیدار می شویم می بینیم سرمایه‌ی عظیم عمر، در خواب سپری گشته و جز آلودگی به رذائل اخلاقی و عملی، چیزی از آن دستگیرمان نشده است. آنگاه فرمود:

«إِنَّ لِلدُّنْيَا أُبْنَاءً وَ لِلْآخِرَةِ أُبْنَاءً فَكُونُوا مِنْ أُبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أُبْنَاءِ الدُّنْيَا»؛<sup>۳</sup>

دنیا، فرزندانانی دارد و آخرت هم فرزندانانی دارد، شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید و خود را به دامن دنیا نیفکنید! دل به جماد و نبات و حیوان نبندید! آخر

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۶.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۳۱.

۳- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه‌ی ۱۹۰.

شما انسانید، تنها کسی که شایسته‌ی دل‌بستگی انسان است، خداوند انسان آفرین است نه موجوداتی همگون انسان و یا مادون انسان!

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۱</sup>

ای انسان، تو به یقین، بار سفر بسته‌ای و با تحمل رنج مستمر رو به خدایت می‌روی و سرانجام او را دیدار خواهی کرد.

### هشدار خداوند حکیم

این نیز هشدار خداوند رحیم است:

﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾<sup>۲</sup>

...روزی که انسان پیش فرستاده‌های خود را [از اخلاق و اعمال زشت] می‌نگرد و کافر [از شدت ندامت و حسرت] می‌گوید: ای کاش من خاک بودم [و زیر پا محو و نابود می‌گشتم و چنین روزی را به خود نمی‌دیدم].

این همه که امروز اطراف ما جمعند از زن و فرزند و مسکن و مرکب و دوست و رفیق و فامیل و دل خوشکنکی برای ما شده‌اند و سرگرممان کرده‌اند، روزی همه از ما جدا خواهند شد و کمترین نفعی به حال ما نخواهند داشت! این هم گفتار خداوند حکیم است:

﴿لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ...﴾<sup>۳</sup>

هرگز ارحامتان و نه اولادتان سودی به حال شما نخواهد داشت! روز قیامت بین شما جدایی می‌افکند...

تنها کسی که همیشه همراهتان خواهد بود، خداست! او را از خود راضی نگه دارید تا برای همیشه خوش باشید.

«شب نیمه‌ی شعبان» از نظر توشه برداری برای آخرت، فرصت بسیار مغتنمی است که تمام ساعات و دقائق و لحظات آن برای اهلش، دارای ارزش معنوی فوق‌العاده عظیم است. حتی بعضی از بزرگان فرموده‌اند: اعمالی که در شب نیمه‌ی شعبان از نماز و دعا و مناجات با خدا رسیده است، در هیچ شبی از شب‌های سال حتی شب قدر ماه مبارک

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۴۰.

۳- سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۳.

رمضان نیز نرسیده است!

ولی یاللاسف که تعلقات و دل‌بستگی‌ها به شئون گوناگون دنیوی، چنان روح و جان ما را طناب پیچ کرده که توانایی حرکت و صعود به سوی عالم بالا را از جانمان برده و حال دعا و مناجات با خدا را از ما سلب کرده است و لذا آن شوق و رغبت و حال و حوصله‌ای را که باید در دعا و مناجات داشته باشیم؛ در خود نمی‌بینیم. زود کسل می‌شویم و رو به خوابگاه می‌رویم!!

### دل‌بستگی به اغیار، گسستگی از پروردگار

آری، ما دل‌بستگی‌ها به غیر خدا فراوان داریم؛ از این رو است که وقتی یکی از متعلقات دنیایی ما از پول و مقام و مسکن و مرکب از دستمان برود آنچنان ناراحت می‌شویم که می‌خواهیم از غصه بمیریم! ولی اگر یکی یا چند چیز از امور مربوط به آخرت و خدا از دستمان برود، اصلاً با کمان نمی‌شود و به قول معروف ککمان هم نمی‌گزد.

این یک بیچارگی و فقر معنوی هلاکت‌باری است که اکثریت قریب به اتفاق از مرد و زن، عالم و عامی گرفتار آن هستیم و خود نیز نمی‌فهمیم. منتها هر کسی به چیزی خاص و به گونه‌ای مخصوص وابسته است و احیاناً آن وابستگی را به حساب خدا و دینداری هم می‌گذاریم. از باب مثل اگر فردا شب من بیایم مسجد و بینم دیگری به جای من در محراب ایستاده یا سر منبر نشسته است، از شدت خشم و غضب سرم گیج می‌رود و خون در مغزم به جوش می‌آید که یعنی چه؟! من امام راتب<sup>۱</sup> این مسجد و خطیب دعوت شده‌ی در این مجلسم! این چه کار خلاف شرع و ضد تدین است که انجام داده‌اند؟! ولی از خودم چه پنهان که این جوش و خروش از جهت دینداری نیست بلکه برخاسته از هوای نفس و دل‌بستگی به منبر و محراب است که به صورت دل‌بستگی به خدا و دین خدا جلوه کرده است! اینجاست که محراب و منبر می‌شود از مظاهر دل‌بستگی به دنیا و امام جماعت و واعظ هم می‌شود آدم دنیا‌دار!! و بدبختی بزرگ‌تر موقع مردن و هنگام جان دادن است که آدمی می‌بیند همه چیزش را از دستش می‌گیرند، پول و مقام و منصب و خانه و ماشین و مغازه و همسر و فرزندان و حتی چشم و گوش و زبان و کل اعضای بدن را از او می‌گیرند و

۱- راتب: همیشگی.

گیرنده هم کسی جز خدا نیست.

از طرفی هم طبیعی است که انسان نسبت به کسی که تمام دارایی اش را از او می گیرد دشمن می شود، اینجاست که پناه بر خدا حالت بغض و دشمنی نسبت به خدا در روح آدم مُحْتَضِر پیدا می شود و عاقبت با حال بغض نسبت به خدا، جان می دهد و به عالم برزخ منتقل می شود. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

### یک دل و یک محبوب

و انسان عاقل تا نمرده است، باید این تعلقات و دل بستگی های به غیر خدا را از خانه ی قلب بیرون کند و لذا فرموده اند:

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)؛<sup>۱</sup>

پیش از اینکه [به مرگ اضطراری] بمیرید، خودتان [به مرگ اختیاری] بمیرید. یعنی پیش از اینکه این متعلقات را با اکراه و اضطرار از شما جدا کنند و شما را به درد فراق و سوز و گداز جدا شدن از آنها مبتلا سازند، خودتان با اراده و اختیار از آنها جدا شوید و جز به خدا- معبود محبوب خود- دل به کسی یا چیزی نبندید و از عمق جان بگویید «لا اله الا الله» من جز خدا، احدی و چیزی را معبود و محبوب خویش اتّخاذ نکرده ام و به احدی یا چیزی جز الله جلّ جلاله دل نبسته ام. از مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است: من بر در خانه ی دل نشستم و هر چه را که غیر خدا بود به خانه ی دل راه ندادم. قرآن هم فرموده است:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...﴾<sup>۲</sup>

خدا در باطن کسی دو دل قرار نداده است...

انسان یک دل بیشتر ندارد و آن یک دل هم جز یک محبوب اصیل در آن جا نمی گیرد! و آن، وقتی از حبّ خدا پر شد، دیگر جا برای حبّ غیر خدا باقی نمی ماند و اگر از حبّ غیر خدا پر شد، دیگر جا برای حبّ خدا باقی نمی ماند!

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود، فرشته درآید

۱- بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ی ۳۱۷.

۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۴.



البته منظور این نیست که غیر خدا- از همسر و فرزند و والدین و ارحام و حتی مال و مقام- را دوست نداشته باشید، این محبت‌ها که طبیعی و شرعی است و باید باشد؛ منظور این است که محبوب اصلی انسان، باید خدا باشد و محبوب‌های دیگر تحت الشعاع آن محبوب اصلی و با اذن و امر او متعلق حب انسان قرار گیرند.

او وقتی اجازه داد و امر فرمود که باید نسبت به والدین و همسر و فرزندان و ارحام و مال و مقام محبت داشته باشید، ما نیز از باب اطاعت امر او و در محدوده‌ی اذن و شریعت او دوستدار همه‌ی آنان می‌باشیم و این محبت را هم عبادت خدا می‌دانیم.

منتها ما تا چشم به این جهان گشوده‌ایم. اطراف و حول و حوش خود را پر از غیر خدا دیده و دل به آنها بسته‌ایم! از مادر و پدر و اسباب‌بازی تا زن و فرزند و مال و مقام و... و طبیعی است که دل کندن از اینها بسیار دشوار است و به این سادگی میسر نمی‌باشد.  
صد هزاران دانه و دام ای خدا      ما چو مرغان حریص بینوا

### چرا دل تهی از نور حق است؟

مرغ گرسنه‌ای که در هوا پرواز می‌کند، در میان بیابان چشمش به دانه‌ها می‌افتد که روی زمین پاشیده‌اند و با حرص تمام برای برچیدن آن دانه‌ها فرود می‌آید، در حالی که خبر ندارد کنار آن دانه‌ها دام گسترده‌اند و میان دام می‌افتد.

آری، ما همان مرغان حریص بینوا هستیم که به عشق برچیدن دانه‌ها میان دام‌ها افتاده‌ایم و راه تخلص از آنها را نمی‌یابیم. این هم گفتار خداست:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛<sup>۱</sup>

ما آنچه را که روی زمین است؛ زینت آن قرار داده‌ایم تا آنها را [آدمیان را] بیازماییم که کدامشان بهتر عمل می‌کنند.

آری؛ خداوند حکیم، موجودات زمینی را که از خاک تیره به وجود آمده‌اند با انواع و اقسام زینت‌ها آرایش کرده و دلریا ساخته است. از آن سو انسان را نیز از طریق عقل و وحی، آگاه ساخته که این جهان صحنه‌ی امتحان و آزمایش است و او باید در این صحنه‌ها با قدرت ایمان و اراده‌اش خود را در مقابل آن دلربایی‌ها از لغزش نگه دارد تا به

۱- سوری کفف، آیه‌ی ۷.

سعادت ابدی نائل گردد.

ما اعمال خوب فراوان داریم، اما از آن سو فریفتگی در مقابل دلربایان نیز فراوان داریم و در لغزشگاه‌ها دم به دم می‌لغزیم و فرآورده‌ها را از دست می‌دهیم. ما پنجاه سال و شصت هفتاد سال است که گندم به انبار جان خود می‌ریزیم از نماز و روزه و حج و... ولی یاللاسف که اکنون سری به انبار قلب خود می‌زنیم آثاری از آن همه گندم که در آن ریخته‌ایم، از نورانیت و معنویت در آن نمی‌بینیم!

تقوا، تنها راه درمان دردهای ما

و لذا قرآن حکیم می‌فرماید:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>... فقط خدا اعمال متقین را می‌پذیرد.

این همه اعمال عبادی که انجام می‌دهید از نماز و روزه و حج و زکات و... اگر بخواهید اینها رو به عالم بالا حرکت کنند و مقبول درگاه خدا گردند، باید تقوا پیشه کنید و موش دزد گناهان را به خانه‌ی قلب خود راه ندهید و گرنه تمام اعمالتان بی‌ثمر خواهد بود. در آیه‌ی دیگر این حقیقت را مفصل‌تر و روشن‌تر بیان فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup>

[ای پیامبر! به مردم] بگو: اگر [این چنین هستید که] پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان و امواتان که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کسادی بازارش بیم دارید و مساکن مورد علاقه‌تان نزد شما از خدا و رسول و از جهاد در راهش محبوب‌تر می‌باشند، در انتظار فرار سیدن فرمان خدا باشید و [بدانید که] خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند [و به هدف مطلوبشان نمی‌رساند].

البته چنانکه قبلاً هم گفته شد، منظور این نیست که این عناوین را دوست نداشته

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

باشید. بلکه منظور این است که اگر اینها نزد شما در زندگیتان محبوب تر از من و جهاد در راه من باشند، بدانید که از صراط مستقیم حق منحرف شده‌اید و عاقبت سر از جهنم در می‌آورید و خدا مردم فاسق منحرف از راه حق را نمی‌گذارد به هدف مطلوبشان نائل شوند.

به زبان ذکر خدا، ولی دل پر از هوی

آیات قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام مخصوصاً دعاهای مأثورہ<sup>۱</sup> از آن مقربان درگاه خدا در این مقامند که ما بندگان جدا مانده‌ی از خدا را با خدا آشنا کنند و محبت او را در دل‌های ما بنشانند. آنگونه که از هر چه که غیر خداست منقطع گشته و تنها به خدا پیوندیم. ولی متأسفانه ما اکثراً دل از غیر خدا نمی‌توانیم برکنیم و در عین حال در مناجات شعبانیه به دروغ می‌گوییم: (الهِ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ)؛ ای خدای من! من از هر چه که غیر تو بود گریختم، محبت هر چه که در اختیارم بود از دل بیرون ریختم و با قلبی خالی از حب همه چیز در حضور تو ایستادم.

آیا انصافاً این حرف از کسی هم چون من سراپا غرق در محبت مال و مقام و زن و فرزند و خانه و ماشین و مغازه دروغ نیست؟ آنچه که درباره‌ی امثال من صادق است؛ این جملات است:

(إِلٰهِي قَدْ أَقْنَيْتُ عُمْرِي فِي شِرَّةِ السُّهُوِ عَنْكَ وَ أَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرَةِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ)؛

خدایا! من عمرم را در حالت سهو و غفلت از توفانی کردم و جوانی‌ام را در مستی دوری از تو به تباهی کشاندم.

حال آنچه از تو می‌خواهم ای خدا اینکه:

(هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ)؛<sup>۲</sup>  
این عنایت را درباره‌ی من روا دار که از هر چه که غیر تو است جدا گردم و تنها به تو پیوندم و دیدگان دل‌های ما را به روشنایی دیدار خودت منور گردان.

۱- مأثورہ: وارد شده.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۹۸.

آری:

طیّران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت      به در آی تا ببینی طیّران آدمیت  
آدمی را برای طیّران و پرواز در آسمان معرفه الله و محبّه الله، خداشناسی و  
خدادوستی به این جهان آورده‌اند! ولی مع‌الاسف ما پای بندهای فراوان از شهوات نفسانی  
به پای عقل خود بسته‌ایم و قدرت پرواز در آسمان خداجویی را از دست داده‌ایم.

## بخش دوم:

– گفتار هشتم: ماه مبارک رمضان (۱)

– گفتار نهم: ماه مبارک رمضان (۲)

– گفتار دهم: ماه ذیقعدہ

– گفتار یازدهم: فضیلت حجّ

– گفتار دوازدهم: عظمت غدیر



## گفتار هشتم: ماه مبارک رمضان (۱)

### ماه مبارک رمضان، ماه میهمانی خدا

در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان هستیم، ماه رحمت و برکت، ماه ضیافت و میهمانی حضرت سلطان السلاطین. ندای حضرت معبود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾؛<sup>۱</sup> فرح‌بخش‌ترین نداست که به گوش جان اهل ایمان می‌رسد و آنان را با شوق و شغف بی‌پایان به اجابت دعوت و امتثال امر و اطاعت فرمان وا می‌دارد، آنگونه که محبوبی حبیبش را و معشوقی عاشقش را صدا بزند که بیا به خانه‌ی من و بنشین در کنار من.

آری ای کسانی که ایمان به من آورده و دوستدار من هستید، از شما خواسته‌ام امساک کنید از آنچه که من نمی‌پسندم. در این یک ماه از همه چیز جدا شوید و به من بیونید. این ندا چنان نشاط و فرح در مؤمنان ایجاد می‌کند که سر از پا نشناخته آماده برای تحمل هرگونه رنج و تعب از گرسنگی و تشنگی و ترک دیگر تمایلات خود می‌گردند و به زبان حال خویش می‌گویند:

هوای کعبه چنان می‌دواندم به نشاط      که خار مغیلاں حریر می‌آید

### تعبیر بسیار لطیف

فرموده است: (الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ)؛<sup>۲</sup> روزه مال من است و من خودم به آن پاداش می‌دهم. در این جمله دو تعبیر بسیار لطیف آمده است. اول: (الصَّوْمُ لِي)؛ روزه مال من است. در هیچ یک از عبادات ظاهراً اینگونه گفته نشده است. درباره‌ی نماز داریم: ﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛<sup>۳</sup> نماز را به یاد من باشی. یعنی ذکر و یاد من، غرض اصلی از نماز است

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۱۷.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

و درباره‌ی حج آمده:

﴿...لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾<sup>۱</sup>

...بر مردم [واجب] است برای خدا کعبه را زیارت کنند...

ولی آن لطافتی که در «الصَّوْمُ لِي» هست در «اقم الصَّلوةَ لَذِكْرِي» و در «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» نیست (ارباب ذوق این لطافت را می‌فهمند).

دوم:

(أَنَا أُجْرِي بِهِ)؛ من، خودم پاداش روزه‌دار را می‌دهم.

معمولاً شخص عظیم‌القدر بزرگی بخواهد اجر و مزد کارگزاران خانه‌اش را بدهد، دستور به خادمان خود می‌دهد که اجر و مزد آنها را بپردازد و هیچگاه شخص خودش اقدام به این کار نمی‌کند. ولی بندگان روزه‌دار آنچنان نزد خدا مکرمند که نمی‌فرماید دستور به فرشتگان مقرب می‌دهم که اجر و پاداش آنها را بپردازند بلکه می‌فرماید: من خودم - بدون واسطه - اقدام به پاداش دادن به آنان می‌نمایم:

﴿...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾<sup>۲</sup>

... گروهی از بهشتیان، خود پروردگارشان ساقی آنان می‌باشد.

این معنا بنا بر این است که کلمه‌ی (أُجْرِي) به اصطلاح ادبی، صیغه‌ی فعل معلوم باشد و اگر آن را به صیغه‌ی فعل مجهول بخوانیم (أَنَا أُجْرِي بِهِ) معنا بسیار لطیف‌تر از معنای اوّل خواهد شد، زیرا معنا این می‌شود که: من خودم پاداش روزه می‌شوم، یعنی متاعی ارزشمندتر و عالی‌تر از لقاء و دیدار جمال خودم نیست که به عنوان پاداش روزه به روزه‌دار بدهم؛ آنگونه که در پاداش نفس مطمئنّه فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ... وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾<sup>۳</sup>

به سوی خدایت بازگرد.... و به بهشت خودم داخل شو.

این نشان می‌دهد جنتی که از آن خداست، امتیاز خاصی از دیگر جنّات دارد و آن جنّت لقاء و آن هدف اصلی از آفرینش انسان کامل است.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.



## انقطاع الی الله و مراتب آن

باری، حقیقت روزه امساک است و خودداری کردن از توجه قلبی به غیر خدا که در لسان ادعیه از آن، تعبیر به «انقطاع» شده است. در مناجات شعبانیه که زمینه ساز ماه مبارک رمضان است آمده:

(إلهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا  
إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعُظْمَةِ وَ  
تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ)؛<sup>۱</sup>

خدایا چنانم کن که از همه جدا گشته به تو ببینم و دیدگان دل‌های ما را به  
روشنایی دیدارت منور گردان تا دیدگان دل‌ها حجاب‌های نور را بشکافند و به  
معدن عظمت واصل گردند.

خدایا! به من عنایت کن که از همه چیز بریده شوم و دل به چیزی نبندم. البته این کار  
ساده‌ای نیست. ما از همان لحظه که چشم به این جهان گشوده‌ایم غیر خدا را دیده و دل به  
آن بسته‌ایم. مدتی به پستان مادر و آغوش پدر چسبیده و در فراق آنها گریسته‌ایم؛ بعد از  
آن کفش و کیف و کلاه و اسباب بازی را محبوب خود دانسته و سرانجام به زن و فرزند و  
پول و جاه و مقام وابستگی پیدا کرده‌ایم و هم اکنون از اقبال آنها خوشحال و از اِدبارشان  
محزون می‌شویم.

بنابراین ما کجا و انقطاع از غیر خدا کجا؟! در مناجات شعبانیه الفاظی را به زبان  
جاری می‌کنیم و اکثراً نمی‌فهمیم مقصود از «انقطاع» چیست و فرضاً هم که معنای آن را  
بفهمیم، متحقق گشتن جان به حقیقت آن بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

(إلهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا  
إِلَيْكَ)؛

خدایا! موقم کن از هر چه که ماسوای توست منقطع شوم و تنها به تو ببینم  
و دیدگان دل‌های ما را به روشنایی خاصی که در پرتو آن به تو بنگریم منور  
گردان.

(حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ)؛

تا دیده‌ی دل‌ها، حجاب‌های نور را که میان ما و تو حائل شده است بشکافد.

(فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أرواحنا مُعَلِّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ)؛

و به معدن عظمت واصل شده و جان‌های ما آویخته به عزت قدست گردد.

انقطاع از غیر خدا هم مراتب دارد:

۱- امساک چند ساعتی از روزهای ماه مبارک رمضان از خوردن و آشامیدن و دیگر مبطلات روزه که انقطاع عوام مردم است.

۲- بازداشتن اعضا و جوارح از ارتکاب گناه و اعمال ناپسند در نزد خدا در طول ماه مبارک رمضان علاوه بر امساک از مبطلات روزه که انقطاع خواص بندگان است.

۳- خالی کردن خانه‌ی دل از توجه به هر چه که غیر خداست در تمام مدت عمر علاوه بر امساک از مبطلات روزه در ماه مبارک رمضان و علاوه بر بازداشتن اعضا و جوارح از ارتکاب گناهان که انقطاع اخص خواص از عبادالله المخلصین است و آنها خانه‌ی دل را یکجا قُوق برای خدا کرده‌اند و هیچ جای خالی از قلبشان برای کسی یا چیزی غیر خدا باقی نگذاشته‌اند آنگونه که جناب یوسف صدیق علیه السلام به زلیخا که با عشوه‌گری‌های عجیب می‌خواست در دل او جا کند فرمود: ﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي...﴾؛ این شدنی نیست و هرگز تو نخواهی توانست در گوشه‌ای از زوایای قلب من جا کنی و لذا خدا درباره‌اش فرمود: ﴿...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾؛<sup>۲</sup> به تحقیق او از بندگان خالص گشته‌ی ماست و فضای جانش، یک جا قرقگاه ماست.

آری این انقطاع به معنای واقعی و ذکرالله حقیقی است و تحقق بخش به حقیقت

«الصَّوْمِ إِلَى و انا اجزی به».

در حقیقت نیستی ذاکر بدان

تا فراموش نگردد غیر حق

ذاکری گر چه نجبنانی زبان

چون فراموش شود مادون او

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

۲- همان، آیه‌ی ۲۴.

## بخش‌هایی از خطبه‌ی شعبانیه

اینجا مناسب است چند جمله‌ای از خطابه‌ی الهام‌بخش رسول اکرم ﷺ را که در هفته‌ی آخر ماه شعبان ایراد فرموده‌اند بشنویم:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ)؛<sup>۱</sup>

ای مردم! به طور قطع و مسلم ماه خدا رو به سوی شما آورده است.

## الف: آماده شدن برای بهره‌برداری

اینکه رسول اکرم ﷺ با تأکید مکرر فرارسیدن ماه مبارک رمضان را به مردم مسلمان اعلام می‌کند، احتمالاً نشان دهنده‌ی این مطلب است که آمادگی لازم را برای پذیرش ماه خدا در مردم ندیده است. از باب مثل کسی که می‌داند امشب مسافر عزیزی از سفر باز می‌گردد ولی خانه‌اش را برای پذیرایی از او مهیّا نساخته است، یکی از نزدیکانش با تأکید مکرر به او می‌گوید: امشب مسلم بدان آن عزیز از سفر باز می‌گردد و به خانه‌ات وارد می‌شود. اینجا هم پیامبر اکرم ﷺ برای آماده‌سازی مردم برای استقبال از ماه خدا فرموده است:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ)؛

ای مردم! مسلماً ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت به سوی شما آورده است.

(شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاقَةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ)؛

ماهی که شما در آن به میهمانی خدا دعوت شده‌اید، مورد اکرام خدا قرار گرفته‌اید.

## ب: توفیق روزه‌داری و تلاوت قرآن

(فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَ قُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لِيَصِيَامِهِ وَ

تِلَاوَةِ كِتَابِهِ)؛

حال با نیت‌های صادق و قلب‌هایی طاهر از خدا بخواهید توفیق روزه‌داری و

تلاوت کتابش را به شما عنایت کند.

## ج: حفظ زبان و چشم

(وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ غُضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ عَلَيْهِ النَّظَرُ أَبْصَارَكُمْ)؛

زبان‌هایتان را از گفتارهای ناپسند حفظ کنید و چشم‌هایتان را از آنچه که نگاه به آن حلال نیست فرو پوشید.

تا روزه‌هایتان؛ روزه‌ی به معنای واقعی باشد وگرنه چند ساعتی روزها گرسنه و تشنه ماندن و شب‌ها به اضعاف مضاعف جبران نمودن روزه‌ی واقعی که مُقَرَّب انسان نزد خدا باشد نخواهد بود!

## د: دریافت جواز عبور از صراط

(أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ حُلُقُهُ كَانَ لَهُ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ)؛<sup>۱</sup>

ای مردم! هر یک از شما در این ماه اخلاقش را نیکو گرداند [و با افراد خانواده‌اش خوشرفتار باشد] دارای جواز [عبور از] صراط خواهد شد.

زنی روزه‌دار به خدمتکار خانه‌اش ناسزا گفت، رسول خدا ﷺ غذایی نزد او فرستاد که بخورد. او گفت: من روزه دارم، فرمود تو چطور روزه‌داری که به خدمتکار خانه‌ات ناسزا گفتی؟! فرموده‌اند:

(كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَا)؛<sup>۲</sup>

چه بسیار روزه‌داری که جز گرسنگی و تشنگی از روزه‌اش بهره‌ای نمی‌برد.

## هـ: به دست آوردن ملکه‌ی تقوا

قرآن با کمال صراحت و قاطعیت فرموده است:

(...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)؛<sup>۳</sup>

...منحصراً خدا از تقواپیشگان [عباداتشان را] می‌پذیرد.

در آیه‌ی صیام هم فرموده است: ﴿...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛<sup>۴</sup> مقصود

۱- الاقبال، صفحه‌ی ۲.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۵.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۴- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۳.

اصلی از واجب کردن روزه بر شما اهل ایمان، به دست آوردن ملکه‌ی تقوا بوده است. از جمله‌ی عباداتی که در ماه مبارک رمضان شایسته است روی آن تکیه شود و مورد توجه بیشتر قرار گیرد، نافله‌ی لیل و نماز شب است؛ قسمتی از شب را بیدار بودن و به عبادت خدا پرداختن از شئون شیعی آل محمد علیهم‌السلام است.

حال اگر کسی صورت مفصل آن را از دعا برای ۴۰ مؤمن و ۷۰ استغفار و ۳۰۰ العفو نتوانست انجام دهد، کافی است چند دقیقه‌ای قبل از طلوع فجر از جا برخیزد و ظرف ده پانزده دقیقه چند رکعت به حمد تنها بدون سوره هم که شده بخواند او در زمره‌ی اهل تهجد به حساب خواهد آمد ان شاء الله.

### وسوسه‌های شیطان

البته شیطان به وسوسه برمی‌خیزد و می‌گوید اینکه نماز شب نمی‌شود! نه دعا برای ۴۰ مؤمن دارد نه ۷۰ بار استغفار و نه ۳۰۰ بار العفو آن هم حمد تنها بی سوره و لش کن بگیر و بخواب. از تو نخواسته‌اند همین خواب تو عبادت است. آری خدا فرموده است:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...﴾؛<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه شیطان دشمن شماست، شما هم او را دشمن خود بشناسید...!

اعتنا به وسوسه‌های او ننماید و بگویید لعنت خدا بر تو باد. من نماز را به همین کیفیت می‌خوانم و از خدای مهربان خویش امید پذیرش دارم.

### لذت خلوت با محبوب بی‌همتا

در روایت آمده خدا به حضرت موسی علیه‌السلام فرمود:

(يَا بْنَ عِمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي)؛

ای پسر عمران! دروغ گفته کسی که پنداشته مرا دوست دارد و همین که شب

فرا رسید، از من بی‌خبر افتاده و خواب رفته است.

(أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ)؛

آیا چنین نیست که هر محبتی خلوت با محبوبش را دوست دارد؟

ساعت آخر شب ساعت خلوت با خداست!

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۶.

(يَا أَيُّهَا عِمْرَانُ هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ سَتَجِدُنِي قَرِيباً)؛<sup>۱</sup>

ای پسر عمران! به من از قلبت؛ خشوع و از بدنت؛ خضوع و از چشمانت، اشک بده، آنجاست که مرا نزدیک خواهی یافت!

در پایان خطبه‌ای که از رسول اکرم ﷺ در هفته‌ی آخر شعبان راجع به موقعیت عظیم ماه مبارک رمضان نقل شده امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام از جا برخاست و عرض کرد:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ)؛

ای رسول خدا! چه عملی در این ماه افضل اعمال است؟

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ)؛<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: پرهیز از گناهان [افضل اعمال این ماه است].

که یک درس عملی و تمرین روحی می‌شود برای انسان و او را تا ماه رمضان آینده پاک و مطهر از آلودگی‌های اخلاقی و عملی نگه می‌دارد. ﴿...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ به دست آوردن ملکه‌ی تقوا مقصود اصلی از اینجاست صیام بوده است!

### دعای کوتاه اما پر محتوا

از جمله دعا‌های پر محتوایی که از امامان عليهم السلام رسیده این چند جمله است که امام سیدالسادین عليه السلام آن را در شب‌های دهه‌ی آخر ماه مبارک رمضان مخصوصاً در شب ۲۷ ماه مبارک مکرراً می‌خواندند:

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ)؛<sup>۳</sup>

خدایا! [این نعمت را به من ارزانی دار و آن را] رزق و روزی من قرار ده که از این سرای فریبنده‌ی دنیا، پهلو تهی کنم و به سرای جاودانه‌ی آخرت دل ببندم و پیش از اینکه همه چیز از دستم برود، خودم را برای مرگ آماده سازم.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۷۷، با اندکی تفاوت.

۲- همان، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۳.

۳- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۶۳.

## درخواست سه نعمت بزرگ

امام سجّاد علیه السلام از این سه نعمت، تعبیر به «رزق و روزی» فرموده است. دل کندن از این دنیا و دل بستن به آخرت و آماده شدن برای مرگ. رزق و روزی از نظر اکثر ما مردم، همان آب و نان است و خوراک و پوشاک و مسکن! در صورتی که اینها همه رزق این بدن مادی فناپذیر انسان است و حال آنکه روح و جان انسان نیز - که هرگز فنا نخواهد داشت - احتیاج به رزق خاصی دارد که حیات ابدی و زندگی جاودانه اش پس از مرگ در گرو به دست آوردن و همراه بردن آن رزق است و امام سجّاد علیه السلام آن رزق معنوی انسان را در سه جمله‌ی کوتاه و در عین حال پرمحتوا بیان فرموده است:

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ)؛

خدایا! به من تجافی از دار غرور را عنایت فرما.

## الف: دوری از فریبندگی‌های این دنیای گذرا

«تجافی» نقطه‌ی مقابل «تعلق» است. تعلق یعنی دلبستگی و وابستگی به چیزی. تجافی یعنی کنار کشیدن و دوری جستن از چیزی. تعلق چسبیدن است و تجافی جدا گشتن. دارالغرور یعنی سرای فریبنده و عالم گولزن که همین عالم دنیا است. چنانکه می‌دانیم این دنیا جلوه‌گری‌های فراوان دارد. آدم خام ناپخته را زود گول می‌زند و به دام می‌افکند و راستی مرد پخته می‌خواهد که در مقابل این جلوه‌گری‌های دنیا محکم بایستد و خود را نبازد و با کمال بی‌اعتنایی از آن تجافی کند و این حقیقت، همیشه در برابر چشم عقلش باشد و بیندیشد که تمام اینها که به من چسبیده‌اند و از من دل برده‌اند روزی می‌رسد که همه از من جدا می‌شوند و مرا به آتش عذاب دوری از خدا می‌افکنند.

پس چه بهتر که هم اکنون تا آن روز فرا نرسیده من خودم پیش‌دستی کنم و از آنها دل بر کنم و تا آنها از من جدا نشده‌اند من، خودم را از آنها جدا کنم! این معنای تجافی از دار غرور است که متفرّع<sup>۱</sup> بر شناختن دنیا به عنوان دارالغرور و سرای فریب است. این جمله از سخنان نورانی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

۱- متفرّع: نتیجه و حاصل.

(الدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُوتُ)؛<sup>۱</sup>

دنیا، فریب می دهد و زیان می رساند و می گذرد!!

و راستی چه زیبا سخنی است این سخن! (ارواح همه‌ی عالمیان فدای خاک پاک و مبارک گوینده‌اش باشد) با یک جمله‌ی کوتاه پرونده‌ی گذشته و حال و آینده‌ی دنیا را پیش چشم انسان گشوده و او را به اندیشه واداشته و از فریب خوردن و هلاک گشتن بر حذرش می دارد. در قرآن کریم نیز این هشدار خداوند حکیم آمده است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛<sup>۲</sup>

ما، آنچه را که بر زمین است؛ زینت زمین قرار داده‌ایم تا آدمیان را بیازماییم که کدامشان خوش عمل ترند.

عاقلان از بی خردان و رشیدان از سفیهان امتیاز پیدا کنند.

﴿وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾؛<sup>۳</sup>

به یقین، ما تمام آرایش‌های زمین را تبدیل به خاک خشک بی گیاه می‌نماییم! ما این جریان را در دیدگاه انسان‌ها قرار داده‌ایم تا اندیشمندان از آنها با مشاهده‌ی این جریان پی ببرند که دنیا با تمام جلوه‌گری‌هایش دار غرور است و سرای فریب! به همین زودی همه چیزش خاک و خاکش دستخوش باد خواهد شد و لذا آدم عاقل نه تنها به آن دل نمی‌بندد، بلکه با بی‌رغبتی کامل از آن تجافی می‌نماید و خود را کنار می‌کشد.

ولی ما اکثراً چون ماهیت دنیا را آنچنانکه هست نشناخته‌ایم و مغرور جلوه‌های ناپایدار آن گشته‌ایم، نه تنها از آن تجافی نمی‌کنیم، بلکه با میل و رغبت تمام به آن دل می‌بندیم و خود را به آن می‌چسبانیم و برای به دست آوردن آن با دور و نزدیک و حتی با خویشاوندان خود به جنگ و ستیز برمی‌خیزیم و اعتنایی به حلال و حرام خدا نمی‌کنیم و حیات ابدی و سعادت اخروی خود را قربانی این زندگی موقت زودگذر دنیا می‌نماییم. آیا این کار انصافاً کار سفیهانه‌ای نیست؟

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۱۵.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷.

۳- همان، آیه‌ی ۸.



## ب: روی آوردن به سرای جاودانه‌ی آخرت

پس جا دارد که به تبعیت از امام بزرگوارمان امام سیدالساجدین علیه السلام از خدا بخواهیم:  
 (اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْعُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ)؛ خدایا! روزی من گردان این  
 نعمت را که از این سرای فریبنده‌ی دنیا پهلو تهی کنم و به سرای جاودانه‌ی آخرت دل  
 بندم و در جرگه‌ی مردان و رجالی درآیم که خدا در مدح آنها فرموده است:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ... يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ  
 الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾<sup>۱</sup>

مردانی که سوداگری‌های دنیا آنها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد... و پیوسته  
 نگران روزی هستند که در آن دل‌ها و دیده‌ها دگرگون می‌گردد!

در شب معراج به رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین مرد عالم امکان فرمودند:  
 (يَا أَحْمَدُ، إِحْذَرْ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ وَ  
 أُعْطِيَ الْحُلُوَّ وَالْحَامِضِ إِعْتَرَبَهُ)؛<sup>۲</sup>

ای احمد! مراقب باش مانند بچه نباشی که وقتی سبز و زردی ببیند و ترش و شیرینی  
 داده شود گول می‌خورد البته او که معصوم و منزّه از این فریفتگی‌ها است. مخاطب اصلی  
 این کلام، عالم انسان است و هدف، تنبّه دادن او به اینکه عاقلانه زندگی کند و همچون  
 کودک بی‌تمیز؛ خود را در مقابل جلوه‌گری‌های سبز و زرد و ترش و شیرین دنیا نبازد و  
 محروم از سعادت ابدی نگردد. در قرآن نیز آمده است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ  
 لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup>

این زندگی دنیا، جز سرگرمی و بازیچه چیزی نیست! و به یقین سرای آخرت  
 است که زندگی واقعی است اگر اینان می‌دانستند.

## نقطه ضعف اساسی ما

متأسفانه اکثر ما دعاهایی را که از امامان علیهم السلام رسیده است می‌خوانیم، ولی معانی آنها

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

۲- ارشادالقلوب دیلمی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۹.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

را خوب نمی‌فهمیم و اگر به زبان خودمان نیز از خدا چیزی بخواهیم، مسائل مربوط به زندگی مادّی از خانه و فرش و رونق بازار و کسب و کار از خدا می‌طلبیم.

حال آنکه امام بزرگوار ما حضرت سیدالساّجِدین علیه‌السلام در شب ماه رمضان برای بیدار ساختن ما غفلت‌زدگان از خدا تجافی از دار غرور می‌طلبد که خدایا! آنچه‌ان رشد عقلی به من عنایت کن که فریب جلوه‌گری‌های این دنیای گذرای گولزن را نخورم و خود را از دام و کمند آن دور نگه دارم و آماده برای انتقال به دارالخلود و سرای جاودانه گردم و آنجا به حیات ابدی و سعادت سرمدی که خدایم برایم مهیا ساخته است نائل شوم.

شاعر در این زمینه سخن بسیار جالبی دارد و می‌گوید:

در زمین دیگران خانه مکن! کار خود کن، کار بیگانه مکن!

کیست بیگانه تن خاکی تو کز برای اوست غمناکی تو

کسی در جایی قطعه زمینی دارد و تصمیم می‌گیرد آن را آباد کند و خانه بسازد. آنجا مصالح می‌ریزد، معمار و بنا و کارگر می‌برد و با هزینه‌ی بسیار احداث باغ و قنات و ساختمان مجلّل و مزین می‌نماید؛ ولی روزی که می‌خواهد به آن خانه منتقل شود و زندگی نوین از سر بگیرد، می‌بیند: ای عجب! اشتباه بزرگی شده و آن همه هزینه روی زمین شخص دیگری که کنار زمین او بوده است ریخته شده و زمین او آباد شده و زمین خودش همچنان ویرانه مانده است، طبیعی است که چه غصّه و اندوه عمیقی سراپای وجود او را می‌گیرد.

ضرورت توجه بیشتر به معنویات

آری، ای انسان عاقل:

در زمین دیگران خانه مکن کار خود کن، کار بیگانه مکن

تو یک عمر است که تمام سرمایه‌های وجودی خود را از قوای جسمی و روحی صرف آباد ساختن زمین بیگانه یعنی این بدن کرده‌ای و می‌کنی! در حالی که تو غیر این بدن ساخته شده‌ی از خاک هستی. این بدن، بیگانه‌ی از تو است و به همین زودی تبدیل به خاک خواهد گشت! تو خود جوهر و گوهر دیگری هستی که برای زندگی در خانه‌ی دیگری در عالم پس از مرگ آفریده شده‌ای و آن خانه را باید تو در مدّت عمر دنیایی‌ات با مصالحی که خالقت در اختیارت گذاشته است بنا کنی و روز انقضای عمر دنیایی‌ات، به

آنجا منتقل شوی ولی متأسفانه تو تمام عمرت سرگرم آباد ساختن زمین بیگانه که همین تن خاکی تو است می‌باشی و از برای او باغ و بوستان و مسکن و مرکب نوبه نو به نو فراهم می‌سازی و غصّه‌ی کمبودهایش را می‌خوری و اصلاً به فکر آباد ساختن سرزمین خاصّ به خودت که جان و روح خودت می‌باشد نیستی و علی‌الدوام مشغول چاق و فربه نگه داشتن این بدن و چرب و شیرین خوراندن به او می‌باشی و هیچ خیر نداری که:

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی جوهر جان را نیابی فربه‌ی

جوهر جان را که تشنه و گرسنه‌ی خداست؛ رها کرده و لاغر و مردنی‌اش ساخته‌ای؛ آنگاه به سراغ این تن خاکی که بیگانه‌ی از خودت است رفته و با جدّ تمام، خورش فسنجان و بوقلمون بریان به خوردش می‌دهی و چاق و چله‌اش می‌سازی. با ادکلن و عطر گل یاس، خوشبویش می‌گردانی و گویی که نمی‌دانی:

گر میان مُشک، تن را جا شود روز مُردن گند آن پیدا شود

آنچنان متعفن گردد و بدبو که نزدیک‌ترین کسانت از بوی بد آن فراری شوند و هر چه زودتر آن را از خانه بیرون برده و زیر خاک پنهانش کنند. پس به هوش باش و:

مُشک را بر تن مزین بر دل بمال مُشک چبُود نام پاک ذوالجلال

با مُشک ﴿الله لا اله الا هو الحیّ القیوم﴾ گوهر جان را معطر ساز تا عالم برزخ و محشر را با بوی خوش و خوشبوی عطر آگین گردانی.

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْعُزُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ)؛

چه محبوب رسواکننده‌ی ناپایداری!

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جانب این بندگان نادان از حضرت خالق سبحان معذرت‌خواهی می‌کند که چگونه این دنیای فانی را چسبیده‌اند و آخرت باقی را از دست داده‌اند.

(سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَ مَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً مَشْرَبًا وَ مَطْعَمًا وَ أَرْوَاجًا.... ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فِيهَا رَغَبْتَ رَغِبُوا وَ لَا إِلِي مَا سَوَّغْتَ إِلَيْهِ اشْتَأُوا أَقْبَلُوا عَلَي جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا عَلَي حُبِّهَا)؛

خدا! تو منزّه از هر عیب و نقصی هستی که هم خالق‌ی و هم معبود، بر اساس

آزمایش و امتحانات، سرایی [بهشت] برای خلق خویش آفریدی و در آن خوانی گستردی که مشتمل بر آشامیدنی و خوردنی و زنان و خدمتگزاران و قصرها و نهرهاست.

آنگاه دعوت کننده [پیامبر اکرم ﷺ] را فرستادی که مردم را به سوی آن بخواند، ولی آنها نه دعوت کننده را اجابت کردند و نه به نعمت‌هایی که ترغیب و تشویقشان نموده بودی، اشتیاق و رغبتی از خود نشان دادند؛ بلکه رو به مرداری [دنیا] آوردند که با خوردن آن رسوا گشتند و بر دوست داشتن آن با هم توافق نمودند.

(وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَىٰ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ)؛<sup>۱</sup>

و هر که عاشق چیزی شود، آن چیز چشمش را کور و دلش را بیمار می‌سازد [به طوری که عیب آن را نمی‌بیند و زستی‌اش را زیبا می‌بیند] در نتیجه او با چشمی ناسالم می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود، در حالی که شهوات عقل او را مختل! ساخته و دنیا دلش را میرانده است.

### ج: کسب آمادگی برای هجرت از این سرای فانی

جمله‌ی آخر دعای مورد بحث این است: (وَ الْأَسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ)؛ یعنی خدایا! این نعمت و این موفقیت را هم روزی من گردان که پیش از اینکه همه چیز از دستم برود، آماده‌ی مرگ باشم. مولای ما فرموده:

(نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ)؛<sup>۲</sup>

هر نفس آدم، قدمی به سوی مرگ و پایان مدّت عمرش است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده:

(أَكْثَرُ أَعْمَارِ أُمَّتِي بَيْنَ سِتِّينَ وَ سَبْعِينَ)؛

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸.

۲- همان، حکمت ۷۱.

اکثر اَمّت من بین شصت و هفتاد سال عمرشان به پایان می‌رسد.

یعنی در اقلیتند افرادی که عمرشان از هفتاد گذشته باشد! بنابراین ما که عمرمان از هفتاد گذشته است، در واقع قاچاقی زندگی می‌کنیم! و در مرئی و منظر جناب عزرائیل علیه السلام آفتابی نمی‌شویم و لذا انسان مؤمن عاقل آن است که در هر لحظه آماده‌ی مرگ و نسبت به آن در حال تجافی باشد.

این مسئله را در نماز جماعت می‌دانیم که اگر مأموم در رکعت دوّم به جماعت ملحق شود، طبعاً سر از سجده‌ی دوّم که برداشت، امام در حال تشهد است و مأموم متجافياً می‌نشیند؛ یعنی روی پنجه‌ی پا - نیم خیز - می‌نشیند تا با امام به حال قیام درآید؛ از این حال نیم خیز نشستن، تعبیر به تجافی می‌شود که کاملاً ننشسته و به زمین نجسیده است بلکه آماده‌ی برخاستن است.

انسان مؤمن عاقل نیز در دنیا به همین کیفیت تجافی زندگی می‌کند، یعنی به دنیا نمی‌چسبد و پخش و پلان نمی‌شود؛ بلکه پیوسته نیم خیز آماده برای لبیک گفتن به جناب عزرائیل علیه السلام است و لذا امام سیدالشاجدین علیه السلام در شب ماه رمضان ضمن دعایش از خدا حالت استعداد و آمادگی برای مرگ را می‌خواهد که:

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَّ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ  
الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ)؛

البته مقصود از آماده شدن برای مرگ این نیست که انسان از زندگی دنیا و کار و بار خود دست بردارد و در قبرستان به انتظار آمدن لحظه‌ی مرگ بنشیند، بلکه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که مقصود از آماده گشتن برای مرگ چیست؟ فرمود:

(أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ الْإِسْتِمَالُ بِالْمَكَارِمِ)؛<sup>۱</sup>

تکالیف و وظایف واجب در دین را انجام دادن و از ارتکاب گناهان و محرمات الهی اجتناب نمودن و مکارم و اخلاق فاضله را به دست آوردن.

### گستره‌ی واجبات دین

عرض شده است که واجبات در دین ما، منحصر به نماز و روزه و حج و خمس و

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۰، با اندکی تفاوت.

زکات نیست! بلکه هر کسی در هر کاری هست، دین مقدّس در باره‌ی آن کار واجبات دارد! در زندگی خانوادگی، زنان و شوهران، اولاد و والدین نسبت به یکدیگر حقوق متقابل دارند و ادای هر حقّی واجب است و ترک آن حرام! در زندگی اجتماعی از کسبه‌ی بازار، کارمندان ادارات، پزشکان و بیماران، رانندگان و مسافران و... همه نسبت به هم حقوق متقابل دارند و باید ادا شود.

وظیفه‌ی هر مسلمان است که ابتدا از طریق عالمان دینی جامع الشّرایط، علم به احکام خدا را به دست آورد و سپس در تمام شئون زندگی اش آن علم را به مرحله‌ی عمل درآورد و مراقب باشد که فریب مدّعیان کاذب در مسائل مربوط به دین را نخورد که با قیافه‌های غلط‌انداز در هر لباسی فراوان شده‌اند!!

## گفتار نهم: ماه مبارک رمضان (۲)

### بهره‌ی هر کس به قدر معرفتش

ماه مبارک رمضان به پایان رسید، دارالضیافه و مهمانسرای حضرت ربّ العالمین که برای پذیرایی از بندگان دعوت شده‌اش تشکیل داده بود، بر حسب امتیاز خاصش انجام پذیرفت. اکنون ما نمی‌دانیم که چه قدر توانستیم به عظمت مقام میزبان کریم و شرافت خوان گسترده‌اش پی ببریم و از محتویات بسیار عالی سفره‌اش برخوردار شویم.

اگر سلطان یک کشور خوان کرم بگستراند و از همه‌ی افراد ملت دعوت کند که در مهمانسرا و کنار سفره‌ی او حاضر شوند، طبیعی است که افراد و طبقات مختلف مردم با انگیزه‌های گوناگون کنار سفره‌ی سلطان می‌نشینند. **گروهی** شکم‌خواره‌اند و همی جز خوردن الوان غذاها - که در سفره‌ی شاه هست و جای دیگر پیدا نمی‌شود - ندارند! **گروه دیگری**، توجه زیادی به غذاها ندارند و چه بسا نظیر آن و یا بهتر از آن را در سفره‌ی خود داشته باشند، آنها علاقه‌مند به تشخصات و تعیینات دنیایی هستند؛ جاه طلبند و مقام دوستند و از اینکه مدعو به دعوت سلطان شده‌اند و کنار سفره‌ی شاه نشسته‌اند، به خود می‌بالند و به دیگران فخرفروشی می‌کنند.

اما **گروه سوم**، منزلت عالی تری دارند، آنها نه شکم‌خواره‌اند که تنها برای خوردن اطعمه و اشره‌ی فراوان به خانه‌ی سلطان رفته باشند و نه جاه طلبند که اجابت دعوت سلطان را، وسیله‌ای برای کسب تعین و تشخص اجتماعی خود قرار داده باشند، بلکه آنها صرفاً خود سلطان را دوست دارند و به او عشق می‌ورزند و جز زیارت شخص سلطان و تماشای جمال و جلال او هدف و مقصد دیگری ندارند و بدیهی است که قرب منزلت این گروه در نزد سلطان با آن دو گروه پیشین تفاوت بسیار دارد!

حال، دارالضیافه‌ی حضرت ملک‌الملوک سلطان السلاطین ربّ العالمین نیز چنین است و شرکت کنندگان در این مهمانسرا، طبقات مختلف بستگان دارای انگیزه‌های گوناگون می‌باشند. گروهی برای رسیدن به منافع مادی از زن و فرزند و خانه و ماشین و کسب و کار با رونق پر درآمد و... با خدا ارتباط عبادی برقرار می‌کنند و به اذکار و اوراد و ختم قرآن می‌پردازند. گروه دیگری اعتنا به اینگونه مطالب ندارند، آنها طالب بهشت و حور و قصور در عالم آخرتند. اما گروه سوم از این مراحل گذشته‌اند و آنها همّت بسیار اعلایی دارند و می‌گویند دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را؛ آنها جز لقاء و رضوان خدا مطلوبی نمی‌شناسند!

واقع اینکه ما نمی‌فهمیم آنچه را که آنها می‌فهمند و لذا ما نمی‌توانیم درباره‌ی مُدرکات آنها سخنی بگوییم و جمال و جلالی را که آنها از حضرت ربّ العالمین ادراک می‌کنند به فکر و زبان و قلم بیاوریم. ما همین قدر می‌بینیم که آنها به هنگام سخن گفتن با خالقشان می‌گویند:

(إلهی مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي  
أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَىٰ عَنْكَ حَوْلًا)؛<sup>۱</sup>

ای خدا و ای معبود من! کیست آن کس که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و آنگاه غیر تو را جای تو مطلوب خود قرار داده باشد و کیست آن کس که با قرب تو مأنوس شده باشد و آنگاه جدا گشتن از تو را طالب باشد.

(مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا أَعَذَّبَ شَرِبَ قُرْبِكَ)؛<sup>۲</sup>

خدا یا چه دلنشین است طعم محبت تو و چه گوارا است نوشابه‌ی قرب تو.

(وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءٌ عَلَّتِي)؛<sup>۳</sup>

تنها در مناجات با تو است نشاط روح و آسایش جانم و در نزد تو است داروی بیماری‌ام.

(إلهی فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ قَرَّتْ بِالتَّظَرِّ

۱- مفاتیح الجنان، مناجات‌المحبّین از مناجات‌خمس عشره.

۲- همان، مناجات‌العارفین.

۳- همان، مناجات‌المريدین.



إِلَىٰ مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ)؛<sup>۱</sup>

خدایا ما را از کسانی قرار ده که پرده از مقابل دیدگانشان کنار رفته و چشمانشان با نگاه به محبوبشان روشن گشته است.

### بیگانگی ما از معارف عالی ادعیه‌ی مأثوره

آنچه تأسف آور است اینکه این گنجینه‌های معارف را تحت عنوان مناجات مأثوره‌ی از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام در اختیار ما قرار داده‌اند، ولی ما اکثراً جز تلفظ به الفاظ آنها و بعضاً جز تفهّم و تصوّر مفاهیم آنها بهره‌ای نمی‌بریم.

ما مناجات خمس عشره و دعای ابو حمزه ثمالی و دعای افتتاح و جوشن کبیر را می‌خوانیم و شاید بسیاری از فرازهای آنها را هم حفظ باشیم، ولی در پی درک مقاصد عالی‌های آنها در حدّ توانایی خود نمی‌باشیم که حدّ اقل تصدیق کنیم: این حقایق در عالم هست و ادراک کنندگانی هم هستند، اگر چه ما توانایی ادراک آنها را نداریم.

نقل شده: حضرت موسی کلیم علیه‌السلام که چهل شبانه‌روز در میقات مشرف به شرف مناجات و مکالمه‌ی با خدا بوده است، چنانکه خدا فرموده است: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَاتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...﴾؛<sup>۲</sup> در این چهل شبانه‌روز آنچنان مجذوب جمال حضرت محبوب بود که نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید و نه اندکی خوابید!!<sup>۳</sup> البته این مطلب باور کردنش برای ما سنگین است که مگر او بشر نبوده است؟ آری:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾؛<sup>۴</sup>

بگو: من هم مثل شما بشرم ولی من ارتباطی خاصّ با عالم ربوبی دارم...

از این نظر حساب من از حساب شما جداست که مجذوب جذبه‌ی دیگری هستم و آن جذبه دربارہ‌ی شما تحقق ندارد.

همچنین نقل شده: وقتی یوسف صدیق علیه‌السلام را در بازار مصر به عنوان برده در معرض فروش گذاشتند؛ اهالی مصر که جمال بی‌مثال او را دیدند، آنچنان مجذوب او شدند که تا

۱- مفاتیح الجنان، مناجات العارفين.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

۳- المراقبات مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی (رض)، صفحه ۲۲۰.

۴- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

مدّتی مدید بر اثر تماشای جمال او احساس گرسنگی و تشنگی نمی کردند!!  
 نمونه اش را خود قرآن نشان داده که وقتی حضرت یوسف علیه السلام بدون آگاهی قبلی به  
 محفل زنان مصری - که زلیخا تشکیل داده بود- وارد شد، به فرموده ی قرآن: ﴿...فَلَمَّا رَأَيْتَهُ  
 أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾؛<sup>۱</sup> به محض اینکه چشم زن ها به جمال یوسف افتاد، چنان  
 دگرگون شدند و مجذوب او گشتند که کارد برنده را به جای اینکه روی میوه بگذارند،  
 روی دست های خود گذاشتند و دست های خود را بریدند و احساس درد نکردند.

### دارویی مؤثر برای درمان تشویش و نگرانی

حال قرآن می فرماید: تنها عاملی که می تواند حالت «آرامش و طمأنینه» در قلب و  
 جان انسان به وجود بیاورد، آنگونه که برای از دست دادن هیچ چیز احساس اضطراب و  
 تشویش و نگرانی ننماید، «توجّه روحی» به خداست!

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛<sup>۲</sup>

...آنگاه باشید که دل ها با یاد خدا طمأنینه و آرامش می یابد!

آنگاه می فرماید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ  
 فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾؛<sup>۳</sup>

ای جان آرامش یافته! بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنودی و  
 هم او از تو خشنود است. آنگاه داخل در بندگان من شو و داخل بهشت من شو.

حاصل اینکه راه به روی کسی بسته نیست، هر کسی می تواند با سعی و تلاش و  
 همتش، برای صعود به عالم بالا از خود حرکتی نشان دهد و اساساً ما را برای همین به این  
 دنیا آورده اند که خدا خالق هستی را بشناسیم و برای نیل به لقای او و تحصیل رضوان او به  
 سوی او حرکت کنیم و دم جان دادن، این ندای فرح انگیز بهجت زارا به گوش دل بشنویم  
 که: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَ  
 اَدْخُلِي جَنَّتِي﴾؛<sup>۳</sup> تو که یک عمر با یاد من زندگی کردی و با داشتن من نه به خاطر به دست

۱- سوره ی یوسف، آیه ی ۳۱.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۳- سوره ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

آوردن چیزی دلخوش می‌شدی و نه به خاطر از دست دادن چیزی دلخور می‌گشتی، اینک بیا پیش خودم که میان بندگان خاص خودم قرارت می‌دهم و در بهشت مخصوص خودم جایگزینت می‌سازم.

### حال خوش بندگان مخلص و موحد خدا

آری، همان بندگان که خطاب به آنها فرمود:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

[آنچنان با من باشید که] نه برای چیزی که از دستتان رفته است غمگین شوید و

نه برای چیزی که به دستتان آمده است، خوشحال گردید...

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۲</sup>

توجه! دوستان خدا، نه ترسی از آینده‌ی دنیای خود دارند و نه اندوهی برای

گذشته‌ی از دنیای خود.

تمام حوادث تلخ و شیرین زندگی را مقدر به تقدیر خداوند رحیم علیم حکیم می‌دانند و در همه حال از لطف عمیم<sup>۳</sup> او خوشحالند و به زبان حال خود می‌گویند:

در بلا هم می‌چشم لذات او      مات اویم مات اویم مات او

### چه محرومیت خسران باری

حال اگر ما خود را می‌بینیم که در این حدّ از معرفت و محبت به خدا نیستیم و نمی‌توانیم با این وضع و حالی که خود در زندگی به وجود آورده‌ایم؛ آنچنان باشیم، پس لااقلّ منکر وجود آنچنان کسان به فرموده‌ی قرآن ﴿اولوالالباب﴾ نباشیم که تنها به دلیل اینکه من ندارم، پس دیگران هم ندارند! این عجب و غرور سفیهانه است و خردمندان عالم، منزّه از این نقیصه‌اند.

این ماییم که برای به دست آوردن همه چیز سعی و تلاش می‌کنیم، ولی برای به دست آوردن معرفت و محبت خدا، سعی و تلاشی نمی‌کنیم. به خاطر از دست دادن پول و

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

۳- عمیم: فراگیر.

خانه و ماشین و مغازه تا حدّ سگته غصّه می‌خوریم ولی برای از دست دادن خدا و حال مناجات با خدا کمترین ناراحتی و کمبودی احساس نمی‌کنیم! و سرانجام به لحظه‌ای می‌رسیم که در آن لحظه، همه چیز را از دست داده‌ایم و تنها خدا مانده است. با او هم که ارتباطی نداشته‌ایم و نتیجتاً با دست خالی از همه چیز وارد برزخ می‌شویم!

ماه مبارک رمضان گذشت و شب آخر ماه، جمعی خوشا به حالشان باد که با دست پر و تاج عزّت بر سر از دارالضیافه و مهمانسرای حضرت اکرم الاکرمین بیرون آمدند و جمع دیگر که نه میزبان را شناختند و نه پی به ارزش سفره و محتویات آن بردند، با دست خالی و سرافکنندگی از کنار سفره برخاسته و از مهمانسرا بیرون رفتند و جز بهره‌های مادی زود گذر، چیزی نصیبشان نگشت.

﴿...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>

...خدا به آنان ستم نکرد، لیکن خودشان به خود ستم می‌کنند.

وای به حال نمازخوان‌ها و مقدّس مآب‌ها!!

نقص بزرگ ما این است که ما در عبادات خود حال حضور نداریم و حتی در نمازمان که عبادت شبانه‌روزی ما است حال حضور نداریم. در آن چند دقیقه هم به غیر از خدا با همه چیز هستیم و در عین حال به دروغ می‌گوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛ تنها تو را ای خدا می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم و لذا فرموده است: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾<sup>۲</sup>

وای به حال نمازخوان‌ها! وای که چه زیان و خسروانی می‌برند این نمازخوان‌ها! کدام نمازخوان‌ها؟! آنها که در حال نماز هم، از یاد خدا و از توجه به نمازشان در غفلتند و هیچ نمی‌دانند چه می‌گویند و چه می‌کنند و در محضر چه کسی ایستاده‌اند و با چه کسی در صحبتند. فکری پراکنده و غیر مستقر دارند؛ همچون گنجشک نشسته بر سر درخت علی‌الدوام از این شاخه به آن شاخه در جست‌وخیزند؛ از خانه به مغازه و از مغازه به اداره و گردشگاه و ناگهان روی منبر می‌نشینند، دنبال آیه و حدیث و شعر و قصه و داستان

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۷.

۲- سوره ماعون، آیات ۴ و ۵.

می‌گردند!! السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. تنها کسی که در تمام این مدّت به یاد او نبودند، همان خدا بود! آری:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾؛

سال اولی که من از قم به تهران آمدم - تقریباً چهل و پنج سال پیش - ماه رمضان بود. در مسجدی منبر قبول کردم بعد از نماز ظهر و عصر که با اقتدا به عالم بزرگواری (رحمة الله علیه) خوانده می‌شد منبر می‌رفتم. یک روز در اثنای نماز این توجّه در من پیدا شد که دارم مطالب منبر را تنظیم می‌کنم که بعد از نماز صحبت کنم! کدام آیه و کدام حدیث را بخوانم، کجا شعر و کجا داستان بگویم و... از این فکر سخت ناراحت و پریشان حال شدم که یعنی چه؟! ماه رمضان است و ماه ذکر خداست.

این جمعیت الان اماماً و مأموماً در حال نماز و یاد خدا هستند و من در حال ساختن منبر و ترتیب و تنظیم کار خودم هستم. این کار صحیحی نیست و موجب خسران و زیان بزرگ است؛ از اینرو از بانی مجلس عذرخواهی کردم و تاکنون دیگر روزهای ماه مبارک رمضان منبر قبول نکرده‌ام.

حالا این «ویل» منحصر به «مصلّین الذّین هم عن صلاتهم ساهون» نیست! بلکه «ویل» للّصائمین» وای به حال روزه‌داران غافل از حال توجّه و حضور، «ویل» للّقارئین» وای به حال قاریان قرآن، «ویل» للّعالمین» وای به حال عالمان و دانشمندان، «ویل» للّطائفین» وای به حال طواف کنندگان بیت محرم، وای به حال وقوف کنندگان در عرفات و مشعر و منی، وای به حال همه‌ی اینها که در هیچ حال و هیچ جا خود را در حال حضور در پیشگاه خدا نمی‌بینند و همه در فکر کار و بار خود هستند و همه‌ی این ظواهر دینی را هم مقدمه و وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد مادی و اهواء نفسانی خود قرار داده‌اند.

**این سه واقعیت را باور کنیم!**

هر انسان مسلمانی، باید سه واقعیت حتمی الوقوع را پیوسته مورد توجّه خود قرار دهد:

۱- اینکه مرگ یک موضوع مسلم و حتمی است و نشدن ندارد، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، مرگ به سراغمان خواهد آمد و دنیا را رها خواهیم کرد. فرضاً ما هم آن را رها نکنیم او ما را رها خواهد کرد! پس آدم عاقل آن است که تا دنیا او را دور نینداخته است، او

دنیا را دور بیندازد و تا او را به مرگ اضطراری نمیرانده او خود را به مرگ اختیاری بمیراند که فرموده‌اند:

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)؛<sup>۱</sup>

به اختیار خود بمیرید [و دنیا را از خود جدا کنید] پیش از اینکه [بالاضطرار] بمیرید [و ناچار از دنیا جدا شوید].

۲- اینکه ما پس از مرگ و بیرون رفتن از دنیا، در عالم دیگری که برزخ و پس از آن محشر نامیده می‌شود زنده خواهیم بود و به گونه‌ای وسیع‌تر و مجهزتر از عالم دنیا زندگی خواهیم داشت!

۳- اینکه آنچه سرمایه‌ی اصلی ما برای زندگی در آن عالم است، جوهر جان ماست که منور شده باشد به نور ایمان و تقوا چنانکه قرآن می‌فرماید:

(...لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا...)<sup>۲</sup>؛

...برای تقوای پیشگان در نزد پروردگارشان باغستان‌هایی آماده است که از زیر درختانشان نهرها جریان دارد و جاودانه در آنها خواهند بود...

### تقوا، تنها سرمایه‌ی حیاتی ما در عالم برزخ

اعمال عبادی هم که در دنیا انجام می‌دهیم، وقتی دارای ارزش اخروی خواهند بود که نشأت گرفته‌ی از ملکه‌ی تقوا باشند. ملکه‌ی تقوا نیرویی است که در جان انسان پیدا می‌شود و آدمی را مانع از این می‌شود که مرتکب گناه گردد. هر صفت خوب یا بد در انسان مولود ملکه‌ای است در وجود او که با بودن آن ملکه کارهای زشت یا زیبا به سهولت و آسانی از او صادر می‌شود.

آدم خطاط و خوش خط، دارای ملکه‌ای است که وقتی قلم به دست می‌گیرد با کمال سهولت خطی زیبا روی صفحه می‌نویسد. آدم نقاش دارای ملکه‌ای است که با اندک حرکت دست و قلم نقشی جالب و زیبا روی تابلو می‌آورد. دیگری نجاری قابل، بنا

۱- بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۱۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه ۱۵.

و معماری کامل، خیاطی ماهر، نویسنده‌ای سخار و سخنوری قهار و جراحی زبردست و... همه‌ی اینها دارای ملکاتی هستند که به سهولت تولید اعمالی مناسب می‌نمایند.

**ملکه‌ی تقوا** نیز نیرویی است روحی که بر اثر مراقبت و تکرار انجام اعمال نیک و خودداری از اعمال بد در انسان به وجود می‌آید و او را با سهولت به انجام واجبات و ترک محرمات وامی‌دارد. آری این نیرو است که سرمایه‌ی حیاتی ما در عالم برزخ و محشر خواهد بود که قرآن کریم از آن سرمایه، گاهی تعبیر به **تقوا** کرده که: ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۱</sup>؛ و گاهی تعبیر به «قلب سلیم» فرموده که: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۲</sup>؛ تنها قلبی که سالم از رذائل خلقیه و عملیه باشد در روز جزا برخوردار از رحمت خدا خواهد بود.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۳</sup>؛

ما این سرای آخرت را به نفع کسانی قرار داده‌ایم که برتری طلب نباشند و نخواهند در زمین ایجاد فساد نمایند و پایان نیک از آن تقوای پیشگان است.

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾<sup>۴</sup>؛

... آنچه که سوی خدا بالا می‌رود، کلم طیب [و جان پاکیزه از رذائل] است و عمل صالح آن را رفعت می‌دهد و بالا می‌برد...

چرا از مناجات خود لذت نمی‌بریم!؟

«عمل صالح» همچون نردبان است برای رفتن بالای پشت‌بام و طبیعی است اگر بالا رونده کسی نباشد، نردبان در خانه چیز بی‌ثمری خواهد بود؛ اگر چه فراوان هم باشد. حال اگر ما اعمال صالح از نماز و روزه و حج و زیارات و اعتکاف و... بسیار داریم اما کلم طیب نیست، یعنی آن قلب سلیم و آن گوهر درخشان تقوا در باطن جانمان نیست که به وسیله‌ی نردبان اعمال صالح به سوی عالم قرب الهی صعود نماید و خود را به پشت‌بام معرفه

۱- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۲.

۴- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

الله و محبة الله برساند. مکرراً می پرسند: چرا ما از عباداتمان لذت نمی بریم؟ آن شوق و رغبتی که باید به مناجات با خدا داشته باشیم نداریم؟

عرض می شود: چون متقی نیستیم و آن قلب سلیم بهبودی یافته‌ی از بیماری‌های رذائل خلقیه از کبر و بخل و حسد و حب دنیا در ما به وجود نیامده و آن کلم طیب و جان پاک که صلاحیت صعود به عالم بالا را دارد، در باطن ما پیدا نشده است تا به وسیله‌ی اعمال صالح به عالم بالا صعود کند و ما را از لذت و حلاوت انس با خدا کامروا گرداند. ماه مبارک رمضان از جانب خدا مقرر شده که ما را مجهز به جهاز ملکه‌ی تقوا و قلب سلیم بسازد که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شده به این منظور که ملکه‌ی تقوا به دست آورید!

### هدف از روزه‌داری تحصیل ملکه‌ی تقوا

تنها گرسنه و تشنه ماندن یک ماهه که کمالی نیست برای انسان که خدا آن را واجب کرده باشد. آیا می شود این را به دنیای علم عرضه کرد که یکی از وظایف دینی ما این است که سالی یک ماه روزها باید گرسنه و تشنه بمانیم. اگر پرسند آخر چرا؟ مگر انسان نیاز به آب و غذا ندارد؟! تشنه و گرسنه نگه داشتن او چه فایده‌ای دارد؟

در جواب می گوئیم: خیر، هدف تنها گرسنه و تشنه ماندن نیست؛ بلکه این یک تمرین عملی یک ماهه است برای تحصیل ملکه‌ی تقوا و نیروی پرهیز از محرّمات خدا که سالی یک بار آن تمرین عملی تکرار می شود و با تکرار آن، بر شدت و قوت آن نیروی پرهیز از محرّمات افزوده می گردد و حداقل هر سال یکی از رذائل خلقیه با روزه‌ی ماه رمضان از جان یک مسلمان زدوده می شود و سرانجام در پایان عمرش با جانی سراپا تقوا و قلب سلیم از دنیا بیرون می رود و به عالم برزخ منتقل می شود و «صعود الی الله» می نماید.

ولی یاللاسف که ما همان طور که گفته شد، در عبادات خود دارای حال حضور

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.



نمی‌باشیم و تنها اکتفا به ظواهر می‌کنیم و لذا بعد از شصت هفتاد سال که هر سال روزه گرفته‌ایم، اکنون نه در خود **ملکه‌ی تقوا** می‌بینیم و نه قلب سلیمی به دست آورده‌ایم و حال آنکه هر سال که ماه مبارک رمضان فرا می‌رسد، این آیه‌ی صیام و تقوا را مکرر در مجالس خود می‌خوانیم و می‌شنویم که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛

و چنان با بی‌تفاوتی از کنارش می‌گذریم که گویی اصلاً این آیه ارتباطی به ما ندارد و منظور آیه، گروه دیگری غیر ما هستند و آیه‌ی شریفه با آنها دارد سخن می‌گوید و تحصیل ملکه‌ی تقوا را از آنها می‌طلبد. حاصل اینکه این حقیقت از لسان قرآن کریم باید باورمان بشود که داشتن ملکه‌ی تقوا، شرط مسلم برای مقبولیت اعمال عبادی در نزد پروردگار است که فرموده است: ﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ با کلمه‌ی «انما» که نشان حتمیت مطلب است اعلام می‌فرماید که تنها اعمال تقوای پیشگان است که مقبول درگاه خدا قرار می‌گیرد. اعمال انسان‌های غیر متقی، صلاحیت ارتقاء به عالم قرب الهی ندارد. بی‌تقوایی و بی‌پروایی در امر گناه و معصیت، تمام اعمال عبادی را بی‌اثر می‌سازد!

### تقوای پیشگی تنها راه لذت بردن از عبادات

بنابراین کسانی که می‌پرسند ما چه کنیم که از عباداتمان لذت ببریم؟ ما هر چه عبادت می‌کنیم هیچ حرکتی در روح خود به سوی خدا نمی‌بینیم! جوابشان همین آیه از قرآن است که: ﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ شما تقوا پیشه کنید و از گناهان پرهیزید تا راه تقرب به خدا به روی شما باز شود.

شما اگر بیمار شوید و به طیب مراجعه کنید، او به شما هم دستور دارویی می‌دهد و هم دستور پرهیز از غذای مضر. حال اگر شما دستور دارویی او را خوب رعایت کنید اما به دستور پرهیز او از غذای مضر اعتنا نکنید، طبیعی است که آن ناپرهیزی، اثر داروها را خنثی می‌کند و هیچگاه بهبودی از آن بیماری در خود نمی‌یابید.

دین مقدس ما نیز هم دستور عبادات دارد و هم دستور پرهیز از محرّمات. این ناپرهیزی

از محرمات است که عبادات ما را بی اثر می کند و راه تقرب به خدا را به روی ما می بندد. آنگاه افرادی که به قول معروف سوراخ دعا را گم کرده اند، می آیند و می گویند آقا! یک ذکری و وردی به ما یاد بدهید که به خدا نزدیک شویم و از مناجات با خدا لذت ببریم.

ما می گوئیم: آیا این درست است که کسی بیاید و بگوید طیب به من دستور داده که در رژیم غذایی خود از خوردن نمک به طور جدی پرهیز کنم؟! حال از شما می خواهم یک ذکری و وردی به من یاد بدهید که آن را بگوئیم و نمک بخورم و نمک مضر به حال من نباشد! بدیهی است که این توقعی نابجا و ناسازگار با راه و رسم عاقلان است.

انسان عاقل باید طبق دستور طیب از خوردن نمک پرهیز کند تا بهبودی کامل به دست آورد، وگرنه ناپرهیزی از خوردن نمک، آثار شفا بخش داروها را از بین خواهد برد. در دین مقدس نیز جریان همین است. انسان عاقل آگاه از دستورات تربیتی دین که می خواهد راه تقرب به خدا را بشناسد و از عبادات و مناجات با خدایش لذت ببرد، هیچ چاره ای جز این ندارد که با جد تمام باید از گناهان و ارتکاب محرمات پرهیزد تا تدریجاً ملکه‌ی تقوا در جوهر جاننش پدید آید و با قلبی سلیم از دنیای فانی به عالم باقی ارتحال یابد و برای همیشه مشمول رحمت لایتناهای حضرت رب العالمین گردد؛ *إن شاء الله*.

### تحقق تقوا حدّ اقل در زندگی شخصی

حال که ما مسلمانیم و اعتقاد به این حقایق برگرفته از قرآن و بیانات معصومین علیهم السلام داریم و تقوا را شرط مسلم مقبولیت اعمال عبادی خود در نزد خدا می دانیم، موظفیم تحقق تقوا را حدّ اقل در زندگی شخصی و خانوادگی خود بیازماییم که آیا واقعاً در چند ناحیه از نواحی زندگی خود توانسته ایم به تقوا که سرمایه‌ی حیات ابدی ماست تحقق بخشیم؟

از جمله رذائل خلقیه که بسیاری از ما مبتلا به آن هستیم و همان اعمال عبادی ما را بی اثر می کند موضوع «سوء خلق» در زندگی خانوادگی است! یعنی بدخلقی و خشونت در رفتار و گفتار میان زنان و شوهران، اولاد و والدین و سایر افراد خانواده با یکدیگر. این حدیث از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخُلُوعُ الْعَسَلَ)؛<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه بدخلقی، ایمان را فاسد می‌کند آنگونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند!

و از رسول خدا ﷺ منقول است:

(إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ مِنْ سُوءِ خُلُقِهِ أَسْفَلَ دَرَكِ جَهَنَّمَ)؛

بنده از جهت سوء خلق خود، آنچنان تنزل می‌یابد [و از خدا دور می‌شود] که به پایین‌ترین درکات جهنم می‌رسد.

به رسول خدا ﷺ گفته شد فلان زن روزها روزه‌دار و شب‌ها برای عبادت بیدار

است ولی بدخلق است و با زبان خود همسایگانش را می‌آزارد! رسول خدا ﷺ فرمود:

(لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ)؛

خیری در او نیست و او از اهل آتش است [و جهنمی است].

مردمی دلخوشند به اینکه هر هفته شب‌های چهارشنبه مسجد جمکران می‌روند و روز

اول هر ماه، امام ابوالحسن الرضا علیه السلام در مشهد مقدس زیارت می‌کنند. شب‌های جمعه

دعای کمیل و صبح‌های جمعه دعای ندبه و چه بسا هر روز زیارت عاشورا می‌خوانند و

آنگاه در داخل خانه با زن و فرزند خود تندی‌ها و خشونت‌های نابجا دارند! به این و آن

پرخاش می‌کنند و همیشه با قیافه‌ی عبوس و اخم کرده با آنها برخورد می‌نمایند و زخم

زبان می‌زنند و اصلاً یادشان نمی‌آید که رسول خدا ﷺ در باره‌ی آن زن روزه‌دار و شب

زننده‌دار بدزبان فرمود:

(لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ)؛

خیری در او نیست و او از اهل آتش است [و جهنمی است].

پس بی‌اعتنایی به این حقایق، یا کاشف از بی‌ایمانی نسبت به حساب روز جزاست،

یا کاشف از بی‌عقلی است. زیرا این حقایق اگر مورد تصدیق ما نیست (العیاذ بالله) در

جرگه‌ی کافران محسوب می‌شویم و اگر مورد تصدیق و ایمان ما هست و بی‌پروا خود را به

آتش جهنم می‌افکنیم، پس در زمره‌ی عاقلان به حساب نخواهیم آمد.

## گفتار دهم: ماه ذیقعد

### فضیلت ماه ذیقعد

ماهی که در آن هستیم ماه ذیقعد است، ماه پاکسازی و آماده شدن برای حضور در خانه‌ی خدا و زیارت خانه‌ی خدا، همان گونه که ماه شعبان، ماه پاکسازی و ماه آمادگی برای ورود به دارالضیافه و مهمانسرای خداست؛ ماه ذیقعد ماه توبه است.

### چگونگی انجام نماز توبه در روزهای یکشنبه

در روایت آمده که روز یکشنبه‌ی این ماه، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد مجلس اصحابشان شده، فرمودند: آیا کسی از شما هست که بخواهد توبه کند؟ گفتند: بلی یا رسول الله. حال آن کسانی که در هفته‌های گذشته‌ی این ماه موفق نشده‌اند، از یکشنبه‌های باقی مانده‌ی این ماه استفاده کنند و بدانند که ما روزی را در پیش رو داریم که به این اعمال به ظاهر ساده و کوتاه احساس نیاز خواهیم کرد؛ در حالی که در آن موقع دیگر دسترسی به آن نخواهیم داشت!

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در روز یکشنبه‌ی این ماه، غسل کنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز (دو تا دو رکعتی) بخوانید.

در هر رکعت یک بار سوره‌ی حمد، سه بار سوره‌ی توحید ﴿قل هو الله احد﴾ یک بار سوره‌ی فلق و یک بار سوره‌ی ناس بخوانید و بعد از نماز، هفتاد مرتبه بگوئید «اسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» و یک مرتبه «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» و یک دعای کوتاه «یا عزیزُ یا عَفَّارُ، اغْفِرْ لی ذُنُوبی وَ ذُنُوبِ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ» این عمل چنانکه می‌بینیم بسیار سهل است و آسان همراه با آثار و برکات فراوان.

بنابراین نباید دیگر تنبلی و کسالت گریبانگیر ما گردد و شیطان وسوسه نماید که کار تو با این حرف‌ها درست نمی‌شود! به شیطان باید بگوییم ما همین عمل ساده را به دستور رسول الله اعظم ﷺ انجام می‌دهیم و امید قبول از ربِّ رحیم و کریم خود داریم.

### اصالت انسان به روح اوست

انسان باید به این نکته توجه داشته باشد که هر کدام از دستورات دینی، ظاهری دارد و باطنی! ارزش ظاهر وقتی حاصل می‌شود که در پرتو نور باطن قرار گرفته باشد آنچنانکه خود انسان نیز دارای دو بعد جسمی و روحی است، جسمش وقتی ارزشمند است که تحت اشراف روحش قرار گرفته باشد، وگرنه مرده است و فاقد ارزش و لذا خداوند حکیم وقتی سخن از تطوُّرات آفرینش انسان به میان آورده، مراحل سیر جسمانی او را از نُطفه و علقه و مُضْغَه و... بیان می‌کند تا می‌رسد به مرحله‌ی دمیدن روح به جسمش. اینجا کیفیت بیان را تغییر داده و فرموده است:

﴿...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...﴾<sup>۱</sup>

...آنگاه او را به آفرینش دیگری انشا کردیم...!

و این مرحله از آفرینش انسان، آن قدر بزرگ است که خود ذات اقدس آفریننده به خاطر این مرحله از خلقت انسان به خودش تبریک می‌گوید و می‌فرماید:

﴿...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۲</sup>

...چه بزرگ است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

البته خالق نطفه و علقه و مضغه هم الله - جلّ جلاله - است. اما الله از آن نظر که خالق روح انسان است نیکوترین آفرینندگان است! از این معلوم می‌شود که ارزش و اصالت در وجود انسان، از آن روح انسان است وگرنه بعد جسمی او، مشترک بین او و سایر حیوانات است و به فرموده‌ی قرآن کریم: ﴿...إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ...﴾<sup>۳</sup> آنان که همی جز اشباع تمایلات بعد جسمی خود ندارند، مانند چهارپایانند که:

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۴.

۲- همان.

۳- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۴.

﴿...يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾<sup>۱</sup>

...از لذائذ حیوانی بهره می‌برند و می‌خورند، آنگونه که چهارپایان می‌خورند...!

اگرچه گوسفند معده‌اش متناسب با گاه و یونجه و علف ساخته شده و از خوردن آن لذت می‌برد. آن حیوان دو پای انسان‌نما نیز معده‌اش متناسب با خورش فسنجان و بوقلمون بریان ساخته شده و از خوردن آن لذت می‌برد، از این جهت فرق چندانی با هم ندارند و هر دو معده‌ی جسمانی خود را پر می‌کنند.

اما روح انسان که غذای اصلی‌اش شناخت خدا و تقرّب جستن به او و نیل به سعادت جاودان است، عاطل و باطل مانده، رو به هلاکت ابدی رفته است! بر فرض چنین کسی دانشمند متفکر درجه‌ی اوّل دنیا و مغزش انباشته از مفاهیم علمی دانش‌های متعدّد باشد، ولی چون روحش جدا از خدا و بی‌بهره از معرفه‌ی الله است، پس از مرگ و انقطاع از این بدن، بدبخت و محکوم به عذاب جاودانه خواهد بود!

### کدام عمل مقبول درگاه خداست؟

حال اعمال ما اعمّ از عبادت و معصیت نیز دارای دو بعد ظاهری و باطنی است جنبه‌ی ظاهر عمل، به خودی خود نه عنوان عبادت بر آن منطبق می‌شود که دارای پاداش باشد و نه عنوان معصیت که مستلزم کیفر، بلکه آنچه به عمل، عنوان عبادت یا معصیت داده؛ استحقاق کیفر و پاداش را سبب می‌شود، جنبه‌ی باطنی عمل است که از آن تعبیر به نیت می‌شود و فرموده‌اند:

(إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)؛

منحصراً [بندی یا خوبی] عمل [بسته] به نیت [یعنی انگیزه‌ی روحی و باطنی انسان] است.

اگر انگیزه‌ی انسان در انجام یک عمل، «انگیزه‌ی الهی» شد؛ آن عمل می‌شود عبادت و استحقاق پاداش پیدا می‌کند و اگر انگیزه‌اش نفسانی و شیطانی شد؛ آن عمل می‌شود معصیت و استحقاق کیفر پیدا می‌کند. پس خود «عمل» در حدّ ذات خود، نه عبادت است و نه معصیت و عامل آن نیز نه مستحقّ پاداش است و نه مستحقّ کیفر! تا بینیم

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۲.

انگیزه‌اش در انجام آن چه بوده است.

از باب مثل، مردی از یک سو به زوجه و همسر شرعی خود و از دیگر سو به یک زن نامحرم نگاه می‌کند؛ این دو نگاه از حیث ظاهر عمل، هر دو یکسانند و عنوان حلال و حرام بودن بر هیچ کدام منطبق نیست. ولی از حیث باطن عمل چون نگاه به زوجه با تجویز خدا و به قصد امتثال فرمان خداست، حلال و «اطاعت» و مستحقّ پاداش است؛ ولی نگاه به زن نامحرم، چون به قصد مخالفت با نهی خداست معصیت خدا و مستحقّ کیفر است.

یا دو نفر کنار هم ایستاده نماز می‌خوانند، هر دو از حیث ظاهر عمل، یک کار انجام می‌دهند و هیچ فرقی با هم ندارند، اما از حیث باطن عمل یکی مُخْلِصاً لَوْجِهِ اللَّهِ و طَالِباً لِمَرْضَاتِ اللَّهِ می‌خواند، از این جهت کارش عبادت است و استحقاق پاداش دارد. ولی دیگری ریاکارانه و طَالِباً لِمَرْضَاةِ الْمَخْلُوقِ قیام و رکوع و سجود می‌کند، از این رو کارش معصیت و زمینه‌ساز کیفر روز قیامت است. پس آنچه که در روح آدمی اثر نورانی می‌گذارد و او را به سوی خدا حرکت می‌دهد نیت است و توجه به خدا و تصمیم بر اطاعت امر خداست.

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ...﴾<sup>۱</sup>

جان قصد کننده‌ی امتثال فرمان خداست که به سوی عالم قُرب حق، بالا می‌رود. عملی هم که با آن قصد و تصمیم حاصل شود؛ عمل صالح حساب می‌شود و در بالا رفتن آن جان اثرگذار می‌گردد. از آن سو اعراض از خدا و تصمیم بر مخالفت فرمان خدا، اثر ظلمانی در روح می‌گذارد و او را به انحطاط و سقوط در دَرَکات جهنّم می‌کشاند.

### جهت‌گیری اعمال انسان به حسب نیت

حاصل اینکه ظواهر اعمال ما اعمّ از عبادات و معاصی بر حسب صورت باطنی‌شان که همان نیات و انگیزه‌های روحی است عنوان عبادت و «معصیت» به خود می‌گیرند و سبب استحقاق کیفر و پاداش می‌گردند.

حال از همین قبیل است مسأله‌ی توبه و استغفار که صورت ظاهر آن گفتن «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» است و صورت باطن آن، ندامت و پشیمانی از ارتکاب گناهان گذشته و

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۰.

عزم و تصمیم بر ترک آن در آینده است و همین صورت باطنی است که توبه به معنای واقعی و اثر آن تطهیر جان از آلودگی گناهان و تنویر آن به نورانیت توجّه به آستان اقدس حضرت خالق سبحان است.

### شش شرط برای توبه‌ی واقعی

در نهج البلاغه آمده است که مردی خدمت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام صیغه‌ی استغفار را بر زبان جاری کرد و گفت: «استغفرالله ربّی و اتوب الیه». به گمان اینکه همین توبه است و استغفار از گناهان است. امام علیه السلام فرمود:

(تَكَلِّتُكَ أُمَّكَ أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ...)<sup>۱</sup>

مادرت در عزایت بگرید، آیا می‌دانی استغفار چیست؟

تو گمان کردی با گفتن همین جمله، استغفار کردی و توبه کار شدی؟ استغفار شش شرط دارد.

آنگاه امام علیه السلام آن شش شرط را بیان فرمود و توبه‌ی به معنای واقعی را تعلیمش کرد. ابتدا باید آینه‌ی قلب از آلودگی‌ها و قذارت گناهان پاک گردد تا آماده برای انعکاس نور جمال الله جلّ جلاله شود؛ در این موقع است که جمله‌ی «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» نشان دهنده‌ی توبه‌ی قلب می‌باشد. «دیو چو بیرون رود فرشته درآید». وگرنه جان فرو رفته‌ی در گنداب گناهان، روزی صد بار و هزار بار بگوید «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» کمترین اثری در تطهیر و تنویر جان نخواهد داشت و به استهزا شبیه‌تر خواهد بود تا به استغفار.

### احساسات زودگذر فریبمان ندهد!

در مجالس ما گاهی سخن از عذاب‌های برزخی و محشری به میان می‌آید و یا ذکری از مصائب امام سیدالشهداء علیه السلام می‌شود و احساسات مستمعین تحریک می‌گردد و سیلاب اشک از چشم‌ها سرازیر می‌شود. در شب قدر ماه مبارک رمضان چراغ‌ها را خاموش می‌کنند و قرآن‌ها را روی سر می‌گذارند و صدای آه و ناله و افغان از همه جا به گوش می‌رسد و نشان می‌دهد که کاروان توأیین از زمین رو به آسمان حرکت کرده است. هر کسی آن صحنه را ببیند، اطمینان پیدا می‌کند که همه توبه کار شده، از گناهان پاک

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۱۷.



گشته‌اند و دیگر ممکن نیست این مردم مجدداً خود را به گناه آلوده سازند. ولی یاللاسف که فردا می‌بیند ای عجب! همان مردم توبه‌کار دیشبی‌اند که خود را به گناه و دروغ و تدلیس و ربا و... آلوده ساخته‌اند؛ آنجاست که می‌فهمد آن حالت دیشب، یک تحرک زودگذر احساسات و عواطف بوده و ارتباطی به توبه‌ی قلب و استغفار جان نداشته است.

توبه و استغفار به معنای واقعی‌اش، انقلاب عقل علیه هوای نفس است. کودتایی است که در کشور جان از جانب عقل به وجود می‌آید و حاکمیت رژیم هوای نفس را از بیخ و بن بر می‌کند و حاکمیت الله حضرت رب العالمین را در سراسر کشور جان مستقر می‌سازد؛ آنگونه که تمام افکار و اخلاق و اعمالش مظهر احکام خدا و اوامر و نواهی خدا می‌گردد. کاری انجام نمی‌دهد مگر اینکه خدا جایز بداند سخنی نمی‌گوید، مگر اینکه خدا بپسندد! در وجودش، اخلاق رذیله مبدل به اخلاق فاضله می‌گردد. این چنین آدم است که توبه‌کار و مُسْتَغْفِر به معنای واقع شده است، وگرنه آنچه در میان ما به نام توبه و استغفار فراوان دیده می‌شود، الفاظی بی‌اثر و اعمالی است بی‌ثمر که در مقابل خواسته‌های نفس اماره‌ی بالسوء - که در وجود اکثریت ما حاکم است - اثری نمی‌بخشد.

### شکایت از نفس اماره از زبان امام سجاد علیه السلام

این جمله را از امام سیدالشاجدین علیه السلام در مناجات الشاکین از مناجات خَمْسَ عَشْرَةَ که برای آموزش دادن به ما به پیشگاه خدایش عرضه داشته است بشنویم:

(إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَ بِمَعَاصِيكَ مُوَلَّعَةً وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً تَسْلُكُ بِي مَسَالِكَ الْمَهَالِكِ وَ تَجْعَلُنِي عِنْدَكَ أَهْوَنَ هَالِكٍ كَثِيرَةَ الْعِلَلِ طَوِيلَةَ الْأَمَلِ.... مَيَّالَةً إِلَى اللَّغَبِ وَ اللَّهُهُ مَمْلُوءَةٌ بِالْعَفْلَةِ وَ السَّهْوِ تُسْرِعُ بِي إِلَى الْحَوْبَةِ وَ تُسَوِّفُنِي بِالتَّوْبَةِ.... وَ يَزِيِّنُ لِي حُبَّ الدُّنْيَا وَ يَحْوُلُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الطَّاعَةِ وَ الزُّلْفَى)؛

خدایا، شکایت می‌کنم به تو از نفسی که پیوسته مرا به بدی امر می‌کند و به ارتکاب گناه مبادرت می‌ورزد! به نافرمانی تو حریص است و خود را در

معرض خشم تو قرار می دهد! مرا به راه های هلاکت بار می برد. بیماری هایش فراوان و آرزوهایش دراز است... گرایش شدید به لهو و لعب دارد و سرشار از سهو و غفلت است! با شتاب تمام مرا به سوی گناه می کشد و به تأخیر توبه وادارم می کند... دنیا دوستی را در نظرم آرایش می دهد و بین من و عبادت و تقرب به خدا حائل می شود.

ملاحظه می فرمایید امام علی از دست سلطان ظلام جبارِ زمانش - عبدالملک مروان - شکایت به خدا نمی برد، بلکه از دست نفس اماره‌ی بالسوء که در درون هر کسی حکومت می کند به خدا شکایت می برد که فرموده اند:

(أَعْدَا عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ)؛

دشمن ترین دشمنانت، نفس خود توست که در داخل وجود تو است.

### تأخیر در توبه، وسوسه‌ای شیطانی

از جمله وسوسه‌های هلاکت بار نفس آدمی، همین «تأخیر در توبه» است که می گوید تو هنوز جوانی و وقت توبه زیاد داری، این پیران پا در لب گورند که باید تعجیل در توبه کنند... آری آن دشمن مکار حيله گر، هیچگاه به خاطر نمی آورد که از تو جوان تر و کم سن و سال تر هم مرده‌اند و موفق به توبه نشده‌اند.

هین مگو فردا که فرداها گذشت      تا به کلی مگذرد ایام کشت

آن صفات زشت و رذایل اخلاقی که آتش افروز جهنمند، به مرور زمان در سرزمین جان استوارتر و ریشه دارتر می شوند و کند نشان از زمین جان، دشوارتر می گردد.

تو که می گویی که فردا این بدان      که به هر روزی که می آید زمان

آن درخت بد، جوان تر می شود      وین کننده پیر و مضطر می شود

او جوان تر می شود تو پیرتر      زود باش و روزگار خود مبر

مرحوم علامه‌ی نراقی (ره) صاحب جامع السعادات در مقام وعظ و نصیحت می فرماید:

(فَالْبُدَارُ الْبُدَارُ مَعَاشِرَ أَخْوَانِي إِلَى التَّوْبَةِ قَبْلَ أَنْ تَعْمَلَ سُؤْمُومَ الدُّنُوبِ

بِرُوحِ إِيْمَانِكُمْ عَمَلًا لَا يَنْفَعُ بَعْدَهُ الْإِحْتِمَاءُ وَ يَخْرُجُ الْأَمْرُ عَنْ أَيْدِي أَطْبَاءِ

الْقُلُوبِ فَلَا يَنْفَعُ حِينَئِذٍ وَعَظُ الْوَاعِظِينَ وَ نُصْحُ النَّاصِحِينَ وَ تَحَقُّقُ عَلَيْكُمْ

كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَ تَدْخُلُونَ تَحْتَ عُمُومِ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴾ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿ حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً... ﴾؛ حال ای گروه برادرانم! بشتابید تا دیر نشده است بشتابید به سوی توبه، پیش از اینکه سموم گناهان جوهر ایمانتان را چنان زهر آگین کند که دیگر پرهیز از سم اثری در آن نداشته باشد و کار از دست اطباء دل‌ها نیز خارج شده باشد. در این موقع است که دیگر وعظ و اعظان، نصیحت ناصحان نفعی نمی‌بخشد و فرمان عذاب از جانب خدا در مورد شما محقق می‌گردد و مشمول این آیهی کریمه می‌شوید که می‌فرماید: ما از پیش‌رو و از پشت سرشان سدّی قرار دادیم و چشم‌هایشان را پوشانیدیم، دیگر چیزی نمی‌بینند و آیهی دیگر که می‌فرماید: خدا مهر بر دل‌ها و گوش‌هایشان نهاده و پرده مقابل چشمشان افکنده است.

دیگر نه چیزی می‌فهمند و نه چیزی (از حقایق) می‌شنوند و نه چیزی می‌بینند. خدا ما را خلق کرده که او را بشناسیم و با او انس بگیریم و خود را به او نزدیک کنیم. ولی یاللاسف که ما او را رها کرده و جمادات را از پول و مسکن و... معشوق و محبوب خود قرار داده‌ایم! از جمع کردن آنها خوشحال می‌شویم و برای از دست دادن آنها غمگین می‌گردیم و حال آنکه محبوب حقیقی یعنی خدای ما فرموده است:

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

آنچه که از شما خواسته‌ایم این است که برای از دست دادن چیزی غمگین نشوید و برای به دست آوردن چیزی، خوشحال نگردید...!

فانی را با باقی معاوضه نکنید که نشان جهل و نادانی و بی‌خردی است. این حدیث را از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام بشنویم:

(قِيلَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ)؛ از آن حضرت سؤال شد چگونه صبح کردی؟  
(فَقَالَ أَصْبَحْتُ فِي أَجَلٍ مَنقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَ

النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَلَا تَذَرِي مَا يُفْعَلُ بِنَا؛<sup>۱</sup>

فرمود: صبح کرده‌ام در حالی که مدّت عمرم رو به نقصان است و علمم ضبط می‌شود و مرگ در گردن ما و همراه با ما و آتش پشت سر ماست و نمی‌دانیم با ما چگونه رفتار خواهد شد!

## گفتار یازدهم: فضیلت حج

### شرافت کعبه و فضیلت حج

در ایام بسیار بافضیلت دهه‌ی اول ذیحجه هستیم که از مواقع بسیار حساس و فرصت مغتنمی برای اهل عبادت و ذکر و مناجات با خدا است، از این دهه در قرآن به ایام معلومات یاد شده است:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رَجَالاً وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...﴾<sup>۱</sup>

در میان مردم برای حج اعلام کن [مردم را دعوت به حج کن] تا پیاده و سوار بر مرکب‌های لاغر از هر راه دور [رو به سوی خانه‌ی خدا] بیایند تا منافع [گوناگون] خود را مشاهده نمایند و نام خدا را در روزهای معینی ببرند.

معلوم می‌شود که خود این زمان و مکان، از لحاظ عبادت و ذکر خدا دارای شرف و فضیلت ممتازی است؛ همانگونه که شب قدر ماه مبارک رمضان نسبت به سایر شب‌های سال امتیاز خاصی دارد. البته می‌دانیم که خود قطعات زمان و مکان از جنبه‌های مادی و طبیعی هیچگونه امتیازی نسبت به هم ندارند. همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها از آن خداست. آنچه که شرف و فضیلت به برخی از زمان‌ها و مکان‌ها می‌دهد، ملکوت آنهاست که به تقدیر خداوند علیم حکیم برای آنها مقرر شده است.

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...﴾<sup>۲</sup>

منزه [از هر عیب و نقص] آن خدایی است که ملکوت هر چیزی به دست قدرت او تعیین و تنظیم می‌گردد....

۱- سوره‌ی حج، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

از اینرو مرتبه‌ی مادی و طبیعی برخی از زمان‌ها و مکان‌ها نیز دارای شرف و فضیلت خاصی می‌باشند و طبعاً ذکر و عبادت و مناجات با خدا در آن زمان‌ها و مکان‌ها آثار و برکات معنوی فوق‌العاده‌ای شامل حال بندگان خدا می‌سازد و لذا می‌بینیم خداوند حکیم در قرآن کریمش به بعضی از این زمان‌ها قسم یاد کرده است. از جمله اینکه فرموده:

﴿وَالْفَجْرِ ﴿۱﴾ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ ﴿۲﴾ وَ الشَّفْعِ ﴿۳﴾ وَ الْوَتْرِ ﴿۴﴾ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ ﴿۵﴾؛

قسم به سپیده‌دم، قسم به شب‌های دهگانه، قسم به شفع و وتر و قسم به آن هنگام از شب که رو به صبح می‌رود.

بنا بر گفته‌ی برخی از مفسران، مراد از فجر، سپیده‌دم روز عید قربان است و مقصود از لیالی عشر، شب‌های دهگانه‌ی دهه‌ی اول ذیحجه است. برای «شفع» و «وتر» هم معانی مختلفی ذکر شده، از جمله دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر که در ساعات آخر شب بعد از هشت رکعت نافله‌ی شب خوانده می‌شود.

این احتمال را هم داده‌اند که مراد از شفع، روز عید قربان و مراد از وتر روز عرفه روز نهم ذیحجه باشد و مقصود از آن هنگام از آن شب که رو به صبح می‌رود شب عید قربان است که حجاج آن شب به مشعرالحرام رفته، آنجا وقوف می‌کنند و صبح آن شب به منی می‌روند. معلوم می‌شود این زمان‌ها در نزد خدا بسیار بافضیلتند که به آنها قسم یاد کرده است.

### اهمیت خاص ذکر خدا در ایام حج

از رسول اکرم ﷺ نقل شده: هیچ ایامی نداریم که عمل صالح در آن پیش خدا از ایام دهه‌ی اول ذیحجه محبوب‌تر باشد<sup>۱</sup> ولی آنچه که باید توجه کامل به آن داشت این است که منظور اصلی در این ایام ذکرالله و به یاد خدا بودن است که فرموده:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَّ رِجَالاً وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۱﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...﴾؛

در میان مردم اعلام کن که به حج بیایند و در روزهای معلوم و مشخصی یاد خدا کنند....

۱- سوره‌ی فجر، آیات ۱ تا ۴.

۲- المراقبات، صفحه‌ی ۲۱۹.

البته یاد خدا کردن در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و در همه‌ی حالات بر انسان واجب است؛ ولی معلوم می‌شود در موسم حج در امکانه و ازمه‌ی خاص، اهمّیت و فضیلت بیشتری دارد و یاللاسف که ما اکثراً توجه لازم را به این حقیقت مسلم نداریم و ذکر خدا را همین تلفظ به جملاتی از قبیل «سبحان الله» و «لااله الا الله» می‌دانیم و حال آنکه حقیقت ذکر و یاد کردن، امری قلبی است که باید دل و جان انسان به خدا توجه کرده و عظمت و جلالت او را در آینه‌ی قلب بنگرد و آنگاه آن الفاظ را به زبان جاری سازد و الحمدلله و سبحان الله بگوید. در واقع زبان به تحریک قلب متحرک گردد نه اینکه زبان بجنبد و قلب بخسبد.<sup>۱</sup>

### جلب رضای خدا مبنای تصمیم‌گیری

ذکر و یاد خدا یعنی انسان در همه جا و در همه حال دلگرم و دلخوش به خدا باشد و در هر مشکلی که پیش آمد، بگوید: خدا دارم، به هر کاری که خواست اقدام نماید، بیندیشد که نمی‌دانم خدا راضی هست یا راضی نیست؟ اگر راضی هست اقدام کنم وگرنه که ترک کنم. این معنای واقعی یاد خداست.

اگر ما رفیق یا فامیلی پولدار و زوردار داشته باشیم، پیوسته به یاد او و دلگرم به او هستیم، هر مشکلی که پیش آید، می‌گوییم فلانی دوست و رفیق و فامیل من است و با یک تلفن مشکلم را حل می‌کند و همیشه مراقبیم کاری برخلاف میل و پسند او انجام ندهیم! مبادا روی از ما بگرداند. آیا انصافاً ما در زندگی خویش این چنین رابطه‌ای با خدای خود داشته و داریم یا با کمال تأسف باید اعتراف کنیم که در تمام شئون زندگی از کسب و کار و تجارت و زراعت و سیاست، ازدواج و همسررداری و فرزندپروری و... ذکر و یاد غیر خدا را بیشتر از ذکر و یاد خدا داریم؛ آنچنان که اگر بگوییم ذکر غیر خدا در متن زندگی ما جا گرفته و ذکر خدا به حاشیه افتاده اغراق نگفته‌ایم. خدا هم فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾<sup>۲</sup>

هر که از ذکر من روگرداند، دارای زندگی دشوار خالی از آسایش خواهد بود...

و می‌بینیم که جامعه‌ی بشر امروز - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - دچار یک چنین

۱- بخسبد: به خواب برود.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۲۴.

معیشت ضنک پرمشکل خالی از آسایش شده است؛ چون دل‌ها خالی از یاد خدا و مملو از یاد غیر خدا گشته است، در حالی که هدف اصلی از خلقت ما و آوردن ما به این دنیا، تحصیل ذکر الله است و یاد خدا را در دل زنده نگه داشتن و با طاعت او سرمایه‌ی زندگی جاودانه‌ی در عالم آخرت را به دست آوردن و از دنیا رفتن؛ نه تنها خوردن و خوابیدن و با هم جنگیدن و سپس مردن و پوسیدن و هیچ و پوچ گشتن. اینکه لغوترین و سفیهانه‌ترین کار است و خداوند حکیم، خالق عالم و آدم، منزّه از این کار است.

از اینرو خطاب به پیامبر عظیم الشان خود جناب ابراهیم علیه السلام فرموده: اعلام حج کن تا مردم بیایند و در روزهای معینی یاد خدا کنند و با خدا انس بیشتری بگیرند و جان خود را منور به نور ذکر خدا گردانند.

### هدف از حج، استواری یاد خدا در دل

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

(إِنَّمَا فُرِضَتِ الصَّلَاةُ وَ أُمِرَ بِالْحَجِّ وَ الطَّوْفِ وَ أَسْعِرَتِ الْمَنَاسِكُ لِإِقَامَةِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِكَ لِلْمَذْكُورِ الَّذِي هُوَ الْمَقْصُودُ وَ الْمُتَبَعِيُّ عَظَمَةٌ وَ لَا هَيْبَةٌ فَمَا قِيَمَةُ ذِكْرِكَ)؛<sup>۱</sup>

اینکه نماز واجب و دستور حج و طواف داده شده و مناسک و آداب عبادی خاصی مقرر گشته است، همه برای این بوده که ذکر و یاد خدا در دل‌ها استوار گردد. پس وقتی بنا شد در قلب تو از خدا که مقصود و مطلوب اصلی بوده است عظمت و هیبتی حاصل نشده باشد، تنها ذکر تو [با لقلقه‌ی زبان] چه ارزشی خواهد داشت؟!

حال یک تسبیح صد دانه‌ای دست بگیریم و روزهای دهه‌ی اول ذیحجه مکرر بگوییم:

(لا اله الا الله عدد اللیالی و الذهور)؛

(لا اله الا الله عدد امواج البحور)؛

(لا اله الا الله عدد الریاح فی البراری و الصخور)؛

(لا اله الا الله عدد الشجر و الوبر)؛



## (لا اله الا الله عدد الحَجَر و المَدَر)؛

اقرار به توحید و یگانگی «الله» داریم به تعداد شب‌ها و روزهای روزگارها، به تعداد امواج دریاها، به تعداد بادهای وَزَندهی در دشت‌ها و کوهستان‌ها، به تعداد موها و پشم‌های حیوانات، به تعداد ریگ‌ها و شن‌های بیابان‌ها و... ولی عملاً در زندگی خود بنگریم ببینیم متأسفانه به قدر یک شبانه‌روز هم نتوانسته‌ایم موحد واقعی باشیم و محضاً خدا را حاکم بر شئون گوناگون خود بدانیم و جز خدا احدی را به خانه‌ی قلب خود راه ندهیم در این صورت است که رسول خدا ﷺ فرموده است: وقتی در قلب تو عظمت و هیبتی از خدا که مقصود اصلی است راه نداشته باشد این ذکر زبانی تو چه ارزشی خواهد داشت؟!

## نگرانی شدید ما!

ما می‌ترسیم عاقبت بمیریم با قلبی خالی از خدا و ببینیم آتش حسرت از عمق جانمان شعله می‌کشد و فریاد می‌زنیم: ﴿...يا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾؛ ای افسوس بر آن عمر گرانمایه که بگذشت و ما کنار خدا بودیم و هیچ بهره‌ای از او نتوانستیم ببریم و اینک محروم از سعادت ابدی و محکوم به عذاب دائم آمده‌ایم. به فرموده‌ی قرآن کریم:

﴿...يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾؛<sup>۲</sup>

... آن روز، انسان به خود می‌آید، اما آن به خود آمدن چه نفعی به حال او

خواهد داشت؟

﴿يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛<sup>۳</sup>

با حسرت و افسوس تمام می‌گوید: ای کاش برای زندگی‌ام از پیش چیزی فرستاده بودم.

آن روز می‌فهمد که زندگی واقعی‌اش تازه آغاز شده است و او از وسایل آن زندگی هیچ چیز به همراه نیاورده است. در دنیا خیال می‌کرد زندگی همان است که آنجا دارد، دلخوش بود که همه‌گونه از وسایل زندگی را فراهم کرده، خانه‌ی خوب و مجهز، فرش‌های گرانبها، پرده‌های الوان، ماشین و مغازه و کسب و کار پردرآمد، مقام و منصب

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۲۳.

۳- همان، آیه‌ی ۲۴.

عالی، ولی آن روز می‌بیند تمام اینها هیچ و پوچ گشته و جز کوله‌باری از گناهان و موجبات بدبختی دائم، چیزی همراهش نیست؛ آنجاست که فریادش بلند می‌شود:

﴿يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛

ای کاش برای زندگی‌ام چیزی پیش فرستاده بودم [و ای کاش برای خودم کاری کرده بودم].

### به فکر خود باشیم

این تن تو پس از چندی از تو جدا می‌شود، در قبر می‌پوسد! تو خودت در برزخ و محشر زنده خواهی بود و بی سروسامان و بی خانمان خواهی شد. شصت هفتاد سال برای این بیگانه کار کردی، برای او خانه ساختی، لباس خریدی، سفره‌های چرب و نرم برایش گستردی، به خاطر کمبودهایش غصه‌ها خوردی و زجرها کشیدی و عجیب اینکه اصلاً به فکر خودت نیتادی و کاری برای خودت نکردی!

به خیال خام خود می‌گفتی خانه‌ی من، فرش من، باغ من، ویلای من و... ناگهان مرگ فرا رسید؛ تن بیگانه از تو جدا شد، تمام آنچه که می‌انگاشتی مال توست، از تو جدا شد و هیچ چیز از آنها همراهت نیست! آنجا می‌فهمی آنچه که واقعاً مال تو و سرمایه‌ی حیاتی تو بوده ذکر الله بوده که بهره‌ای از آن نبرده و همراهت نیاورده‌ای!!

حال ما کاری با مردم کافر نداریم. ما که مؤمن و مسلمانیم، اهل نماز و روزه و حج و دیگر اعمال عبادی هستیم باید ببیندیشیم که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

(إِنَّمَا فَرَضَتِ الصَّلَاةُ وَ أَمَرَ بِالْحَجِّ وَ الطَّوَّافِ وَ أَسْعَرَتِ الْمَنَاسِكُ لِإِقَامَةِ ذِكْرِ اللَّهِ)؛

هدف از تشریح نماز و حج و... زنده نگه داشتن ذکر و یاد خدا در دل‌هاست، نه تنها انجام یک سلسله اعمال ظاهری خالی از توجه قلبی به خدا که هیچگونه تحوّل در افکار و اخلاق و برنامه‌های زندگی ما ایجاد ننماید.

### ایجاد تحوّل روحی و اخلاقی لازمه‌ی سفر حج

دیده می‌شود افرادی با داشتن اخلاق زشت و اعمال ناپسند از نظر دین، مگه می‌روند و بر می‌گردند، در حالی که همان‌ها بودند و همان‌ها شدند و همان‌ها کاسه. اصلاً تحوّل از حیث خلق و عمل

نیافته‌اند؛ این اشعار ظاهراً از حکیم ناصر خسرو باشد که می‌گوید:

حاجیان آمدند با تعظیم      شاگرد از رحمت خدای رحیم  
مرمرا در میان قافله بود      دوستی مخلص و عزیز و کریم

به استقبال دوستم رفتم و راجع به جهات معنوی اعمال حجّ از او سؤالانی کردم که در این سفر پر اسرار، چه تحوّل‌ی یافته و چه بهره‌هایی آورده است. گفتم:

چون همی خواستی گرفت احرام      چه نیت کردی اندر آن تحریم؟  
جمله بر خود حرام کرده بُدی      هر چه مادون کردگار کریم؟

آیا وقتی خواستی مُحَرَّم شوی، نیت داشتی که هر چه غیر خداست از حریم دل بیرون و دل به غیر خدا بستن را بر خود تحریم کنی؟ لباس دنیادوستی را از تن کنده و همچون مردگان کفن پوش با دو قطعه پارچه‌ی سفیدی از میقات حرکت کرده وارد حرم گردی آیا این چنین در دل داشتی؟ گفت: نه، من چنین نیتی در دل نداشتم، به من گفتند: لباس از تن برکن و دو قطعه حوله بر خود بپوش و بگو: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ». من هم این کار را کردم و گفتم:

گفتمش زدی لبّیک      از سر علم و از سر تعظیم؟

آیا دانستی که معنای لبّیک اللَّهُمَّ لبّیک چیست؟ وقتی کسی را صدا می‌زنند، او جواب می‌دهد: لبّیک، یعنی: بله آمدم، آماده به خدمتم. خدا بندگانش را صدا زده و دعوت به خانه‌اش کرده و آنها هم به ندای پروردگارشان جواب لبّیک گفته و آمده‌اند و خود را آماده برای هرگونه خدمت نشان داده‌اند. حال آیا تو:

می‌شنیدی ندای حق و جواب      باز دادی چنانکه داد کلیم

می‌دانی که موسای کلیم عليه السلام در میقات خدا صدای خدا را شنید و به او جواب داد؟ آیا تو هم در میقات و هنگام بستن احرام، صدای خدایت را شنیدی و جواب به ندایش دادی؟ گفت: نه، آقا من صدایی نشنیدم، به من گفتند بگو «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، من هم گفتم.

گفتمش چو در عرفات      ایستادی و یافتی تقدیم  
عارف حق شدی و منکر خویش      به تو از معرفت رسید نسیم؟

از وقوف در عرفات و خواندن دعای عرفه‌ی امام حسین عليه السلام احساس وزش نسیم رحمت از دریای معرفت در فضای جان نمودی؟ گفت: نه، چیزی نفهمیدم.

گفتمش چو سنگ جمار      همی انداختی به دیو رجیم  
از خود انداختی برون یک سوی      همه عادات و فعل های ذمیم؟

آیا با رُمی جمرات و سنگ زدن به شیطان رجیم، عادات زشت و اعمال ناپسند از خود دور انداختی؟ گفت: اصلاً چنین فکری به مغزم راه نیافت و خلاصه پس از طرح سؤالات متعدد راجع به اسرار مناسک حج و شنیدن جواب های منفی، به قول معروف آب پاکی به دستم ریخت و:

گفت از این باب هر چه گفتی تو      من ندانسته ام صحیح و سقیم

من از این مطالب که تو از صحیح و سقیم و درست و نادرست گفتی هیچ چیز ندانسته ام و نمی دانم!

گفتم: ای دوست! پس نکردی حجّ      نشدی در مقام محو مقیم  
رفته و مکه دیده آمده باز      محنت بادیه خریده به سیم  
گر تو خواهی که حجّ کنی پس از این      همچنین کن که کردم تعلیم

### اقسام مختلف عبادت

در این بحث که مربوط به عبادت حجّ است، تذکر این نکته مناسب به نظر می رسد که عبادت در دین مقدّس ما اقسام مختلف دارد.

### الف: عبادت با لذّت نفسانی

یک قسم آن در عین اینکه عبادت خداست، دارای حظّ نفسانی نیز می باشد. از باب مثل ازدواج و اتّخاذ همسر که یک فرد انسان با ایمان برای اطاعت امر خدا انجام می دهد، او خدا را عبادت می کند و در عین حال لذّت و حظّ نفسانی هم می برد.

### ب: عبادت با لذّت عقلانی

قسم دوّم، عبادتی است که با حظّ و لذّت عقلانی همراه است از قبیل تحصیل علم و دانش اعمّ از علوم شرعی و غیر آنکه مورد احتیاج جامعه ی اسلامی و برای اطاعت امر خدا انجام می شود عبادت است اگرچه لذّت نفسانی همراهش نیست، بلکه با رنج و تعب نیز همراه است ولی عقل از این عبادت لذّت می برد.

از این قبیل است کمک رسانی به مستمندان و دستگیری از افتادگان و آسایش بخشی به دردمندان که برای جلب رضای خدا انجام می‌پذیرد این عبادت است و همراه با لذت عقلانی نیز می‌باشد.

### ج: عبادت خالص برای خدا

قسم سوّم، عبادتی است که نه لذت عقلانی دارد و نه حظّ نفسانی! بلکه تنها انگیزه‌اش ایمان به خدا و اطاعت فرمان خداست؛ چون خدا دستور داده است امتثالاً لا مَرَّ اللهُ و خَالِصاً لَوْجِهَ اللهِ آن را انجام می‌دهد، در حالی که نه عقل از راز و رمز آن چیزی درک می‌کند و نه نفس از آن حظّ و لذتی می‌برد.

عبادت و بندگی به معنای واقعی همین قسم از عبادات است که نه عقل آدمی در آن دخالتی دارد و نه نفس اشاره‌ای به آن می‌کند، تنها خداست که از طریق وحی انجام آن را می‌طلبد و لذا فرموده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه دین مقبول نزد خدا، تنها اسلام است...

### حضرت ابراهیم علیه السلام عابد مخلص درگاه خدا

اسلام یعنی تسلیم بودن در مقابل فرمان خدا بدون هرگونه انگیزه‌ی عقلانی و نفسانی، آنگونه که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که از انبیای اولوالعزم و پیامبران عظیم الشان خداست، از طرف خدا دستور می‌یابد و مأمور می‌شود که فرزند جوان محبوبش اسماعیل علیه السلام را با دست خودش سر ببرد! او نیز این مأموریت را با فرزند در میان می‌گذارد که قرآن نقل می‌کند:

﴿...قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...﴾<sup>۲</sup>

...ای پسر من! من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم...

می‌دانیم که خواب پیامبران مرتبه‌ای از وحی است! آگاهی داد به فرزندش که من از جانب خدایم مأموریت ذبح تو را دارم. او هم نگفت آخر چرا ای پدر؟! مگر من چه جرمی

۱-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲-سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

مرتکب شده‌ام که باید کشته شوم؟! بلکه بی‌درنگ و بدون هرگونه تعلل گفت:

﴿... يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

...ای پدر، انجام بده آنچه را که مأمور به آن هستی، إن شاء الله مرا از صابران

[در اطاعت امر خدا] خواهی یافت.

حال، آیا بریدن سرِ فرزندِ جوانِ محبوب توسط پدر با دست خود، چه انگیزه‌ای از ناحیه‌ی عقل و نفس آدمی دارد؟ نه عقل آن را روا می‌بیند و نه طبع و نفس از آن لذتی می‌برد. عقل از آن وحشت می‌کند و طبع از آن نفرت دارد.

تنها ایمان قلب به خدا و عشق جان به عالم قرب و رضوان خداست که آدمی را وادار به اسلام و تسلیم می‌کند، آنگونه که پدر می‌گوید: پسر، از جانب خدا به من وحی شده که ذبحت کنم و پسر هم می‌گوید: پدر! آنچه را که امرت کرده‌اند انجام بده. این معنای واقعی «اسلام» است که خدا فرموده:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾

حقیقت اینکه دین مقبول نزد خدا تنها اسلام است...

در مورد ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام هم فرموده است:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهٖ لِلْجَبِينِ﴾<sup>۲</sup>

[پدر و پسر] هر دو مُسَلَّم شدند [و اظهار اسلام نمودند]، [پدر] روی [پسر] را

روی خاک نهاد [و با کارد برنده و تیز آماده‌ی ذبحش شد]. در این اثنا:

﴿وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ۖ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...﴾<sup>۳</sup>

ندایش کردیم [آفرین بر تو] ای ابراهیم، که عملاً وحی ما را تصدیق کردی...

و آنچه را که می‌خواستیم انجام دادی.

مقصود ما، اسلام و تسلیم بود که نشان دادی و ما آن را به عنوان اطاعت امر در ذبح فرزند از تو پذیرفتیم. منظور اینکه کار حضرت ابراهیم علیه السلام عبادت بود، اما عبادتی که نه حظ و لذت عقلانی همراهش بود و نه حظ و لذت نفسانی، صرفاً حظ و لذت ایمانی داشت

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۲.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰۳.

۳- همان، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

و انگیزه‌اش محضاً عشق به خدا و اطاعت فرمان خدا بود که برای اکثر ما مردم قابل درک و فهم و تصوّر هم نمی‌باشد.

### عبادت حج، عبادتی صرفاً تعبّدی

حال عبادت حج هم عبادتی است که بسیاری از آداب و مناسک آن به حسب ظاهر نه راز و رمز عقلانی دارد و نه حظّ و بهره‌ی نفسانی، بلکه صرفاً تعبّد است و اطاعت فرمان. از باب مثال در میقات از لباس عادی بیرون آمدن و سروپا برهنه شدن و زیر سایه نرفتن، در مکه گرد کعبه هفت بار چرخیدن و بین دو کوه صفا و مروه هفت بار رفتن و برگشتن، در بیابان عرفات و مشعر چند ساعت توقّف کردن، در منی سه روز به ستون‌های سنگی سنگ زدن و سر تراشیدن و... که هیچ کدام از این کارها نه عقل از آن رمزی درک می‌کند و نه طبع و نفس از آن لذّتی می‌برد، تنها چون خدا فرموده است انجام داده می‌شود و هدف به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ یاد خدا را در دل‌ها زنده نگه داشتن و خدا را در تمام شئون زندگی از افکار و اخلاق و اعمال حاکم قرار دادن است.

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...﴾<sup>۱</sup>

[خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:] در میان مردم، اعلان حج کن... که بیابند و آثار و برکات آن را مشاهده نمایند و خدا را در روزهای معینی یاد کنند...

### تحصیل ذکر الله مقصود از عبادت حج

از جمله اهداف تشریح حج این است که بندگان خدا در ایام حج، انس و ارتباط بیشتری با خدا پیدا کنند و حاکمیت خدا را در تمام ابعاد وجودی خود مستقر سازند و هنگامی که به وطن باز می‌گردند، سوغات خداشناسی و خدادوستی به همراه خود بیاورند؛ نه اینکه در مواقع و ایام حج به یاد همه جز خدا باشند و از همه چیز سوغاتی بیاورند، غیر از ذکر و یاد خدا و حال آنکه فرموده است:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی حج، آیات ۲۷ و ۲۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

بعد از انجام مناسکتان یاد خدا کنید؛ آنگونه که پدرانتان را یاد می‌کنید بلکه شدیدتر و پایدارتر از یاد پدرانتان...

شما که بعد از بازگشت از حج، اکثراً به یاد والدین و همسر و فرزندان و اقوام و خویشان، دوستان و آشنایان، ماشین و مغازه و مشتریان می‌افتید؛ گویی که اصلاً مسأله‌ی حج و احرام و طواف بیت و وقوف در عرفات و مشعر و منی و انس و مناجات با خدا را فراموش کرده‌اید! در صورتی که مقصود اصلی از انجام عبادت حج تحصیل «ذکر الله» و یاد مخصوص خداست که در سایر اماکن و ایام و حالات، آنگونه حاصل نمی‌شود. چنانکه فرموده است: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ۖ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ...﴾؛ و پس از انجام مناسک نیز ذکر خدا بیش از ذکر هر چه غیر خداست در جان نشسته باشد!

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ﴾

هنگامی که مناسکتان را به پایان رساندید خدا را یاد کنید.

### عبادت نامحدود ذکر الله

از جمله مسائلی که زیاد در قرآن روی آن تکیه شده است و ما هم که مسلمانیم و قرآن را کتاب هدایت خود می‌دانیم باید روی آن زیاد تکیه کنیم؛ مسأله‌ی «ذکر الله» و یاد خداست. از باب نمونه به این آیات توجه فرمایید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>

ای کسانی که [به مبدء و معاد] ایمان آورده‌اید! بسیار زیاد خدا را یاد کنید...

هر کدام از عبادات - از حیث زمان و مکان - دارای حدی هستند، مثلاً نماز در شبانه‌روز حد معینی دارد، از زوال خورشید تا مغرب وقت نماز ظهر و عصر است و از مغرب تا نیمه شب، وقت نماز مغرب و عشاء و از طلوع فجر و سپیده‌ی صبح تا طلوع آفتاب وقت نماز صبح است و در خارج از این اوقات، نماز واجب نداریم.

ماه مبارک رمضان وقت روزه‌ی واجب است و همچنین حج، موسم معینی دارد و انفاقات واجب مالی از خمس و زکات دارای حدود و شرایط خاصی است؛ تنها عبادتی که

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۱.



محدود به حدّی نمی‌باشد و در همه وقت و همه جا و در همه حال بر آدمی واجب است، عبادت «ذکر الله» و «به یاد خدا بودن» است که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ۖ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾<sup>۱</sup>

ای مؤمنان! خدا را فراوان یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح بگویید.

نه تنها عبادات واجب باید به یاد و اطاعت امر خدا انجام شود تا ارزش پیدا کند و صحیح و مقرب انسان به خدا باشد که فرمود: ﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛ نماز را برای ذکر و یاد من به پا دار. بلکه تمام افعال و اعمال انسان وقتی ارزش پیدا می‌کند و آدمی را مشمول لطف و عنایت خاصّ خدا قرار می‌دهد که با ذکر خدا و یاد او انجام شود؛ یعنی اگر مورد رضا و پسند خدا هست انجام دهد، وگرنه آن را ترک کند.

این حال توجّه قلبی به خدا را در تمام حرکات و سکناتش رعایت کند، از خانه بیرون می‌رود و داخل خانه می‌شود، سر سفره‌ی غذا می‌نشیند، در بستر خواب می‌رود، از خواب بیدار می‌شود، در نگاه‌ها و سخنانش، در روابط خانوادگی و اجتماعی‌اش، در معاملات و معاشرتش و خلاصه در تمام ابعاد و نواحی وجودی‌اش از داخل و خارج، خدا را حاضر و ناظر بداند و هیچگاه کیفر و پاداش او را در روز جزا نسبت به افکار و اخلاق و اعمالش فراموش ننماید.

این حقیقت «ذکر الله» است که مقصود اصلی از تشریح تمام دستورات عبادی در طول عمر دنیوی، به دست آوردن این حقیقت است و قرآن کریم از دارندگان این حقیقت تعبیر به «اولوالالباب» یعنی مغزداران نموده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾<sup>۳</sup>

به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، آیات و نشانه‌هایی [از علم و قدرت و حکمت خدا] برای صاحبان لبّ و مغز و خرد تحقّق دارد، آنان که خدا را یاد می‌کنند، در حالی که ایستاده یا نشسته و یا به

۱- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۱ و ۴۲.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

پهلوی خوابیده‌اند...

و همچنین در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید در حالی که ایستاده یا

نشسته و یا به پهلو خوابیده‌اید...

یعنی به یاد خدا بودن، نباید تنها در حال نماز باشد، بلکه در همه حال ادامه‌ی ذکر خدا و توجه قلبی به خدا داشتن و او را حاضر و ناظر اعمال خود دانستن، وظیفه و راه نجات و سعادت است و غیر این صورت، حال غفلت از خداست و آن منشأ آلودگی به معصیت و سبب انحطاط از مرتبه‌ی انسانیت و سقوط در درکات جهنم است و فرموده:

﴿فَادْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ...﴾<sup>۲</sup> شما یاد من کنید، تا من هم یاد شما کنم...

کیفر خدا فراموشی، خود فراموشی است

سنت و برنامه‌ی من در رفتار با بندگانم چنین است که اگر آنها مرا در زندگی‌شان به حساب آورده احکام مرا در اعمالشان رعایت کردند، من هم آنها را به حساب می‌آورم و رحمت خود را بر آنها نازل می‌سازم و اگر آنها مرا فراموش کردند و پا روی احکام من نهادند، من هم آنها را به حال خودشان رها می‌کنم و از رحمت خود در هر دو سرا محرومشان می‌گردانم. چنانکه فرموده است:

﴿...نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ...﴾<sup>۳</sup>

آنها خدا را فراموش کردند، خدا هم آنها را فراموش کرد...

البته فراموشی خدا، قطع رحمت و عنایت است و همچنین در جای دیگر فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...﴾<sup>۴</sup> نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را به کیفر خود فراموشی مبتلا ساخت که از حقیقت انسانی و هدفی که از خلقتشان مقصود است بی‌خبر افتادند و اصلاً نفهمیدند چی هستند و برای چی

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۲.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۷.

۴- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹.

آفریده شده‌اند! یک عمر زندگی حیوانی کردند و سپس مردند و به عذاب جاودانه‌ی محرومیت از لقای خدا مبتلا گشتند. آری، کیفر بسیار دردناک خدا فراموشی خودفراموشی است! ﴿...نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾.

### بی‌ارزش بودن اذکار لفظی

اینک به خود بیاید! تا مهلتی باقی است درباره‌ی خود خوب بیندیشید و این چنین نباشید که در تمام حالات از یاد خدا غافل باشید و تنها به اذکار لفظی از سبحان الله و الحمد لله اکتفا کنید و با تکرار همین الفاظ، خود را ذاکر بدانید، در صورتی که حقیقت ذکر و یاد، توجه قلبی و روحی انسان نسبت به خداست که در مرحله‌ی زبان به صورت الفاظ «سبحان الله» و «الحمد لله» بارز می‌شود و در مرحله‌ی سایر اعضا و جوارح به صورت تبعیت از احکام خدا و شریعت تحقق می‌یابد و گرنه تنها حرکت زبان به گفتن صدها و هزارها بار الحمد لله و سبحان الله و حال آنکه قلب و جان در حال غفلت و بی‌خبری از خدا بوده و اعضا و جوارح نیز در حال مخالفت با فرمان خدا و ارتکاب گناه از حرامکاری و حرامخواری و انحاء بی‌پروایی و بی‌تقوایی می‌باشد این چگونه ذکری خواهد بود و چه ارزش الهی خواهد داشت؟ این حدیث را در گذشته خواندیم که ضمن آن فرمودند:

(فَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِكَ لِلْمَذْكُورِ الَّذِي هُوَ الْمَقْصُودُ وَالْمُبْتَغَى عَظْمَةٌ وَ لَا هَيْبَةٌ فَمَا قِيمَةُ ذِكْرِكَ)؛

وقتی در قلب تو - از خدا - که مقصود اصلی از ذکر است عظمت و هیبتی

نباشد، آن ذکر لفظی تو چه ارزشی خواهد داشت؟!؛

تا فراموشت نگردد غیر حق	در حقیقت نیستی ذاکر بدان
چون فراموشت شود مادون او	ذاکری گرچه نجبنانی زبان

### ضرورت حفظ معنویت مکه

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...﴾؛

اینک که مکه رفته و مناسک حج انجام داده و بازگشته‌اید، توجه داشته باشید که ذکر و یاد خدا به عنوان یک سوغات الهی باید در تمام مدت عمرتان ملازم جان و روحتان باشد و حاکم بر افکار و اخلاق و اعمالتان گردد و هیچگاه این یادتان نرود که من در

میقات حج، جامه‌ی احرام پوشیده و به دعوت خدا لبیک اجابت گفته‌ام. (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ...)؛ ای خدا و ای آفریدگار من، دعوتم کردی که بیا، من هم آمدم، آمدم، آماده به خدمتم. (لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ...)؛ احدی را شریک تو در مطاع بودن نمی‌دانم و جز تو فرمان از احدی نمی‌برم این معنای لبیک است. حال اگر هوای نفسم مطاع در اخلاق و اعمالم باشد و در تمام شئون زندگی فرمان از هوای نفسم ببرم آیا لبیک گفتن من دروغ از آب در نمی‌آید و مشمول این آیه نمی‌شوم که خدا فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾<sup>۱</sup>

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای خود را مطاع خود قرار داده است و خدا هم به کيفر این گناه او را از راه به سوی خودش بیرون برده و مهر بر گوش و دلش نهاده و پرده روی چشمش افکنده و از عالم قرب خود مطرودش ساخته است... حاصل اینکه مناسک حج یک برنامه‌ی موقت مختص به چند روز معین نیست، بلکه یک درس و ارائه‌ی برنامه‌ی زندگی در تمام عمر یک مسلمان است که برای همیشه باید ذکر و یاد خدا را حاکم بر تمام افکار و اخلاق و اعمالش بداند و هیچگاه فراموش نکند که خدا او را دعوت به قرب خود کرده و او هم لبیک اجابت به دعوت خدا گفته و خود را برای اطاعت فرمان خدا آماده کرده است.

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

## گفتار دوازدهم: عظمت غدیر

شناخت حقیقت دین با شناخت امامان معصوم علیهم السلام

این حدیث را به تناسب ایام غدیر عرض می‌کنم که از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که پس از بیان مطالبی خطاب به راوی فرموده است:

(ثُمَّ إِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّ الدِّينَ وَ أَصْلُ الدِّينِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْإِيمَانُ وَ هُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ أَوْ أَهْلُ زَمَانِهِ)؛

سپس من تو را باخبر سازم که اصل و ریشه‌ی دین مردی است و آن مرد که یقین و ایمان است، او همان امام امت و امام اهل زمان خویش است.

(فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ وَ دِينَهُ... وَ لَا يُعْرِفُ اللَّهَ وَ دِينَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْإِمَامِ فَذَلِكَ مَعْنَى أَنَّ مَعْرِفَةَ الرَّجَالِ دِينُ اللَّهِ)؛<sup>۱</sup>

پس هر که او را بشناسد، خدا و دین خدا را شناخته است و هر که او را منکر شود، خدا و دین خدا را منکر شده است؛ خدا و دین خدا و حدود و شرایع خدا، جز به وسیله‌ی امام شناخته نمی‌شود و همین است معنای اینکه دین خدا معرفت و شناخت مردهاست [یعنی مراد از مردها که معرفت و شناختن آنان حقیقت دین است، امامان هستند].

و در حدیث دیگری همان حضرت فرمود:

(نَحْنُ الصَّلَاةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ الزَّكَاةُ وَ نَحْنُ الصِّيَامُ وَ نَحْنُ الْحَجُّ وَ نَحْنُ كَعْبَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ قَالَ تَعَالَى فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْبَيِّنَاتُ...)<sup>۲</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۲۴، صفحه ۲۹۰، با اندکی تفاوت.

۲- همان، صفحه ۳۰۳.

مراد از نماز در کتاب خدا ما هستیم و ماییم زکات و ماییم روزه و ماییم حج و ماییم کعبه و قبله‌ی خدا و ماییم وجه خدا که فرموده است به هر جا که روی گردانید، همانجا وجه خداست و ماییم آیات و بیّنات و نشانه‌های روشن خدا.

در آیه‌ی شریفه آمده است:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا...﴾<sup>۱</sup>

ما، روز قیامت میزان‌های عدل به میان می‌آوریم و احدی مورد ظلم واقع نمی‌شود...

ذیل این آیه فرموده‌اند: (نَحْنُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطُ)؛ ما هستیم میزان‌های عدل! خدا فرموده است: ﴿...هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۲</sup>؛ ...این است صراط مستقیم به سوی من. امام صادق علیه السلام فرمود:

(هُوَ وَ اللَّهُ عَلِيُّ هُوَ وَ اللَّهُ الصِّرَاطُ وَ الْمِيزَانُ)<sup>۳</sup>

او به خدا قسم علی است و اوست به خدا قسم صراط و میزان.

از خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز منقول است: (أَنَا صَلَوةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ صِيَامُهُمْ)؛ من نماز و روزه‌ی اهل ایمانم. یعنی روح و حقیقت روزه و نماز، شناختن من به ولایت و تن به ولایت من دادن است؛ بنابراین آنان که صفوف چشمگیر نماز جماعت در مسجدالحرام و مسجدالنبی به پا می‌دارند و مناسک حج پرغوغا انجام می‌دهند و عاری از ولایت علی علیه السلام می‌باشند، در واقع پوستی بی مغز و پیکری بی روح از خویش ارائه می‌نمایند. حال ما هم که می‌گوییم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَّةِ علیه السلام)؛

خدا را شکر که ما از تمسک‌کنندگان به ولایت علی و امامان علیهم السلام قرار داده‌ایم.

## ارکان تمسک به ولایت

آیا نباید ببندیشیم که مقصود از تمسک به ولایت چیست؟ تمسک به ولایت دارای سه رکن است که اگر یکی از آنها نباشد، تمسک تحقق نیافته است:

۱. معرفت و تصدیق اینکه علی علیه السلام از جانب خدا منصوب به ولایت و امامت شده و

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۱.

۳- بحارالانوار، جلد ۳۵، صفحه‌ی ۳۶۳.

۴- اسرارالعبادات قاضی سعید قمی، چاپ دانشگاه، صفحه‌ی ۶.

اطاعتش در حدّ اطاعت خدا و رسول خدا ﷺ است.

۲. محبت آن حضرت را در دل جا دادن و او را بعد از خدا و رسولش ﷺ محبوب‌ترین کس خود دانستن که محبت به هر موجود کامل، فطری هر انسان سلیم الفطره است.

۳- عملاً تسلیم اوامر و نواهی آن امام منصوب از جانب خدا بودن که لازمه‌ی عقلی محبت واقعی است و در واقع این سه چیز - در مرحله‌ی تحقق - دنبال هم قرار می‌گیرند: معرفت، محبت و اطاعت.

حال اگر دیدیم در مورد تمسک به ولایت امام امیرالمؤمنین علیؑ اطاعت از امر و نهی‌اش تحقق ندارد، می‌فهمیم که معرفت و محبتش نیز ادعایی بیش نیست و تمسک به ولایت، تحقق واقعی ندارد!

این دو بیت را بنا بر نقل، امام صادقؑ می‌خوانده‌اند:

تَعْصِي الْأِلَٰهَةِ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ      هَذَا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ  
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعَنَتْهُ      إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ<sup>۱</sup>

تو خدا را نافرمانی می‌کنی و در عین حال اظهار محبتش می‌نمایی! به جان خودت این کار نوظهوری است که داری انجام می‌دهی!

تو اگر راستی محبت او را در دل داشتی، اطاعتش می‌کردی؛ چه آنکه هر محبتی مطیع محبوبش می‌باشد.

حاصل اینکه تمسک به ولایت و اذعان به امامت، پیامدهای دشواری دارد و مرد می‌خواهد که تن به تحمل آنها بدهد. به قول شاعر:

عاشقی شیوه‌ی مردان بلاکش باشد!      تو نازنین جهانی کجا توانی داشت  
خودشان هم فرموده‌اند:

(إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَخْتَمِلُهُ إِلَّا... عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ  
لِلْإِيمَانِ)<sup>۲</sup>

به یقین کار [مربوط به] ما بسیار دشوار است و جز فرد با ایمانی که خدا قلب او را از مراحل امتحان ایمانی گذرانیده است نمی‌تواند آن را تحمل کند.

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۸، با اندکی تفاوت.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۲۹۶.

### نقص اساسی ما در اطاعت و تسلیم است

آن مقدار از معرفت و محبت که ما داریم، دشمنانمان هم داشتند! آنچه که آنها نداشتند، اطاعت و تسلیم بود، آیا معاویه نمی دانست که علی علیه السلام مولود کعبه است و از کودکی پرورش یافته‌ی دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یگانه مجاهد در غزوات و جنگ‌های اسلامی و منصوب شده‌ی در روز تاریخی غدیر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به شهادت رسیده‌ی در محراب عبادت است؟! این جهات را خوب می دانست و او را می شناخت، از لحاظ محبت هم فطرتاً دوستدار انسان کامل بود؛ تنها از لحاظ ریاست طلبی حاضر نبود اذعان به ولایت و امامتش نماید و تسلیمش گردد.

معاویه، علی شناس بود ولی...

در نهج البلاغه آمده است: ضرار بن زمره از دوستان واقعی امام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت آن حضرت بر معاویه وارد شد؛ معاویه او را شناخت و گفت: برای من از اوصاف علی بگو! ضرار گفت: مرا از این کار معاف بدار. گفت: نه، معاف نمی کنم، باید بگویی. ضرار گفت:

(فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرَحَى اللَّيْلُ سُدُودَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتَ أُمَّ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ لِأَخَانِ حِينَكَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ حَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ آه مِنْ قِلَّةِ الرَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ)؛<sup>۱</sup>

[معاویه!] من گواهی می دهم که یک شب علی را در محراب عبادتش دیدم، موقعی که شب پرده‌های تاریکی‌اش را فروافکنده بود. او در حالی که دست به محاسنش گرفته، ایستاده بود و همچون شخص مار گزیده‌ای به خود می پیچید و بسان غمزده‌ای می گریست و می گفت: ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، آیا برای فریب دادن من روبه من آورده و خود را مشتاق من نشان

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۴.



داده‌ای؟ نباید آن روز تو و چه بسیار دور و حاصل نشدنی است این آرزوی تو. غیر مرا بفریب که مرا نیازی به تو نیست.

من تو را سه طلاقه کرده‌ام و دیگر رجوعی در کار نخواهد بود.<sup>۱</sup> زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک و آرزوی تو پست است. وای که توشه‌ی راه اندک است و راه دراز و سفر دور و ورودگاه [عالم برزخ و محشر] بس بزرگ است. سخن ضرار در بیان گوشه‌ای از حالات علی علیه السلام که به اینجا رسید، حال معاویه دگرگون شد و اشکش جاری شد و با آستین خود اشک چشمش را پاک کرد و گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را، او چنین بود که گفتی؟! حال ای ضرار اندوه تو در فراق او چگونه است؟ گفت: مانند اندوه مادری که در کنارش سر فرزندش را بریده باشند. منظور اینکه معاویه هم علی علیه السلام را به صفات کمال از زهد و عبادت و عدالت و شجاعت و... می‌شناخت، ولی هوای نفس در وجودش حاکم بود و نمی‌توانست پا روی اهواء نفسانی خویش از حب مال و جاه بگذارد و تسلیم ولایت آن امام همام گردد. حال ما هم علی علیه السلام را به داشتن صفات کمال می‌شناسیم، ولی آیا می‌توانیم پا روی اهواء نفسانی خود در اتیان واجبات و ترک محرمات از حرام کاری و حرامخواری بگذاریم و عملاً تسلیم آن امام همام گردیم؟! از خودمان چه پنهان که نمی‌توانیم و در عین حال خود را از دوستانان جدی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌شماریم و صدها لعنت و نفرین نثار معاویه‌ها به عنوان دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نماییم و خود را به عنوان یک گروه ممتاز دارنده‌ی این شعار مهم الهی «الحمد لله الذی جعلنا من الممتسکین...» ارائه می‌نماییم و حال آنکه گفتیم متمسک به معنای واقعی آن کسی است که دارنده‌ی سه رکن اساسی نسبت به مقام اقدس صاحب ولایت باشد: معرفت، محبت، اطاعت که اگر آن اطاعت در کار نباشد، دو رکن معرفت و محبت نیز به معنای واقعی اش تحقق نخواهد داشت.

### کعبود شیطان جز اطاعت و تسلیم بود؟

آیا شیطان که برای همیشه ملعون و مطرود از رحمت حق شد چه کعبود داشت جز اطاعت و تسلیم بودن در مقابل فرمان خدا؟ او که خدا را به عنوان خالقیت می‌شناخت و می‌گفت:

۱- زنی که شوهرش سه بار او را طلاق داده باشد، دیگر آن شوهر حق رجوع به آن زن نخواهد داشت.

﴿...خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۱</sup>؛

...تو مرا از آتش خلق کردی و آدم را از گِل.

خدا را ربّ خود می دانست و می گفت: ﴿...رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي...﴾<sup>۲</sup>؛ ...تو ای ربّ و پروردگار من، مرا اغوا کردی. به قیامت و روز جزا هم معتقد بود و می گفت: ﴿...أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ ...حال تا روز بعث و رستاخیز عمومی آدمیان به من مهلت ده.

انبیاء و امامان علیهم السلام را هم به عنوان عباد مخلصین و بندگان خاصّ خدا که دارای مقام عصمت می باشند و او توانایی اغوای آنها را نخواهد داشت، معتقد بود و می گفت:

﴿...لَا أَعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۰﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾<sup>۴</sup>؛

...من تمام آدمزادگان را اغوا می کنم، مگر آن دسته از بندگان با اخلاصت که دسترسی به آنها پیدا نمی کنم.

آری، او تنها کمبودی که داشت، همان اطاعت و تسلیم در مقابل فرمان خدا بود که وقتی فرمان از جانب خدا به تمام آسمانیان صادر شد که بر آدم سجده کنید، او در مقام عمل تمرد کرد و صریحاً گفت:

﴿...لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾<sup>۵</sup>؛

...من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشکیده و بدبو آفریده‌ای سجده کنم.

بر اثر همین تمرد او در مقام عمل بود که خدا درباره اش فرمود:

﴿...إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۶</sup>؛

...ابلیس ایا کرد و مستکبر و گردنکش و از کافران شد.

حال:

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

۲-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹.

۳-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴.

۴-سوره‌ی حجر، آیات ۳۹ و ۴۰.

۵-همان، آیه‌ی ۳۳.

۶-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۗ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۱</sup>

به او فرمود: از مقام قرب من بیرون رو که تو رانده شده‌ی درگاه من هستی و به یقین لعنت من بر تو تا روز جزا ادامه خواهد یافت.

### حال نگاهی به خود کنیم

حال ما به خود بنگریم و ببینیم ما چقدر در مقام عمل به فرامین خدا و اولیای خدا علیهم‌السلام همین حرف شیطان را می‌زنیم که من آن نیستم که فلان کار واجب را که گفته‌ای انجام بده، انجام بدهم و فلان کار را که گفته‌ای ترک کن، ترک کنم. گفته‌ای: ای تاجر! ربا نخور، می‌خورم. ای مسلمان! خمس بده، نمی‌دهم. ای زن! از خانه بی حجاب بیرون نیا، می‌آیم و عجیب اینکه در عین حال با گرمی و داغی فریبنده‌ای روز عید غدیر به هم می‌رسیم و می‌گوییم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَّةِ عليه‌السلام)؛

خدا را شکر که به ما توفیق تولی و تمسک به ولایت امیرالمؤمنین و امامان معصوم علیهم‌السلام را داده است و حال آنکه گفتیم معنای واقعی تولی و تمسک به ولایت، تن دادن به حکومت مطلقه‌ی علی علیه‌السلام است و او را حاکم بر تمام نواحی و جودی خویش از افکار و اخلاق و اعمال قرار دادن است. نه فقط به او اظهار محبت کردن و لفظاً او را مولا و مقتدای خود دانستن که سرسخت‌ترین دشمنانش نیز او را لفظاً با همین عناوین می‌پذیرفتند. این فراز مسلم از تاریخ غدیر را شنیده‌ایم که وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امر خدا، علی علیه‌السلام را به ولایت و امامت منصوب فرمود و دستور داد همه‌ی آنان که حاضر در صحنه بودند با آن حضرت به عنوان ولی و مولا بیعت کنند، اولین کسانی که پیش قدم در این امر شدند همان دو نفر (ابوبکر و عمر) بودند که جلو آمدند و دست علی علیه‌السلام را به گرمی فشرده گفتند:

(بِحِّبِّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ)؛<sup>۲</sup>

تبریک، تبریک ای پسر ابیطالب، این مقام و منصبی که نصیب شد و مولای

۱- سوره‌ی حجر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه‌ی ۳۸۷.

من و مولای هر مرد و زن با ایمان شدی، بر تو مبارک باد.

حال آیا آن دو نفر با این جمله‌ی زیبا که به زبان آورده و اظهار تمسک به ولایت کردند، در واقع متمسک به ولایت علی علیه السلام شدند یا خیر؟! همان دو نفر نیز اولین کسانی بودند که به ستیزگی با امام علیه السلام برخاستند و او را از حاکمیت بر امت کنار زدند و همچنین آن جمعیت انبوه قریب به یکصد و بیست هزار نفر که روز غدیر خم بودند و با آن ولی منصوب خدا بیعت به امامت و ولایت کردند؛ پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقض بیعت کرده و بیست و پنج سال آن امام به حق را منزوی ساختند و تن زیر بار حکومتش ندادند، با اینکه آن حجت خدا را بهتر از ما می‌شناختند و معرفت به صفات کمالش داشتند و طبعاً اظهار محبت به آن حضرت نیز می‌نمودند. تنها کم و کسریشان در مسأله‌ی اطاعت بود که مطیع فرمانش نبودند.

این است تمسک واقعی

حال ما هم از لحاظ اظهار معرفت و محبت نسبت به مقام ارفع و اقدس آن ولی الله الاعظم علیه السلام کم و کسری نداریم، شب و روز عید غدیر جشن و چراغانی داریم، محافل و مجالس مدح و ذکر فضایل و مناقب به پا می‌کنیم، به زیارت آقایان علما و سادات می‌رویم و تبریک می‌گوییم که:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَّةِ عليه السلام)؛

و تنها کم و کسری که داریم، مسأله‌ی اطاعت است که مطیع فرمان نیستیم. بنابراین ما هم تویی و تمسک به ولایت به معنای واقعی اش نداریم، اظهار معرفت و محبت عاری از اطاعت، تمسک به معنای واقعی نیست!! و لذا از خداوند مَن می‌خواهیم بر معرفت و محبت ما نسبت به مقام صاحب ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیفزاید و توفیق اطاعت از آن مقام ارفع اعلا را به طور جامع و کامل به ما عنایت فرماید. إن شاء الله

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِمَّةِ عليه السلام وَ عَجَّلْ لَوْلِيِّكَ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ أَرْوَاحَ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ الْفَرَجُ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

پایان